١٥٩
شرح شمائل
ترمذی

See Hag. Ich. IV. p. 70.

Cal

15-9

۴۷۰

شرح شمائل ترمذی

شرح شمائل شریف

بسم الله الرحمن الرحیم

بهترین نوایی که بلبلان گلستان فصاحت وعندلیبان بوستان بلاغت بعد از حمد و ثنای حضرت
خداوندی جل ذکره بدان دستان زنند درود سید السادات وسند السعادات صلی الله علیه و آله وسلم
که اوست صدر کاینات بدر موجودات خواجه کونین رسول ثقلین ثمره الفواد و قرة العین ندیم خلوت
قاب قوسین مقصود وجود عالم وعالمیان محبوب قلوب آدم وآدمیان نور حدیقه آب وگل نور حدقه جان
ودل بلبل گلبن رسالت عندلیب گلشن سلالت ماه آسمان دلبری آفتاب فلک پیغمبری در دریای جلالت
یوسف مصر رسالت خورشید سما صباحت ملاح دریای ملاحت زنور حسن رخش پرتوی بیوسف تافت
بمصر خوبی ازان منصب عزیزی یافت جو شد مسخر صیت جمال او آفاق حدیث یوسف و حسنش بجاه عزت
واوست مظهر لطف نامتناهی و آینه جمال حضرت الهی دلبران ماه پیکر دیده ام در جمالت چیز دیگر دیده ام
هست نوری در جبین تو منیر کان بصد پرده نمی گردد ستیر این چه نورست این که تا بان از تو شد
هفت کوکب نور افشان از تو شد نور تو از عرش وزی کرسی بود نور تو از مطلع قدسی بود
تو کمال از کمال گیتی مظهر نور جمال گیتی دیده جان نوری یابد ز تو نور حق اینست می تابد ز تو
آفتابی را بگل اندوده اند خواسته تا نورش فروزد شعله نیست مر هر دیده را نور بینی بصر
وجه کل کاینه زدوده اند آینه ذات ترا از مصقله تا که بیند حسنت از جای دیگر تو
زنور بادشاه عالمی تو کجا او آب ده خاک آدمی تو جمال دوست را آینه لاجرم یک لحظه بی آیینه نی فلک شد

محرم او رانی لک باتو گفت امر ار الله معک محمد سید الکونین والثقلین والفریقین من عرب ومن عجم
ولم یدانوه فی علم ولا کرم فاق النبیین فی خلق وفی خلق علیه افضل الصلوات واکمل التسلیمات
وعلی آله الکرم وصحبه العظام اما بعد بر ضمایر ارباب افهام زاکیه واصحاب قلوب صافیه پوشیده نماند
که حضرت شیخ الاسلام والمسلمین قدوة العلماء والمحدثین والمفسرین زبدة الفقهاء المتقین
وحید عصره وفرید دهره شیخ الحرمین الشریفین شیخی واستادی شیخ شهاب الدین احمد المشهور
بالشیخ ابن الحجر رحمه الله تعالی در شرح شمایل النبی صلی الله علیه وآله وسلم نوشته‌اند که قال
ائمتنا یکفر من قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اسود او غیر قریشی او توفی امرد لان وصفه
بغیر صفته نفی له وتکذیب به ومنه یوخذ ان کل صفة علم ثبوتها له بالتواتر کان نفیها کفرا للعلة
المذکورة وقال بعضهم لا بد فی الکفر من ان یصفه بصفة تشعر نقصه کالاسود فان السواد
لون مفضول فیه نظر لان العلة کما علمت لیست هی النقص بل ما ذکر فالوجه انه لا فرق انتهی یعنی
ائمه شافعیه رضی الله عنهم گفته‌اند که کافر شود کسی که گوید که بود پیغامبر صلی الله علیه وآله وسلم سیاه
رنگ یا غیر قریشی یا متوفی شد و از عالم فانی رحلت نمود بسوی عالم باقی در حالتی که امرد و بی
ریش بود زیرا که صفت کردن او بغیر صفت او نفی است مر او را و تکذیب و انکار است با دو شک
نیست که تکذیب و انکار آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم کفرست و حضرت شیخ رحمه الله گفتند
که از کلام ائمه اخذ کرده می شود که بدرستی که هر صفتی که معلوم شد ثبوت آن سرور را بتواتر کفر باشد
نفی آن صفت از آن سرور بواسطه علة مذکوره که نفی و تکذیب است و بعضی گفتند که لا بد و ناچار است
در کفر از آنکه آن حضرت را صفت کند بصفتی مشعره باشد بنقص و نقصان مثل اسود زیرا که سواد
رنگی است مفضول و زبون در صورة انسان حضرت شیخ رحمه الله این قول بعض را رد کرد و گفت
که علة کفر آنست که مذکور شد یعنی نفی و تکذیب و آن حاصل است بهر صفت غیر واقعه خواه در آن
نقص باشد یا نی و خدمت مولانا احمد جندی که از اکابر علماء دین و فضلاء اهل یقین است
رحمت الله در عقاید خود نوشته‌اند که اگرچه در ضمن ایمان برسل که جزو چهارم ایمان است
بدان حضرت صلی الله علیه وآله وسلم حاصل شود فاما لا بد ست از ایمان بخصوص آن حضرت

که جزو ثانی شهادتین است که بی آن شخص را مومن نتوان گفت و این بنصوص کتاب و سنت
و اجماع ثابت است اما ایمان بآن حضرت برین وجه واجبست که بگروند که محمد بنده و رسول حضرت
حق سبحانه و تعالی است و باید که آن ذات مخصوصه معینه متشخصه آن حضرت را تصور کرده بدو
ایمان آرند نه بمفهوم کلی که صادق بشخص آید بلکه معین متشخص مخصوص که او را هویتی است
ذاتیه شخصیه که نزد عقل باوصاف خاصه او من حیث الشمایل و الاخلاق متشخص گشته تصور کنند
یعنی باوصاف و شمایل و اخلاق تصور کرده شود که هر یک ازان اوصاف و شمایل هر چند که کلیه اند
فی نفسها لیکن می باید که منحصر باشد در هویت شخصیه آن حضرت گویا که هویت شخصیه آن حضرت
را نصب عین گردانید بحکم میکند که رسول خدا تعالی است و بنده با او بمفهومات کلیه که مجموع منحصر
در هویت شخصیه آن حضرت شود با المفهوم واحد کلی من حیث هویته متشخص آنحضرت و ایمان بدو باین
طریق کافی است در تحقیق ایمان شرعی و اما هر چند متشخصات و اوصاف خاصه او زیاده شود فهو
شخصیه آن حضرت نزد عقل واضح گردد بمرتبه که گویا نصب عین این کس شد و خوبترست و ازین جهت
ایمان بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم اقراز کرده شد از ایمان بانبیا علیه السلام بر وجه عموم
و اما هر چه غایب از حس است ممکن التعقل نیست مگر بوجه کلی و ازین جهت است که الله موجود و محمد رسول الله
از جمله مسایل علم الهی است و حال آنکه قضایای شخصیه از مسایل علوم نمی باشد انتهی پس لازم و فرض است
بر هر مومن دانستن شمایل و اخلاق و اوصاف آن سرور صلی الله علیه و سلم بنا برین بخاطر فاتر این خاکسار
رسید که از برای طالبان آگاه و عاشقان رسول الله بر کتاب شمایل النبی که تصنیف حضرت امام المحدثین
شیخ الاسلام و المسلمین ابی عیسی محمد بن عیسی بن سورة الترمذی است بعبارة فارسی شرحی نویسد
تا ایشان را نفع تمام باشد و سبب وصول این خاکسار بدوام وصال الملک الغفار و رسوله المختار گردد انه
الموفق بالاتمام و هو حسبی و نعم الوکیل پوشیده نماند که بعضی از علما رحمهم الله نوشته اند که در هر خانه
که شمایل النبی صلی الله علیه و آله و سلم باشد از آتش و از دزد محفوظ ماند و اگر در کشتی باشد غرق نشود تشریفا
للنبی صلی الله علیه و آله و سلم و تکریما و تعظیما اللهم صل و سلم علیه و علی آله و صحبه عدد مخلوقاتک و عدد
معلوماتک و احشرنا تحت لوایه و ارزقنا شفاعته آمین رب العالمین بدان ای عزیز که حضرت شیخ رحمه الله

در شرح شمایل نوشته اند که بدان بدرستی که از تمام ایمان بآن حضرت است صلی الله علیه و آله و سلم
اعتقاد آنکه جمع نشد در بدن هیچ انسانی از محاسن ظاهره آنچه جمع شد در بدن مبارک آن سرور زیراک
محاسن ظاهره دالّه اند بر محاسن باطنه و اخلاق کریمه و هیچ کس کامل تر نیست از آن سرور و نه مساوی
او برین مدلول فکذلک فی الدالّ فرد که معنی بود صورت خوب را و شیخ قرطبی که از اکابر محدثان است
از بعضی علما نقل کرد که بدرستی که تمام حسن آن حضرت بر صحابه ظاهر نشد زیراک طاقت آن نداشتند که تمام حسن
او را مشاهده می کردند مثل خورشید که از دور بعضی از نور او مشاهده می توان کرد و اگر از نزدیک کسی بیند
چشم او خیره شود و از مشاهده آن عاجز آید چنانکه صاحب قصیده برده می فرماید اعیی الوری فهم معناه
فلیس یُرَی للقرب والبُعد فیه غیر منفحم کالشمس تظهر للعینین من بُعُدٍ صغیرة وتکل الطرف من امم یعنی
عاجز و سست ساخت خلق را فهم کردن معنی و حسن او پس نیست که دیده شود در قرب و بعد در وی غیر عجز همچو آفتاب
که ظاهر شود بهر دو چشم را از دور خورد و خیره و سست شود از نزدیک و حسن او را مشاهده نتوانند کرد همچنین
در حسن آن سرور اندک ملاحظه می توانستند کرد و طاقت آن نداشتند که تمام حسن او را مشاهده می کردند
این حسن چه حسن است نه حد بشر است این از جنس بشر نیست صفای دگر است این ای صبح سعادت ز جبین
تو هویدا این حسن چه حسن است تقدس و تعالی و ازین جهت است که خواجه در نعت آن حضرت می فرماید که
ترا بچشم تو بینم چرا که دیده خواجو سزای دیدن روی طرب فزای تو نبود چه سیدی چه رسولی که نام تست محمد
هزار جان مقدس چرا فدای تو نبود و ربیعه بنت معوذ رضی الله عنها در وصف آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
گفت لو رأیته لرأیت الشمس طالعة یعنی اگر می دیدی آن سرور را هر آینه می دیدی آفتاب را طلوع کننده و از ابن
عباس رضی الله عنهما مروی است که گفت هرگز در برابر آفتاب نایستاد الا که نور او بر نور آفتاب غلبه کرد
ای برده ز آفتاب بوجه حسن سبق قرص قمر بمعجز دست تو گشته شق تابی ز عکس طلعت و تاری ز طره ات والضحی
اذا تنفس واللیل اذا غسق بر هر که تافت پرتو انوار مهر تو شد سرخ روی در همه آفاق چون شفق قدرت نداشت
سایه والحق چنین سزد زیرا که بود جوهر پاکت ز نور حق از دفتر جمال تو توریة یک رقم وز مصحف کمال تو انجیل یک
ورق و از حضرت عایشه صدیقه رضی الله عنها مروی که وی گفت که زنان مصر که از دیدن حسن یوسف علیه السلام

دستهای خود را بریدند اگر در حسن و جمال حضرت محمدی صلی الله علیه وآله وسلم نظر می کردند دلهای خود را پاره
پاره می کردند اگرچه در حدیث صحیح بخاری واقع شد که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که یوسف
را علیه السلام نصف حسن داده شد ظاهر آنست که مراد نسبت بغیر آن حضرت است زیرا که حسن و جمال
و ملاحت آن سرور صلی الله علیه وآله وسلم از حسن و جمال و ملاحت یوسف و سایر انبیا زیاده است
حیران شده در حسن تو صد یوسف مصری ✱ شرمنده ز لعل لب تو چشمهٔ حیوان ✱ و حسن و جمال ظاهری
و باطنی ازان جمیع انبیا مقتبس از مشکوة جمال اوست چنانکه صاحب برده می فرماید وکل آی
اتی الرسل الکرام بها فانما اتصلت من نوره بهم فانه شمس فضل هم کواکبها یظهرن انوارها للناس فی الظلم
یعنی هر آیتی از کمال و جمال ظاهری و باطنی که آمدند رسولان بزرگ بآن پس جز این نیست که متصل شده است
از نور آن سرور بایشان پس بدرستی که آن حضرت آفتاب فضل است جمیع انبیا علیهم السلام ستارهای
اویند که ظاهر می سازند نور او را برای مردمان در تاریکی و مخلوق شدن جمیع انبیا از نور آن حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم موید همین معنی است و حضرت شیخ ابو الحسن اشعری رضی الله عنه در کتاب الابانة گفته
که بهترین لذات نعیم بهشت رویة الله است بعد ازان رویة نبی صلی الله علیه وآله وسلم بی جمالت جنت
جنت فردوس همچون دوزخ است ✱ با جمالت آتش دوزخ ز جنة خوشتر است ✱ و در روایت است که در بعضی
اوقات چون آن سرور در راه می رفت از عکس روی چون آفتاب عالمتاب او دیوارها مثل آینه می شدند
و صحابه رضی الله عنهم عکس رویهای خویش را در آن دیوارها می دیدند الحاصل بلغاء عالم و فصحاء بنی آدم از شرح
و بیان حسن و جمال او عاجزند این ذره بی مقدار را چه یارای آنکه شمه از اوصاف خورشید جمال آن
حضرت بیان تواند کرد ✱ شرح اوصاف جمال تو ندارد پایان ✱ ورنه در خاطر من بود که شرحش گویم ✱ اما بواسطه
کمال شوق و محبت این مقدار گفته اند امید از حضرت ذو الجلال عز اسمه آنست که این خاکسار را با جمیع
محبان بمشاهده جمال باکمال خود و بمشاهدهٔ دیدار رسول خود مشرف گرداند بمنه و فضله انه قریب مجیب و از شراب
محبت خود و محبت رسول خود و اهل بیت و واله و شیدا گرداند روز بروز آن محبت را زیاده سازد و بر آن
محبت این مسکین را بمیراند و بران محشور سازد ✱ الهی حبیب نبی عربی قرشی که بود در دو غمش مایه شادی

دخونی

وخوشی ذره وارم بهوا داری او رقص کنان تا شد او شهره آفاق بخورشید وشی گرچه صد مرحله دورست
ز پیش نظرم وجهه فی نظری کل غداة وعشی مصلحت نیست مرا سیری از آن آب حیات ضاعف الله
به کل زمان عطشی صفت باده عشقش ز من مست مپرس ذوق این می نشناسی بخدا تا نچشی جامی ارباب
وفا جز ره عشقش نروند سر مبادت که ازین راه قدم بازکشی بدانکه هرچه درین شرح مذکور خواهد
شد منقول المعنی است از شروح کتب معتبره والله الموفق بالاتمام هو حسبی ونعم الوکیل ولا حول ولا قوة
الا بالله العلی العظیم قوله الحمد لله حمد ثناست بر جمیل اختیاری از نعمة وغیر آن ومدح ثناست بر جمیل مطلقا
خواه اختیاری باشد یا نی وچون حضرت حق سبحانه فاعل مختارست بنا بر آن حمد را اختیار کرد بر مدح
وشکر ثناست مقابل نعمة قولا وعملا واعتقادا پس شکر اعم است از حمد ومدح از وجهی واخص از وجهی
دیگر والله اسم است مر ذات واجب الوجودی که مستحق است بجمیع محامد مخفی نیست جزیا که درین اسم شریف
است از تعظیم واجلال وتنبیه بر آنکه استحقاق او مر حمد را لیس بوصف دون وصف واز دلالة بر آنکه
مستحق حمدست ذاتا وصفاتا وباید دانست که این قول یعنی الحمد لله یا اخبارست بآنکه حضرت حق جلا
حقیق است بحمد ومستحق آن خواه حمد گفته شود یا نی ویا انشا است وایراد آن در صورت خبر از برای فایده
مذکوره است وسلام علی عباده الذین اصطفی سلامتی از آفات وآلام واقع است بر بندگان او که اختیار کرد
وبرگزید ایشان را وبا تسلیم از خدای تعالی واز ما واقع است بر ایشان وبر هر دو تقدیر انشا ست در صورت
خبر از برای تنبیه بر آنکه ایشان مستحق سلام اند خواه بر ایشان سلام گفته شود یا نی کما فی قولنا صلی الله
علیه واله وسلم ورحمه الله ومصنف رحمة الله این حمد را اختیار کرد زیرا که از آن قبیل است که تعلیم
کرد آن حضرت حق عز اسمه پیغامبر خود را صلی الله علیه واله وسلم بقوله قل الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی
ویا از برای آنکه فی کل جدید لذة اگر گفته شود که مناسب مصنف آن بود که بر پیغامبر ما صلی الله علیه واله وسلم
وآل واصحاب او بخصوصهم سلام گفتی چنانچه از آداب سایر مصنفان است خصوصا در کتابی که در شمایل سرور باشد
جواب گوییم که مصنف رحمه الله دعا کرده باشد بر آنکه مراد از عباد آن سرورست با آل واصحاب رضی الله
عنهم ویا بر آنکه وقتی که دعا اعم باشد اقرب باشد بسوی اجابت قال الشیخ الحافظ وگفت شیخی که حافظ است

وشیخ در اصطلاح اهل حدیث استاد کامل را گویند وحافظ کسی را گویند که محیط باشد علم او بصد هزار حدیث
از روی متن واسناد ابو عیسی محمد بن عیسی بن سورة الترمذی کنیت او ابو عیسی است نام او محمد است
که پسر عیسی که پسر سوره است که ترمذی است وسوره بفتح سین مهمله است که بعد او واو ساکنه است وبعد از او
راء مهمله وبعد ازان ها در لفظ ترمذ سه لغت است کسر التاء وکسر المیم وضمهما وفتح التاء مع کسر المیم ویاء در الترمذی
از برای نسبت است وترمذ شهری است قدیم که از مدینة الرجال میگویند بدانکه ترمذی از حفاظ
اعلام است که اخذ کرد حدیث را از جماعتی از ائمه حدیث وملاقات کرد مشایخ بسیار را مثل قتیبة ابن سعید
واسحق بن موسی ومحمد بن المثنی وسفیان ووکیع ومحمد بن اسمعیل البخاری وغیر ایشان واخذ کرد حدیث از او خلق
کثیر که لا یحصون کثرة واخذ کرد حدیث را از وی خلق کثیر ووی را تصانیف کثیره است واز ان جمله جامع
است وهو احسن الکتب واکثرها فایدة واحسنها ترتیباً واقلها تکراراً ودران کتاب چیزی است که در غیر
آن نیست از ذکر مذاهب ووجوه استدلال وبیان انواع الحدیث از صحیح وحسن وغریب وغیر آن ودر وی
است جرح وتعدیل رواة ودر آخر ان کتاب العلل است قد جمع فیه فواید حسنة لا یخفی قدرها علی من وقف
علیها ومصنف رحمه الله گفت که کسی که در خانه او کتاب جامع من است گویا که در خانه او پیغامبر است صلی الله
علیه واله وسلم که تکلم میکند تولد یافت سنه تسع ومائتین وتوفی بترمذ لیلة ثلاثین الثالث عشر من شهر رجب سنة
تسع وسبعین ومائتین وکان ضریرا وقیل ولد اکمه باید دانست که ظاهر آنست که این کلام یعنی قال الشیخ
الی الباب از کلام مصنف نیست بلکه بعضی از شاگردان او درج کرده باشد ودر خطبه هر دو احتمال است باب
ما جاء فی خلق رسول الله صلی الله علیه واله وسلم این بابی است در بیان آنچه آمده است یعنی احادیثی
که وارد شده اند در صورة نبی صلی الله علیه واله وسلم وخلق بخاء معجمه وسکون لام بمعنی ایجاد است ودر اسماء الله
آمده که الخالق وخالق کسی است که ایجاد کرد خلق را بعد انکه نبود واصل خلق تقدیر است یقال خلق الخیاط الثوب
اذا قدره وبعضی گفته اند که بمعنی قطع است وعلیه قوله تعالی احسن الخالقین وگاهی خلق گویند ومخلوقات
می خواهند تعالی والصلوة علی خیر خلقه ای خیر مخلوقاته وخلقه بکسر خا ترکیب است وخلق بضمتین وبسکون لام در یع
است وطبع وحقیقت آن صورة باطنه انسان است وهی نفسه واوصافها ومعانیها المختصة بها واز ین

جمت

جهت است که نام این کتاب شمایل نهاده شد و آن جمع شمال است و هو بالکسر الطبع معنی چون درین کتاب
بیان خلق نبی است این کتاب را شمایل نام نهاده شد زیرا که بعض احادیث این کتاب بر طبع آن سرور
دالند و مناسب آن بود که اول بیان خلق بضم خا کرده می شد ولی چون حسن صورة ظاهره دال است بر حسن
صورة باطنه که الظاهر عنوان الباطن بیان خلق بفتح خا تقدیم یافت بدانکه نبی بمعنی فاعل است برای
مبالغه من نبا بمعنی اخبر زیرا که او مخبر است از الله تعالی و بعضی گفتند که از نباة است بمعنی ارتفاع است
لانه رفیع المراتب والدرجات و بعضی گفتند که مشتق از نبی است که بمعنی طریق است لکونه وسیلة الی الحق
و آنچه مذکور شد معانی لغوی است و اما در اصطلاح فهو انسان بعثه الله تعالی لتبلیغ ما اوحی الیه وکذا الرسول
وقد یخص بمن له شریعة و کتاب فیکون اخص من النبی بدانکه کلام در خلق النبی صلی الله علیه و آله و سلم مستدعی کلام
است بر ابتدای وجود آن سرور پس احتیاج افتاده بسوی ذکر آن اگرچه مصنف رحمه الله درین کتاب بذکر آن
مشغول نشده در روضة الاحباب آورده که در کیفیت خلق نور محمدی صلی الله علیه و آله و سلم روایات متعدده
و متنوعه واقع شده حاصل مجموع آنها والله اعلم باین معنی راجع می شود که حضرت خداوند تعالی بچند هزار سال پیش
از آفریدن آسمان و زمین و عرش و کرسی و لوح و قلم و بهشت و دوزخ و ملک و انس و جن و سایر مخلوقات نور نبوت
آنحضرت را آفریده و در فضای عالم قدس آن نور را تربیت فرموده گاهی بسجودش امر میکرد و گاهی ویرا
بتسبیح و تقدیس مشغول میداشت و بجهت ستر آن نور حجابها خلق فرمود و در هر حجابی مدتی مدید او را نگاه
میداشت و بتسبیح خاص حضرت حق را یاد می فرمود بعد از آنکه از حجب بیرون آمد نفسها بر آورد و از انفاس
متبرکه او ارواح انبیا و اولیا و صدیقان و شهدا و سایر مومنان و ملایکه بیافرید و آنرا چند قسم ساخت و از اجزای
اقسام عرش و کرسی و لوح و قلم و بهشت و دوزخ و مواد و اصول آسمان و زمین و آفتاب و ماهتاب و کواکب
و ریاح و جبال موجود گردانید بعد از آن آسمان و زمین منبسط گردانید و هر یکی را از آنها هفت طبق کرد
و هر طبقه را جهت مسکن جمعی از مخلوقات مقرر فرمود و روز و شب را پدید آورد پس جبرئیل امین را فرمود
تا قبضه خاک پاک سفید از موضع قبر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بردارد و با آن نور مخلوط سازد پس جبرئیل
بموجب فرموده حضرت خداوندی کار بند شد و آن نور را با این قبضه خاک بیامیخت و با آب تسنیم تخمیر کرد و بر منوال

ذره بیضا ساخت وآنرا در جویهای بهشتی غوط داد و بر آسمانها و زمینها و کوهها و دریاها عرض کرد تا آنرا
پیش از انکه آدم خلق شود بشناختند چنانکه خبر معتبر انی عبد الله مکتوب خاتم النبین وان آدم لمنجدل
فی طینته اشارتی باین معنی است کسترده در سرای نبوة بساط قرب آدم هنوز رخت نیاورده از عدم
وحدیث صحیح است که یا رسول الله متی کنت نبیا فقال و آدم بین الروح و الجسد وحدیث حسن
است که یا رسول الله متی وجبت لک النبوة قال و آدم بین الروح و الجسد حاصل هر سه حدیث اینست
که پیش از نفخ روح در جسد مبارک آدم علیه السلام آن سرور علیه الصلوة و السلام بنبوة مشرف
گشت و اما حدیث کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین اگرچه بعض از محدثان گفتند که واقف نشدیم
بران باین لفظ ولی معنی آن صحیح است بنا بر احادیث مذکوره و معنی کتابة نبوت و بودن نبی وجوب
نبوة پیش از وجود بنزدی بثبوت وظهور نبوة است یعنی حضرت حق عز اسمه نبوت آن حضرت را بر
ملایکه در عالم ارواح ظاهر کرد بواسطه اعلام بعظمت و شرف او و تمیز او بر سایر انبیا علیهم السلام و وجه تخصیص
اظهار نبوة آن سرور در حالة بودن آدم میان روح و جسد آنست که این وقت وقت دخول ارواح است
در عالم جسد پس اظهار شرف و تمیز درین وقت اتم است و امام غزالی رحمه الله جواب گفت از وصف کردن
آن سرور بنفس خود در ابنبوة پیش از موجود شدن او و از حدیث انا اول الانبیاء خلقا و آخرهم
بعثا که مراد از خلق اینجا تقدیر است نه ایجاد زیرا که پیش از ولادة مخلوق و موجود نبود و لکن
غایات و کمالات سابقه بر تقدیر لاحقه اند در وجود فقوله کنت نبیا ای فی التقدیر قبل تمام خلقة
آدم و امام سبکی رحمه الله گفت که از حدیث معلوم شد که ارواح پیش از اجساد مخلوق‌اند پس معنی نبیا
و آدم بین الروح و الجسد اینست که روح مطهر آن سرور را خلعت نبوة پوشانیده اند پیش از نفخ
روح در آدم علیه السلام و اسم شریف او را بر عرش نوشته اند اقول و کذا بر بالای قصر جنت نام آن
سرور را با نامهای اهل بیت او نوشته اند چنانکه خدمت مولانا معین الدین الواعظ الهروی
رحمه الله در باب دوم رکن ثانی کتاب معارج النبوة ذکر کرد گفت که واقعه ششم نیز بشارت آدم
صفی است علیه الصلوة و السلام حضرت امام جعفر صادق رضی الله عنه در تفسیر آیه کریمه فتلقی آدم من ربه

کلمات

کلمات منقو باید که آدم و حوا در حینی که بر سریر جنت خلکی بودند و از زندگانی بر وفق کامرانی غیر مشغول حق تعالی
جبرئیل امین را علیه السلام بفرستاد تا آدم را علیه السلام بر منازل و قصور درجات جنت سیر دهد
جبرئیل علیه السلام دست آدم را گرفته بمنزلی آورد که بنای آن خشتی از زر و خشتی از نقره بود و کنگرهای
آن از زمرد اخضر در قصر تختی بود از یاقوت احمر نگاشته و بر بالای آن تخت قبه از نور برافراشته
و در ان قبه بالای آن تخت صورتی در غایت حسن و جمال ترتیب داده تاجی از نور بر سر وی نهاده
و دو گوشوار از لولو در گوش وی در آورده و قلاده نور در گردن او کرده آدم از غایت صباحت
و کثرت ملاحتش انگشت حیرة در دندان حیرت گرفته حسن و جمال حورا در جنب آن فراموش کرد پرسید که یا رب
ما هذه الصورة خطاب آمد که این فاطمه زهرا است دختر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و آن تاج نور بر سر
او نمودار از پدر بزرگوار اوست علیه الصلوة والسلام و آن قلاده نور در گردن او مثال شوهر عالی مقدار او
او علی اوست کرم الله وجهه و آن دو گوشوار چون لآلی زاهره کنایت از دو فرزند ارجمند فرمان
بردار او رضوان الله علیهما بعد از ان بر بالای سر نظر کرد پنج در دید گشاده و بر کتابه هر یک کلمه از نور
مثبت ساخته و بر بالای یک در نوشته بود انا المحمود و هذا محمد و بر فوق در دیگر رقم زده بود که انا
العلی الاعلی و هذا علی و در کتابه منظر سوم این کتابه کرده بود که انا الفاطر و هذه فاطمه و بر عصابه رواق
دیگر این کلمه مرقوم ساخته بود که انا المحسن و هذا حسن و بر ایوان منظر پنجم این ترکیب ثبت فرموده بود که منی
الاحسان و هذا حسین جبرئیل علیه السلام فرمود که ای آدم این کلمات با برکات و این اسامی کرام را بخاطر میدار
که روزی شاید که بتدارک گرد این کلمات محتاج گردی بعد از آنکه سیصد سال بجهت ارتکاب زلت گریسته بود
و بمقتضای ندای هاتف غیبی بازبان کلمات متعدد گشت تا گفت یا محمود و یا علی الاعلی و یا فاطر و یا محسن و یا من
منک الاحسان اسالک بحرمة محمد و علی و فاطمه والحسن والحسین ان تغفر لی و تقبل توبتی بالفور از جناب قدس
خداوندی جل جلاله وحی آمد که ای آدم اگر از من مجرمان تمامی ذریت خود را درخواست می کردی برکت این پنج
نفر همه را مغفور می ساختم فذلک قوله تعالی فتلقی آدم من ربه کلمات انتهی کلامه تا ملائکه
بر فضل آن سرور اطلاع یابند و در تفسیر عماد بن کثیر از امیر المومنین علی کرم الله وجهه ابن عباس رضی الله عنهما

مروی است که ایشان گفتند که در آیهٔ شریفه وَاِذْ اَمیثاق النَّبِیّین الآیة که بدرستی که خدای تعالی
مبعوث نکرد هیچ پیغامبری را مگر آنکه گرفت بروی عهد در حق حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم
که اگر محمد علیه السلام مبعوث شود وحال آنکه آن پیغامبر زنده باشد هرآینه ایمان آرد بآنحضرت وهرآینه
یاری کند اورا و عهد کرد باین از قوم خود واخذ کرد امام سبکی رحمه الله از آیهٔ مذکوره که بدرستی
که بر تقدیر آمدن آن سرور در زمان پیغامبران دیگر مرسل است بسوی ایشان پس می باشد نبوة او
و رسالة او عامه برای جمیع خلق از آدم علیه السلام تا روز قیامت پس می باشد جمیع انبیا و امتهای
ایشان از امة آن حضرت فقوله علیه السلام بُعِثْتُ اِلَی النَّاسِ کَافَّةً یتناول من
قَبْلَ زَمَانِهِ ایضاً و بعضی از علما گفتند که آن سرور بسوی ملائکه نیز مرسل است و در روایت آمده
که آن زمان که حضرت حق سبحانه آدم را آفرید نور محمدی در ظهر او نهاد پس از جبین آدم علیه السلام آن نور
می تافت و چون شیث علیه السلام متولد شد آن نور در وی انتقال کرد و شیث علیه السلام فرزند خود را
وصیت کرد بآنچه آدم علیه السلام وی را وصیت کرده بود که آن نور را وضع نکند مگر در مطهرات از زنان
و همیشه این وصیت ثابت بود تا آنکه رسید آن نور شریف بسوی عبد الله مطهراً من سفاح الی الجاهلیة
کما اخبر صلی الله علیه وآله وسلم عن ذلک فی عدة احادیث بعد از آن عبد المطلب پسر خود را عبد الله
با آمنه بنت وهب نکاح کرد و آمنه در آن زمان از زنان قریش فاضله بود بواسطه نسب و حسب پس
عبد الله با آمنه نزدیکی کرد پس حامله شد بمحمد صلی الله علیه وآله وسلم وظاهر شد در وقت حمل او و مولد او
عجایب بسیار که دال بودند بر رسالت او ذکر آن در کتب مسطور است و از آن جمله است حدیث اَنّ
ام رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم رأت حین وضعته نوراً اضاء له قصور الشام و اختلاف کردند
در سال ولادت آن حضرت و اکثر برانند که ولادة آن سرور در عام الفیل است و مشهور آنست که بعد از سال
پنجاه روز و بعضی گفتند که چهل روز و بعضی گفتند که ده سال و قیل غیر ذلک و ولادة آن سرور بقول
جمهور در ماه ربیع الاول است پس بعضی گفتند که در دوم ربیع الاول و بعضی گفتند که در هشتم آن ماه
و قیل وهو اختیار اکثر المحدثین و بعضی گفتند که در دهم آن ماه و بعضی گفتند که دوازدهم آن ماه وهو

المشهور

المشهور وقیل غیر ذلک و تولد آن سرور در شهر حرم و در روز جمعه نبود تا اشارة باشد بسوی آنکه شرف
نمی یابد زمان بلکه زمان از و شرف می یابد و اصح و اصوب آنست که ولادة آن سرور در روز دوشنبه
بود بعد از دمیدن صبح صادق و مدة حمل آن حضرت بعضی گفتند که نه ماه بود و بعضی گفتند که ده ماه
و بعضی گفتند که هشت ماه و بعضی گفتند که هفت ماه و بعضی گفتند که شش ماه و بعضی گفتند تولد
آن سرور در موضع عسفان بود که نزدیک است بمکه مشرفه و صحیح آنست که در مکه مشرفه بود و در مولد مبارک
او که درین زمان در مکه مشرفه مشهور است و این خاکسار بی مقدار کرات و مرات لا یحصی بزیارت
آن مکان شریف مشرف الحمد لله و چند سال در مدرسه که نزدیک آن مکان شریف است ساکن
بود و پیش خدمت میر جمال الدین محدث که مصنف روضة الاحباب بود در ان مدرسه قراة مشکوة
و مصابیح می کرد و در ان مکان شریف عمارتی زیبا کرده‌اند و شب و روز مردم بزیارة آن مشغولند
در مقامی که نشان کف پای تو بود سالها سجدهٔ اهل نظران خواهد بود و مشهور آنست که بعد از حمل آن
سرور دو ماه عبد الله پدر آن حضرت فوت کرد و دفن فی المدینة عند اخواله بنی النجار وقیل وهو
فی المهد و ماتت امه و دفنت بالابواء وقیل بالحجون و بعضی گفتند که بعد از ولادة آن سرور بچهار
سال والدهٔ ایشان فوت کرد و بعضی گفتند که به پنج سال یا شش سال یا هفت سال یا نه سال یا دوازده
سال و یک ماه و ده روز و خدمت شیخ جلال الدین السیوطی که از اکابر علماء متاخرین است کتاب
در حق والدین آن حضرت تصنیف کرده و ثابت کرده به بعضی از ادله که ناجی اند بتقدیر شرک ایشان و بعضی
از ادله که مومن بودند و بر دین ابراهیم و حدیثی آورده که آن سرور در وقت حجة الوداع بزیارة مادر و پدر
خود رفتند و برای معجزه آن حضرت حق سبحانه و تعالی ایشان را زنده ساخت و بعد از زنده شدن با آن
حضرت ایمان آوردند و باز فوت کردند و از علما نقل کرده که احادیثی که بر کفر ایشان وارده اند منسوخ
اند لتاخر هذه القصه علماء دیگر نوشته اند که پدران آن سرور تا آدم علیه السلام جمیع اجداد آن حضرت مسلمان
بودند و پدر ابراهیم نیز مسلمان بود و آذر عم ابراهیم است علیه السلام نه پدر او و جد آن سرور که عبد المطلب
است فوت کرد و حال آنکه آن سرور هشت ساله بود و بعضی گفتند که نه ساله و بعضی گفتند که شش ساله

بعد ازان کفیل او عم او ابوطالب بود و بعد ازانکه دوازده ساله شد همراه ابوطالب جانب شام متوجه
شد پس در بصری بحیر راهب آن حضرت را دید پس دست مبارک آن حضرت گرفت و گفت که هذا
سید المرسلین و هذا بعثه الله رحمة للعالمین و برین امر استدلال بآن کرد که چون از عقبه فرو آمدند
دیگر هیچ حجری و شجری نماند که او را سجده نکرد و حال آنکه سجده نمیکنند مگر نبی را دیگر بدیدن خاتم
نبوة بین کتفینه و ابوطالب را گفت که او را بجانب مکه باز گردان تا یهود شام او را ضرری نرسانند
و چون بجانب مکه اقبال کرد ابر بر سر مبارک او سایه میکرد بعد ازان چون عمر او به بیست و پنج رسید
جانب بصری بمال حضرت خدیجه کبرای بطریق تجارت متوجه شد و با آن حضرت میسر غلام خدیجه
بود و بعد از مراجعت حضرت خدیجه را در نکاح خود در آورد و بسط آن و تفصیل آن در کتب
مبسوطه مذکور است قوله اخبرنا و حدثنا و انبانا بیک معنی اند نزدیک امام مالک و بخاری و اکثر
اهل حجاز و اهل کوفه و مذهب امام شافعی رضی الله عنه و جمهور مشارقه و اکثر اهل حدیث و اختیار
مسلم آنست که حدثنا مخصوص است برای حدیثی که از شیخ خود شنیده و هو الاعلی و اخبرنا برای
حدیثی است که خوانده شد بر شیخ و انبانا برای اجازه است یعنی حدیثی که از شیخ خود شنود در وقت
روایة آن حدیث سمعنا او حدثنا گوید و اگر حدیثی بر شیخ خود قراة کند و شیخ از ان شنود و مسلم
دارد در وقت روایة ان اخبرنا گوید و در حدیثی که آنرا نه شیخ بحضور او قراة کند و نه او پیش قراة
کند بلکه شیخ اجازه دهد که این حدیث را از من روایة کن پس در وقت روایة آن انبانا گوید
و این مرتبه ادنی است در روایت و پوشیده نماند که در اغلب اوقات عادة کاتبان حدیث
بر ان جاری شد که بجای حدثنا ثنا می نویسند و بجای اخبرنا انا می نویسند و بجای انبانا انبا می
نویسند برای اختصار و معلوم باشد که غالبًا درین رساله بشرح و بیان و ایراد نفس حدیث
اشتغال واقع شد و اکتفا بر ذکر قایل حدیث اگر حدیث موقوف باشد و بذکر صحابی راوی اگر مرفوع
باشد کافیست زیرا که ذکر تمام اسناد و احوال رواة بتطویل می کشد اکنون شروع کنیم در شرح احادیث
داله بر شمایل آن سرور صلی الله علیه و آله و سلم پس در دل هر کس که کمال محبت آن سرور بوده باشد باید که

بکوشد

بگوشش هوش آن زانبشنود و مضمون این رباعی را شعار خود سازد جانا لبم از ذکر تو خاموش مباد و زیاد
تو ام دمی فراموش مباد هر جا ز شمایلت حدیثی گذرد ذرات وجودم بجز از گوش مباد عن انس بن
مالك انه سمعه یقول كان رسول الله صلی الله علیه وسلم لیس بالطویل البائن ولا بالقصیر یعنی
مروی است از انس بن مالک که خادم رسول خدا بود صلی الله علیه واله وسلم که وی گفت که بود رسول
خدا صلی الله علیه واله وسلم باین صفت که نبود قد مبارک او بسیار بلند و نه کوتاه بلکه بسوی طول اقرب
بود چنانچه در روایت بیهقی است وقید طویل باین نیز مشعر باین معنی است و حدیث براء که کان ربعة
است موافق معنی مذکور است زیرا که حضرت شیخ تصریح کرده‌اند که ربعه کسی را گویند که بطول اقرب باشد
موید معنی مذکور است خبر عبد الله بن الامام احمد رحمه الله که لیس بالذاهب طولا وفوق الربعة است
یعنی نبود رسول خدا بسیار بالا بلند و بود اندک بلند از ربعه یعنی از معتدل القامة زیرا که مولانا حنفی
رحمه الله در شرح خود نوشته‌اند که ربعه معتدل القامة را گویند و در حدیث ابن ابی هاله واقع است
که کان اطول من المربوع واقصر من المشذب یعنی بود رسول علیه السلام دراز تر از کوتاه و کوتاه تر از
بسیار بلند و شیخ نوشته که ربعه گاهی بمعنی کوتاه نیز استعمال میکنند پس در احادیث تعارض نیست زیرا که
لفظ ربعه و مربوع در هر موضع بمعنی است و یا آنکه ربعه امری است نسبی بدلیل خبر بیهقی وغیره وعن عائشة
رضی الله عنها كان ینسب الی الربعة یعنی بود آن سرور منسوب بسوی ربعه پس کسی که وصف آن حضرت
بربعه کرده مراد او امر تقریبی است نه تحدید و در روایت بیهقی و ابن عساکر واقع شده که لم یکن یماشیه احد
من الناس الا طاله صلی الله علیه واله وسلم ولربما اكتنفه الرجلان الطویلان فیطولهما فاذا فارقاه
نسب صلی الله علیه واله وسلم الی الربعة یعنی نبود هیچ مردی از مردمان که به پهلوی آن سرور در راه می
رفت مگر آنکه بلندی می شد او را رسول خدای یعنی از وی دراز تر می نمود هر چند که آن مرد دراز بالا بود
و معجزة له صلی الله علیه واله وسلم و گاهی بود که در دو طرف او دو مرد بلند بالا می بودند پس بلندی می شد
هر دو را یعنی از هر دو بلند تر می نمود پس وقتی که مفارقت از آن سرور میکردند نسبت کرده می شد بسوی حالة اصلیه
خود که ربعه است و در خصائص ابن سبع مذکور است که كان اذا جلس یكون كتفه اعلی من الجالس یعنی بود رسول خدا

صلی الله علیه وسلم باین صفت که وقتی می نشست می بود کتف مبارک او بلندتر از همنشین پس حاصل
کلام آنست که از کلام حضرت شیخ معلوم شد که قد مبارک آن سرور فی الواقع بسیار بلند نبود
ولی مایل به بلندی بود زیرا که اکثر احادیث برین دالند چنانچه شد و بعضی گفتند که قد مبارک
او معتدل بود نه بلند و نه پست چنانچه در روضة الاحباب است بیت ای قد تو سرو چمن دلجوئی
سرتا بقدم لطافت و نیکوئی از رشته جان دوخته استاد ازل. بر قد تو جامه نکوئی کوئی قوله
وَلَا بالابیض الامهق یعنی نبود ان سرور علیه الصلوة والسلام بسیار سفید رنگ که خالی
باشد از سرخی همچون لون جص بلکه بیاض او نورانی و مخلوط بسرخی بود چنانچه در احادیث
بسیار است و ذکر بعضی ازان خواهد آمد و همین است مراد از حدیث مسلم که از انس روایت کرد
که کان ازهر اللون و از حدیث او که کان ابیض ملیح الوجه و از حدیث مصنف کما یاتی کان
ابیض ملیحاً یعنی مراد از هر سه حدیث آنست که بود آن سرور علیه الصلوة والسلام سفید نورانی
مخلوط با سرخی و در روایتی واقع شد که امهق لیس بابیض اهل حدیث نوشته اند که این روایت
مقلوبه است یعنی در اصل چنین است که ابیض لیس بامهق و یا آنکه وهم راوی است کما قاله القاضی
عیاض قوله ولا بالادم یعنی نبود آن سرور گندم گون بلکه سرخ و سفید چنانچه مذکور شد تعالی الله
چه گلزار بیست رخسار عرقناکش که آب از چشمه خورشید داده ابر دباکش ولا بالجعد القطط بفتح الطاء
الاولی وکسرها ولا بالسبط بسکون الباء وکسرها یعنی موی سر مبارک آن حضرت بنهایة جعودة و پیچانی
نبود و نه بغایت راستی بود بلکه میان راستی و کجی بود که خیر الامور اوسطها ای ز موبت کشته
عالم مشک بوی دوستی این و آن بر بوی اوست بعثه الله فرستاد او را خدای تعالی از برای
کافه خلق یعنی او را برسالت خود بسوی کافه خلق مشرف گردانید تا ایشان را بسوی راه حق دلالت
کند و ابتدای آن در روز دوشنبه بود چنانچه حدیث مسلم بران دال است چه سیدی چه رسولی
که نام تست محمد هزار جان گرامی جز افدا ایتو نبود علی راس اربعین سنة در اول سال چهلم علی بمعنی
فی است و راس بمعنی اول است بقول بعض یعنی چون از تولد آن سرور سی و نه سال گذشته و قدم

در سال چهلم نهاده وحی بروی فرو آمد اما روایة امام احمد و اقوال مذکوره دران باب دال‌اند
برانکه در آخر سال چهلم مبعوث شد پس تواند بود که مراد از راس آخر سال بود زیراکه لفظ
راس چنانچه بر اول اطلاق میکنند بر آخر نیز اطلاق میکنند پس درمیان این روایة و روایة امام
احمد برین تقدیر منافاة نیست و بعضی گفتند که چهل سال و چهل روز از تولد آن سرور گذشته بود
که بوحی مشرف شد و بعضی گفتند که چهل سال و دو ماه و بعضی گفتند که چهل سال و ده روز و بعضی
گفتند که چهل سال و هفده روز گذشته بود از رمضان که بوحی مشرف شد و بعضی گفتند
که هفت روز و بعضی گفتند که بیست و چهار روز و ابن عبد البر گفت که در هژدهم ربیع الاول بوحی
مشرف گشت بعد از چهل و یک سال از قصه فیل و بعضی گفتند که در اول ربیع الاول و بعضی
گفتند که در سیوم ربیع الاول و بعضی گفتند که در هشتم ربیع الاول و این دو قول اخیر از روضة
الاحباب منقول است و فیها قال صاحب جامع الاصول هو الصحیح عند اهل العلم بالاثر واهل
المعرفة بالتاریخ یعنی بعث آن سرور در ماه ربیع الاول صحیح است نزدیک اهل علم بآثر و اهل
معرفة بتاریخ و بعضی گفتند که در ماه رجب بود و در روضة الاحباب می‌آرد که روایتی آنست
که سید عالم را صلی الله علیه و آله وسلم قاعده آن بود که هر سال یکبار از مکه بیرون آمدی و در غار حرا
خلوة نشستی و اوقات خود در ابعبادت حق تعالی مستغرق داشتی چون یک ماه خلوة برآوردی
بمکه باز گشتی و اول هفت نوبة طواف خانه کعبه کردی و بعد ازان بمنزل خویش رفتی هر سال
بدین دستور عمل نمودی تا سال چهلم و یکم درآمد از ولادت آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم
برخاست و بقاعده معهود متوجه غار حرا شد و بعبادت مشغول گشت مروی است ازان حضرت
صلی الله علیه وسلم که در غار حرا و بروایتی بر بالای کوه ایستاده بودم که ناگاه شخصی بر من ظاهر شد
و گفت که مژده باد ترا ای محمد که من جبرئیلم حق تعالی مرا بتو فرستاد تو رسول خدای باین امت
و گفت بخوان گفتم که نیستم من خواننده پس مرا در بر گرفت و بفشرد چندانکه بطاقت رسیدم
پس مرا بگذاشت و گفت بخوان گفتم که خواننده نیستم بار سیوم مرا در بر گرفت و بفشرد بعد ازان گذاشت

وگفت كه اقرأ باسم ربك الذي خلق تا ما لم يعلم انتهي در كيفيت عبادة آن سرور پيش از نبوة علما را
اختلاف است بعضي گفتند كه بر دين ابراهيم عليه السلام بعضي گفتند كه بر دين موسي عليه السلام
وبعضي گفتند كه بر دين عيسي عليه السلام وبعضي گفتند كه بر دين هيچ پيغامبري نبود بلكه عبادة او
بتوجه قلبي بود وبعضي توقف كردند در كيفيت آن وبنا بر تقرير مذكور بعضي گفتند اول چيزي
كه نازل شد از قرآن اقرأ است تا ما لم يعلم وبعضي گفتند كه سوره فاتحه كما ذكرته في اول التفسير بعد از آن
تا سه سال فتور وحي واقع شد چنانچه ابن اسحق بآن جزم كرد تا دور شود از آن سرور خوفي كه در اول بار برو
طاري شده بود وتا شوق او بسوي وحي زياده شود بعد از آن نازل شد بروي يا ايها المدثر قم فانذر
وامام نووي رحمه الله گفت كه قول بعضي كه اول چيزي كه قرآن نازل شد يا ايها المدثر است باطل است ودر تاريخ
امام احمد وغير او از شعبي مروي است كه در سال چهلم از مولد آن سرور را خلعت پوشانيدند بعد از آن سه سال
اسرافيل مقارن آن سرور مي بود وبعضي از سخنان آن سرور را تعليم مي كرد وبر زبان او قرآن هيچ نازل
نگشت پس چون سه سال تمام شد مقارن شد بنبوة او جبرئيل پس نازل مي شد قرآن بر زبان او در بيست
سال وكذا رواه ابن سعد والبيهقي وبآنچه مقرر گشت ظاهر شد كه نبوة آن سرور مقدم بود بر رسالت
او وباين تصريح نمود ابو عمر وغير او وعليه يحمل قول صاحب جامع الاصول الصحيح عند اهل العلم بالاثر انه
بعث علي راس ثلث واربعين سنة پس معلوم شد كه در اقرأ نبوة آن سرور بود ودر مدثر رسالت او وانذار
وتشريع قوله فاقام بمكة عشر سنين پس اقامة كرد در مكه مشرفه ده سال يعني بعد از رسالت واول چيزي كه واجب
بود بر آن سرور تبليغ آن دعاست بسوي توحيد بعد از آن فرض گردانيد خداي از قيام ليل چنانچه در اول
سوره المزمل مذكور است بعد از آن آن قيام ليل را بآنچه آخر آن سوره است منسوخ كرد بعد از آن آنرا
نيز بصلوات خمس منسوخ ساخت در شب معراج كه آن سرور را صلي الله عليه وآله وسلم حضرت حق جل وعلا
در بيداري با روح وجسد از مسجد حرام تا مسجد اقصي برد بعد از آن او را برد تا فوق سبع سموات ثم راي
ربه بعيني راسه علي الاصح واوحي اليه ما اوحي فسمع كلامه وانما اختص موسي بالكليم لانه سمعه وهو في الارض
بعد از آن در همان شب منصرف شد بسوي مكه مشرفه واز معراج خود خبر داد فصدق به ابوبكر وساير

امير المومنين

امير المؤمنين وامام نووي رحمه الله اين قول را ترجيح داد كه از بعثت آن سرور پنج سال گذشته
بود كه معراج واقع شد وبعضي گفتند كه پيش از هجرة بيك سال اين قصه روي نمود وادعي
حزم فيه الاجماع وبعضي گفتند كه پيش از هجرة بيك سال پنج ماه وبعضي گفتند كه بيك سال
وسه ماه وبالمدينه عشر سنين واقامة كرد در مدينه منوره بعد از هجرة ده سال فتوفيه الله علي راس ستين
سنة پس متوفي ساخت او را خداي تعالي يعني قبض روح شريف او كرد در اول يا در آخر شصت سال
روايتي آمده كه خمس وستين وفي اخري ثلث وستين وهي اصحها واشهرها عند العلما يعني در يك رواية آمده
كه عمر مبارك آن سرور شصت سال بود ودر روايتي ديگر كه شصت وسه ودر روايتي ديگر شصت وپنج
اما نزديك اهل حديث شصت وسه اصح واشهرست واز رواية انس رضي الله عنه جواب گفتند كه انس اقتصار
بر عقود كرد كسر را واز رواية شصت وپنجاه جواب گفتند كه راوي آن سال ولادة وسال وفاة را
نيز حساب كرد وليس في راسه ولحيته عشرون شعرة بيضاء وحال آنكه نبود در سر مبارك او وريش مطهر او
بيست موي سفيد انشاء الله تعالي درباب شيب النبي صلي الله عليه واله وسلم تحقيق آن مذكور خواهد
شد وسبب قلت شيب آن سرور آنست كه در اغلب اوقات شيب را زنان مكروه ميدارند واگر از رسول
خدا كسي چيزي را مكروه دارد كافر شود پس از براي محافظت ازواج مطهره آن حضرت از واقع شدن
دران حضرت حق جل وعلا آن حضرت را از كثرة شيب نگاه داشت عن انس بن مالك رضي الله عنه
قال عن انس بن مالك قال كان رسول الله ربعة مروي است از انس بن مالك رضي الله عنه كه وي
گفت كه بود رسول خدا صلي الله عليه واله وسلم مايل ببلندي وهي بفتح وسكون وقد تحرك وتانيثها باعتبار
النفس ولذلك استوي فيه المذكر والمونث وليس بالطويل ولا بالقصير ونبود بسيار بلند ونه كوتاه
تي شكر كرم ز سر تا بقدم شيرين است نيست از قد تواي سرو روان شيرين تر وهو عطف تفسير بي
حسن الجسم بود معتدل الخلق متناسب الاعضاء در كمال لطافت وزيبايي از سر تا بقدم پاي تا سر جمله
لطف كوئي استاد ازل طينت پاكت نه آب وگل ز جان ودل سرشت روي بنما تا بطاق ابروت آرند رو
طاعت انديشان ز مسجد بت پرستان از كنشت وكان شعره ليس بجعد ونبود موي او باين صفت كه نبود

بسیار پیچان مثل موی حبشیان وَلَا سَبْطٍ و نه راست و لفظ جعد را درین حدیث وصف موی ساخت
و در حدیث اوّل وصف ذات لبیان ان کلا منهما یوصف به ای زمشکین طره ات بر هر ولی بندی دگر
رشته جانرا بهر موی تو پیوندی دگر أَسْمَرُ اللَّوْنِ بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم اسمر لون یعنی
لون ورنگ او سفید بود مخلوط با سرخی و اسمر در کلام عرب بر دو معنی آمده بمعنی گندم گون و بمعنی سرخ و سفید
و چون بروایات متعدده معلوم شد که آن سرور سرخ و سفید بود لفظ اسمر بمعنی سرخ و سفید باید گرفت
تا تعارض دفع شود تو آن گلی که خراب تو گلعذارانند اسیر بند کمند تو شهسوارانند اذا مشی تیکفاء وقتی
که راه می رفت میل میکرد بجانب پیش نه همچون متکبران رفتار ترا اگر ملک از عرش به بیند آید بزمین
فرش کند بال و پر خود عن ابی اسحق قال سمعت البراء بن عازب رضی الله عنه یقول کان رسول الله
صلی الله علیه وسلم رَجِلًا یعنی مروی است از ابی اسحق که وی گفت که شنیدم از براء رضی الله عنه که می گفت
بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم رجل ورجل بکسر جیم و فتح آن کسی را گویند که در موی او اندک شکنج باشد
مربوعا مایل ببلندی بعید ما بین المنکبین یعنی واسع بود موضعی که میان دو کتف است و وسعت آن علامت
نجابت است و مراد از وسعت وسعت معتدل است والمنکب مجمع عظم العضد والکتف عظیم الجمة بود عظیم الجمة
وهی بضم الجیم وتشدید المیم وجمه موی را گویند که افتاده باشد بر دو منکب و مطلق موی سر را نیز گویند و لمه موی را گویند
که نزدیک بمنکب رسیده باشد و وفره آنست که اندک از نرمه گوش نازل شده باشد الی شحمة اذنیه عظیم بود
موی سر آن سرور بکثرة و تکاثف تا نرمه دو گوش او و در روایتی دیگر آمده که بود موی مبارک او تا میان
گوش و دوش و در روایتی دیگر در صحیحین آمده که تا انصاف دو گوش او و در روایتی دیگر آمده که فوق
الجمة و دون الوفرة و فی روایة ان انفرقت عقیقة فرق والا فلا یجاوز شعره شحمة اذنیه اذا هو وفره
یعنی موی سر او از نرمه گوش تجاوز نمی کرد و وقتی که آنرا جمع میکرد و در روایتی دیگر آمده که موی
سر آن سرور تا دو گوش بود و در روایتی دیگر آمده که تا دو کتف می رسید حاصل آنکه در روایتی که در طول
موی سر آن سرور صلی الله علیه وآله وسلم واقع شده اند تعارض است و بعضی علما گفته اند که وجه جمع میان
روایات مختلفه آنست که موی که نزدیک دو گوش او بود تا نرمه گوش می رسیدی و مویی که بجانب خلف بود

تا بمنکب می رسیدی یعنی بعضی از موی بکتف می رسید و بعضی میان کتف و گوش و بعضی تا بگوش و جمعی
وجمعی از علما این وجه را رد کردند و گفتند که این غیر ظاهر و غیر متبادر است زیرا که کسی که مقدار موی
آن سرور را بیان کرد مراد او بیان قدر تمام سر او است نه بعضی از موی گفتند که بلکه وجه جمع آنست
که آن حضرت علیه السلام موی سر خود را قصر می کردند وقتی که قصر میکرد موی سر او تا بگوش می رسید
وچون اندکی دراز تر می شد تا نرمه گوش می رسیدی وچون ازان زیاده می شد تا بمیانه گوش
وکتف می رسیدی وچون ازان زیاده می شد تا بکتف رسیده پس هر یکی از انچه دید خبر داد
وفی نفس الامر همه راست است پس در احادیث هیچ تعارض نیست و بعضی گفتند که این وجه نیز پسندیده
نیست زیرا که قصر آن حضرت غیر یکبار ثابت نشد پس گفتند که وجه جمع بین الروایات المختلفه آنست
که در وقت بیرون آمدن از احرام حج و یا عمره آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم موی سر مبارک
خود را می تراشیدی پس بتدریج دراز می شد وچون اندکی دراز می شد تا بگوش میرسید وچون
زیاده میشد تا نرمه گوش وچون ازان نیز زیاده می شد تا بمیانه گوش وکتف وچون ازان
نیز زیاده می شد تا بمنکب می رسید وچون آن سرور موی سر را می تراشیدی بعد از بیرون آمدن
از احرام صحابه رضی الله عنه باز دحام تمام برای تبرکی موی سر آن سرور را می بردند ونگاه میداشتند
تا از برکت وفیض آن مشرف می شدند معلوم باشد که غیر از وقت بیرون آمدن از احرام ثابت
نشد که آن سرور صلی الله علیه وآله وسلم موی سر مبارک خود را تراشیده باشد چراغ اهل دل را
روشن از رو یتو می بینم همه صاحب دلان را روی دل سو یتو می بینم توی مقصود عالم کم مبادا
از سر موی که عالم را طفیل یک سر موی توی بینم علیه حلة حمراء بران حضرت صلی الله علیه
وآله وسلم ازاری وردای سرخ بود الحلة بضم الحاء ازار ورداء برد او غیره ولا یکون الا من ثوبین
وافراد حمراء رعایة للفظ واشارة الی ان الثوبین بمنزلة ثوب واحد للاحتیاج الیهما وحدیث
مذکور حدیثی است صحیح وبهمین استدلال کرد حضرت امام شافعی رضی الله عنه بر حلال بودن پوشیدن
جامه سرخ یعنی غیر معصفر وحمل کردن حدیث بر خطوط سرخ عدول است از ظاهر وبسط رد آن در باب لباس

سرور صلي الله عليه وآله وسلم آنست را الله مذكور خواهد شد ما رايت شيئاً قط احسن منه نديدم من چيزي را از بني آدم وغير آن از آفتاب وماه نيكوتر از وي يعني مثل حسن او در هيچ چيز حسن نديدم پس مراد نفي مساواة است نه نفي افضلية كما يقال ليس في البلد افضل من زيد بمعني انه افضل من كل احد بدلالة العرف پس مقصود راوي اينست كه هيچ كس و هيچ چيز در حسن و ملاحت و لطافت مساوي آن سرور صلي الله عليه وآله وسلم نبود و بر همه فايق بود بمراتب و درجات هر لطافت كه نهان بود در پس پرده غيب همه در صورة خوب تو عيان ساخته اند هر چه در صفحه انديشه كشد كلك خيال شكل مطبوع تو زيباتر از آن ساخته اند عن ابي اسحق عن البراء بن عازب قال ما رايت من ذي لمة في حلة حمراء احسن من رسول الله صلي الله عليه وآله وسلم يعني مروي است از ابي اسحق كه او روايت كند از براء كه بن عازب رضي الله عنه كه گفت براء كه نديدم من صاحب لمه در جامه سرخ برابر رسول الله صلي الله عليه وآله وسلم به بينش روي تو صورتگران هفت اقليم قلم گرفته و در صورت تو حيرانند ته شعر يضرب منكبيه مراد از زور راموي بود كه مي رسيدي تا بدو منكب او واين بيان لمه است بعيد ما بين المنكبين كشاده بود جائي كه ميان دو منكب او بود لم يكن بالقصير ولا بالطويل نه بود كوتاه بالا و نه بسيار بلند عن امير المومنين علي ابن ابي طالب رضي الله عنه قال لم يكن النبي صلي الله عليه وآله وسلم بالطويل ولا بالقصير يعني مروي است از امير المومنين علي ابن ابي طالب رضي الله عنه كه وي گفت كه نبود پيغامبر صلي الله عليه وآله وسلم بسيار بلند و نه كوتاه شثن الكفين والقدمين بود آن سرور شثن الكفين والقدمين وهو خبر كان المقدر او خبر مبتدا محذوف اي هو يعني سطبر و با خشونت بود انگشتان دو كف او و انگشتان دو پاي او بر حذف مضاف و يا سطبر و با خشونه بود دو كف او و قدم او و اين تفسير منقول از اصمعي است و منافي و معارض اين نيست حديث طبراني فاخذت بيده فاذا الين من حرير يعني يكي از صحابه رضي الله عنه گفت كه پس گرفتم دست مبارك آن حضرت را پس ناگهان نرم تر بود و في البخاري عن انس رضي الله عنه ما مست حريراً ولا ديباجاً الين من كف رسول الله صلي الله عليه وآله وسلم يعني انس ميگويد كه مس نكردم هيچ حريري كه نرم تر باشد از كف مبارك رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم زيرا كه مراد از لين

جلد

جلد است واز خشونة خشونة استخوانها پس جمع شد او را نعومة بدن وقوة آن وقیل خشونة دو کف
و دو قدم بواسطه عمل و استعمال ورفتن بود و نرمي باعتبار خلقة وتحقیق آنست که تغییر شثن
بسطر که غیر کوتاه و غیر خشونة است یعني سطر بود اي غلیظ بود دو کف او و دو قدم او و هر گاه
که اصمعي شثن را بغلیظ تعبیر کرد او را گفتند که دست مبارک آن سرور نرم تر بود از حریر پس
کف وقدم آن سرور سطر و غلیظ چگونه باشد وي سوگند خورد که آن لا افسر شیئاً في الحدیث
واز طرق متعدده وارد شده که مسح کرد بدست مبارک خود سینه بسیار کس را از صحابه پس آن موضع
پرنور و درخشان شد و بدست مبارک هیچ معلولي را مس نمي کرد مگر آنکه به مي شد و بر سر یکي از صحابه
بدست خود مس کرد پس هر جا که دست مبارک او رسید موي آن سفید نشد و غیر آن سفید شد
در حدیث صحیح واقع شده بدرستي که آن سرور مسح کرد سر و ریش ابي زید انصاري را بعد از آن
در حق او گفت اللهم جمله پس صد و چند ساله شد و در ریش او هیچ موي سفید نبود و در روي او
تغیري نبود دست تو شفا ده مریضان لعل تو حیوة بخش جانها ضخم الراس وفي روایة عظیم
الهامة بود آن سرور ضخم الراس یعني سر مبارک او بزرگ بود و هو دال علی کمال القوي الدماغیة
من الحواس الخمس الباطنة وبکمالها تمیز الانسان علی غیره ضخم الکرادیس بود ضخم الکرادیس
یعني بزرگ بود روس عظام و یا روس اصابع طویل المسربة بود دراز مسربه یعني میان سینه
و میان ناف آن سرور از موي خطی بود دراز و باریک و در روایتي دیگر آمده که ذو مسربة یعني
صاحب مسربه بود و در دیگر روایتي است نزدیک بیهقي که له شعرات من سرته تجري کالقضیب لیس
علی صدره ولا علی بطنه غیره یعني مر او را چند موي بود از ناف تا سینه مبارک او که جاري
بود یعني کشیده بود دراز و باریک مثل شاخ باریک نبود بر سینه او و نه بر شکم او غیر موي مسربه
اذا مشي تکفأ تکفأ وقتي که راه میرفت میل مي کرد بجانب پیش میل کردني کانما ینحط من
صبب اي نزل من موضع اعلا الی منحدر گویا که فرو مي آمد از بلندي یعني لم ار قبله ولا بعده مثله
حضرت امیر گوید که ندیدم پیش از وي و بعد از وي مثل او در حسن ملاحت و لطافت کس نیست در جهان

که رخسنت عجب نماند ای درکمال حسن عجب تر زهر عجب تا زلف تو شب است ورخت افتاب

جاشت والليل والضحى آيت مرا ورادر روز وشب وقتیکه هرمراد نفی مماثلت باشد وعرق

عرب میکویند که ندیدم پیش از وونه بعد از و مثل او یعنی در عمر خود کسی را مثل او ندیدم قطع

نظر از معنی قبلیه وبعدیه والاحضرت امیر علیه السلام علی بیا در سن خورد تر بودند از رسول خدا صلی الله

علیه واله وسلم پس چون صحیح باشد که ندیدم پیش از وکان امیر المومنین علی رضی الله عنه اذا وصف

رسول الله صلی الله علیه واله وسلم قال لم یکن رسول الله صلی الله علیه واله وسلم بالطویل الممغط

یعنی بود حضرت امیر المومنین علی رضی الله عنه وقتی که وصف می کرد رسول خدا صلی الله علیه

واله وسلم ومی کفت که نبود رسول که نبود رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم بسیار بلند الممغط بتشدید

المیم الثانیة المتناهی فی الطول یقال امغط النهار اذا امتد وامغطت الحبل اذا امددته واصله

منمغط قلبت نونه الدالة علی المطاوعة میما وادغمت فی المیم ویقال بالعین المهملة بمعناه ولا

بالقصیر المتردد ونبود کوتاه بالای که داخل باشند بعضی اعضای او در بعض دیگر وکان ربعة

من القوم وبود مایل بلبندی از جماعت صحابه رضی الله لم یکن بالجعد القطط ولا بالسبط نبود

جعد قطط یعنی موی سر مبارک او بسیار تکسر نداشت وبسیار پیچان نبود وراست نبود کان

جعدا رجلا بود جعد موی یعنی موی سر او اندک تکسر داشت هر کز حدیث زلف تو کوته

نمیشود این کفت وکوی تا بقیامت مسلسل است حسن تو از تصرف مشاطه فارغ است مرات

افتاب چه محتاج صیقل است کحل بصر زخاک درت بیدلی کشم چشم دل بکحل بصیرت مکحل است ولم یکن

بالمطهم ونبود منتفخ الوجه ویا بسیار فربه ویا بسیار لاغر ولا بالمکلثم ونبود کرد روی یعنی

شدید تدویر وجه نبود وکان فی وجهه تدویر وبود در وجه مبارک او اندک تدویر وهو احلی

عند العرب ابیض مشرب او سفید وسرخ بود والمشرب بفتح الراء وتشدیدها ادعج العینین در غایت

سیاهی بود حدقه دو چشم او کما فی روایة عن علی رضی الله عنه ایضا کان اسود الحدقه بیت

یک نظر فرما که مستغنی شوم زانبیای حسن سک که شد منظور نجم الدین مکارا مرورست ای نور خدای

از حسن

در حقیقت خورشید همیشه خوش جبینت بکشای بحال من خدارا چشم به خدای ببینت اهدب

الاشفار دراز مژه بود با دراز پلک چشم جلیل المشاش والکتد او جلیل المشاش بود یعنی

بزرگ بود سر استخوانهای مرفقین و رکبتین و مجمع الکتفین آن سرور و هو دال علی

غایة الشجاعة والقوة اجرد غیر اشعر بود و اشعر کسی را گویند که تمام بدن او را موی احاطه کرده

باشد و اجرد مقابل اوست یعنی اجرد کسی است که تمام بدن او را موی احاطه کرده نباشد پس

صادق است اجرد بر کسی که در بعضی بدن او موی بوده باشد مثل مسربه و دو ساعد و دو ساق

وقد کان له صلی الله علیه و آله وسلم فی ذلک شعر و بعضی گفتند که معنی اجرد اینست که خالی پاک

بود از اخلاق ذمیمه ذو مسربة صاحب مسربه بود یعنی از سینه مبارک آن حضرت موی بود

جاری کالخط تا ناف شثن الکفین والقدمین اذا مشی تقلع کانما ینحط فی صبب سطبر

و محکم بود انگشتان دو دست او و دو پای او و تحقیق آن مذکور شد اذا التفت التفت

جمیعاً یعنی وقتی که نظر می کرد بسوی کسی نظر می کرد با تمام هر دو چشم نه بطرف چشم چنانچه

عادة متکبران است بین کتفیه خاتم النبوة و هو خاتم النبیین میان دو کتف او خاتم نبوة

بود و تحقیق آن خواهد آمد انشاء الله و حال آنکه او خاتم پیغامبرانست یعنی آخر ایشان یعنی

هیچکس بعد از وی نبی نخواهد شد و این معنی بتقدیر کسر تاست و بتقدیر فتح آن یعنی طابع و مهر پیغامبر.

انت اجود الناس صدراً سخی ترین مردمان بود از روی سینه یعنی دل ذکر المحل و ارادة

الحال یعنی در جود و احسان از همه زیاده بود و اصدق الناس لهجة راست ترین مردمان

بود از روی زبان یعنی زبان او از همه زبانها راست تر بود در ادای مخارج حروف نوعی

که غیر او هیچکس بران قادر نبود زیرا که او افصح خلق بود وقد قال صلی الله علیه و آله وسلم

انا افصح العرب وان اهل الجنة یتکلمون بلغة محمد صلی الله علیه و آله وسلم و مروی است

که امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم سوال کرد که یا رسول الله

از میان ما بیرون نرفتی پس از ما چرا افصح تری آن سرور گفت که لغة اسمعیل علیه السلام مندرس شده بود

پس جبرئیل علیه السلام آمد نزدیک من پس یاد گرفتم از وی آن لغة اسمعیل را رواه ابو نعیم
وحدیث انا افصح من نطق بالضاد لا اصل له لکن معناه صحیح یا آنکه راست گوی ترین
مردمان بود که از و هرگز کذب بوجود نیامد الینهم عریکة نرم ترین مردمان بود از روی طبیعة
واکرمهم عشرة نیکوترین مردمان بود از روی صحبة ومخالطة وفی نسخة عشیرة یعنی بزرگترین مردمان
بود از روی قوم وقبیله روی ابو نعیم والطبرانی عن عائشه رضی الله عنها عنه صلی الله علیه
وآله وسلم عن جبرئیل علیه السلام قال قلبت مشارق الارض ومغاربها فلم ار رجلا افضل من
محمد صلی الله علیه وآله وسلم ولم ار بنی اب افضل من بنی هاشم یعنی رسول خدا صلی الله علیه وآله
وسلم روایت میکند از جبرئیل علیه السلام که وی گفت که کاویدم مشارق زمین را و مغربهای آنرا
پس ندیدم هیچ مردی را افضل از محمد صلی الله علیه وآله وسلم وندیدم فرزندان پدری
افضل از فرزندان هاشم وروی الطبرانی ان الله تعالی اختار خلقه فاختار منهم بنی
آدم ثم اختار منهم العرب ثم اختارنی من العرب فلم ازل خیارا من خیار الا من احب العرب
فبحبی احبهم ومن ابغض العرب فببغضی ابغضهم یعنی آن سرور صلی الله علیه وآله وسلم گفت که بدرستی
که اختیار کرد خدای تعالی خلق خود را پس اختیار کرد از تمام خلق فرزندان آدم را علیه السلام پس اختیار
کرد از فرزندان آدم عرب را پس از آن اختیار کرد مرا از عرب پس همیشه من بهترم از بهتران
بدان و آگاه باش که هر که دوست دارد عرب را پس بسبب دوستی من دوست دارد ایشان
را و کسی که دشمن دارد عرب را پس بسبب دشمنی من دشمن دارد ایشان را من راه بدیهه هابه
کسی که میدید آن سرور را ناگهان میترسیدی او را بواسطه عظمة وجلالة قدر که در بشره آنحضرت
مشاهده می کرد ومن خالطه معرفة احبه وکسی که مخالطه می کرد آن حضرت را از برای حصول
معرفة وحاصل می شد او را معرفت او دوست میداشت او را بواسطه حسن معاشرة او و کمال تالیف
او یقول ناعته لم ار قبله ولا بعده مثله میگوید وصف کننده او یعنی حضرت امیر المومنین علی
رضی الله که ندیدم پیش از وی و بعد از وی مثل او و باید دانست که مراد از نفی مماثله در تمام حسن

وجمال است من کل وجه چنانکه صاحب قصیده بُرده میکوید که منزه عن شریک فی محاسنه فجوهر الحسن فیه غیر منقسم
یعنی منزه و پاک است آن سرور صلی الله علیه وآله وسلم از شریک در حسنها پس جوهر حسن در وی غیر
است یعنی در تمام حسن وجمال بجمیع وجوه از شریک منزه است پس منافی نیست با این حدیث
که از حضرت امیر المومنین علی رضی الله عنه مروی است قول امیر المومنین ابی بکر الصدیق رضی الله
عنه وقد حمل الحسن وهو یقول بابی وهو شبیه بالنبی لیس شبیها بعلی وعلی یضحک یعنی گفت
امیر المومنین ابوبکر الصدیق رضی الله عنه وحال آنکه برداشته بود حضرت امام حسن را علیه السلام
که سوگند بپدر خود که میخورم که امام حسن مشابه است به پیغامبر صلی الله علیه وآله وسلم ونیست مشابه
حضرت امیر المومنین علی وحضرت علی تبسم می کرد وکذا قول انس رضی الله عنه کان اشبههم برسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم یعنی انس میگوید که بود امام حسن مشابه ترین مردمان برسول خدای صلی الله
علیه وآله وسلم وکذا قوله ایضا لم یکن احد اشبه بالنبی صلی الله علیه وآله وسلم من الحسین یعنی انس میگوید
که نبود هیچ احدی مشابه تر به پیغامبر صلی الله علیه وآله وسلم از امام حسین روی هذه الثلثة البخاری
اما بدانکه حضرت امام حسن وحضرت امام حسین رضی الله عنهما در تمام بدن مشابه پیغامبر صلی الله علیه
وآله وسلم نبودند زیراکه در روایت مصنف وروایت ابن حبان آمده از امیر المومنین علی رضی الله عنه قال
الحسن اشبه برسول صلی الله علیه وآله وسلم ما بین الراس الی الصدر والحسین اشبه ما کان اسفل من ذلک یعنی
امام حسن مشابه برسول خدا بود از سر تا سینه وامام حسین مشابه آن سرور بود از سینه تا پایها ومعلوم باشد
در میان دو حدیث انس که مذکور شدند در ظاهر منافات است زیراکه در حدیث اول گفت که اشبه
مردمان برسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم امام حسن بود ودر حدیث دوم گفت که هیچ کس مشابه تر
نبود برسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از امام حسین پس وجه جمع آنست که انچه در حق حضرت امام
حسن گفت در حالت حیات ایشان گفت زیراکه حضرت امام حسن مشابهت بیشتر داشت با پیغامبر
از امام حسین وانچه در حق امام حسین گفت بعد از وفات امام حسن است وقد عدوا ممن اشبه فاطمة
وابراهیم ولدیه صلی الله علیه وعلیهما وسلم یعنی علما شمرده اند از مشابهان آن سرور حضرت فاطمه را

وحضرت ابراهیم را که از فرزندان آن سرورند و دیگر حضرت ابراهیم که پسر حضرت امام حسین بن علی است
و دیگر یحیی بن القاسم بن محمد بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین رضی الله عنهم و حضرت یحیی مذکور را
بجای خاتم نبوة نشانه بود مقدار بیضهٔ کبوتر مشابه خاتم نبوة و چون در حمام می درآمدی مردمان
بروی برای دیدن آن ازدحام تمام مینمودند و بوس می کردند ظهر او را برای تبرک و دیگر حضرت
جعفر طیار رضی الله عنه لما صح عند المصنف رحمه الله صلی الله علیه وآله وسلم قال اشبهت خلقی
یعنی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم حضرت جعفر طیار را که برادر امیر المومنین علی است رضی الله عنه
گفت که مشابهی بصورة من و سیرة و دیگر مشابه آن سرور عبد الله بود که پسر جعفر طیار است و دیگر
قثم بن عباس نیز مشابه آن سرور بود و دیگر مسلم بن عقیل بن ابی طالب و دیگر قاسم بن عبد الله
بن محمد بن عقیل و این جماعت مذکوره همه بنی هاشم اند دیگر سائب بن یزید المطلبی که جد امام شافعی
است رضی الله عنه و دیگر عبد الله بن عامر بن کرز و دیگر ابن ربیعه و دیگر علی بن عباد بن رفاعة الرافعی
البصری من اتباع التابعین رضی الله عنهم اجمعین والمراد بالتشبیه فی جمیع هولاء بالتشبیه فی البعض
لا فی الکل کما ذکر قوله سمعت الاصمعی الخ تعبیر هم آن مذکور شد والنشابة السهم القضیب السیف وقیل
العود قوله زوج خدیجه یعنی ام المومنین رضی الله عنها در زمان جاهلیه وی را طاهره می گفتند
بواسطه پاکی او اول در نکاح ابی هالة بن زراره تمیمی بود دیس وی را از و دو پسر بود یکی هالة و دیگر هند
بعد از و عتیق بن خالد المخزومی وی را در نکاح خود در آورد و او را یک دختر شد که نام او هند است
و بعد از و وی را آن سرور صلی الله علیه وآله وسلم در نکاح خود در آورد و در آن وقت آن سرور بیست
و پنج ساله بود و خدیجه رضی الله عنها چهل ساله بود و پیش از وی آن سرور هیچ زن را در نکاح
خود در نیاورده و او نخست اول کسی که با آن سرور ایمان آورد قیل مطلقا و قیل من النساء قوله عن الحسن
مراد از حسن حضرت امام حسن است که سبط رسول خداست صلی الله علیه وآله وسلم و ریحانه
او و سید شباب اهل جنة رضی الله عنه ولادة یافت در ماه رمضان در سال سیوم از هجرة
وفاة یافت در سال چهل و نهم از هجرت قال سالت خالی هند بن ابی هالة گفت حضرت امام حسن

رضی الله عنه که سوال کردم خال خود را که هند ابن ابی هاله است وکان وصافاً و حال آنکه بود وصف

بیان کننده عن حلیة النبی صلی الله علیه وآله وسلم از هیئت و شکل پیغامبر صلی الله علیه

وآله وسلم فقول عن حلیته تنازع فیه سال و وصافا فالتضمنه معنی مخبرا وانا اشتهی ان یصف

لی منها شیئاً اتعلق به و حال آنکه من میل داشتم که بیان کند برای من چیزی از حلیه آن حضرت

که یاد گیرم آنرا و فراموش نکنم فقال کان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فخما مفخما پس گفت

هند که بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم عظیم در نفس الامر و معظم در صدور و عیون مردمان

یتلألأ وجهه تلألؤ القمر لیلة البدر می درخشید روی مبارک او همچو درخشیدن ماه در شب

بدر یعنی همچو ماه شب چهاردهم معلوم باشد که تشبیه روی مبارک آن سرور بماه و آفتاب

جاری است بر عادهٔ شعرای عرب و یا بطریق تمثیل و الا هیچ مخلوقی برابر و مانند او نیست اطول

من المربوع اندک دراز تر بود از معتدل القامة واقصر من المشذب و کوتاه تر از بلند بالا

عظیم الهامة ای تام الراس بزرگ بود سر مبارک او ورجل الشعر ان انفرقت عقیقته فرق

اگر متفرق و منشق شد از مفرق او موی سر او بنفس خود باقی می گذاشت و ثابت میداشت

آنرا بر انفراق و الا فلا یجاوز شعره شحمة اذنیه اذا هو وفره و اگر منشق نمی شد بنفس خود

پس تجاوز نمی کرد موی سر او از نرمهٔ دو گوش او وقتیکه او جمع می کردی موی سر را ازهر اللون

تابان تر و درخشان تر بود در رنگ او یعنی بیاض نیز مخلوط با سرخی بود چنانچه مذکور شد واسع

الجبین گشاده بود جبهه او ازج الحواجب دو ابروی او باریک و دراز بود و یا کج و دراز با کثرة

موی و مراد از حواجب ما فوق واحد است سوابغ کامله در درازی غیر قرن بی اتصال یعنی پیوسته

نبودند بینهما عرق یدره الغضب میان دو ابروی آن حضرت رگی بود که ممتلی می شد از خون

وقتیکه بر چیزی غضب می کرد چنانچه ممتلی می شود پستان از شیر و یا حرکت می داد آنرا غضب

و ظاهر می ساخت آنرا غضب اقنی العرنین هو اول الانف حیث یکون فیه شمم و اوله ما هو

تحت مجتمع الحاجبین والقنا فی الانف طوله و دقة ارنبته مع حدب فی وسط و فی روایة اقنی

الانف اي سایل مرتفع وسط یعنی بینی مبارک او طولی وارتفاعی في الجملة داشت نقل من روضة
الاحباب له نور یعلوه مران عرنین را یعنی بن بینی را نوری بود که بلندی می ساختی آنرا
آنرا یحسبه من لم یتأمله اشم می پنداشت آنرا کسی که تامل نمیکرد اشم یعنی مرتفع و بلند
بواسطهٔ کثرهٔ غلبکی نور عرنین یعنی کسی که تامل نمی کردی می پنداشت بواسطهٔ علو نور بن
بینی که بن بینی آن سرور بلند باشد وحال آنکه بلند نبود کث اللحیة ریش مبارک او انبوه
بود و طویل نبود سهل الخدین هموار بود دو رخسار او و بلند نبود ند و ذلک احلا عند العرب
ضلیع الفم کث دهن بود والعرب یمدح به و یذم مصغره و بعضی گفتند که مراد از ضلیع الفم
عظیم الاسنان است یعنی دندان مبارک او بزرگ بود ند و بعضی گفتند که مراد از ان شدة و تمام
اسنان است و قال الجوهري الضلیع والضلاعة القوة ذلک دلیل علی الفصاحة مفلج الاسنان
دندان مبارکش در کمال خوبی بود ند یعنی سفید براق و اطراف ان باریک و بعضی گفتند که مراد
از ان توفیق الثنایا و رباعیات است یعنی میان دندانهای پیشین او فرجه بود و في روایة
لابن سعد مفلج الثنایا بالموحدة و في اخري لابن عساکر براق الثنایا فایده واخرج احمد وغیره
انه صلی الله علیه وآله وسلم شرب الماء من دلو فصب في بئر ففاح منها مثل رائحة المسک یعنی رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم نوشید آب را از دلوی پس ریخته شد آب باقی آن دلو در چاه پس ظاهر
می شد از ان چاه بوئی همچو بوی مسک و ابو نعیم روایت کرد که آن سرور در چاهی که در خانهٔ انس بود
آب دهان مبارک خود انداخت پس در مدینه منوره هیچ چاهی شیرین تر از ان چاه نبود و ابن
عساکر روایت کرد که یکبار بر حضرت امام حسن تشنگی غالب شد پس آن حضرت صلی الله علیه وآله
وسلم زبان مبارک خود را در دهان او نهاده تا آنکه سیراب شد و تشنگی از و زایل شد و در وقت
جنگ خیبر حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه درد چشم داشت پس آن سرور صلی الله علیه وآله وسلم
آب دهان مبارک خود در ابر چشم مبارک او مالید پس في الحال نیک شد و درد چشم او بالکل
زایل شد بیت شرمنده ز لعل لب تو چشمه حیوان کز زنده شوم از لب لعلت بحی نیست چون هست

لب لعل ترا معجز عیسی عرق بدن مطهرش در غایت خوشبوی بود سمره رضی الله عنه گوید که پیغامبر
صلی الله علیه و آله وسلم دست مبارک خود را بر سینه من مالید رایحه خوش شمیدم که گویا از طبله
عطار بیرون آورده بود و ایل ابن حجر رضی الله عنه گوید که مصافحه کردم با رسول خدا صلی الله
علیه و آله وسلم بعد از آن مدتی چون دست من عرق میکرد بوی خوشبوی‌تر از بوی مشک
از آن می‌شمیدم نقل است از ام سلمه مادر انس رضی الله عنهما که عرق آن حضرت را با قدری
خوشبوی جمع ساخت از همه طیبها ان اطیب بود و از ابی هریره رضی الله عنه مروی است
که مردی دختر خود را عروس ساخت و در تجهیز وی از آن سرور استعانت کرد و نزد او چیزی
حاضر نبود که بآن مرد بدهد فرمود تا شیشه بیاورد و قدری از عرق خود در آن شیشه کرد و فرمود
که بگو او را تا باین مطیب شود و چون آن دختر بآن عرق خوشبوی می‌ساخت خود را اهل مدینه
بوی خوش از آن خانه می‌شمیدند و آن خانه را بیت المطیبین نام نهادند و انس بن مالک
رضی الله عنه روایت میکند که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در کوچه از کوچهای
مدینه بگذشتی مردم بوی خوش می‌شمیدند و میدانستند که آن سرور صلی الله علیه و آله وسلم ازینجا
گذشت هم لعل لب تو زنده سازست هم بوی خوش تو روح بخش است دقیق المسربة باریک
مسربه بود یعنی از سینه او تا ناف او موی چند باریک بود و وصفها بالدقة للمبالغة اذ هی
الشعر الدقیق کأن عنقه جید دمیة گویا که گردن او صورتی است مصور از عاج فی صفاء
الفضة در صفا نقره در لمعان و درخشندگی معتدل الخلق معتدل الخلق بود در جمیع صفات
و متناسب الاعضا بادن پر اندام بود بی افراط و تفریط متماسک ای یمسک بعضه بعضاً
یعنی بسیار بلند بالا نبود سواء البطن والصدر شکم و سینه مبارک او هموار و با هم یک نسق علی لحو عریض
الصدر عریض دار و گشاده بود سینه لیکنه او بعید ما بین المنکبین گشاده بود ما بین منکبین
او ضخم الکرادیس بزرگ بود سرهای استخوان منکبین و مرفقین او انور المتجرد هو الذی جرد عنه
الثیاب من جسده و کشف فی بعض الاحیان یرید انه کان مشرق الجسد مبارک او تابان و درخشان

بود موصول ما بین اللبة والسرة بشعر یجری کالخط متصل و پیوسته بود جایی که میان نقره که بالای
سینه است تا ناف بمویی که جاری بود بهمچو خطی عاری الثدیین والبطن مما سوی ذلک خالی بود
دو پستان و شکم مبارک او از غیر خط یعنی غیر مسربه بر شکم مطهر او موی نبود و از قرطبی منقولست
که وی گفت که موی زیر ناف بتر نداشت و خدمت شیخ الاسلام ابوزرعه قول او را رد کرد و گفت
که این بوجهی از وجوه ثابت نشد والخصایص لا تثبت بالاحتمال اشعر الذراعین والمنکبین
واعالی الصدر موی دار بود دو بازوی مبارک او و دو منکب مطهر او و عالی سینه بی کینه او یعنی
در هر سه موضع موی کثیر داشت طویل الزندین دراز بود دو زند او یعنی دو استخوانی که نزدیک بن
دستند یکی از جانب ابهام و دوم از جانب خنصر رحب الراحة کشاده کف بود حسًّا و معنًی
شثن الکفین والقدمین سطبر بودند انگشتان دو دست او و دو پای او سائل الاطراف دراز
بود انگشتان او بی افراط و تفریط او قال شائل الاطراف راوی شک برد که سائل بمهمله است یا بشین
معجمه و حاصل معنی هر دو یکی است والشائل المرتفع خمصان الاخمصین زیر قدمش برداشته بود از
زمین منقول است از ابن الاثیر که اخمص از قدم موضعی است که در وقت رفتن بزمین متصل نمی
شود و خمصان مبالغه اوست و معنی مبالغه درین محل نه آنست که از حد اعتدال بیرون باشد و وقع
فی حدیث ابی هریره اذا وطی بقدمه وطی بکلها لیس له اخمص یعنی ابوهریره میگوید که وقتی
که آن سرور راه میرفت تمام قدم خود را بر زمین می ماند و نبود او را اخمص یعنی اخمصی که از حد
اعتدال بیرون باشد مسیح القدمین نرم بود دو قدم مبارک او و ازین جهت است که ینبو عنهما
الماء روان می شد از دو قدم او آب یعنی بواسطه ملایمت و نرمی آن دو قدم مبارک آب
بر آنجا قرار نمی گرفت و زود و سیلان می کرد و در پایی که تکسر و شقاق باشد آب در آنجا قرار می
گیرد و زود روان نمی شود اذا زال زال تقلعا وقتی که زایل می شد و انتقال می کرد آن سرور از
مکان خود زایل می شد در حالتی که قالع بود پای خود را از زمین حاصل معنی آنکه در وقت رفتن
پای مبارک خود را از زمین بقوت بر می داشت و متکبرانه در راه نمی رفت و یخطو تکفیا و قدم می

لما

نهاده براه می رفت در حالتی که مایل بود بسوی پیش خود و یمشی هوناً و راه میرفت راه رفتنی بسکینه
و وقار و تواضع وقال الازهری سرعة المشی مذهب بهاء الوجه پس مراد آهسته از قول راوی
ذریع المشیة واسع الخطوة است یعنی بسکینه و وقار راه میرفت ولی در وقت رفتن و قدم فراخ
نهادن پای خود را دور می نهاد اذا مشی کانما ینحط من صبب وقتی که راه میرفت چنان میرفت
که گویا فرو می آمد از بلندی بسوی پستی یعنی بتواضع تمام مایل به پیش نه بطریق متکبرانه و اذا التفت
التفت جمیعاً وقتی که ملتفت می شد و نظر می کرد با تمام دو چشم نه بگوشه چشم مانند متکبران
خافض الطرف پست کننده بود نظر خود را یعنی بجانب راست و چپ نظر نمی کرد بغیر سبب بلکه همیشه
بسوی عالم باطن متوجه بود و نظره الی الارض اطول من نظره الی السماء و نظر آن سرور بسوی زمین
بیشتر بود از نظر کردن او بسوی آسمان در وقت سکوت و عدم تحدث فلا ینافی الحدیث الذی
رواه ابو داود عن عبد الله بن عبد السلام قال کان رسول الله صلی الله علیه وآله اذا جلس یتحدث
یکثر ان یرفع نظره الی السماء جل نظره الملاحظة بیشتر نظر آن سرور صلی الله علیه وآله وسلم در وقت
عدم خطاب با کسی نگریستن بگوشه چشم بود و یا بسوی اموال دنیا فلا ینافی قصر قوله اذا التفت
جمیعاً یسوق اصحابه تقدیم می کرد اصحاب خود را یعنی در وقت راه رفتن صحابه را می فرمود
که پیش پیش روند و خود در عقب ایشان می رفت و می گفت که خلوا ظهری للملائکة یعنی
بگذارید خلف مرا از برای ملائکه و یبدر من لقی بالسلام و سبقت میکرد کسی را که ملاقات
می کرد از مومنان بسلام و فی نسخة یبدا یعنی ابتدا سلام می کرد بواسطه کمال حسن خلق و از برای
تعلیم امت و ترغیب ایشان بر محاسن اخلاق عن سماک بن حرب قال سمعت جابر بن سمرة یقول کان
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ضلیع الفم اشکل العین منهوس العقب مروی است از سماک بن
حرب که وی گفت که شنیدم از جابر بن سمره که می گفت که بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
ضلیع و اشکل العین و منهوش العقب قال شعبة قلت لسماک ما ضلیع الفم گفت شعبه که راوی است
از سماک که گفتم سماک را که چیست ضلیع الفم قال عظیم الفم گفت که گشاده دهان و آن پیش عرب محمود است

زیراکه دال است بر کمال بلاغت و فصاحت قلت ما اشکل العین گفت او کسی است که دراز باشد
شکاف چشم او یعنی بادام چشم و دراز چشم حضرت قاضی عیاض و غیر او این تفسیر را اعتراض
کردند و گفته‌اند که وهمی و غلطی است ظاهر از سماک بلکه اشکل العین کسی را گویند که در سفیدی
چشم او سرخی باشد و این نزدیک عرب محمود و محبوب است و للبیهقی عن علی رضی الله کان
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عظیم العینین اهدب الاشفار مشرب العین بحمرة یعنی
امیر المومنین علی رضی الله عنه می فرماید که بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بزرگ چشم
دراز مژه مخلوط بود با سفیدی چشم او سرخی و اما الشهلة فانها حمرة فی سواد هما الاطول انشق
العین خلافا لمن وهم فیه فایده روی البخاری والبیهقی انه صلی الله علیه و آله و سلم کان یری
باللیل فی الظلمة کما یری بالنهار فی الضوء یعنی بدرستی که آن حضرت صلی الله و آله و سلم می دید
اشیا را در شب تاریکی چنانچه می دید در روز در روشنائی و روی الشیخان ما یخفی علی رکوعکم
و سجودکم انی لاراکم من وراء ظهری یعنی بخاری و مسلم روایت کردند که رسول خدا صلی الله
علیه و آله و سلم فرمود که پوشیده نیست بر من رکوع کردن شما در نماز و سجده کردن شما در نماز
بدرستی که من می بینم شما را از پس ظهر خود و این از جمله خوارق عادات است زیراکه رویة در حق
مخلوق موقوف است باتفاق بر حاسه و مقابله و شعاع ولیکن خالق بصر در عین قادر است که خلق
بصر رویة بی مقابله و چنانچه مطلع گردانید آن سرور را در عالم باطن بر چیزی که پیش از وی و بعد از وی
از علوم اولین و آخرین که آن مدرکات قلوب است همچنین مطلع گردانید او را در عالم ظاهر بهمین
چشم سر بر چیزی که در امام اوست در چیزی که خلف اوست از مدرکات عیون و بعضی گفتند
که در میان دو کتف آن سرور دو چشم بود خورد همچو سوراخ سوزن می دید بآن دو چشم و مانع
نمی شد از دیدن جامه او و بعضی گفتند که صورتهای مقتدیان منطبع می شد در دیوار قبله آن
حضرت و دیوار قبله همچو آینه می شد بواسطه واقع شدن نور روی آن سرور بر دیوار قبله پس
احوال ایشان را از رکوع و سجود در آینه دیوار قبله میدید بواسطه افتادن عکس آن حضرت

در آینه دیوار قبله و چون بعضی از صحابه رضی الله عنهم رکوع و سجود را کما هو حقهما بجای نمی
آوردند آن سرور ایشان را گفت که رکوع و سجود را بتمام ایطهما بجای آورده باشد
و خیال نکنید که من بر احوال شما مطلع نیستم و یا شما را نمی بینم بلکه بر احوال شما مطلعم شما را می
بینم هر چند که در خلف میباشید و بعضی گفتند که مراد از رویتی که در حدیثین مذکورین است علم است
بوحی یا الهام قلت ما منهوس العقب گفتم سماک را که چیست منهوس العقب المنهوس بالمهملة
عند الجمهور و روی بالمعجمة و هو بمعنی ما ذکر السماک قال قلیل لحم العقب گفت سماک که کم گوشت
باشنه یعنی کسی را که در پاشنه او گوشت اندک بوده باشد او را منهوس العقب میگویند
عن جابر بن سمرة قال رایت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی لیلة اضحیان جابر گفت رضی الله عنه
که دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در شبی که روشن بود یعنی در شب مهتاب و در بعضی روایات
است که آن شب شب نهم ماه بود و صاحب فایق در فایق گفت که یقال لیلة ضحیا و اضحیان و اضحیانة
و هی مقمرة من اولها الی آخرها پس اگر قول او را روایة مساعدة کند کان له وجه لان فی تلک اللیلة یکون نور القمر
اعم و حینئذ تم قوله اضحیان بکسرة الهمزة و الالف و النون الزایدتان و هو صفة للیلة و ترکت التاء منه لانه من خواص اوصاف
المونث یجوز فیه ترکها و اثباتها لکن علی قلة و علیه حلة حمرا او بر آن حضرت حله سرخ بود فجعلت انظر الیه
و الی القمر پس شروع کردم در نظر کردن بسوی آن سرور و بسوی قمر یعنی تامل کردم در حسن آن سرور و در حسن
قمر که کدام فایق است فلهو احسن عندی من القمر پس هر آئینه آن سرور نیکوتر است نزد من از قمر یعنی حسن آن
سرور زیاده تر نمود در اعتقاد من از حسن قمر چه جای قمر بلکه زیاده تر بود حسن آن سرور
از حسن آفتاب عالمتاب ای ز آفتاب حسنت عکسی رسیده بر ماه وز خرمن جمالت خورشید
خوشه چینی و لله در من قال لو ان کل الحسن صورة فراه مهللا و مکبرا یعنی اگر کل حسن کامل
شود از روی صورة یعنی اگر از تمام حسن محض حسن صورتی کامله سازند که غیر حسن هیچ چیز در آن
مخلوط و مرکب نباشد و در آن صورة روح دمیده شود پس آن سرور را به بیند بواسطه تعجب
در حسن و جمال با کمال آن حضرت تهلیل و تکبیر گوید و عاشق و شیفته حسن او گردد ای سرو ز شوق

قدتست بالکل خورشید بیش روی تو شرمنده او خجل گر حسن فی المثل همگی صورتی شود گردد ز حسن روی تو
حیران و منفعل ای قد تو از سرو روان موزون تر وی حسن تو از شرح و بیان افزون تر ما را نرسد
که شرح حسنت گویم ای حسن تو از شرح و بیان بیرون تر سال رجل البراء بن عازب اکان وجه رسول
الله صلی الله علیه و آله و سلم مثل السیف قال لا بل مثل القمر یعنی سوال کرد مردی براء بن عازب را
رضی الله عنه که آیا بود روی مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مثل شمشیر در لمعان و یا در طول
گفت براء که مثل شمشیر نبود بلکه مثل قمر بود در لمعان و یا در استداره و چون مراد براء رضی الله عنه
نفی طول بود از برای مبالغه در استداره وجه مبارک او را بماه تشبیه کرد و گر نه فی الحقیقه روی
مبارک او مثل ماه گرد نبود اما نوعی استداره داشت چنانچه مذکور شد و زاد مسلم لا بل مثل الشمس والقمر
یعنی مسلم زیاده کرد در حدیث مذکور که براء رضی الله عنه آن مرد سائل را گفت بلکه مثل خورشید
و ماه بود یعنی در اشراق و اضاءة مثل خورشید بود و در حسن و ملاحة مثل ماه زیرا که در اغلب
اوقات تشبیه بخورشید در اشراق و اضاءة است و تشبیه بماه در حسن و ملاحة پس براء رضی الله عنه
بیان کرد که وجه مبارک آن سرور جامع هر کدام از صفات مذکوره بود * ای جان من ز رخت چه گویم
که هر چه بگویم تو از آن بیرونی * خوبان جهان اگر چه خوبند ولی * در حسن و ملاحت ز همه افزونی *
واخرج البخاری عن کعب بن مالک کان صلی الله علیه و آله و سلم اذا استنار وجهه کانه قطعة قمر
وکنا نعرف ذلک منه یعنی بخاری روایت کرد از کعب بن مالک رضی الله عنه که کعب گفت که بود رسول
خدا صلی الله علیه و آله و سلم با این صفت که وقتی که سرور شادی شد از جبین می درخشید وجه مبارک
او گویا پاره قمر است و بودیم ما که می شناختیم و می دانستیم این را از او یعنی موضعی را که روشن می شد
در آن سرور و هو جبینه صلی الله علیه و آله و سلم وللطبرانی عنه ایضا التفت الینا رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم بوجهه مثل شقة القمر یعنی کعب گفت التفات کرد بسوی ما رسول خدا صلی الله علیه و آله
و سلم بوجه مبارک خود مثل پاره ماه در هر دو روایت مراد کعب تشبیه بعضی از روی مبارک آن سرور است
ببعضی از قمر یعنی در روایت اولی تشبیه کرد جبین پر نور او را با پاره از ماه و در روایت دوم تشبیه کرد

یک خد مبارک او را که در وقت التفات در نظر او در آمد بقطعه قمر و اگر مراد کعب تشبیه تمام
روی مبارک او می بود قطعه شقه نمی گفت بلکه قمر کامل می گفت چنانچه در روایت
خود گفت که گویا که وجه مبارک او قمر است و بعضی گفتند که قطعه و شقه گفتن برای احتراز
است از سیاهی که در میان قمر است و این قول ضعیف است زیرا که وجه تشبیه روی بقمر
در اضاءة و ملاحت است نه در جرم آن پس توهم کرده نمی شود خلاف آن تا احتیاج
باشد بسوی احتراز و روایة سیوم موید تقریر مذکور است و معلوم است که مراد از تشبیه
تمثیلی است و بس و گرنه حسن آن سرور کجا و حسن ماه و خور کجا * بمیزان نظر حسن ترا با ماه سنجیدم
میان این و آن فرق از زمین تا آسمان دیدم * یوسف ز حسن روی تو یک لمعه یافت عکسی
ز نور روی تو بر ماه و خور بتافت * خرم دل کسی که ز شوق جمال تو از دیده پای ساخته در راه تو
شتافت عن ابی هریرة رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
ابیض کانما صیغ من فضة یعنی مروی است از ابی هریره رضی الله عنه که وی گفت که بود
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سفید رنگ گویا خلق کرده شد از نقره مراد ازین تشبیه
تشبیه در لمعان و درخشندگی است نه در سفیدی محض زیرا که مقرر شد که رنگ این سرور
سرخ و سفید بود فلا ینافی فی الحدیث لم یکن بالابیض الامهق رجل الشعر بود آن سرور رجل الشعر
یعنی موی آن سرور نه در غایة جعودة بود و نه راست چنانچه بتکرار مذکور شد عن جابر
بن عبد الله ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال عرض علی الانبیاء مروی است از جابر
بن عبد الله رضی الله عنه که وی گفت که بدرستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت که عرض
کرده شدند بر من انبیا یعنی حضرت حق سبحانه و تعالی ایشان را بمن نمود در خواب و یا در شب معراج
فاذا موسی علیه السلام ضرب من الرجال پس ناگهان موسی علیه السلام خفیف اللحم بود کانه من
رجال شنوءة گویا که موسی علیه السلام از مردمان شنوءه بود قبیله ایست در یمن و اکثر مردمان
ایشان خفیف اللحم اند خالی از افراط و تفریط در لحم و شنوءة در اصل بمعنی تباعدست از

ازناس وچون آن قبیله در غایت باکی بودند لعنوا بذلک ورأیت عیسی بن مریم علیه السلام فاذا اقرب من
رأیت به شبها عروة بن مسعود دیدم عیسی بن مریم را علیه السلام پس ناگهان نزدیکترین کسی که دیدم از روی
مشابهت باو عروة بن مسعود است یعنی عروة بن مسعود مشابهة بیشتر داشت بعیسی علیه السلام از
مردمان دیگر ورأیت ابراهیم علیه السلام فاذا اقرب من رأیت به شبها صاحبکم یعنی نفسه ودیدم
ابراهیم را علیه السلام پس ناگهان نزدیکترین کسی که دیدم از روی مشابهت باو مصاحب شماست یعنی
آن سرور صلی الله علیه وآله وسلم میگوید که ابراهیم علیه السلام بمن مشابهت بیشتر داشت نسبت بمردمان
دیگر در بعض وجوه ورأیت جبرئیل علیه السلام فاذا اقرب من رأیت به شبها دحیة ودیدم جبرئیل را
صلوات الله علیه پس ناگهان نزدیکترین کسانی که دیدم از روی مشابهت باو دحیه کلبی است که از صحابه
مشهوره است وجبرئیل علیه السلام در اکثر اوقات بصورة وی بخدمت آن سرور صلی الله علیه وآله
وسلم می آمدی زیراکه وی در غایت حسن وجمال بود وچون در شهری در آمدی اکثر مردمان خصوصی
زنان مستوره برای دیدن وی بیرون می آمدند وچون جبرئیل علیه السلام صاحب وحی بوده
واسطه بود میان انبیا وحضرت حق سبحانه وتعالی او را در میان انبیا ذکر کرد اگرچه وی
نبی نیست زیراکه نبوة خاصه بشر است ویا مراد از انبیا رفیع القدرند ویا مخبران صادق یا بمعنی
اللغوی پس جبرئیل علیه السلام باین معنی از جمله انبیاست وپوشیده نخواهد ماند که وجه ایراد این
حدیث در باب خلق النبی صلی الله علیه وآله وسلم ومناسبة این حدیث باین باب خالی از خفا
نیست اگرچه حضرت شیخ ابن الحجر رضی الله عنه در شرح خود نوشته اند که وجه مناسبة للترجمة دلالته
علی ان نبیا صلی الله علیه وآله وسلم کان اشبه الناس بابیه ابراهیم علیهما السلام زیراکه اگر صورة ابراهیم
علیه السلام معلوم می بود معلوم شد که صورة آن سرور مثل آن صورة است پس وقتی که صورة ابراهیم
علیه السلام معلوم نباشد بیان خلق نبی وصورة او چون باشد والله اعلم بالصواب عن سعید الجریری
قال سمعت ابا الطفیل یقول رأیت النبی صلی الله علیه وآله وسلم وما بقی علی وجه الارض احد
رآه غیری مروی است از سعید که وی گفت که شنیدم ابا الطفیل را که می گفت دیدم من بنیا

صلی الله علیه وآله وسلم وحال آنکه باقی نماند بر روی زمین هیچ احدی که دید آن سرور را غیر من
یعنی غیر من از اصحاب هیچکس زنده نماند پس باید که از من سوال کنند از شمایل آن سرور فقلت
صفه لی سعید میکوید که کفتم ابو الطفیل را که بیان کن و وصف کن آن حضرت را برای
من قال کان ابیض ملیحا گفت ابو الطفیل که بود آن سرور سفید رنگ ملیح یعنی درخشان
وتابان مخلوط با سرخی با تمام ملاحت مقصدا بفتح الصاد المشددة بود آن سرور صلوات الله
علیه وآله وسلم میانه یعنی در حد وسط از افراط وتفریط اوصاف ظاهره وباطنه ودر کمال
اعتدال حسن تو مظهر جمال خداست رویت آینه خدای نماست عن ابن عباس رضی الله
عنهما قال کان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم افلج الثنیتین مروی است از ابن عباس
رضی الله عنهما که وی گفت که بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم افلج الثنیتین یعنی میان
دو دندان پیش او فرجه وکشادگی بود فی المهذب الثنایا چهار دندان پیش دهن دو زبر ودو
زیر الثنیتان دو والثنیة یکی والرباعیات چهار دندان که از پس ثنایا بود والرباعیة
یکی اذا تکلم رؤی کالنور یخرج من بین ثنایاه صلی الله علیه وسلم وقتیکه تکلم می کرد دیده
می شد نوری در حالیکه بیرون می آمد از میان دندان آن سرور صلی الله علیه وآله وسلم برای
معجزه آن سرور بر تقدیر کاف زایده است اکنون از برای تفهیم طالبان آگاه ومشتاقان
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم حاصل احادیث مذکوره بیان کنیم تا ضبط آن بوجه آسان
توانند کرد وتا صورة پاکیزه آن سرور را نصب عین خود توانند کردانید ودر دل وچشم خود
دمبدم آنرا حاضر توانند ساخت تا مضمون این بیت حال ایشان شود بیت که در جان فکار
وچشم بیدارم توئی هر که پیش آید مرا از دور پندارم توئی بدان ای عزیز که قد موزون
آن سرور صلی الله علیه وآله وسلم بسیار بلند عظیم وبزرگ نبود وموی سر مبارک او نبود درشت
نبود بلک اندکی بسوی بلندی مایل بود وموی مبارک او نه بسیار پیچان بود ونه راست بلک
میان هر دو بود وگاهی که آنرا اقصر می کرد وپا می تراشید بتدریج بگوش می رسید وچون اندک

درازمي شد تا نرمه گوش مي رسد و چون ازان درازمي شد تا ميانه گوش و كتف مي رسيد
و چون ازان نيز زياده و درازتر مي شد تا بدو منكب مي رسد و مابين منكبين او واسع
بود و نزديك اعلاء كتف ايسر او مهر نبوت بود و گشاده پيشاني بود و ابروش باريك و دراز
بود يعني كمان ابرو بود و ميانه دو ابروي او اندك فرجه بود و ميان آن دو ابرو رگي
بود كه در وقت غضب از خون ممتلي و پر مي شد و بادام چشم و دراز چشم بود و سياهي دو چشم
مبارك بغايت سياه بود و سفيدي آن بغايت سفيد و در سفيدي آن رگهاي سرخ بود و بيني
بيني مبارك او رقيقي داشت و بالاي آن نوري ظاهر مي شد و بيني مبارك از خود بيني طولي و ارتفاعي
في الجمله داشت نه از حد اعتدال بيرون و هر دو رخساره زيبايش هموار بودند و استخوان روي
مرتفع نبود و لون و رنگ روي شريف او سرخ و سفيد بود و دهان كريم او بزرگ بود كه پيش عرب
محمود و محبوب است و دندان او سفيد و براق بودند و اطراف آن تيز و باريك و ميان دو دندان
پيش او فرجه بود و در وقت تكلم از ثناياي دهن نوري بيرون مي آمد و روي مباركش دراز نبود
و گرد نبود و لي في الجمله در ان تدويري بود و از آفتاب و ماه تابان و درخشنده تر بود و ريش
مبارك او انبوه بود و دراز نبود و در سر و ريش مبارك او تا بيست موي سفيد نبود بلكه هفده
موي سفيد بود و استخوان دو منكب شريف او و استخوان كاهل و استخوان دو مرفق او و استخوان
دو زانوي او بزرگ بودند و بدن مبارك او بغايت پاكيزه و نوراني بود و پر گوشت نبود
بلكه ميانه و از سينه تا كينه او تا ناف از موي خطي كشنده و دراز بود و شكم و سينه مبارکش هموار
و باهم يكسان بود و در سينه و شكم او غير مسربه موي نبود و دو ساعد و دو منكب و اعالي
سينه او موي داشت گشاده كف بود حساً و معناً طويل الزندين بود و انگشتان او دراز بودند
اما نه از اعتدال بيرون و كف مبارك او نرمتر از حرير بود و سر قدمهاي او خالي از دقتي بودند
و انگشتان دست و پاي او وسط بودند و پاشنه مباركش كم گوشت بود و زير قدمش بر داشته
از زمين باعتدال و پشت پاي مباركش املس بود و هيچ تكسر و شقاق نداشت حاصل سخن آنكه

نخ

جمیع اعضا وجوارح آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در غایت تناسب وکمال حسن وملاحت بودند

باب ما جاء في خاتم النبوة این بابی است در بیان احادیثی که وارد شده اند در خاتم نبوة آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم والخاتم بفتح التاء وکسرها ومراد از خاتم در اینجا امری است که واقع است نزدیک کتف ایسر آن سرور صلی الله علیه وآله وسلم وخاتم در اصل بمعنی مهر است وبعضی گفتند که وجه اضافت خاتم بسوی نبوة آنست که خاتم دال است بر تمام شدن نبوة چنانچه وضع خاتم بر اشیا دال است بر تمام شدن آن اما این وجه در خاتم نبوة آن سرور صلی الله علیه وآله وسلم صحیح است نه در خاتم نبوة مطلقه وبعضی گفتند که وجه اضافه خاتم بسوی نبوة دلالة اوست بر نبوة

عن الجعد بن عبد الرحمن قال سمعت السائب یقول ذهبت بي خالتي الی النبي صلی الله علیه وآله وسلم روی است از جعد که پسر عبد الرحمن است که وی گفت که شنیدم سایب را که میگفت که برد مرا خاله من بسوی پیغامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فقالت یا رسول الله ان ابن اختي وجع فمسح رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم رأسي ودعا لي بالبرکة پس گفت که ای رسول خدا بدرستی که پسر خواهر من دردناک است ومریض پس مسح کرد بدست مبارک خود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بسر مرا ودعا کرد برای من برکت وتوضأ فشربت من وضوءه ووضو ساخت ونوشیدم بعضی از آب وضوء آن سرور را یعنی آبی که بان آب وضو ساخت واز اعضا مبارک آن سرور منتقل شد وبعضی گفتند که مراد از وضو آبی است که از وضوء آن سرور زیاده آمد ودر ظرف باقی ماند وشک نیست که معنی اول انسب است زیرا که مقصود سایب از نوشیدن آب تحصیل برکت است وشک نیست که آبی که بر اعضاء مطهره آن سرور رسیده باشد برکت آن بسیار وبی شمار است وبر هیچ تقدیر این حدیث دال است بر طهارة آب مستعمل ودعوای تخصیص آن باب وضوء آن سرور صلی الله علیه وآله وسلم ودعوای نسخ طهارة آن محتاج باثبات است ووضوء بفتح واو آبی است که بان وضو کرده شود همچو سحور وفطور لما یتسحر به ویفطر علیه ووضو بضم الواو الفعل کذا فی نسخ وقمت خلف ظهره فنظرت الی الخاتم الذي بین کتفیه وایستادم پس پشت مبارک او پس نظر کردم بسوی خاتمی

که میان دو کتف شریف آن حضرت بود بواسطهٔ انکشاف محل آن ویا آنکه بقصد خود آن سرور صلی الله
علیه وآله وسلم آن محل را کشف کرد تا سائب خاتم نبوة را ببیند ومراد از بین کتفیه نبیة فوقیه
است والا فالصحیح انه کان عند اعلا ر کتفه الایسر قال السهیلی وبیانه فی الشرح بو فی خبر مسلم وارد شد
است که خاتم نبوة نزدیک کتف ایمن آن سرور بود والاول ارجح واشهر فوجب تقدیمه
واختلاف کردند در آنکه آن سرور با خاتم نبوة تولد یافت ویا بعد از ولادة شد لکن فی
حدیث البزار وغیره بیان وقت وضع وکیف ومن وضعه وهو قلت یا رسول الله کیف علمت
انک نبی وبما علمت حتی استیقنت قال اتانی اثنان وفی روایة ملکان وانا ببطحاء مکة فقال
احدهما لصاحبه اغسل بطنه غسل الاناء واغسل قلبه فشق بطنی فاخرج منه مغمز الشیطان وعلق الدم فطرحهما
فقال احدهما لصاحبه اغسل اناء واغسل قلبه غسل الملاء قال احدهما لصاحبه خط بطنه فخاط بطنی وجعل
الخاتم بین کتفی کما هو الان وولیا عنی وکانی اری بالامر معاینة یعنی راوی میگوید که گفتم رسول
خدا صلی الله علیه وآله وسلم که ای رسول خدا که چگونه دانستی که تو پیغامبر خدائی وبچه دانستی تا یقین
کردی گفت که آمدند مرا دو کس ودر روایتی دو ملک حال آنکه من در بطحاء مکه بودم پس گفت یکی
از ایشان مر صاحب خود را که بشو شکم او را همچو شستن آوند وبشو دل او را پس پاره کرد شکم
مرا پس بیرون آورد از شکم من نصیب شیطان را وگوشت پاره خون پس انداخت آن هر دو را پس گفت
یکی از ایشان مر صاحب خود را که بشو شکم او را همچو شستن اناء وبشو دل او را همچو شستن ملاء وجامه
بعد از آن گفت یکی از ایشان مر صاحب خود را که بدوز شکم او را پس دوخت شکم مرا ونهاد خاتم
را میان دو کتف من چنانچه درین زمان است وبرگشتند آن دو کس از من وگویا که من می
بینم امر را معاینه وعند ابی نعیم انه لما ولده اخرج الملک صرة من حریر ابیض فیها خاتم فضرب علی
کتفه کالبیضة یعنی بدرستی که آن سرور صلی الله علیه وآله وسلم آن هنگام که تولد کرد بیرون آورد
فرشته قطعه حریر سفید که در آن خاتم نبوة بود پس نهاد آن ملک خاتم را بر کتف مبارک او
مانند بیضه در کامانی وحضرت شیخ جلال الدین السیوطی المصری الشافعی رضی الله عنه در کتاب المولد

للبیب

للبيب في خصايص الحبيب صلی الله علیه وآله وسلم گفت که وجعل خاتم النبوة بظهره بازاء قلبه حيث
يدخل الشيطان وسائر الانبياء كان الخاتم في يمينهم يعني مخصوصات آن سرورست صلی الله
علیه وآله وسلم نهادن خاتم نبوة بر ظهر او در مقابله دل شریف یعنی نزدیک کتف او زیر در جایی
که می درآید شیطان در بنی آدم وسایر انبیا را صلوة الله علیهم خاتم نبوة در جانب راست
ایشان بود مثل زر الحجلة مانند تکمه قبه وبعضی گفتند که حجله کبک را نیز میگویند گفتند که مانند
بیضه کبک بود عن جابر بن سمرة قال رأيت الخاتم بين كتفي رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
غدة حمراء مروی است از جابر بن سمره رضی الله عنه که وی گفت که دیدم مهر نبوة را میان
دو کتف مبارک رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم قطعه گوشت مرتفعه را که سرخ بود یعنی
مایل بود بسوی سرخی مثل لون بدن مطهر آن سرور صلی الله علیه وآله وسلم وبعضی گفتند که در
حدیث دیگرست که انها سوداء او خضراء ولا رد فيه لان حمرتها بالنسبة للون
جلدها وخضرتها وسوادها بالنسبة لما فيها وحواليها من الشعر مثل بيضة الحمامة مانند بیضه کبوتر
عن رميثة قالت سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ولو اشاء ان اقبل الخاتم الذي
بين كتفيه من قربه لفعلت مروی است از رمیثه رضی الله عنها که وی گفت که شنیدم
رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم وحال آنکه اگر می خواستمی که بوسه کردمی مهر نبوت از میان
دو کتف مبارک او بود بسبب نزدیک بودن با آنحضرت هرآینه می کردمی مقصود از ایراد
این حدیث اثبات خاتم النبوة است میان دو کتف مبارک او یعنی قریب بآن موضع
چنانچه مذکور شد یقول لسعد بن معاذ يوم مات اهتز له عرش الرحمن که می گفت در حق
سعد بن معاذ در روزی که سعد وفات یافت وحاضر شد در جنازه او هفتاد هزار فرشته
که حرکت کرد عرش الرحمن بواسطه فرح بقدوم روح او و برای اعلام ملائکه بفضیلت او و موت
او زیرا که حضرت حق سبحانه قادرست بر آنکه عرش را تمیزی بدهد که بآن درک این معنی
تواند کرد کما في قوله تعالى وان منها لما يهبط من خشية الله قال النووي وهذا القول هو

ظاهر الحدیث وهو المختار ای لانه جسم یقبل الحرکة والاضطراب بعضی گفتند که این تمثیلی اوست برای
تعظیم وفات او و بعضی گفتند که مراد حرکت نعش اوست واز برای تعظیم آن تعبیر بعرش الرحمن
کرد و بعضی گفتند که مراد اهتزاز حاملان عرش است و جون نعش او را برداشتند منافقان گفتند
بطریق استهزا که چه سبک است جنازه او پس آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نحن ایشان را
رد کرد بقول خود که ان الملائکة کانت تحمله یعنی بدرستیکه ملایکه برداشتند او را و بسبب آن
مردم سبک می پنداشتند وروی ابو نعیم انه اهدی للنبی صلی الله علیه وآله وسلم حلة حریر فجعل اصحابه
یمسونها ویعجبون من لینها فقال صلی الله علیه وآله وسلم اتعجبون من لین هذه المنادیل سعد
بن معاذ فی الجنة خیر منها والین یعنی ابو نعیم روایت کرد که هدیه فرستاده شد برای پیغامبر خدا
صلی الله علیه وآله وسلم جامه ابریشمی پس شروع کردند صحابه او رضی الله عنهم که مس می کردند آن حله را
و تعجب میکردند از نرمی این حله هر آینه مندیلهای سعد بن معاذ در جنة بهترند ازین حله و نرم تر
ازان علماء رحمهم الله گفتند که این کلام اشارتیست بسوی بزرگی مرتبه سعد در جنت بنا بر آنکه
مندیل ادنای ثیاب است زیرا که مهیا می باشد برای دفع وسخ پس وقتی که مندیل او بهتر از حله
باشد پس جامهای دیگر چگونه خواهند بود وروی ابن سعد وابو نعیم انه صلی الله علیه وآله وسلم قال
لما قبض انسان من تراب قبره قبضة ثم نظر الیها فاذا هی مسک سبحان الله لو کان احد ناجیا من ضمة
القبر لنجا منها ضم ضمة ثم فرج الله عنه یعنی هر گاه که یکی از صحابه رضی الله عنهم از خاک قبر سعد مشتی خاک
برمیگرفت پس نظر میکرد بسوی آن ناگهان آن خاک مشک گشته بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
گفت که سبحان الله اگر می بود یکی ناجی از ضمه قبر هر آینه نجاة می یافت ازان سعد بن معاذ ضم شد
قبر او ضم شدنی پس ازان گشاده ساخت خدا تعالی از وی یعنی قبر او را بعد از ضم قال ابراهیم ابن
محمد من ولد علی ابن ابی طالب رضی الله گفت ابراهیم که پسر محمد است که از فرزندان حضرت امیر
المومنین علی رضی الله عنه که کان علی اذا وصف رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فذکر الحدیث
بطوله وقال بین کتفیه خاتم النبوة وهو خاتم النبیین بود حضرت امیر المومنین علی رضی الله عنه

وقتی که وصف می کرد رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم پس ذکر کرد حدیث را ابدرازی حدیث
چنانچه مذکور شد وگفت امیر که میان دو کتف آن سرور مهر نبوة بود وحال آنکه او خاتم
انبیاست واگرچه این حدیث تمامه در باب خلق النبی صلی الله علیه وآله وسلم مذکور شده بود ولیکن
برای اثبات خاتم نبوة آخر حدیث را اعادة کرد عن ابی زید الانصاری رضی الله عنه قال
قال لی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یا ابا زید ادن منی فامسح ظهری فمسحت ظهره فوقعت
اصابعی علی الخاتم مروی است از ابی زید الانصاری رضی الله عنه که وی گفت که گفت
مرا رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که ابا زید نزدیک شو بمن مسح کن پشت مرا پس مسح کردم
پشت مبارک وی را پس بیفتاد انگشتان من بر مهر نبوة قلت وما الخاتم قال شعرات مجتمعات
راوی از ابی زید یعنی علبا میگوید که گفتم ابی زید که چیست خاتم گفت که چند موی جمع گشته یعنی
صاحب چند موئی جمع گشته عن عبد الله بن زید بریدة قال سمعت ابی بریدة یقول جاء
سلمان الفارسی الی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم مروی است از عبد الله بن بریدة که او
گفت که شنیدم ابی بریدة را که میگفت که آمد سلمان فارسی رضی الله عنه بسوی رسول خدا صلی الله
علیه وآله وسلم وکنیتة سلمان ابو عبد الله است معروفست بسلمان الخیر واو مولی و معتق رسول خدا است
صلی الله علیه وآله وسلم سوال کرده شد او را از نسب او پس گفت که انا ابن الاسلام وسئل عن علی
رضی الله عنه فقال علم العلم الاول والعلم الآخر وهو بحر لا ینزف وهو منا اهل البیت یعنی از
حضرت امیر المومنین علی رضی الله عنه پرسیده شد از سلمان رضی الله عنه پس حضرت امیر فرمود که دانست
علم اول را یعنی توریت وانجیل را و علم آخر را یعنی قرآن را واو دریائی است بی پایان واو از ما است
یعنی از اهل بیت است و مولانا حنفی در شرح خود نوشت که سلمان منا اهل البیت حدیث مرفوع است
وحضرت شیخ ابن الحجر رحمه الله بر حضرت امیر موقوف داشت قال ابو نعیم ادرک یعنی دریافت عیسی علیهما السلام وقرأ
الکتابین حین قدم المدینة در وقتی که آمد رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم مدینه را با مایدة آمد
وفی المهذب المایدة خوان آراسته علیها رطب فوضعها بین یدی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم

که بران مایده خرمای تر بود پس نهاد آن مایده را پیش رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فقال
یا سلمان ما هذا فقال صدقة علیک وعلی اصحابک پس گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
که چیست این رطب ای سلمان پس گفت که صدقه است بر تو و بر اصحاب تو فقال ارفعها فانا
لا ناکل الصدقة پس گفت آن حضرت که بردار مایده را پس بدرستیکه ما نمی خوریم صدقه را یعنی
زکوة را و مثلها کل واجب و کفارة و نذر الحرمة ذلک علیه و بر مومنان بنی هاشم و بنی المطلب زکوة
حرامست و پس نه کفاره و نذر و صدقه تطوع نیز بران سرور حرام بود نه بر آل او فقال فرفعها فجاء
الغد بمثله راوی گفت که پس برداشت سلمان آن مایده را پس آمد سلمان در روز دیگر بمانند رطب
بر مایده یعنی در روز دیگر مایده آورد که بران رطب بود فوضعه بین یدی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
پس نهاد سلمان آن رطب پیش رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فقال ما هذا یا سلمان فقال هدیة لک
فقال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم لاصحابه ابسطوا پس گفت آن سرور که چیست این ای سلمان
پس سلمان گفت که این هدیه ایست برای تو پس گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم مر یاران
خود را که بگشایید و دراز کنید دستهای خود را بسوی این رطب یعنی بخورید یا آنکه قسمت کنید این را
درمیان خود فان الانبساط یجیء بمعنی النشر و یا آنکه منبسط شوید بسلمان و شاد شوید بقدوم او برای
تألف او و تطییب قلب او من قولهم لیکن وجهک بسطا ای منبسطا و منبسة او هدیه عبارتست
از مالک ساختن غیر خود را از املاک خود برای تقرب بسوی او و برای اکرام او پس گرفتن در وی
هیچ ذلی نیست و ازین جهت است که بران سرور حرام نشود بخلاف زکوة و صدقه که دران ذل است
وشاید که در اختیار کلمه علی در صدقه و حرف لام در هدیه اشارة است بسوی ضرر در صدقه که ذل است
و بسوی عدم ضرر در هدیه که اکرام است و اقتصار در هدیه بر ضمیر خطاب بخلاف صدقه برای تنبیه است
برانکه مقصود از هدیه تقرب آن حضرت است و اکرام او و هیچ مشارکتی نیست دیگر آن را درین بخلاف
صدقه که دیگران را دران مشارکت است بلکه خاصه دیگرانست و دیگر برای اشارة است بسوی آنکه اگر
سرور صلی الله علیه وآله وسلم صدقه را قبول کند شریک شود دیگران در ذل و چون صدقه را قبول نکند

ممتاز شود

ممتاز شود از دیگران و شاید که سر و حکمت در قول سلمان در روز اول که این صدقه است
تحقیق حال آن سرور است صلی الله علیه وآله وسلم که آیا او را خاصه انبیاست و هو عدم
اکل الصدقه چنانچه نظر کردن او بسوی خاتم برای همین بود زیراکه از توریة و انجیل
معلوم کرده بود که نشان و علامت نبوة جیست ثم نظر الی الخاتم علی ظهر رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم بعد از آن نظر کرد سلمان بسوی مهر نبوة بر ظهر مبارک رسول خدا صلی الله
علیه وآله وسلم یعنی نزدیک بکتف ایسر آن سرور فامن به پس ایمان آورد بآن حضرت چون
علامة نبوة را معاینه کرد وکان للیهود فاشتراه رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بکذا
وکذا درهما و حال آنکه بود از آن یهود پس خرید او را یعنی بسبب کتابة او گفت یعنی بسبب
آن سرور رسید او و خواجه او راضی شد که سلمان مکاتب سازد و بعضی گفتند که آن سرور او را
خرید بشرط عتق بخشیدن از مال علی ان اغرس لهم نخیلا فیعمل سلمان فیه حتی یطعم بر شرط آنکه نهال
کند رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم برای ایشان درختهای خرما و پس عمل کند با سلمان
در آن تا میوه بر دهد فغرس رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم النخل الا نخلة واحدة غرسها
عمر رضی الله عنه پس نشاند و نهال کرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم درختهای خرما را
بدست مبارک خود مگر یک درخت که آنرا امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه نهال کرده بود فحملت
النخل من عامها ولم تحمل نخلة پس بار آورد و میوه داد تمام باغ خرما در همان سال که نشانیده بود
بواسطه معجزه آن سرور صلی الله علیه وآله وسلم ما شان هذه فقال عمر یا رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم انا غرستها پس گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم جیست حال این درخت که میوه نداد 9
پس گفت عمر رضی الله عنه که ای رسول خدا من نشاندم این درخت را فنزعها رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم فغرسها فحملت من عامها پس کشید آن درخت را رسول خدا صلی الله
علیه وآله وسلم پس بدست مبارک خود نشاند آن درخت را پس بار آورد آن درخت در سال
خود یعنی در همان سال والضمیر للنخلة والتذکیر باعتبار المغروس و در حدیث مذکور دو معجزه آن

حضرت است صلی الله علیه وآله وسلم یکی آنکه همه درختان سال غرس بار آوردند و دوم آنکه
آن یک درخت که میوه نداده بود در وقت باردادن درختان دیگران درخت را نشاند
و در همان وقت بار آورد عن ابی نضرة قال سالت ابا سعید الخدری عن خاتم رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم یعنی خاتم النبوة مروی است از نضرة که وی گفت که سوال کردم ابا سعید
خدری را رضی الله عنه از خاتم رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یعنی از خاتم نبوة آن سرور
فقال کان فی ظهره بضعة ناشزة پس گفت ابو سعید که بود در ظهر مبارک او قطعهٔ لحمی بلند از سایر
جسد والبضعة بالفتح قطعة من اللحم وقد تکسر کذا فی النهایة عن عبد الله بن سرجس قال اتیت رسول الله
صلی الله علیه وسلم وهو فی ناس من اصحابه فدرت هکذا من خلفه مروی است از عبد الله بن سرجس که
وی گفت که آمدم رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وحال آنکه او در میان مردمان بود از یاران خود
پس دور کردم و گشتم از خلف این چنین یعنی اشاره میکند و می نماید کیفیت گشتن خود را که بچه طریق بود
فعرف الذی ارید فالقی الرداء عن ظهره فرایت موضع الخاتم علی کتفیه پس شناخت و دانست
چیزی را که خواستم یعنی نظر کردن بسوی خاتم نبوة پس انداخت ردا را از پشت مبارک خود پس
دیدم موضعی را که خاتم است یعنی خاتم نبوة را دیدم میان دو کتف او فالاضافة بیانیة مثل الجمع مانند
جمع وهو بضم الجیم وسکون المیم ای مثل جمع الکف وهو صورته بعد جمع الاصابع وضمها یعنی بعد از جمع
کردن انگشتان دست وضم آن صورتی و هیئتی که حاصل شود همان قدر بود خاتم نبوة در بزرگی حولها
گرداگرد آن انث باعتبار انه قطعة لحم خیلان خالها بود بکسر و سکون جمع خال کانها ثآلیل گویا که
آن خالها ثآلیل اند و ثآلیل جمع ثؤلول و آن دانه ایست خورد مقدار نخود که بر جسد انسان میدمد
الثؤلول بضم المثلثة وسکون الهمزة وضم اللام الاولی وسکون الواو فرجعت حتی استقبلته فقلت غفر الله
لک یا رسول الله پس رجوع کردم تا آنکه پیش آن حضرت آمدم و روبروی او کردم و گفتم که آمرزید خدای تعالی
ترا ای رسول خدا و سبب گفتن او این کلام را ادای شکر نعمتی است که آن سرور او را اعطا نمود از القای
ردا از ظهر مبارک خود تا آنکه بدیدن خاتم نبوة مشرف شد فقال ولک پس گفت که مر ترا یعنی ترا نیز آمرزد

فقال القوم استغفر لك رسول الله صلي الله عليه وآله وسلم فقال نعم ولكم پس گفتند قومي كه حاضر
بودند كه آيا استغفار كرد مر ترا رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم پس گفت آري و براي
شما هم بلا هذه الاية واستغفر لذنبك والمومنين والمومنات بعد از آن خواند براي مصداق
قول خود كه ولكم است اين آيه شريفه را و مقصود وي اينست كه چون حضرت حق جل وعلا
آن سرور را امر فرمود كه استغفار كن براي خلاف اولائي كه از تو بوجود آمده باشد و آمرزش
خواه براي ذنوب مردان مومن و زنان مومنه شك نيست كه آن حضرت براي مومنان استغفار
كرد عملاً بالامر پس شما نيز داخل مومنانيد پس براي شما نيز استغفار كرد و مفسران را اختلاف
است در آنكه مراد از واستغفر لذنبك و از ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تاخر بر چيست
و حال آنكه آن سرور معصوم بود و حضرت ابن عباس رضي الله عنهما گفت كه مراد اينست كه اگر
بالفرض از تو اي محمد گناهي بوجود آيد مغفوري ترا هيچ مواخذه نيست و بعضي گفتند كه مراد
از ذنب جزئيست كه بسهو و غفلت از آن سرور واقع شود و بعضي گفتند كه مراد از ما تقدم ذنب
آدم عليه السلام است و از ما تاخر ذنوب امته آن سرور و بعضي گفتند كه مراد از ذنب ترك اولي
است كما قيل حسنات الابرار سيئات المقربين و ترك اولي اگرچه ذنب نيست ولكن مشابه ذنب
است نسبت بمرتبه كاملان مكمل در ندرة و فتوح آن از آيات نخ و امام سبكي رحمه الله گفت
كه مقصود از آيه شريفه آن حضرت است صلي الله عليه وآله وسلم بي آنكه از وي ذنبي
بوجود آمده باشد والله اعلم بالصواب بدانكه در كيفية خاتم نبوة آن سرور صلي الله عليه وآله وسلم
روايات متعدده و متعارضه واقع شده در يك روايه واقع شده كه مثل زر الحجلة و در روايتي
ديگر كبيضة الحمامة و در روايتي ديگر مثل الجمع و در روايتي ديگر بضعة ناشزة چنانچه مذكور شد و در روايت
بيهقي كالتفاحة ولابن عساكر كالبندقة وللسهيلي كاثر المحجم القابض علي اللحم ولابن ابي خيثمة شامة
خضراء محتفرة في اللحم وله ايضا شامة سوداء تضرب الي الصفرة چون شعرات متراكبات كانها عرف
الفرس وللقضاعي ثلاث شعرات مجتمعات وللترمذي الحكيم كبيضة حمام مكتوب بباطنها وحده

وحده لا شريک له ويظاهرها توح حيث کنت فانک منصور ولابن عايد کان نورا يتلالا وفي تاريخ
نيسابور مثل البندقة مکتوب فيه باللحم محمد رسول الله وقال في فتح الباري ورواية کاثر محجم
اوکشامة خضراء او سوداء ومکتوب فيها محمد رسول الله اوسر فانک المنصور لم يثبت منها شيء
وتصحيح ابن حبان ذلک وهم وقال الحافظ التيمي ان راوي کتابة محمد رسول الله هيهنا اختلط
عليه هذا بالخاتمة الذي کان يختم به پس از بعضي روايات معلوم ميشود که خورد بود واز بعضي آنک
بزرگ بود واز بعضي ديگر که قطعه لحم بود واز بعضي ديگر که محض نور بود واز بعضي که چند موي بود واز
بعضي ديگر معلوم شد که بر خاتم نبوة محمد رسول الله ويا سر آنک منصور نوشته بود واز بعضي ديگر آنک
هيچ نوشته نبود پس بعضي علما بعضي روايات را تضعيف کردند وبعضي ديگر را تصحيح نمودند وبعضي
از علما گفتند که ميان روايات در حقيقت اختلافي وتعارضي نيست بلک هر يکي خاتم نبوة ان سرور را
بچيزي تشبيه کرد از انجه او را ظاهر شد ومودای همه يکي اوست وهو قطعه لحم وکسي که گفت چند
موي بود ظاهر آنست که دست او بر موي رسيد وبر قطعه لحم نرسيد پس وي گمان برد که خاتم نبوة چند
موي است وبعضي از علما گفتند که خاتم نبوة بر يک حالة نبود بلک گاهي بزرگ مي شد وگاهي خورد
پس هر يکي از انچه ديد خبر داد پس درميان احاديث تعارض نيست واز سهيلي که از اکابر اهل
حديث است رحمه الله منقول است که وي گفت که حکمت در وضع خاتم نبوة آنست که هر گاه دل
شريف آن سرور را از يقين وحکمت بر کرده اند بران ختم نهاده اند چنانچه ظرفي که پر از مشک
باشد بران ختم مي نهند اما حکمت وضع خاتم بر اعلاء کتف ايسر اشارة است بسوي آنکه آن سرور
معصوم است از وسوسه شيطان زيرا که همين موضع است جاي در آمدن شيطان در بدن
انسان پس وقتي که در ان موضع خاتم نبوة باشد راه در آمدن نمي يابد وروي البيهقي في دلائل
النبوة من طريق الواقدي عن شيوخه انهم قالوا لما شک الناس في موت النبي صلی الله عليه واله وسلم قال
بعضهم قد مات وقال بعضهم لم يمت فوضعت اسماء بنت عميس يدها بين کتفيه صلی الله عليه واله وسلم
فقالت توفي رسول الله صلی الله عليه واله وسلم قد رفع الخاتم من بين کتفيه وکان هذا الذي

عرف به موته صلی الله علیه وآله وسلم یعنی بیهقی در دلایل نبوة که از مصنفات اوست روایت
کرد از طریق واقد از شیوخ او که بدرستی که ایشان گفتند که آن هنگام که شک بردند مردمان
در موت نبی صلی الله علیه وآله وسلم گفتند بعضی ایشان که بتحقیق وفات یافت و بعضی
گفتند که وفات نیافت پس نهاد اسماء بنت عمیس دست خود را میان دو کتف رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم پس گفت که وفات یافت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بتحقیق
است که برداشته شد خاتم نبوة از میان دو کتف واو بهمین یعنی برفع خاتم نبوة
دانسته شد وفات آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم باب ما جاء فی شعر رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم این بابیست در بیان احادیثی که وارده اند در صفة موی رسول
خدا صلی الله علیه وآله وسلم عن انس بن مالک رضی الله عنه قال کان شعر رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم الی نصف اذنیه یعنی مروی است از انس ابن مالک رضی الله عنه که وی
گفت که موی سر مبارک رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم تا نصف دو گوش او بود یعنی در بعضی
از اوقات تا نصف دو گوش او میرسیدی چنانچه مذکور شد و مقتضای قیاس آن بود که نصفی
اذنیه میگفت بمناسبت تثنیه نصف ولیکن بواسطه کراهت اجتماع تثنیتین تعبیر بواحد کرد هر چند که
مراد تثنیه است عن عایشة رضی الله عنها قالت کنت اغتسل انا ورسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
مرویست از حضرت عایشه صدیقه رضی الله عنها که وی گفت که بودم من که غسل میکردم با رسول
خدا یا غسل میکردم من و غسل میکرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و تعبیر بصیغه مضارع از برا
استحضار صورة ماضیه است واشارة است بسوی تکرار و استمرار ان واقعه یعنی غسل کردم با او
بتکرار و رسول الله تواند بود که منصوب باشد علی انه مفعول معه و تواند بود که مرفوع باشد
از قبیل عطف جمله بر جمله بتقدیر فعلی مناسب ای کنت اغتسل انا ویغتسل رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم و تواند که عطف باشد بر ضمیر مرفوع متصل پس از باب تغلیب متکلم است بر غایب چنانچه
در قول حضرت حق سبحانه اسکن انت وزوجک الجنة تغلیب مخاطب است بر غایب پس اگر گوئی

که فایدهٔ تغلیب اینکه اشارتست بسوی آنکه آدم علیه السلام اصل است در سکنای جنة وحوا تابع اوست
ودرین محل در تغلیب چه فایده است گویم که اینجا نیز اشارتست بسوی آنکه زنان محل شهوت‌اند
وحامله اند بر غسل پس گویا که اصل اند در باب غسل ویا بنا بر آنکه اصل اخبار شخص از نفس خود است
من اناء واحد از یک آوند یعنی آب در یکظرف بود رسول خدا هم آب میگرفت وغسل میکرد
ومن هم آب میگرفتم وغسل میکردم واز این حدیث معلوم گشت جواز غسل رجل با زوجه خود از
یک اناء ولیکن اگر اغتراف بدست باشد لا بدست از نیة اغتراف چنانچه در کتب فقه مقررست
وایضاً معلوم شد که آبی که از طهارة زن زیاده ماند در ظرف آن آب طهور است وکان له شعر
فوق الجمة وبود مر او را موی بالا از جمه یعنی تا بمنکبین رسیده بود ودون الوفرة ویا پائین
از وفره یعنی فروتر از نرمه گوش حاصل کلام آنکه میان گوش و دوش بود ودر روایة ابی داود
واقع شده که فوق الوفرة دون الجمة یعنی دراز از وفره وکوتاه از جمه یعنی از نرمه گوش
گذشته بود وبکتف نرسیده بود پس این دو روایت اگرچه مختلف اند در تعبیر بفوقیة ودونیة
زیرا که فوق ودون در روایة اولی باعتبار محل است ودر روایة ثانی باعتبار رتبه وقلة
وکثرة است لیکن مآل هر دو بسوی معنی واحد است عن البراء بن عازب قال کان رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم مربوعاً بعید ما بین المنکبین مرویست از براء ابن عازب رضی الله
عنه که وی گفت که بود قد مبارک رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم مائل بسوی بلندی
ولی بسیار بلند نبود ووسیع بود جائی که میان دو کتف است وکانت جمته تضرب شحمة اذنیه
وبود موی سر او که میرسید تا نرمه دو گوش او وامام محیی الدین النووی رضی الله عنه گفت که
در طول موی مبارک آنسرور صلی الله علیه وآله وسلم احادیث متعارضه واقع شده ووجه جمع
میان این احادیث آنست که ثابت شد که آن سرور در وقت بیرون آمدن از احرام حج
وعمره سر مبارک خود را می تراشید وبتدریج دراز می شد وغایت طول آن تا بمنکب بود پس
هریکی از رواة از آنچه دیده بود خبر داد وتقصیر شعر از آن سرور غیر یکبار ثابت نشد که در حج

في الصحيحين

في الصحيحين عن قتادة قال قلت لانس ابن مالک رضي الله عنه كيف كان شعر رسول الله صلي الله
عليه وآله وسلم قال لم يكن بالجعد ولا بالسبط كان يبلغ شعره شحمة اذنيه مرويست از قتاده
كه وي گفت كه گفتم مر انس را رضي الله عنه كه چگونه بود موي مبارک رسول خدا صلي الله
عليه وآله وسلم انس گفت كه نبود موي مبارک او نه بسيار پيچان و نه بسيار راست بلكه اندک
شكسته و پيچي داشته بود كه مي رسيد موي او تا نرمهٔ دو گوش او عن ام هاني بنت ابي طالب
قالت قدم رسول الله صلي الله عليه وآله وسلم علينا مكة قدمة وله اربع غداير مرويست
از ام هاني كه دختر ابي طالب خواهر حضرت امير المؤمنين عليست رضي الله عنه كه وي گفت كه آمد
رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم بر ما در مكه مشرفه آمدني يعني يكبار بخانه ما آمد و مر او را چهار
ذوابه بود يعني چهار گيسو بافته بود عن انس ان شعر النبي صلي الله عليه وآله وسلم كان الي
انصاف اذنيه يعني مرويست از انس كه بود موي سر پيغامبر صلي الله عليه وآله وسلم تا نصف
دو گوش او و مراد از انصاف ما فوق واحد است چنانچه بر اهل انصاف پوشيده نيست عن
عن ابن عباس ان رسول الله صلي الله عليه وآله وسلم كان يسدل شعره وكان المشركون
يفرقون رؤسهم مرويست از ابن عباس رضي الله عنهما كه بدرستيكه رسول خدا صلي الله عليه
وآله وسلم بود كه او بزان ميكرد موي ناصيه را بر جبهه مبارک خود و با يجانب كردن شريف
خود علي اختلاف القولين و بودند مشركان كه فرق ميكردند موي سرهاي خود را يعني تمام
موي سرهاي خود را دو فرقه ميكردند هر فرقه را بندي قوله ويسدل بضم الدال وكسرها ويفرقون
بضم الراء وكسرها وكان اهل الكتاب يسدلون رؤسهم و بودند اهل كتاب كه سدل ميكردند موي
سرهاي خود را وكان يحب موافقة اهل الكتاب فيما لم يؤمر فيه بشيء و بود آنسرور كه دوست
ميداشت موافقه اهل كتاب را در چيزي كه مامور نميشد در ان بچيزي يعني در چيزي كه حضرت
حق سبحانه آنسرور را امر نكرده بود در فعل آن در ترک آن در ان امر موافقه اهل كتاب را
دوست ميداشت زيرا كه فعل ايشان راندي است بخلاف فعل مشركان كه فعل ايشان را

سندي نيست و بعضي از علما استدلال كرده‌اند بااين حديث زيرانكه آنسرور صلى الله عليه وآله وسلم
پيش از نبوة متعبد بود بشريعة حضرت موسى و يا عيسى عليهما السلام واين استدلال
ايشان صحيح نيست زيراكه محبت مذكوره بعد از بعثت است وقيل هالم يثبت فيه نهي
وكان الاصح انه لم يكن متعبدا بشريعة نبي بل كانت عبادة الفكر ثم فرق رسول الله صلى الله
عليه وآله وسلم راسه پس از ان فرق كرد يعني دو بند ساخت رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم
موي سر مبارك خود را بوجي يا باجتهاد و درين حديث دليل است برانكه فرق افضل است از
سدل لانه الذي رجع اليه صلى الله وآله وسلم وليكن سدل نيز جايز است وقتي كه قصد كرده نشود
مشابهة زنان و الا فالسدل حرام بلا نزاع عن ام هانيٍّ قالت رايت رسول الله صلي الله عليه
وآله وسلم ذا ضفاير اربع مرويست از حضرت ام هاني رضي الله عنها كه وي گفت كه ديدم رسول
خدا را چهار بند ساخته بود يعني در بعضي اوقات موي سر خود را دو بند ميساخت وگاهي چهار
بيت اي زبند موي تو بر هر دلي بندي دگر رشته جانرا بهر موي تو پيوندي دگر باب ما جاء في
ترجل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اين بابيست در بيان احاديثي كه وارد شده اند در شانه كردن
رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم قال في النهاية الترجل تسريح الشعر وتنظيفه وتحسينه والمرجل
والمسرح المشط عن عايشة رضي الله عنها قالت كنت ارجل راس رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
وانا حايض مرويست از عايشة صديقه رضي الله عنها كه وي گفت كه بودم من كه شانه ميكردم موي
سر مبارك رسول خدا را صلى الله عليه وآله وسلم وحال آنكه من حايضم و در حديث دليل است بر طهارت
دست زن حايض و ساير بدن او مادام كه بخون آلوده نباشد و بر ان اجماع است و در حديث دليلست
برانكه مكروه نيست مخالطة زن حايض ومكروه نيست معجون او و مطبوخ او و اضطجاع با او و پس خورده
او عن انس بن مالك رضي الله عنه قال كان رسول الله صلى الله عليه واله وسلم يكثر دهن راسه وتسريح
لحيته مرويست از انس بن مالك رضي الله عنه كه وي گفت كه بود رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم
كه كثير ميساخت دهن سر خود را يعني در اكثر اوقات در موي سر مبارك استعمال دهن ميكرد و بسيار ميساخت

شانه

شانه ریش مبارک خود را و یکثر القناع حتی کان ثوبه ثوب زیات و کثیر میساخت قناع
را و قناع خرقه ایست که انداخته شود بالای سر بعد از استعمال دهن تا دستار را از وسخ
نگاه دارد تا حدی که گویا جامه زیت فروش است و یا جامه صانع زیت است و مراد
از ثوب قناع است نه مطلق ثوب پس منافی نیست روایة دیگر را که کان صلی الله
علیه و آله وسلم انظف الناس ثیابا عن عایشه رضی الله عنها قالت ان کان رسول الله
صلی الله علیه و آله وسلم لیحب التیمن فی طهوره اذا تطهر و فی ترجله اذا ترجل و فی انتعاله اذا
تنعل مرویست از عایشه صدیقه رضی الله عنها که وی گفت که بدرستی که شان اینست که بود
رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که هر آینه دوست میداشت ابتدا بیمین را در وضوء خود
وقتی که وضو میکرد و در شانه کردن خود وقتی که شانه میکرد و در نعل پوشیدن خود وقتی که نعل
می پوشید یعنی در وضو غسل دست راست را مقدم میداشت بر غسل دست چپ و غسل پای راست
را مقدم بر غسل پای چپ اما تقدیم غسل کف دست راست بر کف دست چپ در اول وضو پس
سنت نیست و همچنین سنت نیست تقدیم غسل خد راست بر غسل خد چپ و تقدیم مسح گوش راست
بر مسح گوش چپ بلکه معا باید و همچنین وقتی که آن سرور صلی الله علیه و آله وسلم شانه میکرد تقدیم
طرف راست میکرد بر طرف چپ از سر مبارک و لحیه مطهره و همچنین سنت است تقدیم یمین بر یسار
در هر چه از باب تکریمست مثل اخذ عطا و لبس ثوب و دخول بیت و دخول مسجد و حلق راس و قص
شارب و در مسواک کردن و در سرمه کشیدن و ناخن چیدن پس باید که ابتدا کند بسبابه دست
راست بعد از ان وسطای آن و بعد از ان خنصر آن بعد از ان ابهام آن و بعد از ان بخنصر
دست چپ بعد از ان بنصر آن بعد از ان وسطای آن بعد از ان سبابه آن بعد از ان ابهام آن
و آنچه از باب تکریم نیست تقدیم یسار مستحب است مثل دخول خلا و خروج از مسجد عن عبد الله بن مغفل
قال نهی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم عن الترجل الا غبا مرویست از عبد الله بن مغفل که
وی گفت که نهی کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از شانه کردن و تحسین و تنظیف موی

بدهن مگر گاه گاه زیراک در مداومت آن تقیداست بزینة وان منافیست بزنان نه بمردان فایده

در حدیثی که سند آن ضعیف است وارد شده کان النبی صلی الله علیه واله وسلم لا ینور

وکان اذا اکثر شعره ای شعر عانته حلقه یعنی بود رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم که نوره

نمیکرد و بود که وقتی بسیار میشد موی زیر ناف او می تراشیدی آنرا ولیکن حدیث صحیح

که کان اذا اطلی بدأ بعانته فطلاها بالنوره یعنی بود رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم که وقتی

که استعمال نوره میکرد ابتدا میکرد بموی زیر ناف اما حدیث انه صلی الله علیه واله وسلم دخل

حمام جحفة فموضوع باتفاق الحفاظ وان وقع فی کلام الزهری وغیره لان العرب لا تعرف الحمام

ببلادهم الا بعد موته صلی الله علیه واله وسلم باب ما جاء فی شیب رسول الله صلی الله علیه واله

وسلم این بابیست در بیان احادیثی که آمده اند در پیری و موی سفید رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم

عن قتادة قال قلت لانس بن مالک هل خضب رسول الله صلی الله علیه واله وسلم قال لم یبلغ

ذلک مرویست از قتاده که وی گفت که گفتم انس بن مالک را رضی الله عنه که ایا خضاب کرد رسول خدا

صلی الله علیه واله وسلم انس گفت که نرسید باین حد یعنی آن مقدار ریش مبارک او سفید نشده بود

که احتیاج میشد آن سرور را بخضاب انما کان شیبا فی صدغیه جز این نیست که بود شیب او در اندکی

و یا شیبی اندک وفی نسخة شیبا در دو صدغ او ما بین عذار و نرمه اذن را صدغ میگویند و روی مسلم عن

انس روایات اخر کان فی لحیته شعرات بیض لم یر من الشیب الا قلیلا لو شئت ان اعد شمطات

کن فی راسه ولم یخضب انما کان البیاض فی عنفقته وفی الصدغین وفی الراس نبذ یعنی مرویست

از انس بن مالک رضی الله عنه بروایات متعدده که وی گفت که بود در ریش مبارک آنسرور چند موی

سفید و دیده نمیشد از موی سفید مگر اندکی و اگر میخواستم می شمردم موهای سفیدی که در سر مبارک او

او بودند و خضاب نکرد رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم جز این نیست که بود موی سفید

در عنفقه مبارک او یعنی در مویی که زیر لب است و در دو صدغ او و در سر مبارک چند موی سفید متفرقه

والنبذ بضم او بفتح فیکون ای شعرات متفرقه ولکن ابوبکر خضب بالحناء والکتم ولیکن حضرت امیر المؤمنین

ابوبکر

ابوبکر الصدیق رضی الله عنه خضاب کرد کذا وکتم قال الازهری الکتم نبت فیه حمرة قال فی الصحاح نبت
یخلط مع الوسمة للخضاب عن انس قال ماعددت فی راس رسول الله صلی الله علیه واله وسلم
ولحیته الا اربع عشرة شعرة بیضاء مرویست از انس رضی الله عنه که وی کفت که شمردم من در موی
سر مبارک رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم ولحیه شریف او مکر چهارده موی سفید ودر روایتی
دیکر واقع شده که هفده موی سفید بود واین روایة را یعنی روایت سبع عشره را اهل حدیث ترجیح
دادند زیراک دران زیاده ثقه است وزیاده ثقه معتبر ومقبول است ودیکر آنکه روایة سبعة
عشره بطریق متعدده صحیح وارده است اما در روایة احدی عشر فالظاهر آنها شاذة بل منکرة
ودر روایة ابن عمر رضی الله عنهما وارد شده که قریب بنحو بیست موی سفید بود وبعضی کفتند که وجه
جمع میان این روایة مذکوره وآن روایة آنست که چهارده نیز نحو عشرین است وروی البیهقی
عن انس نفسه ماشانه الله بالشیب ما کان فی راسه ولحیته الا سبع عشرة او ثمان عشرة بیضاء یعنی
بیهقی از انس رضی الله عنه روایة کرد که عیبناک نکرد آن حضرت را صلی الله علیه وآله وسلم
خدا تعالی ببسیاری موی سفید نبود در سر مبارک او وریش مطهر او مکر هفده یا هژده موی سفید
وتواند بود که وجه جمع میان روایات انس آن باشد که اخبار او باختلاف اوقاتست ویا آنکه
اخبار او از چهارده موی سفید بحسب شمردن است واخبار او از هفده یا هژده بحسب واقعست
یعنی در واقع موی سفید انحضرت هفده ویا هژده بود اما در وقت شمار چهارده موی در شمار او آمد
وعن سماک ابن حرب قال سمعت جابر بن سمرة یسئل عن شیب رسول الله صلی الله علیه واله وسلم
فقال کان اذا ادهن راسه لم یر منه شیب فاذا لم یدهن رئی منه مرویست از سماک بن حرب که وی
کفت که شنیدم من جابر بن سمره را رضی الله عنه در حالتی که سوال کرده شد از موی سفید رسول
خدا صلی الله علیه واله وسلم پس کفت که بود آن سرور که وقتی که استعمال دهن میکرد در موی سر خود
دیده نمیشد از سر او موی سفید پس وقتی که استعمال دهن نمیکرد دیده میشد موی سفید از سر مبارک او
وبعضی کفتند که وجه عدم رویة شیب در وقت استعمال دهن آنست که درین وقت موی جمع میشود

ومنتشر نمي باشد پس بواسطه قلت بياض پوشيده مي ماند در سياهي و بعضي گفتند كه وجه آن اينست
كه وقت استعمال دهن موي براق ميشود و بواسطه براقي آن موي سفيد نمايان نمي باشد
و در نسخه بجاي دهن ادهن است و بجاي لم يدهن لم يدهن است از باب افتعال وعن ابن
عمر قال انما كان شيب رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم نحوا من عشرين شعرة بيضاء مرويست
از ابن عمر رضي الله عنهما كه وي گفت كه جز اين نيست كه بود موي سفيد رسول خدا صلى الله
عليه وآله وسلم قريب به بيست موي سفيد وعن ابن عباس قال قال ابو بكر يا رسول الله
قد شبت قال صلى الله عليه وآله وسلم شيبتني هود والواقعة والمرسلات وعم يتساءلون واذا
الشمس كورت مرويست از ابن عباس رضي الله عنهما كه وي گفت كه گفت حضرت ابو بكر
الصديق رضي الله عنه رسول خدا را صلى الله عليه وآله وسلم كه پير شدي اي رسول خدا و حكمت
سوال از موي سفيد اينست كه مزاج شريف آن حضرت در كمال اعتدال بود و اعتدال آن
سبب عدم شيب است اگرچه وقت شيب باشد بر ديگران پس نظر با اعتدال مزاج آنحضور گويا كه شيب
پيش از وقت ظهور آن بود پس بنابرين از حكمت آن پرسيده شد پس گفت كه پير ساخت
مرا سوره هود و واقعه تا آخر زيرا كه درين سورها ذكر اهوال قيمة و تباين احوال سعدا و اشقيا
و امر با ستقامة ايست و بواسطه غم است زيرا كه كثرة غم و اندوه متوجب ضعف قواي بدنيه است
و ضعف قواي بدنيه مستلزم ضعف حرارة غريزيه است و بواسطه ضعف حرارة غريزيه سرعت
ميكند شيب و ظاهر ميشود پيش از وقت خود وليكن چون آن حضرت را انشراح صدر و اتساع
قلب و توالي انوار و يقين و قرب حضرت حق عز اسمه حاصل بود كثرة غم و اندوه بواسطه آن
مغلوب بلكه مسلوب بود پس دران حضرت چندانے تاثير نكرد و شيب بسيار ظاهر نشد و با وجود
خالے از تاثيري نبود و چند موي سفيد در موي آنحضور ظاهر شد ليكون فيه مظهر الجمال و الجلال
وليتبين ان جماله غالب على جلاله بل لا نسبة بينهما ومن ثم وصف في كتابه بالرؤف الرحيم
ولم يوصف بالجبار الذي في الزبور وعن ابي جحيفة قال قالوا يا رسول الله نراك قد شبت قال

شيبتني

شیبتنی هود واخواتها مرویست از ابی جحیفه رضی الله عنه که وی گفت که گفتند صحابه رضی الله
عنهم رسول خدا را که ای رسول خدا می بینم ترا که پیر شدی یعنی موی سفید پیدا کردی گفت آن
حضرت که پیر ساخت مرا سورهٔ هود و سورهای که مشابه سورهٔ هودند در بیان احوال و شدائد
روز قیامت وهو بالصرف ای سورة هود و تر که علی ان هذه الاسم علم للسورة عن ابی رمثة التیمی
تیم الرباب قوله رمثه برا مکسوره فمیم ساکنة فمثلثة الرباب بکسر الرا و تخفیف الموحدة الاولی
وهی خمس قبایل من جملتهم تیم غمسوا ایدیهم فی رب وتحالفوا علیه فصاروا یدا واحدة قال
رایت النبی صلی الله علیه وآله وسلم ومعی ابن لی مرویست از ابی رمثه رضی الله عنه
که وی گفت آمدم پیغمبر خدای را صلی الله علیه وآله وسلم و حال آنکه با من بود پسر من قال
فاریته فقلت لما رایته هذا نبی الله وعلیه ثوبان اخضران گفت ابو رمثه که پس نموده شدم
آنحضور را پس گفتم آن هنگام که دیدم او را که این پیغمبر خداست یعنی بمجرد دیدن دانستم که او پیغمبر
خداست زیرا که آثار و علامات نبوة در بشره آن حضرت ظاهر و هویدا بود و حال آنکه بر آن
حضرت دو جامه سبز بود و اکثر لباس اهل جنة جامه سبز است کما ورد فی بعض الاخبار وله شعر
و مر آن حضرت را شعر موی قلیل بود زیرا که مذکور شد که موی سفید او به بیست موی نرسیده بود
قد علاه الشیب بر آمده بود آن موی قلیل را شیب یعنی اکثر موی آنحضور سیاه بود و در اعلاه
و منابت و آنچه نزدیک بمنابت است از موی قلیل شیب ظاهر شده بود و شیبه احمر و شیب
او سرخ بود زیرا که عادة بر آن جاری شد که اول در بن موی شیب پیدا می شود و چون
نزدیک شود شیب آن اول سرخ میشود بعد از آن سفید و تقریر مذکور دفع شد اعتراض معترض
که بروایات متعدده معلوم شد که موی سفید آنحضور به بیست موی نرسیده بود پس چون را است
بوده باشد قول ابی رمثه که قد علاه الشیب یعنی غلبه کرده بود آن موی را شیب و بعضی
در جواب تطلف مشغول گشتند و گفتند که چون ابو رمثه نظر کرد بسوی موی آن سرور دید که حمره
غالب است بر سواد پس ظن برد که آن از آثار شیب است پس گفت که قد علاه الشیب یعنی غالب شده

بود موی آن سرور را شیب وچون متبادر از شیب موی سفید بود دفع کرد ازان بقول وشیبه احمر
عن سماک بن حرب قال قیل لجابر بن سمرة اکان فی راس رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
شیب قال لم یکن فی راس رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم شیب الا شعرات فی مفرق
راسه اذا ادهن واراهن الدهن مرویست از سماک ابن حرب که وی گفت که گفته شد مر جابر
بن سمره را رضی الله عنه که ایا بود در سر مبارک رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم موی سفید
گفت جابر بن سمره که نبود در سر مبارک رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم مگر چند موی سفید در وسط
سر مبارک او وقتی که استعمال دهن میکرد غایب وپوشیده میساخت آن موی سفید را دهن
بوجهی که دیده نمیشد ودر نظر نمی آمد مگر بتدقیق نظر بواسطه جمع شدن موی ویا بواسطه براقی
موی وشعله زدن آن بواسطه دهن باب ما جاء فی خضاب رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم این بابیست در بیان احادیثی که آمده اند در خضاب رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
وچون از باب سابق معلوم شد وجود موی سفید در موی آن حضرت پس مناسب بود ارداف
آن ببیان خضاب آن حضرت تا معلوم شود که آن حضرت کرد یا نی وخضاب عبارتست از
تغییر بیاض شعر راس ولحیه عن ایاد بن لقیط قال اخبرنی ابو رمثة قال اتیت رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم مع ابن لی فقال هذا ابنک فقلت نعم مرویست از ایاد بن لقیط که
وی گفت که خبر کرد مرا ابو رمثه رضی الله عنه گفت ابو رمثه که آمدم رسول خدا را صلی الله
علیه وآله وسلم با پسر خود وفی نسخة ومعی ابن لی یعنی با من پسر من بود پس آن حضرت گفت
که ایا پسر تست این بحذف همزه استفهام پس گفتم که آری پسر منست اشهد به گواه باش بر اعتراف
من که او پسر صلبی منست واین جمله مقرر است مر قول او را که نعم است وفایده آن التزام جنایات
پسرست بر خود بر رسم جاهلیة یعنی رسم جاهلیت الجنان بود که پدر را مواخذه میکردند بواسطه
جنایت پسر وپسر را بواسطه جنایت پدر وازین جهتست که آن سرور قول او را واعتقاد او را
رد کرد بقوله قال لا تجنی علیک ولا تجنی علیه جنایت نمیکند پسر تو بر ضرر تو وجنایت نمیکنی

بر ضرر او یعنی بواسطه جنایت او ترا مواخذه نیست بواسطه جنایت تو او را مواخذه نیست
زیراکه این حکم اسلام نیست بنابر لا تزر وازرة وزر اخری قال ورایت الشیب احمر
و دیده نخفتم شیب را در موی آن حضرت سرخ یعنی ابتدای شیب بود در موی آن حضرت
زیراکه عادة بران جاری گشته که در ابتدای شیب اول موی سرخ میشود بعد از ان سفید
و این معنی بر قول کسانیست که بر خضاب آنحضرت قایل نشدند قال ابو عیسی هذا احسن شیٔ
روی فی هذا الباب وافسر گفت ابو عیسی یعنی مصنف تواند بود که این قول مصنف باشد اما ذکر
کنیه بنابر غلبه کنیة او بر اسم او و مصنف رحمه الله درین امر تابع شیخ خود است که امام ابو عبد الله
البخاری است که وی در صحیح خود و سایر تصنیفات خود تعبیر کرد از نفس خود بکنیة خود که ابی
عبد الله است نه باسم خود و تواند بود که کلام بعض از تلامیذ او باشد که درج کرد کلام خود را
در کلام استاد خود و این نیز بیش اهل حدیث شایعست که این یعنی حدیث ابی رمثه بهترین
چیزیست که روایت کرده شد درین باب یعنی در باب خضاب و واضح تر از روی بیان
و اصدق از روی مقال لان الروایات الصحیحة ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم لم یبلغ
الشیب زیراکه بدرستیکه روایتهای صحیح است که بدرستیکه پیغامبر خدا صلی الله علیه و آله
و سلم نرسیده بود بحد شیب یعنی آن مقدار موی مبارک ایشان سفید نشده بود که احتیاج
باشند بخضاب سئل ابو هریرة هل خضب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال نعم یعنی
سوال کرده شد ابو هریرة رضی الله عنه که آیا خضاب کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
گفت ابو هریره که آری عن الجهدمة قالت انا رایت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
یخرج من بیته ینفض راسه وقد اغتسل مرویست از جهدمه رضی الله عنها که وی گفت که من
دیدم رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم در حالتیکه بیرون می آید از خانه خود که مسح میکرد
بدست مبارک خود موی سر خود را یعنی می چکید از دست او آب و حال آنکه تحقیق است
که غسل کرده بود و بر راسه ردغ او قال ردع شک فی هذا الشیخ بر سر او ردغ بود یا ردع شک بود درین

شیخ یعنی ابراهیم بن هارون مخفی نماند که اتفاق محققان برانست که ردغ بغین معجمه وهم
وغلط است درین موضع زیراک اتفاق اهل لغة برانست که ردع بعین مهمله ودال کنه لمعه وقطعه
ایست از زعفران که تمام بدن را ویا تمام جامه را نرسیده باشد وبدرستیکه ردغ وردغه بمعجمه وسکون
دال طین است ووحل کثیر وشیخ ابن حجر سابق رحمه الله گفت که الردع بالمهملة الصبغ وبالمعجمة
طین کثیر وقال الحافظ ابو موسی المدنی وقد یقال ارتدغ بالمعجمة تلطخ بالشیء والصحیح الاول
یعنی الردع بالمهملة عن انس قال رایت شعر رسول الله صلی الله علیه واله وسلم مخضوبا
مرویست از انس رضی الله عنه که وی گفت که دیدم موی سر مبارک رسول خدا را صلی الله
علیه واله وسلم خضاب کرده شده عن عبد الله قال رایت شعر رسول الله صلی الله علیه واله
وسلم عند انس بن مالک مخضوبا مرویست از عبد الله که وی گفت دیدم موی رسول خدا
صلی الله علیه واله وسلم نزدیک انس خضاب کرده شده بدانکه در خضاب آن حضرت صلی الله علیه
واله وسلم علما را اختلافست پس بعضی برانند که آن سرور خضاب کرد وبظاهر الروایات الدالة
علی ذلک واکثر اهل علم برانند که خضاب نکرد وبواسطه احادیث واله برین وتاویل کردند روایات
را که داله اند بر خضاب آن سرور بچند وجه اول آنکه عادت آن حضرت این بود که در اکثر اوقات
استعمال خوشبوی میکرد وبواسطه خوشبوی در موی او سیاهی زیاده میشد پس کسی که دید که موی
آن سرور نسبت بروزهای دیگر سیاه ترست گمان برد که آن حضرت خضاب کرد اقول این وجه
بغایت ضعیف است زیراک آن حضرت از خضاب بسواد منع میفرمود پس چون خود خضاب بسواد
میکرد ووجه دوم آنکه گاه گاه ازبرای تداوی بر سر مبارک خود حنای نهاد پس راوی گمان برد
که مقصود آن حضرت خضابست اقول این وجه نیز خالی از ضعیف نیست زیراک بواسطه وضع
حنا بر سر او برای تداوی موی که از سر او نزدیک است رنگ نمیگیرد بلکه موی که بالای سرست واو نزدیکان
نیست رنگ میگیرد وشیخ ابن الحجر سابق گفته که در حدیث صحیح واقع شد که وقتی که آن سرور را استعمال
دهن میکرد غایب می ساخت موی سفید آن سرور را دهن حنا لجخفوکور شد پس احتمال دارد که به حرن

در اوّل دیدند که در موي مبارک آن سرور موي سفید ظاهر شد و بعد از سبب استعمال دهن آن موي
سفید را ندیدند پس گمان بردند که خضاب کرده باشد اقول یرد علیه ما یرد علی الوجه الاول و جواب
گفتند از حدیث انس و حدیث عبد الله یعني گفتن ایشان که موي مبارک آن سرور را
مخضوب دیدیم دلالت نمیکند بر خضاب آن سرور زیراک احتمال دارد که بعد از جدا شدن
از سر مبارک آن سرور براي محافظت و بقاي آن موي آن را خضاب کرده باشند و حضرت
محي الدین النواوي رحمه الله گفت که مختار آنست که آن سرور در بعض اوقات خضاب کرد
از براي بیان جواز اگرچه موي مبارک او آن قدر سفید نشده بود که احتیاج بخضاب باشد
بواسطه حدیث ابن عمر که در صحیحین است زیراک ممکن نیست ترک آن و نه تاویل آن ولیکن
در اکثر اوقات ترک خضاب کرد پس هر یکي از رواة از آنچه خبر داد پس هر یک صادق است
و در احادیث هیچ تعارض نیست و الله اعلم بالصواب بدانکه علماي سلف و خلف را اختلاف
است در آنکه خضاب اولي است و یا ترک آن پس جمعي برانند که خضاب احب و اولی است
و استدلال کردند برین بحدیث مرفوع که از ابي هریره رضي الله عنه مرویست که ان الیهود
و النصاري لا یصبغون فخالفوهم اخرجه النسائي و غیره یعني رسول علیه السلام گفت که بدرستي
که یهود و نصاري خضاب نمیکنند پس شما مخالفت کنید ایشان را بواسطه خضاب و دیگر بحدیث
ابي داود مر رجل علي النبي صلي الله علیه و سلم قد خضب بالحناء فقال ما احسن هذا اخر خضب بالحناء
و الکتم فقال هذا احسن فمر اخر خضب بالصفرة فقال هذا احسن من هذا کله یعني گذشت مردي
بجانب پیغامبر خدا صلي الله علیه و سلم که بتحقیق خضاب کرده بود موي خود را بحنا پس پیغامبر
علیه السلام گفت که چه نیکوست این پس گذشت مردي دیگر که خضاب کرده بحنا و کتم پس گفت
که این نیکوتر است ازین پس گذشت مردي دیگر که خضاب کرده بزرد یعني برنگ زرد پس
گفت که این نیکوتر است از هر دو دیگر بحدیث عنه کان رسول الله صلي الله علیه و سلم
یامر بتغیر الشعر مخالفة للاعاجم یعني بود رسول خدا علیه السلام که امر میکرد بتغیر دادن موي بواسطه

خضاب براي مخالفهٔ عجميان و بغير اين احاديث مذكوره را باحاديث ديگر و لهذا اختضب الامامان
الحسن و الحسين رضي الله عنهما و جمع كثير من كبراء الصحابة رضي الله عنهم و جمعي برانند كه ترك خضاب
اوليست بواسطهٔ احاديث كثيره منها حديث كعب بن مرة قال قال رسول الله صلي الله عليه
و سلم من شاب شيبة في الاسلام كانت له نورا يوم القيامة يعني رسول خدا صلي الله عليه و سلم
گفت كه هر كه سفيد كند موي خود در اسلام سفيد كردني يا يك موي مي باشد او را آن موي
سفيد نوري در روز قيامت و منها حديث ابن مسعود رضي الله عنه اخرج الطبراني ان النبي
صلي الله عليه و سلم كان يكره تغير الشيب يعني بدرستي كه پيغامبر خدا صلي الله عليه و آله و سلم بود با اين
صفت كه مكروه ميداشت تغير موي سفيد را و لهذا لم يختضب امير المومنين علي رضي الله عنه
و جمع كثير من كبار الصحابة و خدمت قاضي عياض گفت كه منع اكثرون الخضاب مطلقا و هذا مذهب
الامام مالك رضي الله عنه و حضرت شيخ ابن الحجر گفت كه مستحب است نزديك حضرت امام شافعي رضي الله
عنه خضاب كردن مرد را و زن را بالحمرة و يا بصفرة انتهي اما خضاب بسواد پس اكثر علما بر آنند
كه مكروه است ولي حضرت امام محي الدين النووي بر آن رفته كه خضاب بسواد حرامست و متاخران
علماء شافعيه برين قرار داده اند كه خضاب بسواد در حق مرد و زن حرامست مگر در براي حاجة
جهاد كه در حق او براي اين مصلحة خضاب بسواد حرام نيست و منقولست از طيبي كه وي گفت كه وجه
جمع ميان احاديث داله بر استحباب خضاب و ميان احاديث داله بر عدم استحباب آن اينست كه در حق
كسي كه بواسطهٔ موي سفيد مكروه انظار باشد در حق او خضاب اولي است و كسي را كه موي سفيد سبب
خوش آينده است از و در حق او ترك خضاب اولي است و بعضي گفتند كه اگر عادة اهل بلد
ترك خضاب است پس اولي است ترك خضاب زيرا كه بواسطهٔ خضاب در مقام شهرة مي شود و شك
نيست كه ترك شهرة اولي است كه شهرة نبوي نهر شر الناسي در كوشه نشيني تو هم از و سواسي اين
كه اگر خضر و اگر الياسي كس نشناسد ترا تو كس را شناسي و اگر عادة اهل بلد خضاب است خضاب
اولي است ولي بسواد حرام است كما ذكر للاحاديث منها حديث ابي درداء رفعه من خضب بالسواد سود الله

وجهه یوم القیامة اخرج الطبراني وابن ابی عاصم یعنی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم گفت
که کسی که خضاب کند بسواد سیاه کند خدای تعالی روی او را در روز قیامت و اول کسی
که خضاب بسواد کرد فرعون است و بعضی از علما فرق کردند میان خضاب مرد و زن بغیر سواد پس
جایز داشت در حق زن نه در حق مرد و اختاره الحلیمی اما حنا بستن بدست و پای پس در حق
زن مستحب است و در حق مرد حرام است مگر از برای تداوی و معلوم باشد که نزدیک اکثر
علما کندن موی سفید مکروه است لحدیث عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده مرفوعاً لا تنتفوا
الشیب فانه نور المسلم یعنی رسول علیه السلام فرمود که نکنید موی سفید را زیرا که موی سفید
نور مسلمانست باب ما جاء فی کحل رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم این بابی است در بیان
آنچه آمد در کحل رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و کحل بفتح کاف استعمال کحل است در چشم و بضم
آن اسم سرمه است عن ابن عباس رضی الله عنهما ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال اکتحلوا
بالاثمد مرویست از ابن عباس رضی الله عنهما که بدرستی که پیغامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم
گفت که سرمه کشید باثمد و اثمد حجری سیاه که مایل بسرخی و می باشد در بلاد حجاز و بهترین اثمد
اثمدی است که در اصفهان پیدا می شود و بعضی گفتند که اثمد حجر کحل معروفست و بعضی
گفتند که کحل اصفهانی است که سیاه است یعنی در قول این بعض قید میل بسرخی نیست و خلاف
کردند در آنکه اثمد نام سنگی است که از آن سنگ اخذ کرده شود سرمه و یا نام سرمه است
و فایده اکتحال باثمد آنست که خشک می سازد دامعه را و نگاه می دارد صحت چشم را و قوی
می سازد رگهای چشم را خصوصاً مرد پیر را و طفل فانه یجلو البصر و ینبت الشعر یس بدرستی
که اثمد که هست جلا میدهد و روشن میسازد چشم را بواسطه دفع کردن او مواد ردیه را
که منحدره اند بسوی چشم از جانب سر و می رویاند موی مژه را و زعم ان النبی صلی الله
علیه وسلم و زعم گاهی مستعمل شود بمعنی قال کقول ام هانی عن اخیها علی رضی الله عنه للنبی صلی الله
علیه وآله وسلم یوم الفتح زعم ابن امی انه قاتل فلان و فلان لاثنین من اصهاره اجرتهما

يعني گفت ابن عباس رضي الله عنهما بدرستيكه پيغامبر خدا صلي الله عليه وآله وسلم كانت له
مكحلة يكتحل منها كل ليلة ثلثة في هذه وثلثة في هذه. بود مر آن حضرت را سرمه داني كه سرمه
مي كشيد از آن در هر شب سه ميل در چشم راست و سه ميل در چشم چپ المكحلة بضمتين
التي فيها الكحل وحكمة كشيدن سرمه در شب آنست كه انه القي في العين وامكن في السراية
الي طبقاتها و ايثار ثلثة از براي رعاية ايتار ست ومن ثم روي ابو داود من اكتحل فليوتر
وديگر از جهت آنكه ثلثة متوسط است ميان اقلال واكثار وخير الامور اوسطها عن ابن
عباس قال كان النبي صلي الله عليه وآله وسلم يكتحل قبل ان ينام بالاثمد ثلثا في كل عين
مرويست از عبد الله بن عباس رضي الله عنهما كه وي گفت كه بود پيغامبر خدا صلي الله عليه وسلم
كه سرمه مي كشيد پيش از آنكه خواب كند باثمد كه نوعي است از سرمه چنانكه مذكور شد سه ميل در هر كدام
از دو چشم وقال يزيد بن هارون في حديثه ان النبي صلي الله عليه وآله وسلم كانت له مكحلة
يكتحل منها عند النوم ثلثا في كل عين يعني بروايتي ديگر از ابن عباس مرويست كه بدرستيكه
پيغامبر خدا صلي الله عليه وآله وسلم بود مر او را سرمه داني كه سرمه مي كشيد از آن نزديك خواب
سه ميل در يك چشم و سه ميل در چشم ديگر بدانكه عادة محدثان بر آن جاري شده كه وقتي
كه حديثي را زياده از يك اسناد باشد صورة ح مي نويسند از براي اشارة بسوي تحويل اسناد و چون
قاري بانجا رسد بايد كه بان حرف متلفظ كند و گويد حا و باح بقصر گويد و اهل مغاربه نزديك
ان الحديث ميگويند و بعضي از اهل حديث بجاي ح صح مي نويسند عن جابر بن سمرة قال
قال رسول الله صلي الله عليه وسلم عليكم بالاثمد عند النوم فانه يجلو البصر وينبت الشعر مرويست
از جابر رضي الله عنه كه وي گفت كه گفت رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم كه لازم گيريد
بر خود سرمه كشيدن باثمد نزديك خواب پس بدرستيكه اثمد جلا ميدهد بصر را و مي رويانَد مژه را
عن ابن عباس قال قال رسول الله صلي الله عليه وسلم ان خير اكحالكم الاثمد يجلو البصر وينبت
الشعر مروي است از عبد الله بن عباس رضي الله عنهما كه وي گفت كه گفت رسول خدا صلي الله

علیه وآله وسلم که بدرستی که بهترین سرمهای شما اثمد است زیرا که اثمد روشن میسازد چشم را
ومی رویاند موی مژه را عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
علیکم بالاثمد فانه یجلو البصر وینبت الشعر مرویست از عبد الله بن عمر رضی الله
عنهما که وی گفت که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که لازم گیرید بر خود سرمه کشیدن
باثمد زیرا که اثمد جلا می دهد بصر را ومی رویاند ومحکم می سازد وی مژه را **باب ما جاء
فی لباس رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم** این بابیست در بیان احادیثی که وارد
شده اند درین لباس رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم واین ابواب مذکوره مشتمل
بودند بر زینة ودر لباس نیز نوعی از زینة است بواسطه آن این باب را بعد ان ابواب و عقب
ابواب ذکر کرد عن ام سلمة قالت کان احب الثیاب الی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
القمیص مرویست از ام سلمة رضی الله عنها که وی گفت که بود دوسترین جامها بسوی رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم پیراهن یعنی دوسترین جامها نزدیک آن سرور برای پوشیدن پیراهن
بود واز برای رداء ازاره کما یاتی فلا ینافی بین الحدیثین ویا پیراهن دوست تر بود
بواسطه آنکه استرست وجره بواسطه خیش ونظافت آن یا آنکه پیراهن احب مخیط بود
ورداء احب غیر مخیط واخرج الدمیاطی کان قمیص رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
قطنا قصیر الطول والکمین عن ام سلمة قالت کان احب الثیاب الی رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم القمیص مروی است از ام سلمة رضی الله عنها که وی گفت که بود دوست ترین
ثیاب بسوی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پیراهن والثوب اسم لما یستر به الشخص مخیطا
اوغیره عن اسماء بنت یزید قالت کان کم قمیص رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم الی الرسغ
مرویست از اسماء بنت یزید که وی گفت که بود آستین پیراهن الی الرسغ رسول خدا
صلی الله علیه وسلم تا بند دست والرسغ بالصاد عند المصنف وابی داود وبالسین عند غیرهما
ومنقولست از شیخ جزری رحمه الله که وی گفت که درین حدیث دلیل است بر آنکه سنت

آنست که آستین پیراهن دراز نباشد آن مقدار که از بند دست تجاوز کند واما در غیر پیراهن

پس سنت اینست که آستین آن از روس اصابع تجاوز نکند عن قرة قال اتیت رسول الله

صلی الله علیه وسلم فی رهط من مزینة لنبایعه مرویست از قرة رضی الله عنه که وی گفت

آمدم رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم در میان رهطی از مزینة که نام قبیله ایست تا بیعت

کنیم او را بر اسلام یعنی تا اسلام آریم و رهط بر دون عشره اطلاق میکنند و بعضی گفته

که از ده تا چهل را رهط می گویند بشرط آنکه در میان ایشان زن نباشد ولا واحد له من

لفظ و رهط الرجل قومه وقبیلته وقد یجمع علی رِهاطٍ وارهطًا وارهطًا وجمع الجمع اراهط

وان قمیصه لمطلق وحال آنکه بدرستی که پیراهن او هر آینه مطلق بود یعنی تکمهارکان کشاده

بود او قال زر قمیصه مطلق یا آنکه گفت شک راوی است در تغیر عبارة ومعنی هر دو یکی است

قال فادخلت یدی فی جیب قمیصه فمسست الخاتم گفت راوی و فی نسخة بدون قال

که پس در آوردم دست خود را در گریبان پیراهن او پس مس کردم خاتم نبوة را مقصود از ایراد

حدیث اثبات لبس قمیص است و مراد از ادخال ید تحصیل برکت و یمن بود از آن سرور و در حدیث

دلالة است بر تواضع آن سرور و بر کمال شفقت او برامة وگرنه احدا آن باشد که در گریبان سید کائنات

دست در آرد اللهم صل وسلم علیه وآله عن انس بن مالك ان النبی صلی الله علیه

قد خرج وهو متکئ علی اسامة بن زید علیه ثوب قطری مرویست از انس بن مالک رضی

الله عنه که بدرستی که پیغامبر صلی الله علیه وآله وسلم بتحقیق برون آمد از خانه خود و حال آنکه تکیه

کرده بود بر اسامه بن زید رضی الله عنهما و بر آن حضرت جامه قطری بود و قطری بکسر قاف

و سکون طا بعضی گفتند که نوعی است از برود که در آن سرخی است و مراو را علمها ست و در وی

پاره خشونة است و قائل این قول شیخ جزری است و بعضی گفتند که قطری جامه خوب است

که آورده میشود از جانب بحرین که نام شهری است و از شیخ ابن الحجر منقولست که جامه از

از غلیظ قطن و بخوان از زهری که از اکابر علماست گفت که جانب بحرین قریه ایست که آنرا قطر

میکویند بضم قاف ومی بندارم که ثوب قطری منسوب است بآن قریه بس کسر قاف
از تغیرات نسبت است وبعضی گفتند که منسوب است بسوی قطر که موضعی است
میان عمان وسیف الیمن والله اعلم بالصواب وتکیه کردن آن سرور صلی الله علیه وآله
وسلم بر اسامه بواسطه مرض بود چنانچه در باب اتکاء آن سرور مذکور خواهد شد ان شاء الله
تعالی واین اتکا تواند بود که در مرض موت باشد ویا در مرضی قد توشح به تحقیق بوده شده
بود خود را باین جامه بانکه ان جامه را بر دو کتف خود انداخته بود ویا انکه در آورده بود
آن جامه را در بغل دست راست وانداخته بود طرف آن را بر منکب چپ کما یفعله المحرم علی
اختلاف فصلی بهم پس نماز گزارد باشان یعنی امام صحابه شد ونماز ادا کرد عن ابی سعید
الخدری قال کان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اذا استجد ثوبا سماه باسمه مرویست
از ابی سعید خدری رضی الله عنه که وی گفت که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
که وقتی که می پوشیدی جامه نو را می نامید آن را بنام آن عمامة او قمیصا او رداء دستار
یا پیراهن یا ردا مثل آنکه می گفت که رزقنی او کسانی هذه العمامة او هذا القمیص وما اشبهها ثم
یقول اللهم لک الحمد بعد از تسمیه میگفت ای خدا مر تراست ثنای جمیل کما کسوتنیه بر مقابله
پوشانیدن تو مرا ان جامه را واین معنی بر تقدیری است که ما مصدریه باشد وبعضی گفتند
که ما بمعنی مثل است در محل رفع بر ابتدائیة واسألک خبر آن ای مثل ما کسوتنیه من غیر حول منی
ولا قوة اوصل الی خیره وخیر ما صنع له من الشکر بالجوارح والقلب اعوذ عطف علی
اسألک وبعضی گفتند مراد تشبیه حمد نعمة در مقدار است یعنی مر تراست حمد مثل پوشانیدن تو مرا
جامه چنانچه مشهور است مصراع شکر نعمتهای تو چند انکه نعمتهای تو وحضرت شیخ رحمه الله می
فرمودند که درین قول نظر است ووجه نظر الله اعلم تواند که آن باشد که آن معنی موهم قلت حمد است
وصاحب معنی گفت که جائز است که کاف برای تعلیل باشد یعنی مر تراست حمد بواسطه پوشانیدن
تو مرا جامه را ویا از برای مبادرة است کما فی قولک سلم تدخل والمعنی لک الحمد فی الحال اذ کسوتنیه

وتواند بود که کما بمعنی اذا باشد چنانچه از امام غزالی رحمه الله منقولست فیکون المعنی لک
الحمد اذ کسوتینه وتواند بود که کما متعلق باشد بقوله اسالک وبعضی گفتند که بمعنی اختصاص
است ای لک الحمد مختصاً بک مثل تخصیصک ایای بکسوتی اسالک خیره خیر ما صنع له سوال میکنم
ترا خیر آن یعنی بقا آن ونقاء آن ولبس آن برای ضرورت وحاجة نه برای فخر وخیلاء خیر
وچیزی که ساخته وبافته شد برای آن از ضرورات که بافتن جامه برای ایشان است از دفع
حر وبرد وستر عورت ومراد ازین سوال خیریست درین امور وانکه مبلغ ورساننده باشد بسوی
مطلوبی که بران ساخته شد جامه از عون بر طاعة وعبادة برای انعام کننده آن واعوذ بک
من شره وشر ما صنع له وپناه میگیرم بتو از شر آن ملبوس وشر چیزی که ساخته شد برای آن عکس الخ
مذکور شد در خیر یعنی بودن آن ملبوس حرام ونجس واز برای مفاخرت وتکبر عن انس بن مالک
رضی الله عنه قال کان احب الثیاب الی رسول الله صلی الله علیه وسلم یلبسه الحبرة مرویست از
انس بن مالک رضی الله عنه که وی گفت که بود دوسترین جامها بسوی رسول خدا صلی الله علیه
وسلم در حالتی که می پوشید آن احب ثیاب را ودر نسخه یلبسها یعنی می پوشید آن ثیاب را
حبرة بروزن عنبة یعنی برد یمنی منقولست از واودی که از اکابر علماست که رنگ حبره سبز
می باشد وچون اکثر لباس اهل جنة سبز ست بنا بران آن سرور علیه الصلوة والسلام حبره را دوست
تر میداشت واز هروی منقولست که وی گفت که حبره موشیه مخطط است وابن بطال گفت
که حبره بردی است از برده یمن که ساخته می شود از قطن ویا کتان ونزدیک عرب بهترین ثیاب
بود ومنقولست از لیث که وی گفت که یقال برد حبرة علی الوصف وذحبرة علی الاضافة
وهو اکثر استعمالا آن نوعی است از برود یمن وحبره موضوع نیست برای معنی بلکه جامه یمنی
که در وی تحبر باشد یعنی تزیین آن از احبره میگویند یقال ثوب محبرة ای مزینة محسنة ودر حدیث
دلیل است بر استحباب لبس حبره وجواز لبس مخطط هو مجمع علیه وخدمت شیخ ابن الحجر در شرح
خود نوشت که لبس المخطط فی الصلوة مکروه فلبسه فیها ان یثبت لبیان الجواز وبعضی

گفتند که حبره نوعی است از برود که در وی سرخی است عن ابی جحیفة عن ابیه قال رأیت
النبی صلی الله علیه حلة حمراء مرویست از پدر جحیفه که وی گفت که دیدم پیغامبر خدا را صلی الله
علیه و آله و سلم و حال آنکه بر آن سرور جامه سرخ بود و در صحیح بخاری است که این رویت
در حجة الوداع در بطحاء مکه مشرفه واقع شد بطحا موضعی است خارج مکه که آن را ابطح میگویند
کانی انظر الی بریق ساقیه گویا که نظر میکنم درین زمان بسوی بیاض و لمعان و درخشندگی
دو ساق مبارک او یعنی کیفیت آن در خاطر من و نظر من حاضر است قال سفین اراها حبرة
گفت سفیان که یکی از راویان این حدیث است که ظن می برم آن حله حمرا را که حبره بوده است
یعنی اصل آن حبره بود و فی نسخة اراه ای اظن الملبوس حبرة بعضی گفتند که معنی اراها حبرة
اینست که اظنها مخططا یعنی ظن میبرم که آن حله مخطط بود و تمام سرخ نبود یعنی از لفظ
حله حمرا مفهوم می میشود که تمام آن حله سرخ بود پس سفیان آن را تغیر کرد و گفت که مراد از حله حمرا
مخطط است نه احمر بحت و این تاویل جمیع است که پوشیدن احمر بحت را مکروه داشتند خواه
معصفر باشد و یا غیر آن از انواع حمرة ولی حضرت شیخ ابن حجر تاویل را رد کرد و گفت حمل ازان
حله حمرا بر مخطط لا یشهد له لغة و لا شرع بلکه پوشیدن جامه سرخ غیر معصفر جایز است و آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم پوشید چنانکه باحادیث متعدده معلوم شد منها ما روی الدمیاطی کان
صلی الله علیه و سلم یلبس بردة احمر فی العیدین و الجمعة یعنی بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
که می پوشید جامه سرخ را در دو عید و روز جمعه و حضرت شیخ رحمه الله نوشته اند که مراد ازین
حدیث آنست که در بعض اعیاد و بعضی جمعها جامه سرخ می پوشیدند نه همیشه و مراد از سرخ
غیر معصفرست زیرا که آن سرور علیه السلام از معصفر نهی کرده اند و گفته اند که لباس اهل نار است و امر
کردند بسوختن آن و حضرت امام محی الدین النووی رضی الله عنه گفت که اباح المعصفر جمع
من العلماء و منهم من کرهه تنزیها و حمل النهی علیه ولی امام بیهقی رحمه الله گفت که مذهب امام شافعی و صیته
حرمته کالمزعفر مذهب امام شافعی از روی وصیته حرمت معصفرست همچو مزعفر عن البراء بن عازب

قال ما رايت احدا من الناس احسن في حلة حمراء من رسول الله صلى الله عليه وسلم مرويست
از براء بن عازب رضي الله عنه كه وي گفت كه نديدم هيچ احدي را از مردمان نيكوتر يعني
برابر در حسن رسول خدا صلى الله عليه وسلم در جامه سرخ ذكر حلة حمراء براي بيان واقع است
نه براي تقييد وفي الصحيحين رايته في حلة حمراء صلى الله عليه وآله وسلم لم ار شيئا قط احسن منه
يعني براء ميگويد كه ديدم آن سرور را صلى الله عليه وآله وسلم در جامه سرخ ونديدم هيچ چيز را نيكو
تر از آن سرور يعني برابر او در حسن اين حسن چه حسن است نه حد بشرست اين از حسن نيست
عطاي ديگرست ان كانت جمته لتضرب قريبا من منكبيه بدرستيكه شان اينست كه بود
موي سر مبارك او هر آينه رسيد نزديك بدو منكب او وعن ابي رمثة قال رايت النبي صلى الله عليه
وآله وسلم وعليه بردان اخضران مرويست از ابي رمثة رض كه وي گفت كه ديدم پيغامبر خدا را
صلى الله عليه وآله وسلم وحال آنكه بر آن حضرت دو جامه سبز بود وعن قيلة بنت مخرمة قالت
رايت النبي صلى الله عليه وآله وسلم وعليه اسمال مليتين مرويست از قيلة كه وي دختر مخرمه است
كه وي گفت كه ديدم پيغامبر خدا را صلى الله عليه وسلم وحال آنكه بر آن حضرت دو جامه كهنه بود
كه آن ملحفه وازار است يعني ملحفه وازار رسيده كهنه پوشيده بود واسمال جمع سمل بسين مهمله
است وسمل جامه كهنه را ميگويند ومليه تصغير ملاءة بالضم والمد وهو كل ثوب لم يضم بعضه ببعض بخيط
بل كله نسج واحد وبعضي گفته‌اند كه مراد از اسمال او فوق واحد است وبا آنكه ثوب واحد را باعتبار
اشتمال او بر اجزا اطلاق اسمال كرده يا آنكه بواسطه كهنگي گويا كه آن ثوب قطعها شده بود فلا
اشكال في اضافة بيانية الى مليتين كانتا بزعفران بودند آن ملحفه وازار رنگ كرده شده بزعفران
وروي ابو داود انه صلى الله عليه وآله وسلم كان يصبغ بالورس والزعفران ثيابه حتى عمامته
يعني بدرستيكه رسول خدا صلى الله عليه وسلم بود كه رنگ ميكرد بورس وزعفران جامهاي خود را
تا آنكه دستار خود را وليكن معارض اين دو حديث است حديث صحيح بخاري انه صلى الله
عليه وسلم نهى عن المزعفر يعني رسول خدا صلى الله عليه وسلم نهي كرد از پوشيدن جامه كه رنگ

کرده باشد از زعفران پس علماء شافعیه فرمودند که حدیث مصنف وحدیث ابی داود مقاومت
نمی توانند کرد حدیث صحیح بخاری پس حدیث صحیح بخاری را ترجیح دادند و بر نهی مزعفر حرمت
پس آن قرار دادند وقد نفضته وتحقیق انداخته بودند آن دو ملیه رنگ زعفران را بواسطه
کهنگی وفي الحديث قصة طويلة ودر حدیث قصه ایست دراز رواه الطبرانی بسند
لا بأس به وچون مقصود مصنف متعلق آن قصه نبود ذکر آن ترک کرد وقصه اینست
که ان رجلا جاء فقال السلام علیک یا رسول الله فقال علیک السلام ورحمة الله وبرکاته
وعليه أسمال مليتين قد كانتا بزعفران فنفضتا وبيده عسيب نخلة قال الوقصار فلما رأيته ارعدت
فنظر الي فقال وعليك السكينة فذهب عني ما اجد من الرعب یعنی قیله بنت مخرمه میگوید که
در بیتی که مردی آمد پس گفت که السلام علیک یا رسول الله پس رسول خدا صلی الله علیه وسلم
گفت که علیک السلام ورحمة الله وبرکاته وحال آنکه بر آن حضرت ملحفه وازاری کهنه بود که بتحقیق
مصبوغ بودند بزعفران پس انداخته بودند رنگ زعفران را بواسطه کهنگی ودر دست مبارک او
شاخ درخت خرما بود نشسته بود بطریق قرفصا پس آن هنگام که او را دیدم لرزنده شدم یعنی
از هیبت آن سرور لرزیدم پس نظر کرد بسوی من پس گفت که بر تو باد سکینت وآرام پس دور شد
از من چیزی که می یافتم از ترس واز حدیث معلوم شد که آن سرور صلی الله علیه وآله وسلم بذاذه
هیئت ورثاثت ملابس را در بعض اوقات اختیار کرده بود وسلف صالح رحمهم الله درین متابعت
آن سرور کردند زیرا که چون دیدند که اهل لهو تفاخر میکنند بزینت وجامهای خوب رثاثت هیئت
وملابس رویه را بایشان نمودند از برای تحقیر آنچه حضرت حق سبحانه آنرا تحقیر کرد از آنچه
تعظیم میکنند آنرا غافلان ومنافی آن نیست آنچه اختیار کردند جماعتی از ایمه از متأخران
صوفیه وغیر ایشان از علماء از پوشیدن لباس جمیل زیرا که درین زمان دلهای مردمان
را قسوة فرو گرفت وآن معنی که سلف صالح مرعی می داشتند فراموش شد پس غافلان مغرور
وگمراهان میشوند که خود را شیخ وصوفی وزاهد نام نهند رثاثت هیئت وبداده ملابس را وخرقه
پوشیی وژنده پوشیی را دام دنیا ساخته اند بیت چون ترا صد بت بود در زیر دلق

پارسائی نمای خویش را صوفی بخلق پس صوفیان صاف باطن آن هیئة را تغیر دادند تا کسی بر حال
ایشان مطلع نشود و جامهای خوب پوشیده اند تا بواسطه غبده پوشیدن و خرقه پوشیدن
از مردم ممتاز نباشند و خود را شهرهٔ شهر بسازند تا از فتنه عجب محفوظ مانند کر شهره شوی
بشهر شهر البلیسی و کر کوشه نشینی توهم از وسواسی آن به کر اکر خضر و اکر الیاسی کس نشناسد
ترا تو کس نشناسی و لباس خوب منافی تقوی نیست زاهد باک باش و اطلس پوش تاج بر سر نه
و علم بر دوش بلکه اکر در پوشیدن مفاخر نباشد محبوبست بما صح انه صلی الله علیه و آله و سلم
قال ان الله جمیل یحب الجمال و فی روایة نظیف یحب النظافة و روی اصحاب السنن
رآنی النبی صلی الله علیه و آله و سلم و علی اطمار و روایة النسائی ثوب دون فقال هل لک من مال
قلت نعم قال من ای المال قلت من کل ما اتی الله من الابل و الشاة قال فکثر نعمة و کرامته
علیک یعنی یکی از صحابه رضی الله عنهم میکوید که دید مرا پیغامبر خدا صلی الله علیه و سلم و حال آنکه
بر من جامه زبون بود پس کفت که آیا مر تراست مال کفتم آری کفت که از کدام مال کفتم که از هر چه
عطا میکند خدا تعالی از شتر و کوسفند کفت که پس بزرک کردان نعمت او را و کرامت او را که
بر تست یعنی جامه خوب بپوش و اثر نعمة خدای تعالی را بر مردم ظاهر بساز و فی السنن ایضا ان الله
یحب ان یری اثر نعمته علی عبده یعنی بدرستی که خدای تعالی دوست میدارد که دیده شود اثر
نعمت او بر بنده او یعنی دوست میدارد که بنده اثر نعمتهای خدا تعالی را بر مردم ظاهر سازد
بواسطه انفاق و پوشیدن جامه نیک بهمین نیت نه برای تکبر و تفاخر زیرا که آن مذموم است
و از برای مصلحة دین محمود مثل پوشیدن جامه حریر برای قتال کفار و اما پوشیدن جامه خوب
حلال که خالی باشد از هر دو قصد یعنی نه برای مصلحة دین باشد و نه برای تکبر نه محمود است و نه مذموم
عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم علیکم بالبیاض من الثیاب
مرویست از عبد الله بن عباس رضی الله عنهما که وی کفت که کفت رسول خدا صلی الله علیه
و آله و سلم که بر شما باد پوشیدن جامه سفید از جامهها لیلبسها احیاکم و کفنوا فیها موتاکم فانها من
خیار ثیابکم کو بپوشند جامهای سفید را زندهای شما و کفن کنند در جامهای سفید مردهای

شما را بس بدرستی که جامهای سفید از بهترین جامهای شما اند عن سمرة بن جندب قال قال رسول الله
صلی الله علیه واله وسلم البسوا البیاض فانها اطهر مروی است از سمرة بن جندب رضی الله عنه که وی
گفت که گفت رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم که بپوشید جامهای سفید را پس بدرستی که جامهای
سفید پاکیزه تر اند قیل زیراک در جامه رنگین احتمال آن هست که در رنگ نجاستی مخلوط شده باشد
و بواسطه رنگ مخفی مانده و ایضاً در جامه مصبوغ وسخ و نجاسته نمایان نمی باشد بخلاف جامه
سفید و اطیب و نیکوتر است بواسطه دلالت او بر عدم کبر در اغلب اوقات و بر تواضع و تخشع
و بواسطه همین اطیب مندوب گشت ایثار آن بر جامهای دیگر از برای حضور مجالس و حضور جمعه
و دخول مسجد و لقاء ملایکه و ازین جهت است که تکفین در جامه سفید افضل است و با وجود آنکه
جامه سفید افضل است اما در عید پوشیدن جامه قیمة دار د حلال اگر چه مصبوغ باشد فضل است
زیرا که در عید اظهار زینة بیشتر مطلوب است وان بارفع ثوب است و بعضی گفتند که اطیب است بواسطه
آنکه او باقی است بر وجهی که او را اخذای تع خلق کرد و شک نیست که ترک تغیر خلق الله تع
نیکوتر ست الا ما جاء فیه نص کخضاب المراة یدا با الحناء اذا لم تکن خالیة و آنچه مذکور شد
در وجه اطهریة جامه سفید که در مصبوغ احتمال نجاسه است شیخ رحمه الله انکار کردند و گفتند که این
احتمال در جامه سفید نیز موجود است زیراک احتمال نجاسه مثلی فی طهارة نیست فقد صح ایضا
بان من البدع المذمومة غسل الثوب الجدید قبل لبسه عن عایشة قالت خرج رسول الله
صلی الله علیه واله وسلم ذات غداة وعلیه مرط شعر اسود مرویست از عایشه صدیقه رضی
الله عنها که وی گفت که بیرون آمد رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم از خانه خود بگاه و حال
آنکه بر آن سرور جامه پشم سیاه بود و فی نسخة علیه مرط من شعر اسود و فی نسخة شعر اسود بالاضافة
و مرط جامه است دراز و کشاده از خز یا صوف یا شعر یا کتان عن المغیرة ان النبی صلی الله
علیه وسلم لبس جبة رومیة ضیقة الکمین مرویست از مغیره رضی الله عنه که بدرستی که پیغامبر
خدا صلی الله علیه واله وسلم پوشید جبه رومیه را که تنک بود دو آستین او بوجهی که در وقت

وضو آن سرور خواست که دو دست مبارک خود را از دو آستین آن جبه برای تنگی بیرون آرد
پس بر آن سرور دشوار آمد و دو دست خود را از زیر دامان جامه بیرون آورد و نشست
و بعضی گفتند که حدیث دردلالت است بر استحباب تنگ ساختن آستین در سفر نه در حضر زیراک
آستینهای که صحابه رضی الله عنهم گشاده بودند و این کلام وقتی تمام است که ثابت شود
که آن حضرت آستین تنگ را برای سفر اختیار کرده بود و الا احتمال دارد که برای دفع سرما
آنرا پوشیده باشد و یا برای بیان حلیة لبس ما ینسجه الکفار و یا برای مصلحتی دیگر و آنچه مذکور
شد از قول بعض که آستینهای صحابه واسعه بودند منافی قول ائمه است که من البدع التابع
الکمین مگر آنکه حمل کرده شود قول ائمه بر اتساع مفرط و آنچه منقولست از صحابه رضی الله عنهم
برخلاف آن و هو ظاهر متعین باب ما جاء فی عیش رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم این
بابی است در احادیثی که آمده اند در خوردنی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قال صاحب التاج
الاّ ان العیش الحیوة و ما یکون به الحیوة مثل المعیشة عن محمد بن سیرین قال کنا عند ابی هریرة
و علیه ثوبان ممشقان مرویست از محمد بن سیرین رضی الله عنه که وی گفت که بودیم نزدیک
ابوهریره و حال آنکه بر وی دو جامه بود که مصبوغ بود بمشق یعنی طین احمر من کتان از کتان یعنی
اصل آن دو جامه از کتان بود فتمخط فی احدهما پس بینی پاک کرد یا آب بینی انداخت
در یکی از دو جامه فقال بخ بخ پس گفت ابوهریره بخ بخ صاحب نهایه گفت که بخ کلمه
ایست که گفته شود نزدیک فرح و خوشحالی و مکرر می شود برای مبالغه و آن مبنی است بر
سکون پس وقتی که وصل کرده شود خفض و تنوین داده شود و گاهی مشدد نیز می شود و قال القاضی
عیاض و روی بالرفع و اذا کررت فالاختیار تحریک الاول منونا و اسکان الثانی
و قال ابن درید معناه تفخیم الامر و تعظیمه و سکون الخاء کسکون اللام فی هل یتمخط ابوهریرة
فی الکتان لقد رأیتنی و انی لاخر فیما بین منبر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و حجرة
عایشة مغشیا علیّ یعنی پاک می کند و یا آب بینی می انداز د در کتان یعنی درین وقت که کرا

نشوم

نشدم دیدم که بتحقیق داشتم خود را وحال آنکه هرآینه می افتادم در موضعی که میان منبر رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم ومیان حجره حضرت عائشه صدیقه بود رضی الله عنها در حالتیکه از غما
وبیخودی واقع می شد بر من فیجیٔ الجائی فیضع رجله علی عنقی یری ان بی جنونا وما بی
جنون وما هو الا الجوع پس می آمد آینده پس می نهاد پای خود را بر گردن من ظن می برد
که بدرستی که مرا جنون است وحال آنکه نبود مرا جنون ونبود غشی واغما مگر گرسنگی یعنی هیچ بیخودیی
مرا نبود مگر بیخودی که حاصل بود بسبب گرسنگی بدانکه تعلق این حدیث بعنوان باب اینست که افتادن
ابوهریره بواسطهٔ گرسنگی میان منبر آن سرور وحجره عائشه رضی الله عنها دال است بر ضیق معاش
آن سرور زیراکه مقتضای کمال کرم وشفقت او بر صحابه رضی الله عنهم آنست که اگر آن سرور وسعت
معاش می داشت ابوهریره را باین حالت نمی گذاشت ومقصود مصنف از ایراد این باب بیان
عیش آن سرورست وضیق آن در اغلب اوقات واما ذکر بابی که بعد ازین خواهد آمد مقصود
بیان انواع ماکولاتست که آن سرور گاهی آنرا تناول میکرد وگاهی آنرا ترک می کرد فالمقصود
من البابین مختلف عن مالک بن دینار قال ما شبع رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم من خبز
قط ولحم الا علی ضفف مرویست از مالک بن دینار رضی الله عنه که وی گفت که سیر نشد رسول
خدا صلی الله علیه وآله وسلم از نان هرگز ونه از گوشت مگر بر ضفف قال مالک سالت رجلا من
اهل البادیة ما الضفف قال ان یتناول مع الناس گفت مالک که سوال کردم مردیی را
که از اهل بادیه بود که چیست معنی ضفف گفت تناول کردن با مردمان باب ما جاء فی خف
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم این بابی است در بیان آنچه آمد در حق موزه رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم عن بریدة عن ابیه ان النجاشی اهدی للنبی صلی الله علیه وآله وسلم خفین
اسودین ساذجین فلبسهما ثم توضا ومسح علیهما مرویست از پدر ابی بریدة که بدرستی
که نجاشی یعنی بادشاه حبش که اصحمه نام بود هدیه فرستاد از برای پیغامبر خدا صلی الله
علیه وآله وسلم جفت موزه سیاه بغیر نقش وبا یک رنگ ویا بی موی پس پوشید هر دو پای

موزه را بعد از ان وضو ساخت و مسح کرد بر هر دو پای موزه چون موزه را بر طهارة کامله پوشیده
بود و فی نسخة الی النبی صلی الله علیه وسلم و در حدیث دلالة است بر انکه اصل در اشیاء مجهوله طهارة
است و بر جواز مسح الخفین و هو اجماع من یعتد به و قد روی المسح علیهما نحو ثمانین صحابیاً و من ثم
قال بعض الائمة ان احادیثه متواترة قال المغیرة بن شعبة اهدی دحیة للنبی صلی الله علیه وسلم
خفین فلبسهما گفت مغیره بن شعبه که هدیه فرستاد دحیه برای پیغامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم
جفت موزه را پس پوشید و در پای کرد آن جفت موزه را و فی نسخة الی النبی و در حدیث
دلالة است بر قبول کردن هدیه بلکه مؤکد است استحباب آن وقتی که در قبول کردن تالف
مهدی باشد و بر انکه شرط نیست تلفظ بلفظ قبول بلکه کافی است مجرد بعث و اخذ و عن عامر
وجبة فلبسهما حتی تخرقا و مرویست از عامر که وی گفت که جفت موزه را و جبه را پس پوشید
آن موزه را و جبه را یا جفت موزه را و این اظهر است لقوله لا یدری الخ تا آنکه پاره شدند و
گشتند لا یدری النبی اذکی هما ام لا ندانست پیغامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم که آیا این جفت
موزه از پوست حیوانی است که آنرا ذبح شرعی واقع شده یا نی و نفی کردن صحابی درایت
آن سرور را علیه السلام تواند بود که بواسطه تصریح آن سرور باشد و یا آنکه از قرینه اخذ کرده و علی
کل من الاحتمالین فالحدیث دلیل واضح علی طهارة المجهول الاصل و لو نحو شک هل ذبح اصلاً ام
لا و هو معتمد مذهبنا باب ما جاء فی نعل رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم این بابی است در بیان
انچه آمده در شان نعل رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم قال ابن اثیر رحمه الله که وی گفت نعل
چیزیست که در این زمان آنرا بزبان عرب تاسومه می گویند و گفت ابن العربی رحمه الله که پوشیدن
نعل عادة انبیاست علیهم السلام و چون در زمینهای دیگر طین غالب است بسبب آن مردمان غیر
نعل پوشیدند و بعضی گفتند که هر چیزی که پای را نگاه دارد آنرا نعل می گویند در این تقدیر
ایراد باب خف بواسطه آنست که در عرف موزه را نعل میگویند و ابن مسعود رضی الله عنه
صاحب نعلین و وساده و مسواک و طهور رسول خدا بود صلی الله علیه وآله وسلم عن قتادة قال

قلت

قلت لانس بن مالک کیف کان نعل رسول الله صلی الله علیه واله وسلم قال لهما قبالان مرویست
از قتاده که وی گفت که گفتم انس بن مالک را رضی الله عنه که چگونه بود نعل رسول خدا صلی الله
علیه وسلم گفت انس که مر آن نعلین را یعنی هر کدام از دو نعل را دو قبال بود و قبال زمام
نعل را می گویند یعنی تاسمه که میان دو انگشت می باشد و بعضی از ائمه فرموده اند که آن حضرت
صلی الله علیه واله وسلم یک زمام نعل را میان انگشت ابهام و انگشتی که پهلوی ابهام است می نهاد
و زمام دیگر میان انگشت میانه و انگشتی که پهلوی اوست می نهاد و جمع می شدند هر دو زمام بسوی
تاسمه که بر ظهر قدم است که آنرا شراک میگویند و مذکور خواهد شد که شراک هر کدام از نعلین آن
سرور نیز دو بود و چون انس رضی الله عنه از قرینه معلوم کرد که مراد قتاده بیان قبال است
بنابر آن در جواب او گفت که لهما قبالان عن ابن عباس قال کان لنعل رسول الله صلی الله
علیه واله وسلم قبالان مثنی شراکهما مرویست از ابن عباس رضی الله عنهما که وی گفت که بود هر
کدام از نعلین رسول خدا را صلی الله علیه وسلم دو قبال و دو بود شراک هر کدام از نعلین را و چون
در روایة بخاری لها قبالان بالافراد واقع شد بنابر آن مراد از نعل هر کدام از دو نعلین است
ومثنی بضم بفتح او بفتح فسکون او تنوین اخره مع تشدید عن عیسی بن طهمان قال اخرج الینا
انس بن مالک نعلین جرداوین لهما قبالان مرویست از عیسی بن طهمان که وی گفت که بیرون
آورد از خانه خود انس بن مالک نعلین بی موی را که هر کدام آنرا دو قبال بود قال فحدثنی
ثابت بعد عن انس انهما کانتا نعلی رسول الله صلی الله علیه واله وسلم گفت عیسی بن طهمان که پس
حدیث کرد مرا ثابت بعد از آن صحبت در حالیکه راوی بود از انس که بدرستیکه آن دو نعل بودند
دو نعل رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم که برای تیمن و تبرک نگاه میداشت وفی نسخه نعلی النبی
صلی الله علیه واله وسلم عن عبید بن جریج انه قال لابن عمر رأیتک تلبس النعال السبتیه مرویست از
عبید بن جریج که بدرستیکه وی گفت مر ابن عمر را رضی الله عنهما که دیدم ترا که می پوشی نعلهای را
که بی موی اند یعنی پوشیدن نعلهای بی موی عادة توانگران است پس تو چرا موافقه ایشان

میکني وحکمت این حیثیت وحال آنکه سایر صحابه رضي الله عنهم آنرا مي پوشیدند قال اني رايت
رسول الله صلی الله علیه واله وسلم یلبس النعال التي لیس فیها شعر گفت ابن عمر رضي الله عنهما
که بدرستي که من دیدم رسول خدارا صلی الله علیه واله وسلم که مي پوشید نعلهاي راکه نیست
درایشان موي یعني موافقه آن حضرت میکنم ونعل بي موي راازان جهت سبتیه میگویند
که معني اسبت ازاله است وچون موي آن زایل شد ازان جهت آنرا سبتیه میگویند وفي نسخة
یعني التي ويتوضاء فیها وانا احب ان البسها ووضو میساخت دران یعني وضو مي ساخت
وپاي تر را دران نعل مي انداخت مراد ازین بیان طهارة نعل است یعني اگر پوست غیر مدبوغ
بود مدبوغ بود ومن دوست میدارم که بپوشم ودرپاي کنم نعلهاي بي موي را بواسطه متابعة
آن سرور وچون ازان سرور صلی الله علیه واله وسلم هر دو امر بوجود آمد یعني پوشیدن نعل
باموي دربعض اوقات وپوشیدن نعل بي موي دربعض اوقات دیگر چنانکه ابن عمر رضي الله
عنهما گفت وسایر صحابه رضي الله عنهم نعل موي دار را پوشیدند چنانچه ازان سرور دیده بودند
وشاید که پوشیدن نعل بي موي معلوم ایشان نبوده باشد وچون معلوم ابن عمر بود وي نعل
بي موي را اختیار کرد عن ابي هریرة قال کان لنعل رسول الله صلی الله علیه واله وسلم
قبالان مرویست از ابي هریره رضي الله عنه که وي گفت که بوده هر کدام از دو نعل رسول
خدارا صلی الله علیه واله وسلم دو قبال عن عمرو بن حریث یقول رایت رسول الله صلی الله
علیه واله وسلم یصلي في نعلین مخصوفتین عمرو بن حریث میگوید که دیدم رسول خدارا صلی الله
علیه واله وسلم که نماز میگذارد در دو نعلي که از دو جلد بودند که یک جلد را بر جلد دیگر دوخته
بود الخصف الضم والجمع قال في التاج الخصف برهم نهادن نعلین وانچه بدان ماند ودوختن
انتهي وبعضي گفتند که آن سرور صلی الله علیه واله وسلم نعلین خودرا مي دوخت لما ورد في
عروة عن عائشة رضي الله عنها ان النبي صلی الله علیه واله وسلم یخیط ثوبه ویخصف
نعله ویرفع دلوه اخرجه ابن حبان والحاکم یعني حضرت عائشه صدیقه رضي الله عنها میگوید

که بدرستی که پیغامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم می دوخت جامهٔ خود را و نعل خود را و بر میداشت
دلو خود را پوشیده نماند که آن سرور صلی الله علیه وآله وسلم بنعلین نماز میگزارد مگر در وقتی
که معلوم میکرد که نجاستی بر نعلین رسید که در آن وقت از پای بیرون میکرد و نماز میگزارد و همچنین
است حکم سایر الناس که اگر بر نعلین و یا بر کفش و یا موزه نجاستی نرسیده باشد با وجود نعل و کفش
نماز باید گزارد بلکه بعضی گفته‌اند که اولی آنست که با نعل نماز گزارد اما اگر بر نعل نجاستی رسیده باشد
بغیر کشیدن نعل نماز در آن جایز نیست بمذهب حضرت امام شافعی رضی الله عنه عن ابی هریره
ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قال لا یمشین احدکم فی نعل واحد مرویست از ابی هریره
رضی الله عنه که وی گفت که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نرود هر آینه یکی از شما
در یک نعل یعنی در حالتی که در یک پای نعل کرده باشد و پای دیگر برهنه باشد زیرا که در آن قلة
مروة است و مخالفة وقارست و نهی برای کراهة است در وقتی که ضرورة نباشد اما اگر
ضرورتی باشد فلا کراهة و علیه یحمل ما روی انه صلی الله علیه وآله وسلم فعله و حکم موزه و کفش
و بدرس نیز همچنین است و وصف نعل بواحد اگرچه نعل مونث است بواسطه آنست که تانیث
آن غیر حقیقی است و یا بواسطه آنست که وصف نعل بلفظ فرد که مذکرست و در حدیث صحیحین
واقع شده حین شکی رجل الیه رجلا من الانصار فقال یا خیر من یمشی بنعل فرد و فی نسخة واحدة
و فی نسخة لا یمشین بدل لا یمشی لینعلهما جمیعا که نعل پوشد هر دو پای را نعل کند او لیحفهما جمیعا
یا هر دو پای را برهنه سازد عن جابر ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم نهی ان یاکل الرجل
بشماله مرویست از جابر رضی الله عنه که بدرستی که پیغامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم نهی
کرد از آنکه بخورد مرد بدست چپ خود بغیر ضرورة اما بضرورة پس جایزست بی کراهة و بی ضرورة
کراهة تنزیه و ذکر رجل برای شرف است نه برای احتراز از زنان او یمشی فی نعل واحدة یا برود
در یک نعل و لفظ أو برای تقسیم است نه برای شک چنانچه بعضی توهم کردند زیرا که هر دو امر مکروه‌اند
و حمل کردن او بر واو چنانچه بعضی گمان بردند مفسد معنی است لا لابهامها ان المنهی عنه اجتماعهما

ولیس کذلک عن ابي هريرة ان رسول الله صلي الله عليه واله وسلم قال اذا انتعل احدكم فليبدأ
باليمين مرويست از ابي هريرة رضي الله عنه كه بدرستي كه رسول خدا صلي الله عليه واله وسلم
گفت كه وقتي كه نعل بپوشد يكي از شما يعني اراده پوشيدن نعل كند پس گو ابتدا كند بپاي
راست يعني اول پاي راست نعل بپوشد بعد از ان پاي چپ را زيرا كه نعل پوشيدن
از باب تكريم است و هرچه از باب تكريم است مستحب است تقديم يمين بر يسار لشرفه و هرچه
از باب تكريم نيست مستحب است دران تقديم يسار بر يمين مثل خروج از مسجد و دخول خلا
و دخول سوق و در استنجا و تناول احجار براي استنجا و مس ذكر و پاك كردن آب بيني و تعاطي
مستقذرات و مانند نعل در استحباب تقديم يمين بر يسار پوشيدن كفش و موزه و سراويل
واذا انزع فليبدأ بالشمال و وقتي كه نعل از پاي بيرون آرد يعني وقتي كه اراده آن كند
پس گو ابتدا كند به پاي چپ يعني اول از پاي چپ نعل را بيرون آرد فلتكن اليمني اولهما
تنعل واخرهما تنزع پس گو باشد پاي راست اول دو پاي در حالت پوشيدن نعل و آخر
دو پاي در حالت كشيدن نعل از پاي قوله تنعل و تنزع ضمير هما راجع الي اليمني و بعضي گفتند
كه اين جمله براي تاكيد اول است و منقول است از ابن وضاح كه قول رسول خدا صلي الله عليه
واله وسلم تا لفظ بالشمال است و جمله اخره يعني از فلتكن اليمني الخ مدرج است واز قول رسول
نيست و منقول است از ابن عبد البر كه وي گفت كه در وقت نعل پوشيدن ابتدا بپاي
چپ اشارة است بواسطه مخالفت سنة وليكن حرام نيست بروي پوشيدن نعل و غيراو
گفته اند كه اگر ابتدا بپاي چپ كند بايد كه پاي چپ را از نعل بيرون آرد و ابتدا بپاي
راست كند و تواند بود كه مراد ان عبد البر كه آن باشد كه چون تقديم پاي چپ كردنست
از و فوت شد پس بواسطه بيرون آوردن پاي چپ و ابتدا كردن بپاي راست تدارك
گذشته فايته نمي شود اما بعضي از علما گفتند كه تدارك مي شود و نقل كرد قاضي عياض و غيراو
اجماع را بر انكه اين امر يعني تقديم يمني براي استحبابست نه براي وجوب عن عايشة

قالت كان رسول الله صلي الله عليه وآله وسلم يحب التيمن ما استطاع في ترجله ونعله وطهوره
مرويست از حضرت عايشه رضي الله عنها كه وي گفت كه بود رسول خدا صلي الله
عليه وآله وسلم كه دوست ميداشت ابتدا كردن از جانب راست را يعني تقديم
يمين را بر يسار مادام كه مي دانست يعني تا مدتي كه ضرورتي مانع نمي شد اما اگر ضرورة
باشد در تقديم يسار هيچ كراهة نيست دوست ميداشت تيمن در شانه كردن خود يعني
اول از جانب راست شانه ميكرد و در نعل پوشيدن او و در وضو ساختن عن ابي هريرة
قال كان لنعل رسول الله صلي الله عليه وآله وسلم قبالان مرويست از ابي هريره رضي الله
عنه كه وي گفت كه بود مر هر كدام از دو نعل رسول خدا را صلي الله عليه وآله وسلم دو قبال
وابي بكر وعمر رضي الله عنهما و در نعل امير المومنين ابي بكر الصديق وعمر فاروق رضي الله
عنهما دو قبال مثل نعل رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم واول من عقد عقدا واحدا عثمان
رضي الله عنه لكن اول كسي كه بست واختيار كرد يك عقد را يعني يك قبال را حضرت عثمان
رضي الله عنه ظاهر كلام آن اقتضا كند ميان دو قبال وميان عقد واحد تنافي است
پس وجه اختيار كردن امير المومنين عثمان رضي الله عنه يك قبال را والله اعلم آن تواند
بود كه اتخاذ قبال واحد پيش از اين بواسطه كراهة آن نبود بل كه معتاد و واقع اتخاذ
قبالين بود پس حضرت عثمان رضي الله عنه يك قبال را اختيار كرد معلوم شد عدم كراهت
آن باب ماجاء في خاتم رسول الله صلي الله عليه وآله وسلم اين بابي است در آنچه آمده
از احاديث در بيان خاتم رسول خدا و انگشتري او صلي الله عليه وآله وسلم عن انس بن مالك
قال كان خاتم النبي صلي الله عليه وآله وسلم من ورق مرويست از انس بن مالك
رضي الله عنه كه وي گفت كه بود انگشتري رسول خدا صلي الله عليه وسلم از نقره و در حديث
دلالة است بر حلية ساختن خاتم از نقره مر انرا و زنان او هو اجماع بل كه مستحب است بشرط عدم
اسراف در ان نسبة بعرف لابس آن اگر چه بحد مثقال رسيده باشد خلافا لمن اشترط النقصة منه

بعضی از علما لبس خاتم را مطلق مکروه داشتند و جزم به بعض الشراح من الشافعیة لعدم المامه بکلام
الفقها و بر کراهت ان باین حدیث استدلال کردند که انه صلی الله علیه وآله وسلم لما
اتخذ خاتما من ورق فاتخذ و امثله طرح فطرحوا خواتیمهم یعنی بدرستی که آن حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم آن هنگام که گرفت خاتم را از نقره پس گرفتند صحابه رضی الله عنهم مثل
آن خاتم را انداخت آن سرور و دور کرد خاتم را پس دور کردند صحابه خاتمهای خود را
و این فعل دال است بر عدم استحباب لبس خاتم و امام بغوی رحمه الله جواب آن گفتند که انداختن
آن سرور خاتم را بواسطه خوف تکبر صحابه و تواند بود که چون آن سرور دید که صحابه مبالغه کردند
در اسراف در قدر خاتم خاتم خود را انداخت تا ایشان این معنی را دریابند و بعضی از علما در جواب
آن گفتند که ان خاتمی را که آن سرور طرح ان کرد خاتم ذهب بود بواسطه وحی آمدن بحرمت آن
ان و منقولست از خطابی که لبس خاتم مر زنان را مکروه است ولیکن حضرت شیخ ابن الحجر رحمه الله
فرمودند که قول خطابی ضعیف است و بعضی از علما گفتند که اگر در لبس خاتم مردان را زینت مطلوب
باشد مکروه است لبس آن و بعضی دیگر گفتند که مکروه است مر غیر ذی سلطان را للنهی عنه لغیره رواه ابوداود
والنسائی و دیگر برای آنکه سبب اتخاذ خاتم مهر کردن نامهاست و آن بدی سلطان لایق است ولیکن
بعضی از علما این را رد کردند و گفتند که حکمت اصل اتخاذ خاتم مهر کردن است اما استدامه لبس آن سرور
و استدامه لبس صحابه و تقریر آن سرور ایشان را بران دال است بر استحباب آن بطریق عموم خواه
ذی سلطان باشد یا نباشد و اما خبر النهی الا الذی سلطان پس از امام احمد رحمه الله منقولست
که آنرا تضعیف کرده و قال الشیخ رحمه الله قال الشیخ شیخ الاسلام الشرف المناوی یحصل السنة بلبس
الخاتم ولو مستعارا او مستاجرا او یجوز للرجل لبس خاتمین و یکره لبس اکثر من خاتمین قاله الدارمی
من الصحابنا وفیه نزاع و خلاف لیس هذا محل بسط انتهی وکان فصه حبشیا و بود نگین ان
یعنی موضعی که دران اسم صاحب آن و یا غیر آن می نویسند حبشی یعنی از جزع و یا از عقیق بود
زیرا که معدن هر دو یمن است و حبشه و بر بودن فص از عقیق موید ست خبر و کان فصه منه

عقیق

عقیق و بعضی گفتند که معنی بودن آن حبشی اینست که سیاه بود مثل رنگ حبشی ویا آنکه صانع
آن حبشی بود ویا آنکه چون از جانب حبش آورده گویا که از حبش بود وفص بتثلیث
فاست وفص حدقه چشم رانیز میگویند وحقیقة شی واصل شی کنه آن رانیز فص میگویند
عن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم اتخذ خاتما من فضة فکان یختم به ولا یلبسه مرویست
از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما که بدرستی که پیغامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم گرفت خاتمی را
از نقره پس بود که مهر میکرد برکت بها ونمی پوشید آنرا یعنی بطریق دوام بلکه در بعضی از اوقات
زیرا که بثبوت پیوست در احادیث کثیره لبس آن سرور خاتم را انها کان یلبس الخاتم وکان
اذا لبسه جعل فصه مما یلی بطن کفه وکان یلبسه فی یمینه وکان اذا دخل الخلاء نزع خاتمه ویا آنکه
آن سرور را دو خاتم بود دیگری را در انگشت میکرد ودیگری را در انگشت نمیکرد وفی نسخة یتختم عن
انس بن مالک قال کان خاتم رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم من فضة وفصه منه مرویست
از انس بن مالک رضی الله عنه که وی گفت که بود خاتم رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از نقره
بود ونگین آن نیز از نقره بود ولا ینافی ما سبق بجواز التعدد فی الخاتم ومنقولست از ابن
عبد البر که وی گفت که این روایة اصح است زیرا که در بخاری است پس این روایة را ترجیح
است بر روایة اولی عن انس بن مالک قال لما اراد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ان
یکتب الی العجم قیل له ان العجم لا یقبلون الا کتابا علیه خاتم مرویست از انس رضی الله عنه
که وی گفت که آن هنگام که خواست رسول خدا صلی الله علیه وسلم که بنویسد وبفرستد نامه
بسوی عجم یعنی بسوی عظما وملوک عجم گفته شد آن سرور را که بدرستی که مردم عجم قبول نمیکنند هیچ
نامه را که بروی مهر نباشد زیرا که در نا کردن مهر ترک شعار ایشان است وترک تعظیم ایشان
ویا آنکه مهر کردن اشعار است بر آنکه باید که این نامه محفوظ باشد از غیر وغیر ایشان کسی دیگر
آنرا مطالع نکند وعن انس ان خاتم کتاب السلطان والقضاة سنة متبعة فاصطنع خاتما پس
کرد بساختن خاتمی پس خاتم را ساختند وآنرا در انگشت میکرد وکانی انظر الی بیاضه فی کفه

گویا من نظر میکنم بسوی سفیدی آن خاتم در کف مبارک او ودرین کلام اشارة است
بسوی کمال ایقان واستحضار آن کیفیت را وفی نسخة فکانی عن انس ابن مالک قال
کان نقش خاتم النبی صلی الله علیه وآله وسلم محمد سطر ورسول سطر والله سطر مرویست
از انس بن مالک رضی الله عنه که وی گفت که بود نقش انگشتری پیغامبر خدا صلی الله علیه
وآله وسلم محمد یک سطر ورسول یک سطر والله یک سطر بعضی از علما گفتند که در سطر اعلی لفظ
الله منقوش بود از برای تعظیم وتکریم اسم الله ودر سطر میانه لفظ رسول منقوش بود
ودر سطر اخیر لفظ محمد وبعضی از علما این قول را رد کردند وگفتند که این خلاف وضع قرآنی
وخلاف رسم خط است وبعضی دیگر این رد را رد کردند وگفتند که وضع خط در خاتم مخالف
وضع قرآنی ورسم خط است وبعضی از محققان اهل حدیث گفتند که این قول یعنی
بودن لفظ الله در اعلی سطر ولفظ محمد در اسفل سطر در احادیث ثابت نشد بلکه روایت
اسمعیل مخالف آنست فانه قال محمد سطر والسطر الثانی رسول والسطر الثالث الله ودر تاخیر
لفظ الله هیچ ترک ادب نیست چنانکه در قرآن می نویسند محمد رسول الله والذین معه الخ
وخبر کان نقشه لا اله الا الله فزاد فیه حل نقش بسم الله باسم صاحبه وقول بعضهم یکره نقش
اسم الله ضعیف عن انس ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم کتب الی کسری وقیصر والنجاشی
وقیصر والنجاشی فقیل له انهم لا یقبلون کتابا الا بخاتم مرویست از انس رضی الله عنه که بدرستی
که پیغامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم امر کرد بنوشتن کتاب بسوی کسری یعنی پادشاه عجم وبسوی
قیصر یعنی پادشاه روم وبسوی نجاشی یعنی پادشاه حبش پس گفته شد مر آن حضرت را که بدرستی
که ایشان قبول نمیکنند نامه را مگر بمهر فصاغ رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ساختن خاتم که حلقه
آن نقره بود وفص آن حبشی چنانچه مذکور شد ونقش فیه محمد رسول الله ونقش کرده شده بود
آن خاتم محمد رسول الله وقوله نقش یحتمل للبناء الفاعل والمفعول عن انس بن مالک ان النبی
صلی الله علیه وسلم کان اذا دخل الخلاء نزع خاتمه مرویست از انس رضی الله عنه که بدرستی

که پیغامبر

که پیغامبر خدا صلی الله علیه وسلم بود که وقتی که می در آمد در جای قضای حاجت یعنی وقتی
که اراده دخول می کردی کشیدی و بیرون نهادی خاتم خود را زیراک مشتمل بود بر لفظ
الله و استصحاب آن در خلا مکروه است وقیل حرام و همچنین مکروه است استصحاب چیزی
که در روی چیزی از قران یا اسم نبی یا اسم ملک نوشته باشد و حضرت شیخ ابن الحجر رض گفتند
که استصحاب چیزی که در روی اسم مشترک نوشته باشد مثل محمد و عزیز پس نظر باید کرد که اگر بقصد
صاحب خاتم آن نام بر خاتم نقش کرده باشد بانکه صاحب خاتم صانع خاتم را امر کرد که نام مرا بر خاتم
نقش کن و حال آنکه قصد او نقش نام خود ست و پس استصحاب آن در خلا مکروه نیست و اگر
قصد او نام معظم است و برای تیمن نقش آن فرمود پس استصحاب آن مکروه است و حضرت شیخ فرمود
که آنچه ما ذکر کردیم از قصد صاحب خاتم امری ظاهرست اگرچه ندیدیم در کتاب هیچ احدی که بان تصریح
کرده باشد اقول از کلام شیخ معلوم میشود که این مسئله از اجتهادات ایشانست رحمه الله عن ابن عمر قال
اتخذ رسول الله صلی الله علیه وسلم خاتما من ورق فکان فی یده ثم کان فی ید ابی بکر و عمر ثم
کان فی ید عثمان مرویست از ابن عمر رضی الله عنهما که وی گفت که گرفت رسول خدا صلی الله علیه
وآله وسلم خاتمی را از نقره پس در دست مبارک او بود در زمان حیات او و بعد از ان بود در دست
امیر المومنین ابی بکر الصدیق رضی الله عنه در زمان خلافت او و بعد در دست امیر المومنین عمر
رضی الله عنه در زمان خلافة او و پس از ان بود در دست امیر المومنین عثمان رضی الله عنه
در زمان خلافة او و در حدیث دلالة است بر انکه از ان سرور میراث نماند زیراک اگر میراث
میگذاشت خاتم را وارثان آن سرور می گرفتند بلک خاتم نیز مثل قدح و سلاح و صدقه بود بر مسلمانان
که صرف کند آنرا والی در هر جا که مصلحت بیند و از جمله مصلحت است نهادن آن خاتم در دست خلیفه
زیراک او نیز محتاج است بسوی مهر کردن نامها و ظاهر آنست که هر یک خلیفه رضی الله عنهم بهمان
خاتم بر نامها مهر میکردند چنانکه نسائی بان تصریح کرد و تواند بود که بخاتم خود مهر می کردند و خاتم
آن سرور را برای تیمن و تبرک نگاه میداشتند و چون خلافت حضرت امیر المومنین ابی بکر الصدیق

رضي الله عنه در اندک زمان بود پس زمان خلافت امير المؤمنين عمر رضي الله عنهما حکم زمان واحد داشت بنابران بواو عاطف ذکر کرد و زمان امير المؤمنين عثمان را رضي الله عنه بثم آورد که دال است بر تراخي بنابر آنکه زمان خلافت امير المؤمنين عثمان رضي الله عنه دراز بود حتى وقع في بير اريس تا آنکه افتاد آن خاتم در زمان خلافة امير المؤمنين عثمان رضي الله عنه از دست غلام ايشان معيقيب نام در چاه اريس که نزديک مسجد قباست و اريس نام بستان است ويجوز فيه الصرف وعدمه ونقشه محمد رسول الله ونقش آن خاتم محمد رسول الله بود و بود سقوط آن خاتم مبارک مبداء فتنه و اختلاف وحضرت عثمان رضي الله عنه تا سه روز در طلب آن خاتم سعي تمام نمود وآب چاه را بيرون آورد هيچ وجه ظاهر نشد براي اشارة بسوي آنکه امر خلافة منظوم بان خاتم بود وچون آن خاتم مفقود شد امر خلافة منظوم نماند وفتنه واختلاف ظاهر شد وحضرت عثمان را رضي الله عنه بقتل رسانيدند چنانکه در کتب مطوله مذکور است وظاهر سياق اين اقتضا ميکند که آن خاتم از دست حضرت عثمان رضي الله عنه در چاه افتاد ولي بطريق تصريح مذکور خواهد شد که از دست معيقيب افتاد پس وجه جمع بين الروايتين اين تواند بود که چون حضرت عثمان رضي الله عنه آن خاتم را نزديک چاه بدست معيقيب داد وي متصل باخذ آن شد وبعده از دست او در چاه افتاد پس هر دو دست افتادن خاتم در چاه شدند بنابران بسوي هر کدام نسبت کرده شد و در وزن خاتم علماء متاخرين را اختلاف است بعضي برانند که زياده از يک مثقال حرام است للحديث الحسن بل صححه ابن حبان انه صلى الله عليه وسلم قال للابس خاتم الحديد مالي اري عليک حلية اهل النار فطرحه قال يا رسول الله من اي شيء اتخذه قال من ورق ولا تتمه مثقالا يعني بدرستيکه رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم مردي را که انگشتر آهن پوشيده بود گفت که چه شد مرا که مي بينم بر تو زيور اهل دوزخ پس آن مرد خاتم را انداخت و دور ساخت وگفت که اي رسول خدا از کدام چيز خاتم را سازم آن حضرت فرمود که از نقره و بايد که تمام نسازي آنرا يعني بايد که يک مثقال نباشد واين قول را امام اوزري

تصویب کرد و گفت که صواب آنست که زیاده از یک مثقال نباشد که زیاده از یک مثقال ساختن
خاتم حرام است و بعضی از علما بر آنند که جائز است زیاده از یک مثقال منهم الحافظ العراقی
فی شرح الترمذی فانه حمل النهی المذکور علی التنزیه ثم قال فیکره ان یبلغ به وزن مثقال و بعضی
گفتند که اولی آنست که این امر حواله بعرف و عادة مردمان است اگر عرف و عادة بران جاری
شد که ساختن خاتم از یک مثقال و زیاده بیره ازان را اسراف نگویند حرام نیست والا حرم و امام محی الدین
النووی رضی الله عنه از صاحب ابانه در شرح مهذب نقل کرد که مکروه است لبس خاتم حدید و خاتم
نحاس بواسطه حدیث مذکور در حق حدید و فی روایة صلی الله علیه وسلم انه رای خاتما من صفر فقال
ومالی اجد منک ریح الاصنام فطرحه ثم جاء علیه خاتم من حدید فقال مالی اری علیک حلیة اهل النار
یعنی در روایتی است که بدرستی که آن سرور دید خاتمی را از صفر در انگشت مردی پس گفت که چیست
مرا که می یابم از تو بوی بتان پس انداخت و دور ساخت آنرا بعد ازان آمد و حال آنکه در انگشت
او خاتمی از آهن بود پس گفت که چیست مرا که می بینم بر تو زیور اهل نار و از امام متولی منقول
که وی گفت که مکروه نیست لبس خاتم حدید و اختیار کرد امام نووی این قول را در شرح مهذب و تصحیح
کرد آنرا در شرح صحیح مسلم بخبر الصحیحین فی قصة الواهبة نفسها اطلب ولو خاتما من حدید که اگر
مکروه می بود آن سرور را علیه السلام اذن نمی داد و لخبر ابی داود وکان خاتمه صلی الله علیه وآله
وسلم من حدید ملوی علیه فضة و امام نووی گفت که حدیث نهی از خاتم حدید ضعیف است و در
تختم بعقیق احادیث بسیار روایت کرده شده منها انه ینفی الفقر وانه مبارک و ان من تختم
به لم یزل خیرا ولیکن حضرت شیخ رحمه الله فرمودند که کلها غیر ثابتة ولم یصح فیه عن النبی صلی الله
علیه وآله وسلم وفی خبر ضعیف ان التختم بالیاقوت الاصفر یمنع الطاعون باب ما جاء فی
تختم رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم این بابیست در بیان آنچه آید در انگشترین پوشیدن
رسول خدا صلی الله علیه وسلم که در دست راست می پوشید و در دست چپ و فی نسخة
باب ما جاء فی ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یتختم فی یمینه وفی نسخة باب ان النبی صلی الله

عليه وسلم كان يتختم في يمينه يعني اين بابيست در بيان آنكه بدرستيكه پيغامبر خدا صلي الله عليه وآله وسلم
بود كه مي پوشيد انگشترين را در دست راست عن علي ابن طالب رضي الله عنه ان النبي
صلي الله عليه واله وسلم كان يلبس خاتمه في يمينه مرويست از امير المومنين علي رضي الله عنه
كه بدرستي كه پيغامبر خدا صلي الله عليه وسلم كه مي پوشيد خاتم خود را در دست راست يعني در اكثر احوال
زيرا كه در تختم نوعي از تشريف است پس دست راست با آن اولي است واحق وتختم آن
سرور عليه الصلوة والسلام در دست چپ در بعضي از احوال براي بيان جوازست وبعضي از علما
گفته اند كه پوشيدن انگشترين در دست چپ افضل است وهمين است مذهب امام مالك وروايتي
از امام احمد رضي الله عنه الرواية مسلم عن انس رضي الله عنه وكان خاتمه صلي الله عليه واله وسلم
في هذه واشار الخنصره اليسري يعني مرويست از انس رضي الله عنه كه بود خاتم آن حضرت عليه السلام
درين واشاره كرد بسوي انگشت خنصر دست چپ وبواسطه قول بعضي از محدثان كه پوشيدن
انگشترين در دست چپ از عامه صحابه وتابعين رضي الله عنهم مرويست ديگر بواسطه آنكه حديث
جابر كه ذكر آن خواهد آمد كه در وي ضعيف است وخبر قبض رسول الله صلي الله عليه واله وسلم
في يمينه فيه متروك وخبر البراء كان يتختم في يمينه وقبض والخاتم في يمينه فيه كذاب وديگر بواسطه
قول حافظ ابن رجب كه وي گفت كه ورد في حديث ان تختمه في يسار وهو آخر الامرين
من فعله وديگر بواسطه قول وكيع كه وي گفت كه الختم في اليمني ليس بسنته واكثر علما رحمهم الله
از مجموع اين امور مذكوره جواب گفتند كه حديث تختم بيمين رواه احمد والنسائي وابن ماجه
والمصنف قال محمد يعني البخاري هذا اصح شيء روي عن النبي صلي الله عليه واله وسلم في هذا الباب
يعني امام بخاري رحمه الله گفت كه صحيح ترين احاديثي كه در باب تختم واقع شده همين حديث
است يعني حديث پوشيدن انگشترين در دست راست وچون اين حديث اصح است
پس بران اعتماد بايد كرد اما پوشيدن در دست چپ نيز جايزست لوروده في حديث مسلم
عن انس انه كان خاتم النبي صلي الله عليه وسلم في هذه واشار الي الخنصر من يده اليسري كما سبق

و حضرت امام محي الدين النووي رضي الله عنه گفت که اجماع علماست در جواز تختم در دست
راست و در دست چپ ولیکن اختلاف کردند در افضل و صحیح در مذهب ما در دست
راست است و مکروه است مرد را پوشیدن انگشترین در انگشت وسطی و در انگشتی که نزدیک
اوست لحدیث امیر المومنین علي رضي الله عنه قال نهاني رسول الله صلی الله علیه
واله وسلم ان التختم في اصبعي هذه وهذه فاومي الی الوسطی والتي تلیها یعني امیر المومنین
علي رضي الله عنه میگوید که نهی کرد مرا رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم از آنکه بپوشم
انگشترین درین انگشت و درین انگشت و اشاره کرد بسوی انگشت میانه و انگشتی که نزدیک
اوست و زنان را جایز است تختم در جمیع انگشتان عن حماد بن سلمة قال رایت ابن ابي
رافع یتختم في یمینه فسالته عن ذلک فقال رایت عبد الله بن جعفر یتختم في یمینه وقال
عبد الله بن جعفر کان النبي صلی الله علیه واله وسلم یتختم في یمینه مرویست از حماد بن
سلمه که وی گفت که دیدم ابن ابي رافع را که مي پوشید انگشترین را در دست راست
خود پس سوال کردم او را ازین پس گفت که دیدم عبد الله بن جعفر را که مي پوشید انگشتر
را در دست راست خود گفت عبد الله بن جعفر رضي الله عنهما که بود پیغامبر خدا صلی الله
علیه واله وسلم که پوشید انگشترین در دست راست خود عن جابر ان النبي صلی الله علیه وسلم
کان یتختم في یمینه مرویست از جابر رضي الله عنه که بدرستی که پیغامبر خدا صلی الله علیه وسلم
بود که مي پوشید انگشترین را در دست راست خود در انگشت خنصر کما رواه البخاری
عن الصلت قال کان ابن عباس یتختم في یمینه مرویست از صلت که وی گفت که بود عبد الله
بن عباس که مي پوشید انگشترین را در دست راست لا اخاله الا قال کان رسول الله
صلی الله علیه واله وسلم یتختم في یمینه ظن مي برم ابن عباس را مگر آنکه گفت که بود رسول
خدا صلی الله علیه واله وسلم که مي پوشید انگشترین را در دست راست خود قوله لا اخاله
بکسر الهمزة في الاشهر الافصح وبفتحها في لغة وهو القیاس وقیل وهو الافصح اي لا اظنه عن ابي عمر

ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اتخذ خاتما من فضة وجعل فصه مما یلی کفه مرویست از
عبد الله بن عمر رضی الله عنهما که بدرستی رسول خدا صلی الله علیه وسلم گرفت خاتمی را از نقره
و گردانید نگین آن را جانب کف دست مبارک پس افضل است در حق مردمان که بهمین کیفیت
انگشترین را بپوشند یعنی نگین آن جانب کف دست بمانند زیرا که آن ابعد است از زینت
و اعجاب وقد عمل السلف بالوجهین ونقش فیه محمد رسول الله و نقش کرده شد در فص آن
خاتم محمد رسول الله و یا نقش کرد در روی محمد رسول الله علی البناء للمفعول او الفاعل ونهی ان
ینقش احد علیه یعنی منع کرد از آنکه نقش کند هیچ احدی بر خاتم خود محمد رسول الله را بدو وضع که باشد
زیرا که مقصود از نقش اعتماد ملوک است بر نامه آن حضرت پس وقتی که دیگری بر خاتم خود همین
را نقش کند اعتماد نماند و بعضی گفتند که نهی از وضع مخصوص است که سه سطر باشد در سطر اول الله
و در سطر دوم رسول و در سطر سوم محمد و حدیث ان معاذا اتخذ خاتما ونقش فیه محمد رسول الله
واقره بعد از تسلیم صحت محمول است بر آنکه آن پیش از نهی بود و یا آنکه از خواص معاذ است رضی الله عنه
و بعضی گفتند که چون آن خاتم معاذ را آن سرور علیه الصلوة والسلام دید از دست او کشید
و در دست مبارک خود نهاد و در نقش کردن در خاتم باسمی از اسماء الله علما را اختلاف است بعضی
گفتند که جایز است بغیر کراهت زیرا که برای این آثار بسیار واقع است از جماعة صحابه و سلف
رضی الله عنهم منها ما رواه ابن ابی شیبة فی مصنفه ان نقش خاتم امیر المومنین علی رضی الله
عنه الملک لله ونقش خاتم حذیفة بن الیمان وابی عبیدة بن الجراح الحمد لله ونقش خاتم الامام محمد
الباقر رضی الله عنه العزة لله ونقش خاتم ابراهیم النخعی الثقة بالله ونقش خاتم مسروق بسم الله وصح عن
الامامین الحسن الحسین رضی الله عنهما انهما قالا لا باس بنقش ذکر الله علی الخاتم قال الشیخ محی الدین النووی
وهو قول الجمهور و نقل کرد امام نووی رحمه الله از ابن سیرین و از بعض اهل علم کراهیة نوشتن
ذکر الله بر خاتم اما حضرت شیخ ابن الحجر فرمودند که قد اخرج ابن ابی شیبة بسند صحیح عن ابن سیرین
انه لم یکن یری باسا ان یکتب الرجل فی خاتمه حسبی الله ونحوها پس این کلام دلالت میکند بر آنکه نا ثابت

نشد از ابن سیرین کراهیة آن و ممکن است جمع هر دو قول ابن سیرین بانکه مکروه داشت در وقتی
که خوف باشد از برداشتن آن در وقت جنابة و یا حیض و یا استنجا و جایز است در وقت امن
ازین مذکور و چون جایز باشد نوشتن اسماء الله بر خاتم و پس نوشتن نام صاحب آن بطریق اولی
همچنین نوشتن نام پدر او و نسب او تا حاصل شود تمیز بسبب آن در مهرنامها و تحقیق است که روایة
کرد ابن ابی شیبة از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما که وی نقش کرده بر خاتم خود عبد الله بن عمر
و کذا القاسم بن محمد رضی الله عنهما و گفت ابن بطال که امام مالک رضی الله عنه گفت که من شأن
الخلفاء والقضاة نقش اسمائهم فی خواتمهم وهو الذی سقط من معیقیب فی بئر اریس و آن خاتم
همان خاتمی است که افتاد از دست معیقیب در چاه اریس عن جعفر بن محمد عن ابیه قال کان
الحسن والحسین یتختمان فی یسارهما مرویست از حضرت امام جعفر الصادق رضی الله عنه در حالتی
که او راوی است از پدر بزرگوار خود که حضرت امام محمد الباقر است رضی الله عنه که وی گفت که بودند
حضرت امام حسن و حضرت امام حسین رضی الله عنهما که می پوشیدند انگشترین را در دست چپ خود
اتباعاً له صلی الله علیه وآله وسلم فانه فعله فکثیر من الاحیان عن انس بن مالک ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم
تیختم فی یمینه مرویست از انس بن مالک رض که بدرستی که پیغامبر خدا صلی الله علیه وسلم می
پوشید انگشترین را در دست راست خود در انگشت خنصر کما رواه البخاری فی جامعه عن انس رض
جنث قال انی لاری بریقه فی خنصره یعنی انس گفت که بدرستی که من می بینم یعنی در نظر من است
لمعان خاتم آن حضرت در انگشت خنصر او وعن ابن عمر قال اتخذ رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
خاتما من ذهب وکان یلبسه فی یمینه مروی است از ابن عمر رضی الله عنهما که وی گفت که گرفت
رسول خدا صلی الله علیه وسلم خاتمی را از زر و بود که می پوشید آنرا در دست راست خود فاتخذ
الناس خواتیم من ذهب پس گرفتند صحابه رضی الله عنهم انگشترینها از زر و این امر پیش از تحریم
زر بر مردمان بود فطرحه رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وقال لا البسه ابداً پس انداخت
و دور کرد آنرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم و گفت که خاتم نپوشم آنرا در هیچ وقتی از اوقات
فطرح الناس خواتیمهم پس دور کردند صحابه انگشترینهای خود را و این قول رسول علیه السلام ناسخ

حلیه خاتم ذهب است بر مردان مع قوله صلی الله علیه وآله وسلم فی الحدیث وقد اخذ ذهباً فی یده وحریراً
فی یده هذان حرامان علی ذکور امتی حل لاناثها یعنی آن سرور علیه السلام گفت در حالتی که گرفته بود در دست
خود پاره طلا را و در دست دیگر پاره حریر را که این دو چیز حرامند بر مردان امت من و حلالند بر زنان
امت من وحدیث عبد الله بن عمر رضی الله عنهما ورفعه من مات من امتی وهو یلبس الذهب
حرم الله علیه ذهب الجنة اخرجه احمد والطبرانی یعنی آن حضرت فرمود کسی که بمیرد از امت من
وحال آنکه می پوشید زر را حرام گرداند خدا تعالی بروی زر بهشت را یعنی اگر اعتقاد حلیه آن
کند کافر گردد نعوذ بالله من ذلک و در بهشت نخواهد در آمد و اگر اعتقاد حلیه آن نکند یعنی گفتند
که بعد در آمدن از زر جنة ممنوع ومحروم خواهد بود و پوشیده نماند که جمهور علما سلف وخلف بر آنند
که تختم بخاتم ذهب حرام است در حق مردان نه زنان ونزدیک علما حنیفه اعتبار بحلقه خاتم است فلا بأس
بمسمار الذهب علی الخاتم وکذا باتخاذ الانف عندهم خلافاً للشافعیة وذهب بعض العلماء الی انه
مکروه کراهة تنزیه لا تحریم واین نهی متناول جمیع احوال است پس جایز نیست پوشیدن خاتم ذهب
در وقت مجاورة حرب زیرا که انگشترین را هیچ تعلقی بحرب نیست اما اگر شمشیر و یا سپر و یا منطقه حلیه
ذهب باشد در وقت مجاورة حرب جایز است استعمال آن و چون حرب تمام شود استعمال آن نباید کرد
واز حرمت استعمال ذهب در حق مردان مستثنی است اتخاذ انف از ذهب کسی را که بینی او بریده باشد
وهمچنین اتخاذ دندان کسی که دندان او شکسته باشد واتخاذ انمله کسی را که انمله او بریده باشد و چون
از ذهب اتخاذ آن جایز است اتخاذ آن از نقره بطریق اولی جایز باشد و در تحلیه مصحف چهار
وجه است واصح وجوه نزدیک اکثر علما آنست که اگر مصحف از آن زن باشد جایز است تحلیه آن
بذهب واگر از آن مرد باشد جایز نیست وجه دوم آنکه حلال است مطلقاً یعنی هم در مصحف زن
وهم در مصحف مرد وجه سوم آنکه حرام است مطلق و وجه چهارم آنکه جایز است تحلیه نقش مصحف
دون غلافه المنفصل واین قول ضعیف است واما تحلیه سایر کتابها پس حرام است باتفاق
و در تحلیه کعبه و مساجد بذهب و فضه وتعلیق قنادیل ذهب و فضه در کعبه و مساجد دو وجه است
واصح دو وجه تحریم است وجه دوم جواز است چنانچه جایز است ستر کعبه بدیباج والله اعلم بدانکه

حضرت شیخ رحمه الله فرمودند که بعض از علما که بر فقه ممارسته نداشتند گفتند که حلال است تختم بخاتم
ذهب مردان نیز پس باید که از قول ایشان اجتناب کنی زیرا که در هیچ کدام از چهار مذهب
ثابت نشده حلیة آن و استدلال آن بعض بر حلیة آن بانکه پنج کس از صحابه مردند و حال آنکه خاتمهای
ایشان از زر بود پس اگر حلال نمی بود آن پنج بزرگوار تا وقت موت خاتم ذهب را نمی پوشیدند
و جواب آن اینست که بعد از تقدیر تسلیم صحة نقل تواند بود که آن پنج کس را حدیث نهی نرسیده
باشد و چون در صحیحین نهی آن صحیح شد لابد است از قایل شدن بحرمت آن باب ما جاء فی سیف
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم این بابی است در بیان آنچه آمده است در صفت شمشیر
رسول خدا صلی الله علیه و سلم عن انس قال کانت قبیعة سیف رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
من فضة مرویست از انس رضی الله عنه که وی گفت که بود قبیع شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و سلم
از نقره و القبیعة بقاف فموحدة فتحتیة فمهملة کسفینة ما علی طرف مقبض و چون در باب خاتم معلوم
شد که اتخاذ خاتم برای مهر کردن نامهای ملوک و سلاطین بود پس بعد از ذکر خاتم ذکر شمشیر و مغفر کرد
بواسطه مناسبت آن بسلاطین و یا برای اشارة بر آنکه آن سرور علیه السلام ایشان را اول دعوت کرد
بسوی اسلام بمکاتبه پس چون امتناع کردند از اسلام با ایشان محاربه کرد و ابتدا السیف بوسطه
آنست که شمشیر انفع است و اغلب است از روی کسر و مصاحبة بدانکه جایز است مردان را تحلیه آلات
حرب بفضه مثل شمشیر و نیزه و اطراف زره و منطقه و خف و غیر آن زیرا که در خشم می آرد کافران را
و در تحلیه زین و لکام دو وجه است اصح آن تحریم است نص علیه الشافعی فی البسیط و جایز نیست
تحلیه هیچ چیز از اشیا مذکوره بذهب مطلقا و قطعا و حرامست بر زنان تحلیه آلات حرب بذهب و فضه
و در تحلیه سکاکین خدمت و قلم تراش بفضه در حق مردان دو وجه است و قیل قولان اصحهما
التحریم و فی تحلیة المصحف بالفضة وجهان و قیل قولان اصحهما التحریم و اما تحلیه دواة و تعویض
بفضه پس حرام است بر اصح و حکم تمویه با آب نقره در چیزی که حرام است استعمال آن در وی
حکم تمویه مذهب است و این حکم در وقتی است که حاصل شود از نقره چیزی اگر از آن جدا سازند باتش

واما التمويه الذي لا يتخلص منه شيء فلا باس به بالاتفاق و اين تفصيل مذكور منقول از شرح ميرك
افتاده است رحمه الله و حضرت شيخ ابن الحجر رحمه الله نوشته اند که بدرستیکه ذهب حلال نیست
مردان را مطلقا لا استعمالا و لا اتخاذا و لا تضبيبا و لا تمويها الا لآلات الحرب و للغيره و كذا الفضة
الا في التضبيب والخاتم وتمويه آلة الحرب وما وقع في بعض العبارات من حل المموه تارة و حرمته
اخرى محمول على تفصيل علم من مجموع كلامهم وهو انه ان حصل شيء بالعرض على النار من ذلك المموه حرمت
استدامته كابتدائه وان لم يحصل منه شيء حرم الابتداء فقط اما الغش التمويه الذي هو الفعل والاعانة
عليه والتسبب فيه فحرام مطلق و تباين هذا التفصيل في تمويه الرجل الخاتم وآلة الحرب بالذهب فتفطن
لذلك لانه من العناد الواقع فيه بعض الشراح ممن لم يتقن المسائل الفقهية التي هي احق بالاتقان
من سفاسف الحكمة ومقدمات البرهان عن سعيد بن ابي الحسن قال كانت قبيعة سيف رسول الله
صلى الله عليه وآله وسلم من فضة مرویست از سعید بن الحسن رحمه الله که برادر حضرت شیخ حسن بصری
است و این حدیث وی مرسل است زیرا که از اوساط تابعین است که وی گفت که بود قبیعه سر شمشیر
رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از نقره عن هود عن جده قال دخل رسول الله صلى الله عليه وآله
وسلم مكة يوم الفتح وعلى سيفه ذهب وفضة مرویست از هود در حالیکه که راوی است از جد خود که مزیده
بن مالک است که وی گفت که در آمد رسول خدا صلی الله علیه وسلم در مکه مشرفه در روز فتح مکه و حال آنکه
بر شمشیر او ذهب و فضه بود و این حدیث معارضه نتواند کرد حدیثی را که مقرر شد از تحریم تحلیه شمشیر
بذهب زیرا که این حدیث ضعیف است و بعضی در جواب تعارض گفته اند که این امر پیش از تحریم ذهب واقع
شده بود ولی این جواب صحیح نیست زیرا که تحریم ذهب پیش از فتح مکه بود علی ما نقل قال طالب فسألته
عن الفضة فقال كان قبيعة السيف من فضة گفت طالب که راوی است از هود که بود قبیعه
شمشیر از نقره عن ابن سيرين قال صنعت سيفي على سيف سمرة بن جندب و زعم سمرة انه صنع سيفه
على سيف رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم مرویست از ابن سیرین که وی گفت که می ساختم شمشیر
خود را بر طریق شمشیر سمرة بن جندب یعنی مثل شمشیر او و گفت سمره بدرستیکه که او ساخت شمشیر خود را

مانند

مانند شمشیر رسول خدا صلی الله علیه وسلم در شکل و وضع و جمیع کیفیات و کان حنفیا و بود شمشیر از عمل بنی
حنیفه و ایشان معروف و مشهورند بحسن صنعت سیوف و بعضی گفتند که ضمیر کان راجع است بسوی
صانع مقدر یعنی بود صانع آن شمشیر از بنی حنیفه و قوله کان حنفیا تواند که داخل باشد در تحت زعم
و قول سمره باشد و تواند بود که از کلام ابن سیرین باشد بدانکه شمشیرهای آن سرور صلی الله علیه و آله وسلم
نه عدد بود با نامهای علاحده چنانچه بعضی از فضلا آن شمشیرها را با نامها در دو بیت جمع کرد
و گفت که سیوف نبینا العالی المنار هو المأثور عضب ذو الفقار مع القلعی حنف والرسوب
بتار مخذم ثم القضیب باب ما جاء فی صفة درع رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم این بابی است
در آنچه آمد در صفت درع و زره رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم عن الزبیر بن العوام قال کان
علی النبی صلی الله علیه و آله وسلم یوم احد درعان فنهض الی الصخرة فلم یستطع فاقعد طلحة تحته فصعد النبی
صلی الله علیه وسلم حتی استوی علی الصخرة مرویست از زبیر بن العوام رضی الله عنه که وی گفت که بود بر پیغامبر
خدا صلی الله علیه وسلم در روز جنگ احد دو زره پس قیام شد و قصد کرد بسوی سنگ بزرگ یعنی قصد کرد
تا بر بالای سنگ بزرگ برآید تا صحابه او را ببینند و حیوة او معلوم شود زیرا که شیطان ندا کرده بود
که ان محمدا قد قتل تا پیش آن سرور جمع شوند پس نتوانست برآمدن بر سنگ بواسطه ثقل دو زره پس نشانید
طلحه را زیر خود و پای خود را بر پشت طلحه نهاد پس برآمد بر سنگ تا آنکه قایم و مستوی شد بر سنگ قال
فسمعت النبی صلی الله علیه و آله وسلم یقول اوجب طلحة گفت زبیر که پس شنیدم پیغامبر خدا صلی الله علیه
و آله وسلم که می گفت که واجب گردانید طلحه بر خود جنت را بواسطه این عمل و یا بواسطه گردانیدن نفس خود
وقایه آن سرور تا آنکه هشتاد و چند زخم بوی رسید عن السائب بن یزید ان رسول الله صلی الله علیه
و آله وسلم کان علیه یوم احد درعان قد ظاهر بینهما مرویست از سائب بن یزید که بدرستی که رسول خدا صلی الله
علیه و آله وسلم بود بر وی در روز جنگ احد دو زره که بتحقیق یکی را ظهاره و مثل ابره کرده بود و دیگر
را بطانه و مثل استر یعنی یکی را بر بالای دیگر پوشیده بود بواسطه اهتمام تمام بشان حرب و تعلیم امت
و اشاره بسوی آنکه حزم و توقی از اعدا و موذیات منافی توکل و رضا و تسلیم نیست بدانکه آن سرور را

صلی الله علیه وآله وسلم هفت زره بود بنامهای مخصوصه ذات الفضول وذات الوشاح
صنفه مغفر رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم این بابی است در بیان آنچه آمد در صفت مغفر
وخود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم وبعضی از اهل سیر گفتند که آن سرور را دو خود بود وبعضی
گفتند که یکی عن انس بن مالک ان النبی صلی الله علیه وسلم دخل مکة وعلیه مغفر وروایت است از انس بن
مالک رضی الله عنه که بدرستی که پیغامبر خدا صلی الله علیه وسلم درآمد در مکه مشرفه وبر سر او خود بود وبعضی
گفتند که این حدیث معارض حدیث مسلم است وهو لا یحل لاحدکم ان یحمل بمکة السلاح یعنی آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که حلال نیست مر یکی از شما را آن که بردارد در مکه مشرفه سلاح را زیرا که مغفر
نیز از سلاح است وجواب آن اینست که حلال کرده شد برای آن سرور قتال در مکه در یک ساعة از روز
وحلال نشد هیچ احدی را پیش از آن سرور وحلال نشود هیچ احدی را بعد از وی پس آن سرور را برای
مصلحت قتال کفار مغفر پوشیده درآمد اما مجرد حمل سلاح در مکه مشرفه پس مکروه است فقیل له هذا ابن خطل
متعلق باستار الکعبة فقال اقتلوه پس گفته شد مر آن حضرت را که این ابن خطل است متعلق وچنگ
زده بجامه کعبه پس گفت که بکشید او را بعضی گفتند که نام او عبد العزی بود وچون مسلمان شد آن سرور
نام او را تغییر داد بعبد الله وچندگاه کاتب وحی بود بعد از آن مرتد شد ومسلمانی را که خدمت آن
سرور میکرد کشت در وقتی که او را رسول خدا صلی الله علیه وسلم عامل صدقه گردانیده بود وپیغامبر
خدا را صلی الله علیه وآله وسلم هجو می کرد ودشنام میگفت ودو کنیزک گوینده گرفته بود که بهجای
وآن سرور صلی الله علیه وآله وسلم تغنی میکردند واین امر قتل واحتمال دارد که فرض کفایه باشد
پس ساقط شد از ایشان بواسطه کشتن یکی از ایشان ویا فرض عین باشد پس لازم است بر هر کدام
ایشان مبادرت کردن بسوی قتل او واز این جهت است که سبقت کرد بسوی او سعید بن حریث
وعمار بن یاسر پس او را سعید بن حریث کشت اینست روایة بزار وحاکم وبیهقی ولیکن صحیح شد نزدیک ابن
ابی شیبه که قاتل او ابو برزه اسلمی است وتواند بود که در قتل او هر دو شریک باشند کما جزم به ابن هشام
وقال الشیخ رحمه الله ولیس فی الحدیث حجة تقتل ساب صلی الله علیه وآله وسلم الذی قال به مالک وجماعة

من اصحابنا بل نقل بعضهم فيه الاجماع الا لو ثبت انه تلفظ بالاسلام فقتل بعد ذلک واما اذا لم
يثبت ذلک فلا حجة فيه لنا على انه لو ثبت لم يكن فيه حجة ايضاً لاحتمال انه صلى الله عليه وسلم
قتله قصاصاً بذلک المسلم الذي قتله في واقعة حال فعليه يحتمله وليؤيد ما قيل ان ابن سرح
وکان ممن صلى الله عليه وآله وسلم على قتله بمثابة ابن خطل فيما مر عند لما اسلم قبل منه صلى الله
عليه وآله وسلم الاسلام ولم يقتله وفيه حجة لحل اقامة الحد والقصاص في المسجد حيث لا تحنيط
ومنعه ابو حنيفة رحمه الله مقا ولأن قتل هنا كان في الساعة التي احلت مكة فيها للنبي صلى الله
عليه وآله وسلم نزدیک امام شافعی رحمه الله اقامه حد و قصاص در مسجد جائز است اگر از خون محافظت
مسجد توان کرد بواسطه حدیث مذکور و حضرت امام ابو حنیفه منع آن کرد و این حدیث مذکور را
تاویل کرد با آنکه قتل او در ساعتی بود که حلال کرده شده بود قتال در مکه مر پیغامبر را صلى الله عليه وآله وسلم
وعلماء شافعیه جواب گفته اند که غایة حلیة قتال تجویز قتل است اما خصوص بودن قتل در مسجد با وجود
سهولة اخراج او از مسجد مقتضای آن نیست و چون با وجود سهولة اخراج او را در مسجد حرام قتل واقع
شد پس در مساجد دیگر بطریق اولی و بعضی از اصحاب ما جواب آن باین گفتند که اباحة قتال بر آن
سرور در ساعة دخول بود تا بر مکه متولی شود و اهل مکه اطاعة او کنند اما قتل ابن خطل بعد از این
ساعة بود و بعضی گفتند که ساعة بود اباحة یعنی وقت آن از فجر تا عصر بود و قتل ابن خطل بعد از این
بود والله اعلم بالصواب عن انس بن مالک ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم دخل مكة عام
الفتح وعلى راسه المغفر قال فلما نزعه جاءه رجل فقال ابن خطل متعلق باستار الكعبة فقال
اقتلوه مرویست از انس بن مالک رضي الله عنه که بدرستی که رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم در آمد
در مکه در سال فتح مکه و حال آنکه بر سر مبارک او مغفر بود گفت انس که آن هنگام که کشید آن را او از سر
مبارک خود جدا کرد آمد او را مردی پس گفت که ابن خطل متعلق جامه کعبه است پس آن سرور گفت
بکشید او را و چون عادة عرب آن بود که چون از کسی گناهی بزرگ صادر می شد بواسطه ترس مردم
التجا بکعبه می آورد مردم متعرض او نمی شدند بنا بر آن ابن خطل پناه بکعبه آورده بود که شاید
که آن سرور از گناه او گذرند اما چون او بر ارتداد مصر بود و قتل ناحق کرده بود و هجا مسلمان

گفته آن سرور او را بحکم شرع بقتل رسانید و مشکل می‌شود بواسطهٔ امان دادن آن سرور کسانی را که داخل
مسجد شوند زیرا که تواند بود که او ازین حکم مستثنی باشد و یا آنکه شرط امان بجا نا آورده باشد بلکه
بقتال مسلمانان مشغول شده باشد قال ابن شهاب بلغنی ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم لم یکن یومئذ
محرما گفت ابن شهاب که یکی از راویان این حدیث است که رسیده مرا که بدرستی که رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم نبود درین حین یعنی در وقت در آمدن در مکه محرم یعنی نه برای حج احرام
بسته بود درین وقت و نه برای عمره وهو کذلک ففی مسلم عن جابر دخل رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم یوم فتح مکه وعلیه عمامة سوداء بغیر احرام یعنی در آمد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
در مکه مشرفه در روز فتح مکه و حال آنکه بر سر مبارک او دستار سیاه بود بغیر احرام و دخول مکه مشرفه
در حق خایف مناهب برای قتال بغیر احرام جایز است بر قول اصح نزدیک علمای شافعیه رحمهم الله
اگرچه متکرر باشد دخول او و بعضی گفته اند که واجب است اگرچه متکرر باشد حاجت او و این قول از اکابر
علما منقول است و پوشیده نماند که میان حدیث متن و حدیث مسلم ظاهراً تعارض است زیرا که
از حدیث متن معلوم می شود که بر سر مبارک آن سرور در وقت دخول مکه مشرفه در روز فتح مغفر
بود و از حدیث مسلم معلوم میشود که بر سر مبارک آن سرور صلی الله علیه وآله وسلم دستار سیاه بود و
قاضی عیاض که از اکابر اهل حدیث است گفت که در وجه جمع میان دو حدیث اینست که تواند
بود که در وقت اول دخول آن سرور در مکه مشرفه بر سر مبارک او مغفر بود و بعد ازان دستار
پوشید و بعضی از علما گفتند که وجه جمع بین الحدیثین آنست که تواند بود که بر بالای مغفر دستار
سیاه بسته باشد و یا در زیر مغفر برای وقایهٔ سر مبارک خود از جهت صدای حدید پس مراد لکن از ذکر
مغفر آنست که آن سرور علیه الصلوة والسلام مستعد بود برای قتال کفار و مقصود جابر از ذکر عمامه
آنست که آن سرور در آن وقت محرم نبود و حکمت اختیار کردن آن سرور علیه الصلوة والسلام دستار
سیاه را در روز فتح بر دستار سفید با وجود آنکه جامهٔ سفید را مدح فرموده و اهل جنة در وقت در آمدن
در جنة جرد مرد بیض مکحولون ابناء ثلاث وثلاثین وغیر ذلک مما ورد فی فضل البیاض اشاره
است بسوی سودد و شرف که آن سرور را حضرت حق سبحانه عطا فرموده و ممتاز شد بآن از سایر

ابنیا درین روزه وهو ان الله احل له مکة ساعة من نهار ولم یحلها لاحد قبله واشارة بسوی شرف
مکه بر سایر بلاد وبسوی شرف امت خود بواسطه این فتح عظیم وبسوی ثبوت دین اسلام
واستمرار شرع آن سرور وعدم تبدیل آن بنا بر آن آنکه سواد که هست ابعد هست از ظهور دنس
وتبدل از سایر الوان والله اعلم بحقیقة الحال باب ما جاء فی عمامة رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم این باب جزئی است یعنی باب احادیثی است که آمده اند در شان دستار رسول خدا
صلی الله علیه وسلم وعمامه بکسر عین است ومراد از آن در ترجمه باب چیزی که بر سر مبارک خود می
بست خواه بالای مغفر باشد ویا تحت آن وخواه بالای قلنسوه باشد ویا بر غیر آن وچیزی
که در وقت مرض بر سر بسته شود مثل عصابه چنانکه از احادیث باب مفهوم است بدانکه آن سرور را
صلی الله علیه وآله وسلم عمامه بود که نام آن سحاب بود وزیر آن قلنسوه می پوشید عن جابر
قال دخل النبی صلی الله علیه وآله وسلم مکة یوم الفتح وعلیه وآله وسلم مکة یوم الفتح وعلیه عمامة سوداء
مرویست از جابر رضی الله عنه که وی گفت که درآمد پیغامبر خدا صلی الله علیه وسلم در مکه مشرفه در
روز فتح مکه وحال آنکه بر سر مبارک او دستار سیاه بود وبعضی گفتند که سواد آن عمامه اصل نبود بلکه
بواسطه مغفر سیاه می نمود زیراکه از وتار باریک رنگ ما تحت آن نمایان می باشد وبعضی از علما
این قول را رد کردند وگفتند که این تکلفی است که لا دلیل علیه ولا معنی یعضده بل فی مسلم رأیت
النبی صلی الله علیه وسلم علی المنبر وعلیه عمامة سوداء قد ارخی طرفها بین کتفیه یعنی راوی گوید که
دیدم پیغامبر خدا را صلی الله علیه وسلم بر منبر وحال آنکه بر سر مبارک او دستار سیاه بود وحال آنکه
بتحقیق آویزان کرده بود طرف عمامه را میان دو کتف خود یعنی فش گذاشته بود زیراکه آن
سرور صلی الله علیه وآله وسلم در مکه مشرفه بر منبر خطبه نخوانده بلکه بر باب کعبه خوانده واز ین جهت
که بعضی از فقها گفتند که افضل آنست که در مکه مشرفه بر باب کعبه خطبه خوانده شود وحضرت شیخ ابن الحجر
فرموده اند که درین کلام نظر است بلکه افضل آنست که در مکه مشرفه نیز بالای منبر خطبه خوانده شود
مثل سایر مساجد وگفته اند که بسط آن در کتب فقه نوشته ایم واینجا محل آن نیست پس معلوم شد که در غیر

بکوشر فه نیز دستار سیاه بستند بی آنکه بر سر مبارک خود باشد تا رنگ خود می نموده باشد و بعضی از علما
گفتند که دستار سیاه مخصوص روز فتح مکه بود دلیل حدیث مسلم که مذکور شد هنا فی این قول است
وقال الشیخ ابن الحجر رحمه الله وقد لبس السواد جماعة کعلی رضی الله عنه یوم قتل عثمان رضی الله عنه
وغیره کالحسن رضی الله عنه فخطب بثیاب سود و عمامة سوداء ~~وعمامة سوداء~~ وابن الزبیر کان
یخطب بعمامة سود و معاویة رضی الله فانه لبس عمامة سوداء وجبة سوداء وعصابة سوداء و انس
وعبد الله بن جزر و عمار وکان یخطب کل جمعة بالکوفة وهو امیرها وعلیه عمامة سوداء وابن المسیب کان
یلبسها فی العیدین وابن عباس کان یعتم بها والخلفاء العباسیون یاتون علی لبس السواد وکثیر
من الخطباء علی المنابر ومعتمدهم ما مر من دخوله صلی الله علیه وآله وسلم مکة بعمامة سوداء ارخی
طرفها بین کتفیه وسال الرشید الاوزاعی عنه فاجابه ان یکره لانه لا یجلی فیه عروس ولا یلبی به
محرم ولا یکفن فیه میت وفی شرح الزیلعی من الحنیفة لیس لبسه لحدیث فیه انتهی عن عمرو بن حریث
قال رایت علی النبی صلی الله علیه وآله وسلم عمامة سوداء مرویست از عمرو بن حریث رضی الله عنه
که وی گفت که دیدم من بر سر مبارک رسول خدا صلی الله علیه وسلم دستاری را که سیاه بود وفی نسخة علی
رسول الله بدل علی النبی وعنه ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم خطب الناس وعلیه عمامة سوداء مرویست
از عمرو بن حریث رضی الله عنه که بدرستی که پیغامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم خطبه خواند مردمان را
وحال آنکه بر سر مبارک او دستار سیاه بود وفی نسخة عصابة بدل عمامة والمراد بها العمامة عن ابن عمر
قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا اعتم سدل عمامته بین کتفیه مرویست از ابن عمر رضی الله عنهما
که وی گفت که بود پیغامبر خدا صلی الله علیه وسلم که وقتی که دستار می بست او بر آن میکرد علاقه را
میان دو کتف خود قال نافع وکان ابن عمر یفعل ذلک گفت نافع که راوی حدیث است که بود
ابن عمر رضی الله عنهما که میکرد آنرا یعنی میان دو کتف خود علاقه را او بر آن میکرد وقال عبید الله
رایت القاسم بن محمد وسالما یفعلان ذلک گفت عبید الله که دیدم قاسم بن محمد را و سالم را که
می کردند آنرا یعنی فش میکند رشتند میان دو کتف خود وروی ابن ابی شیبة عن علی رضی الله عنه

انه صلی الله علیه وآله وسلم عمه بعمامة وسدل طرفها علی منکبیه یعنی مرویست از حضرت امیر المؤمنین علی
رضی الله عنه که بدرستی که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بدست مبارک خود او را دستار بست
و او یزان کرد طرف عمامه بر کتف او و روی ابو داود انه صلی الله علیه وآله وسلم ابن عوف
وسدلها بین یدیه ومن خلفه یعنی بدرستی که آن سرور علیه السلام دستار بست عبد الرحمن بن
عوف را و او یزان کرد طرف دستار را جانب پیش او و طرف دیگر جانب پس او یعنی دو علاقه
گذاشت در دستار او یکی از جانب پیش و یکی از جانب پس و از این احادیث مذکور معلوم شد
که اصل سدل بهر حدیث که عمل کند حاصل می شود و لیکن افضل آنست که میان دو کتف سدل کند
زیرا که این نوع از فعل نفس شریف آن سرور ثابت نشد و احتمال دارد که سدل عمامه از پیش
و از پس در حق کسی سنت باشد که خواهد که در دو طرف سدل عمامه کند و اما کسی که بر یک طرف اقتصار کند پس
در حق او افضل آنست که میان دو کتف سدل بکند بعد از آن افضل آنست سدل بر منکب و فی
روایة مسلم انه صلی الله علیه وآله وسلم دخل مکة بعمامة سوداء من غیر ذکر سدل فیها و این حدیث
دال است بر آنکه آن سرور بر سدل عمامه مداومت نمی کرد و از این جهت است که حضرت شیخ زکریا
در شرح روضه گفت که ارسال العمامة وترکها سواء و از امام محی الدین النووی رضی الله عنه منقول است
که آن سرور را صلی الله علیه وآله وسلم دو دستار بود یکی قصیر و آن هفت ذراع بود و دیگری طویل
و آن دوازده ذراع بود و قال صاحب المدخل علیک ان تسدل قاعدا و تعمم قائما عن ابن عباس
ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم خطب الناس وعلیه عصابة دسماء مرویست از عبد الله بن
عباس رضی الله عنهما که بدرستی که پیغامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم خطبه خواند مردمان را یعنی
در مرض موت و حال آنکه بر سر مبارک او دستار سیاه بود و تواند که بواسطه کثرة عرق مایل بسیاهی
شده باشد زیرا که دسماء در اصل وسخ را میگویند و آن ضد نظافة است و فی حدیث انس عند البخاری
انها حاشیة برد والحاشیة غالباً تکون من لون غیر لون الاصل و فی نسخة عمامة بدل عصابة
والعصابة تاتی بمعنی العمامة کما فی القاموس باب ما جاء فی صفة ازار رسول الله صلی الله علیه وآله

این بابی است در بیان آنچه آمد در صفة ازار رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در قاموس است
که ازار عبارة است از ملحفه یقال ایتزر به وتازر لا ایزر وقد جاء فی بعض الاحادیث
ولعله من تحریف الرواة قال الشیخ رحمه الله عن ابی بردة قال اخرجت الینا عایشة رضی الله
عنها کساء ملبدا وازارا غلیظا مرویست از ابی برده رضی الله عنه که وی گفت که بیرون
آورد بسوی ما حضرت عایشه رضی الله عنها کسائی را که ملبد بود ومراد از کساء جزی است
که ساتر اعلاء بدن باشد ضد ازار وان مفرد است ویا آنکه جمع کسوة است بضم کاف ویا کسر آن
بمعنی ثوب ومراد از ملبد مرقع است یعنی خرقهای که بر دوخته بود بواسطه کهنگی وبعضی گفتند
که ملبد جامه را می گویند که وسط آن ثخین باشد حتی صار کاللبد والملبد فی الاصل الذی یجعل فی
راسه لزوقا من صمغ ونحو یتعال ملبد شعره ای یلتصق وازاری غلیظ وسطبر ویا خشن فقالت
قبض روح رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فی هذین پس گفت حضرت عایشه رضی الله عنها که قبض
کرده شد روح شریف رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم درین دو جامه یعنی در کسائی ملبد وازار
غلیظ یعنی با وجود خشونت ورثاثت آن دو جامه لباس آن حضرت بود صلی الله علیه وآله وسلم
در ایام کمال عز او واستیلای او بر کفار وبر بلاد بسوی زخارف دنیا ومتاع آن التفات نمود
بواسطه اختیار کردن باقی بر فانی واز برای ترغیب کاملان امت خود بر ترک زینت دنیا خصوصا
در اواخر عمر عن الاشعث بن سلیم قال سمعت عمتی تحدث عن عمها قال بینما انا امشی بالمدینة
مرویست از اشعث بن سلیم که او گفت که شنیدم عمه خود را در حالیکه حدیث میکرد از عم خود که وی
گفت که وقتی من میرفتم در مدینه منوره وفی نسخة بینا واصل هر دو بین است وگاهی در وقت اشباع
الف زیاده کرده می شود وگاهی میم زیاده میشود اذا انسان خلفی یقول ارفع ازارک فانه انقی
یعنی مردی از پس من میگفت که بردار ازار خود را فانه اتقی وابقی پس بدرستیکه برفع ازار
نزدیک ترست بسوی سلوک طریق تقوی زیراکه از تکبر دورست واکثر است از روی بقا زیراکه چون
دراز باشد بخار ویا درخت می رسد وپاره می شود وفی نسخة انقی بنون است یعنی بنظافت نزدیکتر است

زيرا كه از دنس طريق محفوظ مي ماند فنظرت پس نظر كردم فاذا هو رسول الله صلى الله وآله وسلم
پس ناگهان او رسول خدا بود صلى الله عليه وآله وسلم فقلت يا رسول الله انما هي بردة
ملحاء پس گفتم كه اي رسول خدا جز اين نيست كه ازار من جامه ايست ملحاء يعني جامه ايست سفيد
مخلوط با سياهي كه گزار اعراب مي پوشند و در مثل اين جامه تكبر نمي باشد وبقاي آن نيز مطلوب
نيست وظاهر آنست كه اين جواب در مقابله قول آنحضرت كه فانه اتقى من التقوي و ابقى
بالموحدة التحتانية وممكن است كه بتكلف جواب انقى بنون نيز باشد بانكه وي فهم كرد از قول آنحضرت
سرور كه فانه انقى است نظافت ازار از دنس و وسخ چنانچه ميان عوام متعارف است پس گفت كه اين
جامه مهنه است فقال اما لك فيّ اسوة پس گفت كه آيا نيست مر ترا در من اقتداي ومتابعت يعني
يعني اقتدا و متابعت من بر تو لازم است فنظرت فاذا ازاره الى نصف ساقيه پس نظر كردم بسوي
آن حضرت پس ناگهان ازار او تا نصف دو ساق او بود عن سلمة قال كان عثمان بن عفان
يأتزر الى انصاف ساقيه مرويست از سلمه رضي الله عنه كه وي گفت كه بود حضرت امير المومنين
عثمان رضي الله عنه كه ازار مي پوشيد تا دو نصف دو ساق ومراد از انصاف ما فوق واحد است
وفي نسخة يتزر وقال هكذا كانت ازرة صاحبي يعني رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وگفت
حضرت عثمان رضي الله عنه كه همچنين بود يعني تا نصف دو ساق بود ازار پوشيدن صاحب
من راوي گويد كه خواست از اين لفظ رسول خدا را صلى الله عليه وآله وسلم عن حذيفة بن
اليمان قال اخذ رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بعضلة ساقي او ساقه فقال هذا موضع
الازار مرويست از حذيفه بن اليمان كه وي گفت كه گرفت رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم
گوشت ساق مرا ويا گوشت ساق خود در اشك راوي است پس گفت كه اينست جاي ازار يعني
تا آنجا مي بايد پوشيد يعني مستحب آنست والعضلة كل لحمة مجمعة مكتنزة في عصبة فان ابيت
فاسفل پس اگر ابا كني يعني خواهي كه دراز باشد پس اندك پايين از نصف ساق بوجهي كه تا شتالنگ
نرسد فان ابيت فلا حق للازار في الكعبين پس اگر ابا كني ومي خواهي كه ازين نيز درازتر باشد

پس هیچ حق نیست مر ازار را در دو شتالنگ یعنی بر شتالنگ نمی باید پوشید حاصل مجموع احادیث
درین باب آنست که پوشیدن ثوب و ازار و سراویل و قمیص تا نصف ساق سنت است و تا شتالنگ
مکروه تنزیهی است اگر قصد تکبر و خیلا نبوده باشد و اگر نه حرام است و بعضی گفتند که مکروه است
در لباس هر چه زاید است بر حاجت و معتاد از طول و سعة و ازین کلام فهم کرده میشود که مکروه نیست
آنچه معتاد است اگرچه از شتالنگ تجاوز کرده باشد فایده مرویست از دمیاطی که بدرستی طول
ردای آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم چهار ذراع بود و عرض آن دو ذراع و یک شبر و بدرستی
که ثوب آن سرور که از برای وفود می پوشید ردای بز بود طول آن چهار ذراع بود و عرض
آن دو ذراع و یک شبر و مذکور خواهد شد تفصیل که در جامه آن سرور شوخ نمی شد و حضرت امام
فخر الدین الرازی نقل کرد که بر جامه آن سرور علیه السلام هرگز مگس نمی نشست و پشه او را نمی گزید
و اختلاف کردند در آنکه آن سرور سراویل پوشید یا نی پس بعضی از علما جزم کردند که آن حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم سراویل را نپوشید ولیکن در حدیث صحیح است که آن حضرت سراویل را
خریده بود و ابن قیم گفت که ظاهر آنست که بهر پوشیدن خود خریده باشد و ابن قیم گفت که در روایة
است که آن سرور سراویل را پوشیده و در زمان آن حضرت باذن او بعضی مردم پوشیدند
فایده ثانیه جامهای پشم شتر و پشم گوسفند را خاصیة آنست که گرم می سازند و دفع سرما میکنند
و جامهای کتان و حریر و قطن دفع سرما میکنند و گرم نمی سازند پس ثیاب کتان بارده اند و یا
بسه و ثیاب صوف حاره اند و یابسه و ثیاب قطن معتدل الحرارة و ثیاب حریر نرم تر اند از قطن
و اقل از روی حرارة از قطن و ثیاب ابریشم گرم تر اند از کتان و سرد تر از قطن و تربیت
کننده لحم اند و هر لباس خشن که هست لاغر می سازد بدن را و محکم می سازد بشره را و چون در ثیاب
حریر یبوست و خشونت بسبب آن دافع حکه و خارشند زیرا که منشاء حکه یبس و حرارة و خشونة است
و ازین جهت است که آن سرور صلی الله علیه و سلم زبیر بن العوام را و عبد الرحمن بن عوف را
بواسطه حکه و خارشی که ایشان را بود برای پوشیدن جامه حریر رخصت داد چنانچه در صحیح بخاری

است

است و در روایتی است که چون آن دو کس از شپش خویش آن سرور شکایت کردند آن سرور ا
ایشان را رخصت پوشیدن جامه حریر داد و در ظاهر میان دو روایة تعارض است و تواند بود
که وجه جمع آن باشد که سبب حکه و خارش شپش بود پس نسبت کرده شد علت گاهی بسوی سبب و گاهی
بسوی مسبب و یا آنکه هر دو به هر دو علت مبتلا بودند باب ما جاء فی مشیة رسول الله
صلی الله علیه وسلم این باب جزئی است که آمد در کیفیت راه رفتن رسول خدا صلی الله علیه
و آله وسلم عن ابی هریرة ما رأیت شیئا احسن من رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم کأن الشمس
تجری فی وجهه مرویست از ابی هریره رضی الله عنه که وی گفت که ندیدم من چیزی را
خوبتر و نیکوتر از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم مراد نفی مماثلت است گویا که آفتاب جاری
بود و سیر میکرد در روی مبارک او تشبیه کرد جریان آفتاب را در فلک او بجریان ماء حسن و نضارة
آن و رونق آن در روی مبارک او و عکس تشبیه از برای مبالغه است و یا تشبیه کرد لمعان
وجه مبارک او را و ضوء آن بلمعان آفتاب و ضوء آن و مقصود ابی هریرة اقامت برهان است
بر حسن شنیته آن حضرت و وجه خصوصیت ذکر وجه آنست که مظهر محاسن نبوی است و دیگر آنکه حسن
بدن تابع حسن وجه است در اغلب و ما رأیت احدا اسرع فی مشیته من رسول الله صلی الله علیه و آله
وسلم ندیدم هیچ کس را سرعت کننده تر در رفتن خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و با وجود این
با وقار تمام و تأنی می بود در وقت رفتن و سرعتی که مخل وقار باشد از و بوجود نمی آمد و فی
نسخة فی مشیة بلفظ المصدر کانما الارض تطوی له گویا که زمین پیچیده می شد برای او
انا لنجهد انفسنا و انه لغیر مکترث بدرستی که ما رنج و مشقت می دادیم نفسهای خود را یعنی در وقت
رفتن با آن سرور بمبالغه تمام راه می رفتیم و بدرستی که آن حضرت غیر مبالی بود از مشقت
یعنی بی باک بود و یا غیر مبالی بود در رفتن خود یعنی بی مبالغه و جهد نفس راه میرفت زیرا که این
نوع رفتن طبع شریف آن حضرت بود و قوله لنجهد بفتح اوله و ضمه من جهد و اجهد قال کان
علی اذا وصف رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال کان اذا مشی تقلع کانما ینحط فی صبب

گفت ابراهیم رضی الله عنه که بود حضرت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه که وقتیکه وصف میکرد
رسول خدا را صلی الله علیه وسلم میگفت که بود آن سرور که وقتیکه راه میرفت گویا که فرو می
آمد در پستی یعنی در وقت رفتن میل بجانب پیش میکرد عن علی رضی الله عنه قال کان
النبی صلی الله علیه وسلم اذا مشی تکفأ تکفاءً مرویست از حضرت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه
که بود پیغامبر خدا صلی الله علیه السلام که وقتیکه راه میرفت میل میکرد بجانب پیش گویا که
فرو می آمد از بلندی بسوی پستی باب ما جاء فی تقنع رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم این
باب جزئی است که آمده در تقنع عبارت است از پوشیدن سر واکثر وجه بردائی و مراد از تقنع درین
محل استعمال قناع است یعنی ثوبیکه می اندازد شخص بر سر خود بعد از استعمال دهن تا اثر دهن
بقلنسوه و دستار و اعالی ثوب نرسد عن انس بن مالک قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم
یکثر القناع کأن ثوبه ثوب زیات مرویست از انس بن مالک رضی الله عنه که وی گفت که بود
رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که کثیر می ساخت قناع را یعنی در اکثر اوقات استعمال قناع
میکرد بوجهی که گویا که قناع او جامه صانع زیت یا زیت فروشی بود بعضی گفتند که برای
تقنع بابی علاحده ساختن با وجود آنکه ذکر کرده شد در وی مگر یک حدیثی که در باب ترجل
مذکور شد و دیگر فصل کردن میان او و میان باب لباس ظاهر الوجه است و بعضی جواب آن
گفتند که مراد از تقنع تغطیه راس است بطرف عمامه یا ردا او یا بخوان خواه از برای وقایه
از زیت باشد یا برای وقایت از حر آفتاب و کیسه که ماشی باشد بسوی آن برای وقایه از
حر آفتاب و یا از زیر و محتاج است پس میان او و میان پیشی مناسبت تامه است بنابر آن بعد از آن
ذکر تقنع کرد وقد کان صلی الله علیه وآله وسلم یتقنع لحر الشمس کما فی حدیث الهجرة فایده ابن
قیم که یکی از علماء حدیث است انکار کرد لبس طیلسان را و استدلال کرد بآنکه نقل کرده نشد
پوشیدن آن از آن سرور صلی الله علیه وسلم و از صحابه بلکه در حدیث مسلم است که آنحضرت صلی
الله علیه وآله وسلم ذکر الدجال فقال معه سبعون الفاً من یهود اصفهان علیهم طیالسة و بآنکه

سلف

سلف و خلف آنرا مکروه داشتند لخبر ابی داود والحاکم من تشبه بقوم فهو منهم و لخبر الترمذی
لیس منا من تشبه بغیرنا و از حدیث هجرة جواب گفت که ان تقنع برای اختفا بود
و رد کرده شد قول او که تقنع آن سرور برای اختفا بود و از ان سرور لبس آن واقع نشد
بحدیث مصنف و بیهقی و ابن سعد عن انس بلفظ یکثر التقنع و رد کرده شد قول او که هیچ
یک از صحابه آنرا نپوشید بحدیث حاکم که علی شرط الشیخین است سمعت رسول الله صلی الله
علیه و سلم یذکر فتنة فقربها فمر رجل تقنع فی ثوب فقال هذا یومئذ علی الهدی فقمت فاذا هو
عثمان رضی الله عنه یعنی راوی میگوید که شنیدم من رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم که ذکر
میکرد فتنه را پس نزدیک ساخت آنرا یعنی گفت که در نزدیکی واقع خواهد شد پس گذشت
مردی که قناع کرده بود بثوب پس گفت که این مرد در ان روز فتنه بر حق خواهد بود دیس گر
یستم پس ناگهان وی امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه بود و اخرج سعید بن منصور فی سننه
ابی العلاء رایت الحسن بن علی رضی الله عنه یصلی و هو مقنع راسه یعنی راوی می گوید که دیدم
من حضرت امام حسن را رضی الله عنه که نماز میگزارد و حال انکه قناع کرده بود سر خود را یعنی
برسر خود جامه انداخته بود و روی ابن سعید عن سلیمان بن المغیرة رایت الحسن یلبس الطیالسة
و عن عمارة رایت علی الحسن طیلسانا یعنی مرویست از سلیمان که وی گفت که دیدم من امیر المؤمنین
امام حسن را رضی الله عنه که می پوشید طیالسه را یعنی قناع میکرد و مرویست از عمارة که وی
گفت که دیدم من امیر المؤمنین امام حسن رضی الله عنه را که می پوشید طیلسان را و آنچه مذکور شد در قصه
یهود در روقیتی استدلال ابن قیم بان صحیح است که طیالسه شعار ایشان باشد و حال انکه درین
زمان شعار ایشان نیست فصار مباحا کما ذکره ابن عبد السلام بل هو سنة فی الصلوة کما
قال القاضی حسین من اصحابنا بل لو صار شعار قوم کره ترکه لاخلاله بالمروة باب
ما جاء فی جلسة رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم این باب جزی است یعنی احادیثی که آمدند
در نشستن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جلوس و قعود در عرف در لغة مترادفند و لیکن

گاهي درميان آن دو فرق كرده مي شود چنانچه در قاموس است بس نشستنيكه بعد از اضطجاع
است آنرا جلوس ميگويند و نشستنيكه بعد از قيام است آنرا قعود ميگويند عن قيلة بنت
مخرمة ان رايت رسول الله صلى الله عليه واله وسلم في المسجد وهو قاعد القرفصاء مرويست
از قيله كه دختر مخرمه است رضي الله عنها كه بدرستيكه وي ديد رسول خدارا صلى الله عليه
واله وسلم در مسجد و حال آنكه نشسته بود قرفصا هو بتثليث القاف والفاء مقصورا و بالفتح و بالضم
ممدودا و فيه ضم اوليه اتباعا و آن نشستن است بر دو سرين و متصل ساختن ران بشكم و احتبا است
هم بستن بر زانو نشستن كردن بدو دست بر دو ساق و بعضي گفتند كه قرفصا نشستن است بر دو زانو
در حالت سر فرو انداختن و متصل ساختن شكم بر دو ران و نهادن هر كدام از دو كف دست در زير
بغلي وهي جلسة الاعراب قالت فلما رايت رسول الله صلى الله عليه واله وسلم المتخشع في الجلسة گفت
قيله كه پس آن هنگام ديدم رسول خدارا صلى الله عليه وسلم متخشع يعني ساكن بسكون تمام در نشستن
و سر بمراقبه فرو برده و چشم از ما سوي الله پوشيده و تخشع براي تكلف نيست بلكه براي زيادة
مبالغه است در خشوع چنانچه در صفات حضرت سبحانه و تعالى است مثل متوحد و متقدس و متكبر
ارعدت من الفرق لرزانيده شدم از خوف و فزعي كه ناشي بود از انچه بران سرور غالب شده
بود دران حين از عظمة و مهابة و جلالت حضرت حق عز اسمه و يا از توهم نزول عذاب براحت
و يا از غضب آن سرور بر امت و يا براي تعليم امت با قتداي آن سرور زيرا كه در وقتيكه آن
حضرت باكمال جلالت از هيبة و عظمة حضرت حق عز اسمه متخشع باشد پس غير او بطريق اولي
عن عباد بن تميم عن عمه انه راى النبي صلى الله عليه واله وسلم مستلقيا في المسجد واضعا احدى
رجليه على الاخرى روايت ميكند عباد بن تميم از عم خود كه بدرستيكه وي ديد پيغامبر خدارا
صلى الله عليه واله وسلم در حالتيكه خسپيده بود بر قفا در مسجد نهاده بود يكي از دو پاي خود را
بر پاي ديگر و حديث مسلم در نهي اين واقع است توفيق اين حديث بان حديث اين است
كه وقتيكه خوف انكشاف عورة باشد مكروه است اما وقتيكه خوف آن نباشد جايز و حلال

مطلقا خواه در مسجد باشد یا غیر آن ولیکن بحضور مردمان از ادب نیست مگر آنکه از یاران و خدمت
کاران و فرزندان صغیر و شاگردان صغیر بوده باشد و بعضی از علما گمان برده اند که این نوع
خسپیدن که از آن سرور بواسطه مرضی واقع شد بنا بر آنکه جلوس آن حضرت بوقار و تواضع
بود حضرت شیخ ابن الحجر رضی الله عنه فرموده اند که این مجرد زعم و تخمین است بلکه برای بیان
جواز آن حضرت این فعل بوقوع آمد والفعل لبیان الجواز واجب علیه السلام پس این فعل از
قعود بتواضع و وقار از برای بیان جواز افضل است و بعضی گفتند که در آوردن این حدیث
را در باب جلسه هیچ مناسبتی نیست و هیچ شارحی بوجه مناسب آن متنبه نشد حضرت شیخ فرمودند
که در آن هیچ خفائی نیست بلکه این حدیث را باب جلسه مناسبة تامه است لان فیه دلیلا علی
حل الجلوس علی سایر کیفیاته بالاولی لانه لیس فیها عند العامة ما فی ذلک عن ابی سعید الخدری
قال کان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اذا جلس فی المسجد احتبی بیدیه صلواة الله علیه مرویست
از ابی سعید خدری رضی الله عنه که وی گفت که بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم که وقتی
که می نشست در مسجد وفی نسخة فی المجلس احتبا می کرد بدو دست مبارک خود در او احتبا آنست که ضم کنند
دو ران را بشکم خود در وقتی که نشسته باشند و محکم سازند و ببندند کمر بندی یا غیر آن بر ظهر خود و آنرا
بکشند تا در زیر آنرا ببندند و یا بشکی احتبا بکنند و گاهی بدو دست نیز احتبا میکنند باب ما جاء فی
تکاءة رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم این باب جزئی است یعنی احادیثی که آمدند در تکیه کردن
رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و بر جزئی که مهیا کرده شده باشد برای تکیه پس بیرون آمد تکیه کردن
بر انسان و ازین جهت است که مصنف رحمه الله برای هر کدام بابی علاحده ساخت و این را مقدم
کرد زیرا که اصل است در تکیه و اما تکیه کردن بر انسان پس امری است عارض عن جابر بن سمرة قال رأیت
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم متکئا علی وسادة علی یساره مرویست از جابر بن سمرة رضی
الله عنه که وی گفت که دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم تکیه کرده بر بالش که نهاده بود
بر جانب چپ و این قید بیان واقع است نه برای احتراز از جانب راست پس جائز است آنکه بر وسادة

خواه درجانب چپ باشد ویا درجانب راست عن ابی بکرة قال قال رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم الا احدثکم باکبر الکبائر مرویست از ابی بکره رضی الله عنه که وی گفت که گفت
رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که آیا حدیث کنم شما را وگویم شما را ابزرگترین گناهان بزرگ
وگناه کبیره نزدیک حضرت عبدالله بن عباس رضی الله عنهما وکسیکه تابع اوست درین امر هیچ
اسوای هر منهی عنه است پس نزدیک ایشان هیچ گناه صغیره نیست نظر بمخالفت حضرت حق اعز اسمه
وجماعتی از علما برانند که گناهان کبیره مبهم اند بر ما مثل اسم اعظم ووقت اجابة دعا در شب وروز
جمعه وشب قدر وحکمت ابهام کبیره آنست تا که از هر معصیة احتراز کرده شود بواسطه ترس واقع شدن
در کبیره وصحیح بلکه صواب آنست که گناه کبیره گناهیست که وارد شد در حق وی وعید شدید در کتاب یا
درسنة اگرچه در وی حد لازم نیست وبعضی گفتند که هرچه در وی حد لازم است گناه کبیره است وبعضی
گفتند که کبیره امر اضافی است وآنرا شماری معین نیست وبعضی گفتند که بهفتاد نزدیک ترند وبعضی
گفتند که هفت اند وبعضی گفتند هفده اند وبعضی از فقها گفتند که گناهان کبیره بسیارند مثل زنا ولواطه
وشرب خمر اگرچه اندک باشد وبسکر نرساند وشرب نبیذ ودزدی که در وی قطع ید هست وقذف
محصنه ودر هرکدام ازین حد لازم است وقتل ناحق وکتم شهادة وشهادة زور ویمین غموس وغصب و
وفرار یکی از دو کافر بغیر عذر وربا واخذ مال یتیم ورشوة وعقوق اصل وقطع رحم وکذب بر رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم وافطار در رمضان بغیر عذر وبخس کیل ووزن وذراع وتقدیم مکتوبه بر وقت
آن وتاخیر آن از وقت آن بغیر عذر شرعی وترک زکاة وضرب مسلم وبازی وسب صحابه رضی الله
عنهم وغیبت عالم وغیبة حامل قرآن وسعایة نزدیک ظالم ودیاثة وقیادة وترک امر معروف ونهی
منکر از قادر وتعلم سحر وتعلیم آن وعمل بآن ونسیان حرفی از قرآن بعد از بلوغ واحراق حیوان
بغیر ضرورة کان لم یندفع الا بحرقه ونشوز زوجه ولو بنحو خروج فیما یظهر وآباء زوجه از زوج
از روی فرمانی ویاس از رحمة الله وامن از مکر الله واکل لحم خنزیر بغیر اضطرار قالوا بلی یا رسول الله
قال الاشراک بالله گفتند صحابه رضی الله عنهم که بلی ای رسول خدا بگو اکبر کبائر را گفت آن
صلی الله علیه وسلم که شریک آوردن بخدا یعنی کفر وعقوق والدین ودیگر عاق شدن پدر ومادر را

ویکی ازیشان وعقوق در لغت بمعنی قطع ومخالفة است واما در شرع پس بعضی گفتند که ضابط
آن عاصی شدن است در امر جایز ولی حضرت شیخ گفتند که این قول صحیح نیست وبعضی از علما
گفتند که ضابط آن نیست که بکند با ایشان چیزی را که بآن متاذی شوند تاذی که همین وآسان
نباشد نظر بعرف نه نظر نفس پدر بدلیل انه لو امر ولده بنحو فراق حلیلة لم یلزمه طاعته وآن
تاذی بدانک کبیرا اگر کسی گوید که اگر کبایر نمی باشد مگر یکی وآن شرک است پس چگونه امور متعدده را اکبر
کبایر گفت وایضاً قتل وزنا اکبرند از عقوق پس چگونه ذکر عقوق کرد و ذکر قتل وزنا ترک نمود
جواب گویم که ادعا آنکه اکبر کبایر واحد است در وقتی صحیح است که مراد از اکبر حقیقی باشد اما اگر
نسبی او اضافی باشد پس می تواند که متعدد باشد اما ترک ذکر قتل وزنا بواسطه آنست که معلوم
مخاطبان بود که قتل وزنا اکبرند از عقوق پس بنا بر علم ایشان ذکر قتل وزنا واقع نشد وایضاً
تواند بود که مقتضای مجلس ذکر همین امور بوده باشد وجلس رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
وکان متکئاً ونشست رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم وحال آنکه بود تکیه کرده بود ومناسبت حدیث
باب بواسطه لفظ تکیه اوست فاندفع اعتراض المعترض ووجه نشستن آن سرور صلی الله علیه وسلم
تنبیه است بر عظم اثم وقبح شهادة زور وتاکید تحریم آن وسبب اهتمام باین بودن آن اسهل است
از روی وقوع از مردمان یعنی چون اکثر مردم مرتکب آن می شوند واز آن چندانی باک ندارند زیرا که
از اشراک هر مومن پرهیز میکند واز عقوق طبع سلیم احتراز می نماید واما شهادة زور که است پس باعث
بر آن امور کثیره است مثل عداوة وحسد وبغض وغیر آن پس آن سرور در منع آن اهتمام نموده وهیئة
جلوس را تغییر دادند برای عظیم آن نسبت بگناهان مذکوره وبعضی گفتند که این وجه متحمل شهادة
زورست وشک نیست که وی کافرست وبعضی گفتند که چون بر شهادة زور قتل وزنا وغیر آن مرتب
است بنابر آن آنرا باهتمام مخصوص ساخت زیرا که ضرر آن بسبب این حیثیت بیشترست از شرک
وعقوق قال وشهادة الزور او قول الزور گفت آن سرور که دیگر اکبر کبایر گواهی دروغ است
ویا قول دروغ شک راوی است چنانچه خدمت مولانا حنفی گفت ولی در روایة بخاری بغیر

شک است وهي الا وقول الزور کاو بعینه واو باشد هر دو روایة مطابق می شوند وظاهر است
که مراد از قول قول مخصوص باشد مثل یمین غموس ونمیمه وغیر آن والا هر قول دروغ از کبیره بودن
تصریح آن در عدد کبایر در نظر نه آمد قال فما زال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یقولها حتی
قلنا لیته سکت گفت راوی که همیشه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم میگفت همین کلمات
را یعنی دران مجلس همین کلمات را تکرار میکرد تا آنکه گفتیم ما که کاشکی آن حضرت ساکت میشدی
تا آن حضرت را تشویشی ومشقتی عاید نشود یا بواسطه خوف آنکه بر زبان مبارک او چیزی جاری
نشود که سبب نزول بلا باشد عن ابي جحیفة قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اما انا
فلا آکل متکیا مرویست از ابی جحیفه رضی الله عنه که وی گفت که گفت رسول خدا صلی الله علیه
وآله وسلم که اما من نمیخورم طعامی را در حالت تکیه ولفظ اما برای تفصیل ما اجمل است وگاهی برای
مجرد تاکید نیز می آید چنانکه درین حدیث است بدان بدرستیکه محققان علما گفتند اتکا بر چهار نوع
است نوع اول اتکاست بر یکی از دو پهلو نوع دوم نهادن یکی از دو دست است بر زمین
وتکیه کردن بران نوع سوم تربع است بر وطایی واستوا بران نوع چهارم استناد ظهرست بوسادة
ویا جدار ویا غیر آن وهر کدام ازین چهار نوع در حالت اکل مذموم است ومنهی عنه زیراکه دران
تکبر است وسنت در اکل آنست که در وقت اکل مایل باشد بسوی طعام ومنحنی بران وقال الشیخ رحمه الله
تعالی ویکره ایضا مضطجعا الا فیما ینتقل به ولا یکره قایما لکنه قاعدا افضل ووجه مناسبت حدیث
بترجمه آنست که اتکاء آن سرور در حالت اکل نبود ولی در غیر آن بود پس در وی فی الجمله نوعی
از بیان اتکاست عن علي بن الاقمر قال سمعت ابا جحیفة یقول قال رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم لا آکل متکیا مرویست از علی بن اقمر که وی گفت که شنیدم ابا جحیفه را که میگفت
که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که نمیخورم طعامی را در حالت تکیه عن جابر بن سمرة
قال رأیت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم متکیا علی وسادة مرویست از جابر بن سمره
که وی گفت که دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم در حالتی که تکیه کرده بود بر بالشی

باب ماجاء في اتكاء رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم این باب جزئیست که آمد در تکیه کردن
رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بر انسانی عن انس رضی الله عنه ان النبي صلی الله علیه
وآله وسلم کان شاکیا فخرج یتوکأ علی اسامة وعلیه ثوب قطري قد توشح به فصلی بهم مرویست
از انس رض که بدرستی که پیغامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم بود مریض پس بیرون آمد از خانه
در حالیکه تکیه کرده بود بر اسامه رض وحال آنکه بر آن سرور ثوب قطري بود که پیچیده بود خود را
بآن پس نماز گزارد بصحابه یعنی امامت کرد عن الفضل بن عباس رضي الله عنهما قال دخلت علی
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم في مرضه الذي توفي فیه وعلی راسه عصابة صفراء مرویست
از فضل بن عباس رضي الله عنهما که وي گفت که در آمدم پیش رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
از فضل بن عباس رضي الله عنهما که وي گفت که در آمدم پیش رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
در مرض او که متوفی شد در آن یعنی در مرض موت وحال آنکه بر سر مبارک او دستاري بود زرد
دو احتمال دارد که در اصل زرد بوده باشد ویا آنکه بواسطه عرق در ایام مرض زرد نقش شده باشد
فسلمت علیه فقال یا فضل قلت لبیک یا رسول الله قال اشدد بهذه العصابة رأسي پس
سلام کردم بر آن حضرت پس گفت بعد از جواب سلام که اي فضل گفتم که در خدمت تو استادم ای
رسول خدا گفت که محکم ساز باین عصابه سر مرا قال ففعلت ثم قعد فوضع کفه علی منکبي ثم قام
فدخل المسجد گفت فضل که پس محکم ساختم سر مبارک او را بعصابه بعد از آن نشست پس نهاد کف
دست مبارک خود را بر منکب من بعد از آن برخاست پس در آمد در مسجد وفي نسخة دخل في
المسجد وفي الحدیث قصة طویلة ودرین حدیث قصه ایست دراز که ذکر آن در باب وفات
آن سرور صلی الله علیه وآله وسلم خواهد آمد ان شاء الله تبارک وتعالی باب ماجاء في صفة
اکل رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم این باب جزئیست یعنی احادیثی که آمده اند در صفت اکل
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم واکل عبارة است از ادخال غیر مایع از فم بسوی معده
وشرب عبارتست از ادخال مایع از فم بسوی معده عن کعب ان النبي صلی الله علیه وآله وسلم

كان يلعق اصابعه ثلاثا مرويست از كعب رضي الله عنه كه بدرستيكه پيغامبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم بود كه مي ليسيد
مرويست از كعب رضي الله عنه كه بدرستيكه پيغامبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم بود كه مي
ليسيد بعد از خوردن طعام انگشتان خود را در حاليكه سه اند يعني سه انگشت خود را مي ليسيد
وثلاثا قيد اصابع است زيرا كه در حديث آينده صريحا قيد انگشتان نيست پس مناسب آنست
كه اين نيز بدان حمل كرده شود بواسطه حمل مطلق بر مقيد وحمل برمين خصوصا وقتيكه اتحاد
راوي باشد بعضي گفتند كه قيد لعق است يعني هر انگشتي را از سه انگشت سه بار مي ليسيد زيرا كه
دران كمال تنظيف است وروى غير محمد بن بشار هذا الحديث قال كان يلعق اصابعه الثلث
وروايت كرد غير محمد بن بشار از كعب بن مالك همين حديث را گفت كعب كه مي ليسيد آن سرور
صلى الله عليه وآله وسلم انگشتان خود را كه سه اند يعني سه انگشت خود را مي ليسيد عن انس قال
كان النبي صلى الله عليه وآله وسلم اذا اكل طعاما لعق اصابعه الثلث مرويست از انس رضي الله عنه
كه گفت كه بود پيغامبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم كه وقتيكه مي خورد طعامي را مي ليسيد انگشتان
خود را كه سه اند يعني ابهام وسبابه ووسطى وابتدا ميكرد بوسطى زيرا كه وي دراز است نسبت
بانگشتان ديگر پس اثر طعام در وي بيشتر مي ماند بعد ازان بسبابه بعد ازان بابهام اخرج الطبراني
في الاوسط رايت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ياكل باصابعه الثلاث بالابهام والتي
تليها والوسطى ثم رايته يلعق اصابعه الثلث قبل ان يمسحها الوسطى ثم التي يليها ثم الابهام يعني
راوي ميگويد كه ديدم رسول خدا را صلى الله عليه وآله وسلم كه طعامي خورد بسه انگشت خود يعني بابهام
وبانگشتي كه پهلوي ابهام است وبوسطى بعد ازان ديدم آن حضرت را كه مي ليسيد سه انگشتان خود كه
پيش ازان كه مسح كند آنها را بمنديل اول وسطى را بعد از انگشتي را كه پهلوي وسطى است بعد ازان
ابهام را دست ليسيد ناظرفي كه دران طعام خورند بواسطه خبر امام احمد ومصنف وابن ماجه
وابن شاهين ودارمي وغير ايشان من اكل في قصعة ثم لحسها استغفرت له القصعة يعني راوي
ميگويد كه رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم گفت كه هر كس كه بخورد در كاسه بعد ازان آنرا مي ليسيد از پس

بحوانهم

مي خواهد براي وي كاسه وقال المصنف وهو حديث غريب وروي ابو الشيخ من اكل ما يسقط من الخوان
او القصعة امن من الفقر والبرص والجذام وصرف عن ولده الحمق يعني روايت كرد ابو الشيخ
رحمه الله كه آن سرور گفت كه هر كس كه بخورد چيزي را يعني طعامي را كه افتد از خوان و يا از كاسه
ايمن شود از فقر و برص و جذام يعني اين بلاها را مبتلا نگردد و گردانيده شود از فرزندان او حمق
يعني فرزندان او هم با عقل باشند وروي الديلمي من اكل ما يسقط من المائدة خرج ولده صباح
الوجوه ونفي عنه الفقر يعني ديلمي روايت كرد كه آن حضرت كه هر كس كه بخورد طعامي كه افتاده باشد
از خوان بيرون آيند يعني تولد كنند فرزندان او صاحب حسن و دور كرده شود از وي فقر و آورده
في الاحياء بلفظ عاش في سعة وعوفي في ولده يعني كسي كه بخورد طعامي را كه از خوان افتد
زندگاني در كشايش رزق و عافيت داده شود در فرزندان او حضرت شيخ ابن الحجر رضي الله عنه
گفت كه اين هر سه حديث مذكور از احاديث مناكيرند اما حديث مسلم آنست كه اذا وقعت لقمة
احدكم فليأخذ فليمط ما كان بها من الاذي ولا يدعها للشيطان ولا يمسح يده بالمنديل حتي يلعق
اصابعه لانه لا يدري في اي طعامه البركة يعني امام مسلم رضي الله عنه روايت كرد كه آن حضرت
صلي الله عليه وآله وسلم گفت كه وقتي كه افتد لقمه يكي از شما پس كو بگيرد آنرا پس دور كند چيزي را كه
باشد بران لقمه از خاك وغير آن ونگذارد آنرا براي شيطان ومسح نكند دست خود را تا بليسد
انگشتان خود را زيرا كه بدرستي كه او نميداند كه در كدام جزو طعام بركة است كه بركة در همين
طعام بوده باشد و از احاديث مذكوره معلوم شد در كلام كسي كه بليسيدن اصابع را مكروه داشت
بواسطه استقذار از و خطابي رحمه الله گفت كه فاسد شد عقل كساني كه مكروه داشتند لعق
اصابع را و گمان برده اند كه آن مستقبح است و عجب است از ايشان اين گمان قبيح و ندانستند
كه آنچه بر انگشتان باقي مانده جزو همان طعام است كه تناول كردند و ظاهر آنست كه استقباح
ايشان من حيث الكراهة الطبيعية بوده باشد نه نسبت به پيغامبر خدا صلي الله عليه وآله وسلم
زيرا كه دران خوف كفر است زيرا كه كسي كه مستقذر دارد چيزي را از احوال و افعال آن سرور

صلی الله علیه و آله وسلم باوجود علم او بآن که از آن سرور صادر شد و از سنت آن سرور ست
کافر گردد عن ابی جحیفة قال قال النبی صلی الله اما انا فلا اکل متکیاً مرویست از ابی جحیفه
رضی الله عنه که وی گفت که گفت پیغامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم که اما من پس نمیخورم
در حالیتی که تکیه زده بوده باشم ورواه البخاری ایضاً و گردانید حسن اهدیت للنبی صلی الله
علیه و آله وسلم شاة فجثی علی رکبتیه یاکل فقال له اعرابی ما هذه الجلسة فقال ان الله جعلنی
کریماً ولم یجعلنی جباراً عنیداً یعنی راوی میگوید که هدیه فرستاده شد برای پیغامبر خدا صلی الله
علیه و آله وسلم گوسفندی بریان کرده و یا پخته پس نشست بر دو زانوی مبارک خود در حالتی
که مشغول خوردن بود پس گفت مر آن سرور را اعرابی که چیست این نوع نشستن پس آنحضرت
گفت که بدرستی که خدا تعالی گردانید مرا کریم و متواضع و نگردانید مرا متکبر و عناد کننده
و ایضاً قال صلی الله علیه و آله وسلم انما عبداً اجلس کما یجلس العبد و اکل کما یاکل العبد یعنی آن
سرور صلی الله علیه و آله وسلم گفت که جز این نیست که من بنده ام از بندگان خدا تعالی می نشینم
با ادب و تواضع چنانچه می نشیند بنده پیش خواجه خود و میخورم طعام را با ادب و تواضع
چنانکه میخورد بنده پیش سید خود و فی خبر مرسل او معضل عن الزهری اتی النبی صلی الله علیه و آله
ملک لم یاته قبلها فقال ان ربک یخیرک بین ان یکون عبداً نبیاً او نبیاً ملکاً فنظر الی جبرئیل
کالمستشیر الیه فاوی الیه ان تواضع فقال لا بل عبداً نبیاً قال فما اکل متکیاً یعنی روایت است
از زهری که بدرستی که آمد پیغامبر خدا را صلی الله علیه و آله وسلم فرشته که نامده بود او را
از این هیچ بار پس گفت که بدرستی که پروردگار تو مخیر می سازد ترا میان آنکه باشی بنده خدا
و پیغامبر او و یا پیغمبری پادشاه یعنی پیغامبر فقیر متواضع و پیغامبر پادشاه دنیادار پس آن
سرور نظر کرد بسوی جبرئیل علیه السلام همچو کسی که مشورت کننده باشند با کسی پس جبرئیل علیه السلام
اشاره کرد بسوی آن سرور صلی الله علیه و آله وسلم که تواضع کن یعنی نبوت با فقر را
اختیار کن پس آن سرور گفت که اختیار نمیکنم ملک دنیا را بلکه باشم بنده خدا و پیغامبر او و آن

سرور گفت که پس نمیخورم طعام را در حالت و وصله النسائي وقال ما روي انه صلی الله علیه وآله وسلم
یاکل متکیا قط یعنی نسائی حدیث مذکور را موصول گفت و گفت که روایت کرده نشد
که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم طعام میخورد در حالت تکیه هرگز لکن اخرج ابن ابی شیبه
عن مجاهد انه اکل متکیاً مرة یعنی مجاهد روایت کرد که بدرستیکه آن سرور علیه السلام
طعام خورد یک مرتبه در حالت تکیه فان صح فهو زیاده مقبوله ویؤیده ما اخرجه ابن شاهین عن
عطاء بن یسار ان جبرئیل رای النبی صلی الله علیه وآله وسلم یاکل متکیا فنهاه یعنی روایت
است از عطای یسار که بدرستیکه جبرئیل علیه السلام دید پیغامبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم در حالتی
که میخورد طعام را تکیه کرده پس نهی کرد او را از آن و قد ورد بسند ضعیف زجر النبی صلی الله
علیه وآله وسلم ان یعتمد الرجل علی یده الیسری عند الاکل یعنی در حدیث ضعیف است که نهی کرد
پیغامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم از آنکه اعتماد و تکیه کند مرد بر دست چپ خود نزدیک خوردن
طعام و در تکیه کردن در وقت خوردن طعام علما را اختلاف است ابن قاضی که از اکابر علماست
گفته که کراهت اتکا از خصایص آن حضرت است صلی الله علیه وآله وسلم و غیر او گفتند که کراهت
آن عام است مگر در وقت ضرورة چون ثابت شد که اتکا در حالت اکل مکروه است با خلاق
اولی پس سنت ست که در وقت اکل بر دو زانو نشیند و بظهر دو قدم و یا آنکه نصب کند پای راست
خود را و بنشیند بر پای چپ قال ابن القیم و یذکر عنه صلی الله علیه وآله وسلم انه کان یجلس للاکل
متورکا علی رکبتیه ویضع بطن قدمه الیسری علی ظهر الیمنی تواضعاً لله عز وجل و ادباً بین یدیه
عن کعب بن مالک قال کان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یاکل باصابعه الثلث و یلعقهن
مرویست از کعب بن مالک رضی الله عنه که وی گفت که بود رسول خدا را صلی الله علیه وآله
وسلم که میخورد طعام را بسه انگشت یعنی بابهام و بانگشتی که نزدیک ابهام است و بوسطی و بعد از طعام
می لیسید آن سه انگشت را پس مستحب است خوردن طعام بهمین سه انگشت و مستحب نیست ضم کردن
انگشت چهارم و پنجم مگر بعذری مثل آنکه مرقه و شوربای طعام تنگ باشد که ممکن نباشد خوردن

خوردن آن بسه انگشت ویا عذري دیگر باشد غیر عذر مذکور وقد قیل انه صلی الله علیه وآله وسلم
ربما یستعین برابع اصابعه یعني گاه گاهي آن سرور استعانة میکرد در خوردن طعام بانگشت
چهارم خود ونمیخورد آن سرور صلی الله علیه وآله وسلم بدو انگشت وقال ان الشیطان یاکل
بهما یعني گفت آن سرور که بدرستي که شیطان میخورد بدو انگشت وبیک انگشت خوردن طریق متکبران
است امّا ما اخرج سعید بن منصور من مرسل ابن شهاب انه صلی الله علیه وآله وسلم اذا اکل بخمس فیحمل
علی الندر عن انس بن مالک یقول اُتي رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بتمر فرایته یاکل وهو مقع من الجوع
مرویست از انس بن مالک رضي الله عنه که آورده شد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بخرما یعني
پیش آن حضرت طبقي خرما آوردیس دیدم آن حضرت را که میخورد خرما را وحال آنکه آن حضرت
نشسته بود بر دو الیه خود وناصب بود دو ساق خود را بسبب گرسنگي اگرچه این نوع نشستن در نماز
مکروه است اما در وقت اکل مکروه نیست باب ما جاء في صفة خبز رسول الله صلی الله علیه
وسلم این باب احادیثي است که وارد شدند در صفة وبیان نان رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
عن عائشه رضي الله عنها انها قالت ما شبع آل محمد صلی الله علیه وآله وسلم من خبز الشعیر یومین
متتابعین حتی قبض رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم مرویست از حضرت عائشه رضي الله
عنها که بدرستي که وي گفت که سیر نشدند اهل بیت وعیال حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم از نان
جو دو روز پي در پي تا آنکه قبض کرده شد روح مطهر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پوشیده
نماند که میان این حدیث ومیان آنچه روایت کردند که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
براي عیال خود قوة یکسالی ذخیره میکرد در ظاهر منافاة وتعارض است حضرت امام نووي
در شرح صحیح مسلم جواب گفت که آن سرور صلی الله علیه وآله وسلم در اواخر عمر ذخیره قوة عیال میکرد ولیکن
در اثناي سال براي حوائج محتاجان آنرا صرف میکرد وبسبب آن اهل بیت او سیر نمي شدند
عن سلیم بن عامر قال سمعت ابا امامة یقول ما کان یفضل عن اهل بیت رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم خبز الشعیر مرویست از سلیم بن عامر که وي گفت که شنیدم ابا امامه را رضي الله عنه

که میگفت

که هیچ وقت نبود که زیاده می آمد از اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نان جو یعنی
آرد جوان مقدار نمی بود که از ایشان زیاده می آمد بلکه در اکثر اوقات سیر هم نمی شدند
وجهای آنکه زیاده آمد عن ابن عباس قال کان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
یبیت اللیالی المتتابعة طاویا هو واهله مرویست از ابن عباس رضی الله عنهما که وی
گفت که بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که می گذرانید شبهای پی در پی را گرسنه او
واهل بیت او ولا یجدون عشاء وکان اکثر خبزهم خبز الشعیر نمی یافتند طعام شب را و بود بیشتر
نان ایشان جو عن سهل بن سعد انه قیل له اکل رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم النقی یعنی
الحواری مرویست از سهل بن سعد که بدرستی که شان اینست که گفته شد مر او را که آیا خورد رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم نقی را راوی تفسیر آن کرد و گفت که مراد از نقی حواری و هو بضم المهملة و التشدید
الواو یعنی میده فقال سهل ما رأی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم النقی حتی لقی الله گفت
سهل که ندید رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم میده را تا آنکه ملاقات کرد خدا و ثواب خدا تعالی
را یعنی تا بوقت موت فقیل له هل کانت لکم مناخل علی عهد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قال ما
کانت لنا مناخل پس گفته شد مر او را که آیا بود مر شما را آرد بیزها در زمان رسول خدا صلی الله
علیه وآله وسلم گفت سهل که نبود ما را آرد بیزها فقیل کیف کنتم تصنعون بالشعیر قال کنا ننفخه فیطیر
منه ما طار ثم نعجنه پس گفته شد مر سهل را که چگونه بودید که می کردید جو را یعنی آرد جو را بغیر گذرانیدن آن
از آرد بیز چگونه می پختید گفت که بودیم که نفخ می کردیم آرد جو را یعنی بواسطه نفخ پاره سبوس
و پوست جو دور میشد و بعد از آن خمیر میکردیم آنرا و نان می پختیم عن انس بن مالک قال
ما اکل نبی الله صلی الله علیه وآله وسلم علی خوان ولا فی سکرجة ولا خبز له مرقق مرویست
از انس بن مالک رضی الله عنه که وی گفت که نخورد پیغامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم
بر خوان وهو بکسر الخاء المعجمة وبضمها وهو المائدة ما لم یکن علیها طعام وهو معرب یوتاده بعض
المتکبرین والمترفین الاکل علیه احترازا عن خفض رؤسهم فالاکل علیه بدعة لکنها جایزة و نخورد

بر سکرجه بضم احرفه الثلثة مع تشدید الراء وقیل الصواب فتح رایه لانه معرب عن مفتوحاً
وهي اناء صغیر یجعل فیه ما یشتهي ویوضع علی الموائد حول الاطعمة وبخته نشد برای آن سرور
نان میده وظاهر سیاق حدیث بر آن دال است که آن سرور صلی الله علیه وآله وسلم نان
میده را نخورد نه پیش از بعثت و نه بعد از بعثت و موید همین قول است خبر البخاري عن انس
رضي الله عنه ما علم ان النبي رای رغیفا مرققا حتی لحق بالله ولا رای شاة سمیطا بعینه
حتی لحق بالله یعنی از انس رضی الله عنه مرویست که معلوم نشد که بدرستیکه پیغامبر خدا صلی الله
علیه وآله وسلم دید نان تنک را تا آنکه لاحق شد و وصل گشت بخدا و نه دید شاة سمیط را تا آنکه لاحق
و واصل گشت بخدا و سمیط حیوانی است که زائل کرده شود موی او به آب گرم و بریان کرده شود
با پوست وانما یفعل ذلك بصغیر السن وهو من فعل المترفین وقال ابن الاثیر ولعله یعنی انه لم یر سمیطا
في ماکوله اذ لو کان غیر معهود لم یکن في ذلك تمدح قال فقلت لقتادة فعلی ما کانوا یاکلون قال علی
هذه السفر گفت یونس که پس گفتم قتاده را که پس بر چه چیز می خوردند صحابه رضی الله عنهم طعام را گفت
قتاده که برین سفرها و سفر جمع سفرة است و سفرة آن طعام است که آنرا مسافر برای خود با خود
برمیدارد و در اکثر اوقات در آن جلد مشدد بر داشته می شود پس نقل کرده شد اسم طعام بسوی
جلده مسمی شد جلد هم طعام و مشهور شد و مستعمل گشت بر هر چه طعام نهاده شود جلد باشد یا غیر آن ما
مایده و چون صحابه رضی الله عنهم تابع آن سرور بودند پس سوال از حال ایشان سوال از حال آن
حضرت است صلی الله علیه وآله وسلم و تواند بود که واو کانوا یاکلون برای تعظیم آن حضرت
باشد پس سوال است از حال آن حضرت عن مسروق قال دخلت علی عائشة رضي الله عنها فدعت
بطعام مرویست از مسروق رضی الله عنه که وی گفت که در آمدم پیش حضرت عائشه رضی الله عنها
پس طلب کرد از خادم برای من طعامی را و قالت ما اشبع من طعام فاشاء ان ابکی الا بکیت
ظاهر آنست که فا برای تعلیل است و حاصل معنی اینست که گفت حضرت صدیقه رضی الله عنها که سیر نشدم
از هیچ طعامی مگر آنکه گریه کردم زیرا که من نخواستم که گریه کنم پس علة متوسط شد بین اجزای معلول از برای

اهتمام

اهتمام بشان علة وافادة اختصاص قال قلت لم اذكر الحال التي فارق عليها رسول الله صلى الله
عليه وسلم الدنيا گفت مسروق که گفتم حضرت عایشه را که چرا میخواهی که گریه کنی گفت که یاد میکنم
حال را که مفارقه کرد بران رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم دنیا را وفی نسخة علینا بدل علیها
والله ما شبع من خبز ولحم مرتین فی یوم واحد گفت حضرت عایشه رض که سوگند خدا که سیر نشد
آن سرور از نان ونه از گوشت دو بار در یک روز درین کلام ودرین قید یعنی مرتین اشارت است
بسوی آنکه یک بار سیر شد وسبب گریه آنست که در زمان آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم برکت صحبت
شریف او در مقام اکل بود که ترک سیر خوردن است پس بواسطه فوت آن گریه میخواست ویا بواسطه
یاد کردن مشقتها که آن سرور را رسیده بودند از گرسنگی وغیر آن عن عایشة رضی الله عنها قالت
ما شبع رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم من خبز شعیر یومین متتابعین حتی قبض صلی الله علیه
وآله وسلم مرویست از حضرت عایشه رضی الله عنها که وی گفت که سیر نشد رسول خدا صلی الله
علیه وآله وسلم از نان جو دو روز پی در پی تا آنکه قبض کرده شد روح شریف صلی الله علیه وآله
وسلم عن انس قال ما اکل رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم علی خوان ولا اکل خبزا مرققا حتی مات
مرویست از انس رضی الله عنه که وی گفت که نخورد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم طعام را
بر خوان ونه خورد نان تنک را تا آنکه وصل حق شد باب ما جاء فی صفة ادام رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم این باب احادیثی است که آمده اند در صفة وبیان ادام رسول خدا صلی الله علیه وآله
وسلم ادام واودم چیزی را میگویند که با نان خورده شود هرچه باشد ومنه حدیث سید ادام اهل
الدنیا والآخرة اللحم ادما وبعض الفقها لا یجعله ادما عن عایشة ان رسول الله صلی الله علیه وآله
وسلم قال نعم الادام الخل مرویست از حضرت عایشه صدیقه رضی الله عنها که بدرستی
که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم گفت که خوش نان خورشی است سرکا عن سماک بن حرب
قال سمعت النعمان بن بشیر یقول الستم فی طعام وشراب ما شئتم لقد رأیت نبیکم صلی الله
علیه وآله وسلم وما یجد من الدقل ما یملأ بطنه مرویست از سماک بن حرب که وی گفت که شنیدم نعمان

بن بشیر را رضی الله عنه که میگفت که آیا نیستند شما در طعام و شرب آنچه می خواهید یعنی
متنعمید و استفهام برای توبیخ است یعنی شما جز اشتهاءات نفس را اختیار کردید سوگند بخدا که
تحقیق که دیدم پیغامبر شمارا و اضافه برای الزام است اسنت و حال آنکه نمی یافت از خرمای زبون
وردی آنچه پر میساخت شکم مبارک او را عن جابر عبد الله نعم الادام الخل مرویست از جابر بن
عبد الله که وی گفت که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که خوش نان خورشی است سرکا
عن زهدم الجرمی قال کنا عند ابی موسی فاتی بلحم دجاج فتنحی رجل من القوم فقال مالک قال
انی رأیتها تاکل شیئا فحلفت ان لا اکلها قال ادن فانی رأیت رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم یاکل لحم دجاج مرویست از زهدم جرمی که وی گفت که بودیم نزدیک ابی موسی
رضی الله عنه پس آورده شد گوشت مرغ خانه یعنی ماکیان پس کناره شد مردی از قوم و از
خوردن آن پرهیز نمود پس گفت او را ابو موسی که چه واقع شد مر ترا آن مرد گفت که بدرستی
که من دیدم آن ماکیان را که میخورد چیزی از نجاسات پس سوگند خوردم که نخورم آنرا ابو موسی
گفت نزدیک شو پس بدرستی که من دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که میخورد گوشت
ماکیان را و چون آن مرد بواسطه خوردن ماکیان قاذورات را توهم حرمت خوردن گوشت
ماکیان کرد یا آنکه بواسطه کراهت طبیعی آنرا مکروه داشت و سوگند یاد کرد گوشت ماکیان را نخورد
پس بیان کرد مر او را ابو موسی رضی الله عنه که می باید که گوشت ماکیان را بخورد بواسطه
اقتدا بآن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و از سوگند خود کفاره دهد زیرا که این تهمت
مر او را باقی بودن بر سوگند و اگر کسی گوید که شاید که آن مرد فهم کرده باشد که جنس ماکیان جلاله است
و خوردن گوشت جلاله حرام است یا مکروه علی الخلاف پس چگونه امر کرده شود او را بحنث جواب
گویم که از مجرد خوردن ماکیان قاذورات را لازم نمی آید که جلاله باشد زیرا که جلاله وقتی باشد
که در وی تغیری و در گوشت وی بوی نجاست ظاهر باشد عن سفینة قال اکلت مع رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم حباری مرویست از سفینه رضی الله عنه که وی گفت که خوردم با رسول خدا

صلی الله علیه وآله وسلم گوشت حباری را وحباری جانوری است معروف گردن او بزرگ است
خاکستر رنگ است تیز پرواز است یقع علی الذکر والانثی والواحد والجمع والفها لیست للالحاق وقال
الجوهری والالف للتانیث وصوّب غیره انها للتانیث بدلیل انها منصرفة معرفة کانت او نکرة وجمعها
بین لحم الدجاج والبط وروی البخاری ومسلم انه صلی الله علیه وآله وسلم اکل لحم حمار الوحش ولحم الحمل
سفراً وحضراً ولحم الارنب ومسلم انه صلی الله علیه وآله وسلم اکل من دواب البحر وعن زهدم الجرمی
قال کنا عند ابی موسی قال فقدم طعامه وقدم فی طعامه دجاج وفی القوم رجل من بنی تیم الله
مرویست از زهدم جرمی که وی گفت که بودم نزدیک ابی موسی رضی الله عنه گفت زهدم که پیش آورده
شد در طعام او گوشت ماکیان و در قوم مردی بود از بنی تیم الله که گروهی است ومعناه عبد الله
من تیمة ای عبده احمر کانه مولی سرخ رنگ بود گویا که پیشوای بنی تیم الله است فلم یدن
فقال ابو موسی ادن فانی قد رایت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اکل منه پس نزدیک نشد
پس گفت مر او را ابو موسی که نزدیک شو پس بدرستی که من بتحقیق دیدم رسول خدا را صلی الله
علیه وآله وسلم که خورد گوشت ماکیان را قال انی رایته یاکل شیئاً گفت آن مرد که بدرستی که دیدم
آنرا که میخورد چیزی وفی نسخة نتناً یعنی چیزی از قاذورات فقذرته فحلفت ان لا اطعمه ابداً پس
بد انستم آنرا قذر پس سوگند خوردم که نخورم آنرا هرگز احتمال دارد که قصه متعدده باشد واحتمال دارد که واحد
باشد ولی در دو قصه بر تقدیر دوم تقدیمی و تاخیری است عن ابی اسید قال قال رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم کلوا الزیت وادهنوا به فانه من شجرة مبارکة مرویست از ابی اسید رضی الله عنه
که وی گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم که بخورید زیت را وروغن سازید
بادو در بدن استعمال آن کنید پس بدرستی که زیت از شجره مبارک است یعنی از شجره که کثیرة
المنافع است ویا آنکه در ارض مبارکه که زمین مقدس است نشو و نما یافته است وامر برای
اباحة است ویا برای استحباب عن عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم کلوا الزیت وادهنوا به فانه من شجرة مبارکة مرویست از امیر المومنین عمر بن الخطاب

بن بشیر را رضی الله عنه که میگفت که آیا نیستند شما در طعام و شربة آنچه می خواهید یعنی
متنعمید و استفهام برای توبیخ است یعنی شما چرا شبهات نفس را اختیار کردید سوگند بخدا که
تحقیق که دیدم پیغامبر شما را و اضافه برای الزام است است و حال آنکه نمی یافت از خرمای زبون
وردی آنچه پر سیاخت شکم مبارک او را عن جابر بن عبد الله نعم الادام الخل مرویست از جابر بن
عبد الله که وی گفت که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که خوش نان خورشی است سرکا
عن زهدم الجرمی قال کنا عند ابی موسی فأتی بلحم دجاج فتنحی رجل من القوم فقال مالک قال
انی رأیتها تأکل شیئاً فحلفت ان لا آکلها قال ادن فانی رأیت رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم یأکل لحم دجاج مرویست از زهدم جرمی که وی گفت که بودیم نزدیک ابی موسی
رضی الله عنه پس آورده شد گوشت مرغ خانه یعنی ماکیان پس کناره شد مردی از قوم و از
خوردن آن پرهیز نمود پس گفت او را ابو موسی که چه واقع شد مر ترا آن مرد گفت که بدرستی
که من دیدم آن ماکیانرا که میخورد چیزی از نجاسات پس سوگند خوردم که نخورم آنرا ابو موسی
گفت نزدیک شو پس بدرستی که من دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که میخورد گوشت
ماکیانرا و چون آن مرد بواسطه خوردن ماکیان قاذورات را توهم حرمت خوردن گوشت
ماکیان کرد یا آنکه بواسطه کراهت طبیعی آنرا مکروه داشت و سوگند یاد کرد گوشت ماکیانرا نخورد
پس بیان کرد مر او را ابو موسی رضی الله عنه که می باید که گوشت ماکیانرا بخورد بواسطه
اقتدا بآن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و از سوگند خود کفاره دهد زیرا که این تهمت است
مر او را باقی بودن بر سوگند و اگر کسی گوید که شاید که آن مرد فهم کرده باشد که جنس ماکیان جلاله
و خوردن گوشت جلاله حرامست یا مکروه علی الخلاف پس چگونه امر کرده شود او را بحنث جواب
گویم که از مجرد خوردن ماکیان قاذورات را لازم نمی آید که جلاله باشد زیرا که جلاله وقتی باشد
که در وی تغیری و در گوشت وی بوی نجاست ظاهر باشد عن سفینة قال اکلت مع رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم حباری مرویست از سفینه رضی الله عنه که وی گفت که خوردم با رسول خدا

بجا

صلی الله علیه وآله وسلم گوشت حباری را و حباری جانوری است معروف گردن او بزرگ است
خاکستر رنگ است تیز پرواز است یقع علی الذکر والانثی والواحد والجمع والفها لیست للالحاق قال
الجوهری والالف للتانیث وصوب غیره انها للتانیث بدلیل انها منصرفة معرفة کانت او نکرة و جمعها
بین لحم الدجاج والبط وروی البخاری ومسلم انه صلی الله علیه وآله وسلم اکل لحم حمار الوحش ولحم الجمل
سفرا وحضرا ولحم الارنب ومسلم انه صلی الله علیه وآله وسلم اکل من دواب البحر وعن زهدم الجرمی
قال کنا عند ابی موسی قال فقدم طعامه وقدم فی طعامه لحم دجاج وفی القوم رجل من بنی تیم الله
مرویست از زهدم جرمی که وی گفت که بودم نزدیک ابی موسی رضی الله عنه گفت زهدم که پیش آورده
شد در طعام او گوشت ماکیان و در قوم مردی بود از بنی تیم الله که گروهی است ومعناه عبد الله
من ثمة ای عبده احمر کانه مولی سرخ رنگ بود گویا که پیشوای بنی تیم الله است فلم یدن
فقال ابو موسی ادن فانی قد رایت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اکل منه پس نزدیک نشد
پس گفت مر او را ابو موسی که نزدیک شو پس بدرستی که من بتحقیق دیدم رسول خدا را صلی الله
علیه وآله وسلم که خورد گوشت ماکیان را قال انی رایته یاکل شیئا گفت آن مرد که بدرستی که دیدم
آن را که میخورد چیزی وفی نسخة نتنا یعنی چیزی از قاذورات فقذرته فحلفت ان لا اطعمه ابدا پس
بد انستم آن را قذر پس سوگند خوردم که نخورم آن را هرگز احتمال دارد که قصه متعدده باشد واحتمال دارد که واحد
باشد ولی در دو قصه بر تقدیر دم تقدیمی وتاخیری است عن ابی اسید قال قال رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم کلوا الزیت وادهنوا به فانه من شجرة مبارکة مرویست از ابی اسید رضی الله عنه
که وی گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم که بخورید زیت را و روغن سازید
بادو در بدن استعمال آن کنید پس بدرستی که زیت از شجره مبارک است یعنی از شجره که کثیرة
المنافع است ویا آنکه در ارض مبارکه که زمین مقدس است نشو و نما یافته است و امر برای
اباحة است ویا برای استحباب عن عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم کلوا الزیت وادهنوا به فانه من شجرة مبارکة مرویست از امیر المومنین عمر بن الخطاب

رضي الله عنه که وي گفت که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که بخورید زیت را و روغن
سازید با او و آخر او در بدن بمالید پس بدرستی که زیت از شجره مبارکه است که در قرآن مجید
ذکر آن و مدح آن واقع شد عن انس بن مالک کان النبي صلی الله علیه وآله وسلم یعجبه الدباء
فأتي بطعام او دُعي له فجعلت اتتبعه فاضعه بین یدیه لما اعلم انه یحبه مرویست از انس
بن مالک رضی الله عنه که وي گفت بود پیغامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم که خوش مي ساخت
او را کدو یعنی خوردن کدو را دوست میداشت پس آورده شد برای آن سرور طعامی و یا خوانده
شد آن سرور برای طعام شک راوی است پس شروع کردم که جست وجوی کنم در طعام کدو را پس مي
نهادم آن را پیش آن سرور از جهت آنکه مي دانستم که بدرستی که آن سرور دوست میدارد کدو را و فی
نسخة لما بانت شد یعنی آن هنگام که دانستم که بدرستی که آن سرور دوست میدارد کدو را عن جابر قال
دخلت علی النبي صلی الله علیه وآله وسلم فرأیت عنده دُبّاء یقطع از جابر رضی الله عنه که وي گفت
که در آمدم پیش پیغامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم پس دیدم نزدیک او کدوی را که پاره میکردند مي
برید آن را پس گفتم که چیست این یعنی برای چه پاره پاره میکنید این را گفت که کثیر و بسیار می سازیم به آن طعام
خود را عن ثمامة قال نکثر به طعامنا مرویست از انس بن مالک ان خیاطا دعا رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم لطعام صنعه فقال انس فذهبت مع رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم الی ذلک
الطعام مرویست از انس رضی الله عنه که بدرستی که درزی طلب کرد رسول خدا صلی الله علیه
وآله وسلم برای طعامی که مهیا کرده بود آن را پس گفت انس که پس رفتم من با رسول خدا صلی الله علیه
وآله وسلم بسوی آن طعام و فی نسخة قال بدون الفاء فقرب الی رسول الله صلی الله علیه وآله
وسلم خبزا من شعیر و مرقا فیه دباء و قدید پس نزدیک آورد بسوی رسول خدا صلی الله علیه وآله
وسلم نانی را از جو و شوربائی را که در آن کدو بود و گوشت قاق قال انس رأیت النبي صلی الله
علیه وآله وسلم یتتبع الدباء حوالي القصعة فلم ازل احب الدباء من یومئذ گفت انس که دیدم پیغامبر
خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که جست وجوی میکرد کدو را گرد کاسه بواسطه محبت آن همیشه مي دوست

میداریم کدو را از آن روز باز و قوله حوالی القصعة بفتح اللام وسکون التحتانیة ای جوانبها و ازین
حدیث معلوم شد که آن سرور صلی الله علیه وآله وسلم از جانب دیگر طعام میگرفت و تناول آن
میکرد و حال آنکه در حدیث دیگر ازین نهی کرده پس وجه جمع بین الحدیثین آنست که نهی
آن سرور بواسطه ایذاء مصاحبان است و این در حق آن سرور منتفی است زیرا که مصاحبان
آن حضرت آرزو داشتند که دست مبارک او در طعام ایشان برسد و از دست مبارک او ایشان را
برکتها حاصل آید تا آنکه آب دهن مبارک او و آب بینی مبارک او را بر رویهای خود می مالیدند و بعضی
از ایشان بول آن سرور را نوشیدند صلی الله علیه وآله وسلم و درین حدیث چند فایده است
یکی از آن اجابت دعوة است اگرچه طعام اندک باشد و در عوض شریف باشد و داعی حقیر بود بواسطه حرفه
یا غیر آن و دیگر آنکه کسب خیاط ذلیل نیست و دیگر آنکه محبت کدو سنت است بواسطه محبت پیغامبر
خدا صلی الله علیه وآله وسلم همچنین محبت هر چیزی که آن را آن سرور دوست میداشت و بیان تواضع
آن سرور با اصاغر صحابه و تلطف با ایشان که با وجود کمال شرف در منازل ایشان می آمد و در روایتی
الصفحة روایت بدل القصعة و در مهذب است که الصفحة کاسه نخ مردی است و قصعه کاسه است که ده کس از
طعام آن سیر میشوند عن عایشة رضی الله عنها قالت کان النبی صلی الله علیه وآله وسلم یحب الحلواء
والعسل مرویست از حضرت عایشه رضی الله عنها که وی گفت که بود پیغامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم
که دوست میداشت حلوا را یعنی هر چیزی را که در آن شیرینی است و عسل را پس ذکر عسل تخصیص بعد تعمیم
و از خطابی منقولست که وی گفت که حلوا چیزی است که صنعت را در آن مدخل است و ابن اسد گفت
که حلوا طعامی است که مخلوط بشیرینی باشد و گاهی بر فاکهه نیز اطلاق میکنند و در کتاب اللغة است که از
مصنفات ثعالبی است که حلوایی را که آن سرور صلوات الله وسلامه علیه آن را دوست میداشت
مجیع است بجیم بر وزن عظیم و آن تمر است که معجون است بلبن و در حدیث فایده ایست که بدرستی
که محبت انواع اطعمه لذیذه نفسه منافی زهد و تقوی نیست لیکن باید که محبت آن نه بوجهی باشد
که برای تحصیل آن متکلف باشد و مشقت کشیده شود و ازین جهت است که خطابی گفت که محبت آن سرور حلوا را

نه بآن معنی است که کثرة تشهی بآن داشته باشد و نفس شریف او بآن میل تمام داشتند بلکه گاهی
که حلوا را پیش آن حضرت حاضر می ساختند آنرا بمیل میخورد پس مردم گمان بردند که آنرا دوست
میداشت و حضرت شیخ رحمه الله فرمودند که بصحت نرسید که آن سرور صلی الله علیه وآله وسلم
شکر را دیده باشد واخرج البطرانی في رياضه ان اول من خبص في الاسلام عثمان قدمت
اليه عير تحمل دقيقا وعسلا فخلطهما وصح عن فلان ان عيرا قدمت فيها جمل له عليه دقيق حواري
وسمن فاتى بها النبي صلى الله عليه وآله وسلم فدعا فيها بالبركة ثم دعا ببرمة فنصب على النار وجعل فيها
من العسل والدقيق والسمن ثم عصد حتى نضج او عاد بنضج ثم انزل فقال صلى الله عليه وآله وسلم كلوا
هذا شيء تسميه فارس الخبيص یعنی بصحت پیوست از یکی از صحابه که بدرستی که قافله که از شهری می آمد
باری بود از آن او که در آن آرد میده و روغن و عسل بود پس آنرا پیش آن سرور صلی الله علیه
وآله وسلم آورد پس آن حضرت دعا کرد در حق آن برکت بعد از آن طلب دیگی پس چون دیگ را حاضر ساختند
پس نصب کرده بر آتش و نهاده شد در آن دیگ پاره از عسل و آرد و روغن تا آنکه حلوا پخته شد
بعد از آن فرو آورده شد پس گفت آن سرور صلی الله علیه وآله وسلم بخورید این چیزی است که فرس می
نامد آنرا اهل فارس خبیص یعنی حلوا عن ام سلمه انها قربت الی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم جنبا
مشویا فاکل منه ثم قام الی الصلوة وما توضأ مرویست از ام سلمه رضی الله عنها که بدرستی که وی
نزدیک ساخت بسوی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پهلوی بریان کرده شده پس خورد پاره از آن
بعد از آن برخاست و قصد کرد بسوی نماز و حال آنکه وضو نساخت و در این کلام اشاره است بسوی
نسخ حکمی که در اول اسلام است بود که واجب بود وضو ساختن بعد از خوردن ما مسته النار عن عبد الله بن
الحارث قال اكلنا مع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم شواء في المسجد مرویست از عبد الله
که بن حارث است که وی گفت که خوردیم با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم گوشت بریان کرده شده
را در مسجد و حضرت شیخ رحمه الله گفتند که مقصود مصنف الله اعلم از ایراد این دو حدیث بعد از
ذکر حلوا و عسل آنست که بدرستی که این دو چیز یعنی حلوا و عسل و گوشت افضل اغذیه اند و انفع آن برای

بدن وکبد وسایر اعضا و نفوذ نکیرد از ان مکر کسی که او را آفتی و علتی باشد و حال انکه لحم سید طعام اهل

جنة است و روی ابن ماجه و غیره بسند ضعیف هو سید الطعام لاهل الدنیا والآخرة یعنی

کوشت سید طعام است مر اهل دنیا را و اهل آخرة را و له شواهد منها عند ابی نعیم عن علی رضی

الله عنه مرفوعاً سید طعام اهل الدنیا اللحم ثم الارز یعنی از امیر المؤمنین رضی الله عنه ابو نعیم

روایت میکنند که حضرت امیر کفت که رسول علیه السلام فرمود که سید طعام اهل دنیا کوشت است

پس از ان برنج و منها عند ابی الشیخ عن ابی سمعان سمعت علمائنا یقولون کان احب الطعام الی

رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ویقول وهو یزید فی السمع وهو سید الطعام فی الدنیا والآخرة

یعنی مرویست از ابی سمعان که وی کفت که شنیدم من از علمای خود را که می کفتند که بود دوسترین

طعام بسوی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم کوشت و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم میکفت که کوشت

زیاده می سازد قوة سمع را و اوست سید طعام در دنیا و آخرة و منقولست از زهری رحمه الله که خوردن

کوشت زیاده میسازد هفتاد قوة را و منقولست از امام شافعی رضی الله عنه که خوردن کوشت

زیاده سازد عقل را و عن علی رضی الله عنه انه یصفی اللون ویحسن الخلق ومن ترکه اربعین یوماً ساء

خلقه یعنی مرویست از حضرت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه که بدرستی خوردن کوشت صفا میدهد

رنک را و نیکو می سازد خلق را و کسی که ترک کند خوردن کوشت را چهل روز بد شود خلق او و قال

الشیخ رحمه الله وفی الحدیث دلیل لجواز الاکل فی المسجد جماعةً وفرادی ومحله ان لم یحصل منه ما یقذر

المسجد والا حرم یعنی درین حدیث مذکور دلیل بر جایز بودن خوردن طعام در مسجد خواه بجماعت

باشد و یا تنها و این جواز اکل وقتی است که حاصل نشود بسبب آن آلوده و نجس ساختن مسجد زیرا که

درین وقت حرام است عن المغیرة بن شعبة قال ضفت مع رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم

ذات لیلةٍ مرویست از مغیره که پسر شعبه است که وی کفت که مهمان شدم با رسول خدا صلی الله علیه

وآله وسلم مردی را در شبی از شبها فامر بجنب فشوی ثم اخذ الشفرة فجعل یحز لی بها منه پس آورده

شد پیش آن حضرت پهلوی بریان شده پس کرفت کارد بزرک و برید برای من با آن کارد پاره کوشت

آنرا وفي نسخة فجعل يحز بها وفي اخرى فجعل يجز بها ودرين كلام دليل است بر جواز قطع لحم بسكين
وحديثي كه وارد است در نهي از ان وبدرستي كه آن صنع الاعاجم است ابوداود وبيهقي گفتند كه ان
حديث قوي نيست ويا مخصوص است بلحمي كه غير مشوي است ولي گوشت را بدندان پاره كردن
وخوردن بهتر است از پاره كردن بكارد اگرچه بكارد پاره كردن مكروه نيست زيراكه آن سرور
صلى الله عليه وآله وسلم در حديث ديگر امر فرمودند كه گوشت را بدندان قطع كند وبخوريد واما پاره
كردن آن سرور گوشت را براي مغيره براي محبت وتاليف او بود زيراكه دران وقت قريب
الاسلام بود وآنرا براي ترغيب ديگران بر تواضع بود فجاء بلال يوذنه بالصلوة
فالقى الشفرة فقال ماله تربت يداه مغيره گفت كه پس آمد بلال در حاليكه اعلام ميكرد آن سرور را
بنماز وفي نسخة يؤذنه بالهمزة والتشديد يعني بانكه نماز ميگفت براي نماز پس انداخت آن حضرت
كارد را از دست مبارك خود پس گفت كه چه واقع شد مر او را يعني آيا نداند است كه هنوز وقت
نماز باقي است وما مشغوليم بطعام پس باقي كه اندك صبر ميكرد تا از طعام فارغ مي شديم ودر اصل معني
تربت يداه اينست كه خاك آلوده باد دو دست او بواسطه شده فقر وليكن در السنه عرب مستعمل است
وليكن نه بمعني اصلي بلكه براي مجرد لوم قال وكان شاربه قد وفي فقال اقصه لك على سواك گفت مغيره
كه بود شارب بلال كه بتحقيق دراز شده بود پس گفت آن سرور مر بلال را كه آيا قطع كنم شارب ترا
بر مسواك او قصه على سواك يا آنكه گفت آن سرور بلال را كه قطع كن شارب خود را بر مسواك شك
راوي است ودر حديث ديگرست كه آن سرور صلى الله عليه وآله وسلم مردي را ديد كه بروت او دراز
بود پس طلب كرد مسواك را و كاردي پس نهاد مسواك را زير بروت او بعد از ان بكارد بروت
او را قطع كرد ودرين حديث دليل است بر قول حضرت امام محي الدين النووي رضي الله عنه
كه بدرستي كه نيست در قص شارب سنت كه مبالغه نكند در احفا وبريدن آنكه اقتصار كند بر بريدن
جزئي كه سرخي لب وطرف آن ظاهر شود وهو المراد باحفاء الشوارب في الحديث وآنچه در حل معني
حديث تقرير يافت ظاهر عبارتست وخالي از تكلف وبعضي گفتند كه ضمير شاربه وله راجع بسوي

مغيره

مغیره بر تجرید و یا بر التفات و بعضی گفتند که ضمیر قال اول راجع است بسوی مغیره و ضمیر قال
دوم راجع است بسوی پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم یعنی آن سرور مغیره را گفت که آیا
قص کنم برای تو شارب خود را تا برای تبرک نگاه داری بدانکه علما را رحمهم الله اختلاف
است در آنکه افضل حلق شارب است یا قص آن بعضی گفتند که افضل حلق و تراشیدن شارب
است لحدیث فیه و بعضی گفتند که قص و قطع شارب افضل است و علیه الاکثرون بل رأی
مالک رض تادیب الحالق و قال ابوحنیفه و صاحباه رحمهم الله افضل من التقصیر الاحفاء
و عن احمد رحمه الله انه کان یحفیه شدیداً و رأی الغزالی رحمه الله و غیره انه لا بأس ترک
السبالین اتباعاً لعمر و غیره رضی الله عنهم و لان ذلک لا یستر الفم و لا یبقی فیه غمرة الطعام
اذ لا یصل الیه و کره الزرکشی رحمه الله ابقاءه لخبر صحیح لابن حبان ذکر لرسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم المجوس فقال انهم قوم یوفرون سبالهم و یحلقون لحاهم فخالفوهم و کان یجز سباله کما
تجز الشاة و البعیر یعنی ذکر کرده شد مر رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم مجوس پس گفت
که بدرستی که ایشان قومی اند که دراز میگذارند سبال خود را و می تراشند ریشهای خود را
پس مخالفت کنید ایشان را و بود آن سرور صلی الله علیه و آله و سلم که قطع میکرد سبال خود را چنانچه
قطع کرده و گرفته شود موی گوسفند و شتر و فی خبر عند احمد رحمه الله قصوا سبالکم و وفروا لحاکم
یعنی آن سرور صلی الله علیه و آله و سلم گفت که قطع کنید سبال خود را و فرو گذارید و تراشید ریشهای
خود را تتمه و در ضعیف است که بدرستی آن سرور صلی الله علیه و آله و سلم استعمال نوره نمیکرد و قتی
که موی زیرناف او کثیر باشد آنرا می تراشید و لیکن در حدیث صحیح مرسل است که انه اذا طلی بدأ
بعانته فطلاها بالنورة و سائر جسده یعنی و قتی که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم استعمال نوره
میکرد ابتدا میکرد از موی زیرناف بعد از آن سایر جسد مبارک و فی حدیث مرسل عند البیهقی
کان صلی الله علیه و آله و سلم یستحب ان یاخذ من اظفاره و شاربه یوم الجمعة یعنی بود آن سرور
صلی الله علیه و آله و سلم که دوست میداشت گرفتن ناخنهای خود را و بروت خود را در روز جمعه

شاهد موصول سنده ضعيف روى البزار كان صلى الله عليه وآله وسلم يقلم اظفاره ويقص شاربه يوم الجمعة
قبل الخروج الى الصلوة يعنى بود آن حضرت صلى الله عليه وآله وسلم كه مى چيد ناخنهاى خود را
ومى بريد موى بروت خود را در روز جمعه پيش از بيرون آمدن بسوى نماز جمعه وروى النووى فى العبادى
من اراد ان ياتيه الغنى على كره فليقلم اظفاره يوم الخميس يعنى كسى كه مى خواهد كه بيايد او را توانگرى
بكراهيت كو چيند ناخنهاى خود را در روز پنج شنبه وبعضى گفتند در گرفتن ناخنها در روز پنجشنبه
هيچ حديثى بصحت نرسيد بلكه هر وقت كه احتياج ناخن چيدن شود ناخن چينند وحضرت شيخ ابن
الحجر رضى الله عنه گفت كه نظمى كه در باب استحباب چيدن ناخن در روز پنج شنبه بحضرت امير المؤمنين
على رضى الله عنه نسبت ميكنند بصحت نرسيد عن ابى هريرة قال اتى النبى صلى الله عليه وآله وسلم
بلحم فرفع اليه الذراع وكانت تعجبه فنهس منها مرويست از ابى هريره رضى الله كه وى گفت آورده
شد پيغامبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم بگوشت يعنى پيش آن حضرت گوشت آوردند پس برداشته شد
بسوى او بازوى گوسفند يعنى بازوى گوسفند بآن حضرت دادند وبود ذراع كه خوش مى ساخت آن
حضرت يعنى خوردن ذراع را دوست ميداشت پس بدندان قطع كرد گوشت آن را وقال الجوهرى
ذراع اليد يذكر ويونث والنهس بالنون والهاء وبالسين المهملة الاخذ باطراف الاسنان وبالمعجمة الاخذ
بالاضراس وفى النهاية النهس اخذ اللحم باطراف الاسنان والنهش الاخذ بجميعها وعن ابن مسعود قال كان النبى صلى الله
عليه وآله وسلم يعجبه الذراع وكان يرى ان اليهود سموه مرويست از ابن مسعود رض كه وى گفت كه بود
پيغامبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم كه خوش مى ساخت او را ذراع يعنى خوردن آن را خوش مى داشت
بواسطه سرعت نضج آن ونرمى گوشت آن ودور بودن آن از مواضع اذى گفت ابن مسعود كه زهر دادند
آن سرور را در بازوى گوسفند يعنى در فتح خيبر در ذراع گوسفند زهر قاتل كردند وپيش آن حضرت حاضر ساختند
پس آن حضرت يك لقمه آن تناول فرمود پس جبرئيل عليه السلام آن حضرت را خبر كرد كه ذراع زهر آلوده
است پس آن را گذاشت وديگر نخورد وزهر آن يك لقمه آن حضرت را ضرر نكرد وراوى از ابن مسعود ميگويند
كه بود ابن مسعود ظن كه مى برد بدين سبب كه يهود زهر دادند آن سرور را زيرا كه زنى كه در گوشت زهر انداخت

بعد از مشورهٔ یهود انداخت پس گویا که ایشان آنحضرت را زهر دادند و چون آن سرور بر آن
حال مطلع شد آن زن را طلب کرد و او را گفت که چه باعث شد ترا بر زهر انداختن در گوشت
پس آن زن گفت که برای آن زهر انداختم که گفتم با خود که اگر پیغامبر خداست او را زهر ضرر نخواهد
کرد و اگر پیغامبر خدا نیست پس هلاک شود تا از وی راحت یابیم و خلاص شویم پس حق خود را از آن
زن عفو نمود و چون بعضی از صحابه که از آن گوشت خورده بود مرد و او بشر بن البراء بود. از برای
وی آن زن را بقتل آورد و بدین تقریر دفع شد تعارض میان اخبار متعارضه کخبر البخاری
و انه صلی الله علیه و آله و سلم لما فتح خیبر دعا یهود فسألهم عن ابیهم فقالوا فلان فقال کذبتم بل ابوکم
فلانٌ قوه ثم قال لهم من اهل النار قالوا نکون فیها یسیرا ثم تخلفونا فیها فقال اخسئوا فیها فوالله
لا نخلفکم فیها ابدا ثم قال لهم هل جعلتم فی هذه الشاة سما فقالوا نعم قال ما حملکم علی ذلک فذکروا نحو ما
عن المرأة یعنی بخاری روایت کرد که آن هنگام که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فتح خیبر کرد طلب
کرد یهود را پس سوال کرد ایشان را از پدر ایشان پس گفتند که فلان کس پدر ماست پس آن سرور گفت
که دروغ گفتید بلکه پدر شما فلانست پس گفتند که راست گفتی پس گفت ایشان را که کیست اهل آتش دوزخ
گفتند که می باشیم ما در آتش دوزخ اندک زمانی بعد از آن بجای ما شما خواهید بود در آتش دوزخ
پس گفت که خوار شوید در آتش قایم مقام شما نخواهیم شد هرگز بعد از آن گفت مر ایشان را که آیا انداختید
درین گوسفند زهر را گفتند که آری گفت که چه باعث شد شما را برین پس گفتند چنانچه آن زن یهودیه
گفته بود و فی خبر ابی داود ان یهودیة سمت شاة مصلیة ثم اهدتها الیه صلی الله علیه و آله و سلم فاکل
منها و اکل معه رهط من الصحابه فقال صلی الله علیه و آله و سلم ارفعوا ایدیکم و ارسل الیها فقال اسممت هذه
الشاة قالت من اخبرک قال هذا یعنی الذراع قالت نعم قلت ان کان نبیا لم یضره السم و الا استرحنا
منه و لم یعاقبها و توفی اصحابه الذین اکلوا من الشاة و احتجم صلی الله علیه و آله و سلم علی کاهله من اجل
الذی اکل من الشاة یعنی در حدیث ابی داود است که بدرستی که زن یهودیه زهر آلوده ساخت
گوسفند بریان کرده شده را بعد از آن هدیه فرستاد آن گوسفند را بسوی پیغامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم

بس خورد آن سرور پاره ازان کوسفند وخوردند با او جماعتی از صحابه او بس کفت رسول خدا صلی الله
علیه وآله وسلم صحابه را که بردارید دستهای خود را وطلب کرد آن زن را بس کفت آن زن را که آیا
زهرآلوده ساختی این کوسفند را آن زن کفت که خبر کرد ترا آن سرور کفت که این یعنی ذراع کوسفند
کفت که آری زهرآلوده ساختم کفتم با خود که اکر باشد بیغامبر بحق ضرر نخواهد کرد او را از زهر اکر بیغامبر
خدا نیست خلاص شویم از وی بس عفو کرد از ان زن وعقاب نکرد او را ومردند اصحاب او که خورده بودند
ازان کوسفند زهرآلود وحجامت کرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بر کاهل خود از جهت آنکه انچه خورد
از کوسفند عن ابی عبید قال طبخت للنبی صلی الله علیه وآله وسلم قدرا وکان یعجبه الذراع فناولته
الذراع ثم قال ناولنی الذراع فناولته ثم قال ناولنی الذراع فقلت یا رسول الله کم للشاة من ذراع
فقال والذی نفسی بیده لو سکت لناولتنی الذراع ما دعوت مرویست از ابی عبید که وی کفت
که بختم برای بیغامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم دیکی را از کوشت وبود آن سرور که خوش می ساخت
او را ذراع بس دادم آن سرور را یک ذراع بعد ازان کفت که بده مرا ذراع را بس دادم او را ذراع
بس کفت که بده مرا ذراع را بس کفتم که ای رسول خدا چند مر شاة را ذراع است یعنی هر کوسفند را دو ذراع
می باشد وآن دو ذراع را بتو دادم بس آن سرور کفت که سوکند کسی که نفس من در قبضه قدرت اوست
که اکر سکوت میکردی هر آینه می دادی مرا ذراع را مادام که طلب میکردم برای معجزه آن حضرت عن عائشة
رضی الله عنها قالت ما کان الذراع احب اللحم الی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ولکنه کان
لا یجد اللحم الا غبا وکان یعجل الیها لانها اعجلها نضجا مرویست از عائشة رضی الله عنها که وی کفت
که نبود ذراع دوستر از کوشت دیکر بسوی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ولیکن آن سرور نبود که می
یافت کوشت را مکر کاه کاهی وبود آن سرور که شتاب میکرد بسوی ذراع زیرا که ذراع اعجل لحوم است
از روی بختن یعنی نسبت بسایر کوشت زودتر میبزد بس بنا بران آن را می طلبید نه آنکه آن حضرت
را بخوردن ذراع محبت بود مقصود حضرت عائشة رضی الله عنها تنزیه مقام شریف آن سرور است
ازانکه او را میلی باشد بسوی مشتهیات نفس واما انچه بران دلالت میکنند ظواهر احادیث سابقه وغیر آن

آنست که آن سرور را محبت ذراع بود بجهت غریزه طبیعة خواه گوشت را می یافت یا نمی یافت
و در این هیچ محذوری که منافی تحمل است مگر در التفات نفس و رنج کشیدن او برای تحصیل آن و متأثر
و متألم شدن او بواسطه فقدان آن و گردن را نیز دوست میداشت علی ما ورد من ضباعة بنت
زبیر انها ذبحت شاة فارسل الیها رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ان اطعمنا من شاتکم
فقالت ما بقی عندنا الا الرقبة وانی لاستحی ان ارسل بها فقال للرسول ارجع الیها فقل
ارسلی بها فانها هادیة الشاة واقرب الشاة الی الخیر وابعدها من الاذی فهی کلحم الذراع والعضد
اخف علی المعدة واسرع هضما یعنی بدرستیکه ضباعة ذبح کرد گوسفندی را پس فرستاد بسوی
او رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم کسی را که بخورانید ما را از گوسفند خود یعنی پاره از گوشت
آن برای ما فرستید پس ضباعة گفت که باقی نمانده نزدیک ما از گوشت آن گوسفند جز گردن او و بدرستیکه
که من شرم میدارم که فرستم گردن را بسوی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پس چون آن کس پیش آن
سرور آمد و مقوله ضباعة را بعرض آن سرور رسانید آن سرور او را گفت که باز گرد بسوی ضباعة پس بگو او را
که بفرست گردن گوسفند را برای ما زیرا که گردن هادیه گوسفندست و نزدیکترست بسوی خیر از سایر
گوشت و دورترست از اذی و سرگین پس گردن همچو گوشت ذراع و عضدست خفیفترست بر معده
و سرعت کننده تر از روی هضم یعنی زود هضم می شود و از این جهت باید که اختیار کرده شود از اغذا
چیزی که کثیر باشد نفع آن و تأثیر آن در قوتها و خفیف باشد بر معده و ورد بسند ضعیف انه صلی الله علیه
وآله وسلم کان یکره الکلیتین لمکانهما فی البول عن عبد الله بن جعفر یقول سمعت رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم ان اطیب اللحم لحم الظهر مرویست از عبد الله بن جعفر رضی الله عنه که میگفت
که شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که میگفت که پاکیزه ترین گوشتها گوشت پشت است
زیرا که بعید است از مواضع اذی کذا قیل ولیکن وارد می شود بر آن که بعض اعضای دیگر نیز
بعید اند از اذی بلکه ابعد و بعضی گفتند که مراد از اطیب احسن است یعنی گوشت پشت احسن
است از سایر گوشت زیرا که لذیذتر است و وجه مناسبت این حدیث با ترجمه آنست که اطیبه آن

مقتضی آنست که گاه گاهی آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم آنرا تناول میفرمودند عن عایشة رضی الله

عنها ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال نعم الادام الخل مرویست از حضرت عایشه رض که بدرستی

که پیغامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم گفت که خوش نان خورشی است سرکا عن ام هانی قالت دخل

علی النبی صلی الله علیه وآله وسلم فقال اعندک شیء فقلت لا الا خبز یابس وخل فقال هاتی ما اقفر

بیت من ادم فیه خل مرویست از ام هانی رضی الله عنها که وی گفت که درآمد بر من پیغامبر خدا

صلی الله علیه وآله وسلم یعنی در خانهٔ من درآمد پس گفت که آیا نزدیک تو چیزی هست از خوردنی

پس گفتم که نیست مگر نان خشک و سرکا پس گفت بیار که خالی نشد خانه از نان خورش که در آن خانه

سرکاست یعنی در هر خانه که سرکاست از نان خورش خالی نیست زیرا که سرکا نان خورش خوبی است عن

ابی موسی عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال فضل عایشة علی النساء کفضل الثرید علی سایر الطعام

مرویست از ابی موسی رضی الله عنه در حالیکه او راوی است از پیغامبر خدا صلی الله علیه وآله

وسلم که آن سرور گفت که فضل عایشه رضی الله عنها بر زنان همچو فضل ثرید است بر سایر طعام ثرید را

بفارسی اشکنه میگویند یعنی در شوربای گوشت نان را ریزه می سازند و گاهی گوشت نیز با آن شوربا می

باشد نزدیک عرب این طعام محبوبست وروی ابو داود وکان احب الطعام الی رسول الله صلی الله

علیه وآله وسلم الثرید من الخبز والثرید من الحیس وظاهر حدیث بر آن دال است که حضرت عایشه رضی الله

عنها بر جمیع زنان فضل دارد تا آنکه بر مادر حضرت موسی علیه السلام و بر آسیه و بعضی از علما آسیه را

وحضرت مریم را مستثنی داشته اند و حضرت شیخ ابن الحجر رحمه الله گفتند در شرح همین حدیث که تستثنی

خدیجة رضی الله عنها فانها افضل من عایشة رضی الله عنها علی الاصح لتصریحه صلی الله علیه وآله وسلم

لعایشة بانه لم یرزق خیرا من خدیجة یعنی حضرت شیخ فرمودند که حضرت خدیجه کبری رضی الله عنها

مستثنی است ازین حکم زیرا که حضرت خدیجه افضل است از حضرت عایشه بر قول اصح بواسطه تصریح

کردن آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم حضرت عایشه را که بدرستیکه آن حضرت صلی الله علیه وآله

وسلم روزی داده نشد یعنی نصیب آن سرور نشد هیچ زنی بهتر از خدیجه اما درین دغدغه میشود که حدیث

داشت

دال است برانکه از حضرت خدیجه هیچ زنی از زنان آن سرور افضل نبود نه بر افضلیة حضرت
خدیجه زیراک احتمال مساواة باقی است وظاهر آنست کر از احادیث دیگر افضلیة حضرت
خدیجه کبری رضی الله عنها اخذ کرده شد وایضا حضرت شیخ رحمه الله گفتند که فاطمه رضی الله عنها
افضل منها اذ لا یعدل بضعة صلی الله علیه وآله وسلم احد وبه یعلم انه بقیة اولاده کفاطمة
رضی الله عنها وان سبب الافضلیة ما فیهن من البضعة الشریفة ومن ثم حکی ابن السبکی عن بعض
ائمة عصره انه فضل الحسن والحسین رضی الله عنهما علی الخلفاء الاربعة ای من حیث البضعة
لا مطلقا فهم افضل منهما علما ومعرفة واکثر ثوابا واثارا فی الاسلام انتهی عبارته یعنی حضرت
فاطمه رضی الله عنها افضل است از حضرت خدیجه وعایشه رضی الله عنهما زیراکه آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم در حق حضرت فاطمه زهرا رضی الله عنها گفت فاطمة بضعة منی یعنی
فاطمه رضی الله عنها گوشت پاره است از من پس هیچ احدی برابر نشود به بضعه آن سرور را
صلی الله علیه وآله وسلم وباین وجه معلوم شد که سایر فرزندان آن سرور صلی الله علیه وآله
وسلم همچو فاطمه زهرا رضی الله عنها در افضلیة زیراک ایشان نیز بضعه آن سرورند وسبب فضل
بودن ایشان بضعه آن سرورست ازین جهت است که حکایت کرد ابن السبکی که از اکابر
ائمه شافعیه است از بعض امامان عصر خود که بدرستی که وی فضل می داد حضرت امام حسن را و حضرت
امام حسین را رضی الله عنهما بر خلفاء اربعه که خلفاء راشدین اند حضرت شیخ گفت که مراد او
از حیثیة بضعه است نه مطلقا یعنی بواسطه انکه ایشان گوشت پاره آن حضرتند صلی الله
علیه وآله وسلم ازین حیثیة بر خلفاء اربعه رضی الله عنهم فضل دارند نه بر طریق اطلاق
پس خلفاء اربعه رضی الله عنهم افضل اند از امامین رضی الله عنهما از حیثیة علم ومعرفة
واکثرند از روی ثواب واثرها در اسلام انتهی ترجمة کلام الشیخ رضی الله عنه والله اعلم
بحقیقة الحال عن انس بن مالک یقول قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فضل عائشة
علی النساء کفضل الثرید علی سایر الطعام معنی حدیث تقریر یافت عن ابی هریرة انه ا

رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم توضأ من ثور اقط ثم رآه اكل من كتف شاة ثم صلى ولم

يتوضأ مروي است از ابي هريرة رضي الله عنه كه بدرستي كه وي ديد رسول خدا را صلى الله

عليه وآله وسلم كه وضو ساخت از جهت خوردن پاره از اقط و هو لبن مجمد بالنار و بعضي

گفتند كه مراد از وضو شستن دو كف دست و دهن است پس در حديث دليل است بر آنكه

مندوب است شستن دست بعد از طعام مگر آنكه بر دست چيزي نچسپيد از طعام و همچنين مندوب است

شستن دست پيش از طعام مگر آنكه يقين باشد نظافت آن و طعام را تنها بخورد و اگر

طعام با جماعت بخورد هر چند كه نظافت دست يقين باشد سنت است شستن دست براي

تطييب خاطر ديگران كه با او شريك كنند در طعام بعد از آن ديد ابو هريره آن سرور را كه خورد

از كتف شاة و وضو نكرد يعني وضو شرعي و عدم وجوب وضو از خوردن چيزي كه آتش در آن اثر

كرده باشد مذهب جمهور صحابه و جمهور مجتهدان است و جماعتي وضو را واجب داشتند لحديث

الوضوء مما مست و جواب جمهور آنست كه اين حديث منسوخ است بما صح عن جابر ان ترك الوضوء

مما مسته النار آخر الامرين من فعله صلى الله عليه وآله وسلم او يحمل الوضوء على غسل الفم واليد

عن انس بن مالك قال اولم رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم على صفية بتمر وسويق مروي است

از انس بن مالك رضي الله عنه كه وي گفت كه وليمه كرد رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم

بر صفيه كه از امهات مؤمنين است و دختر حيي است كه از نسل هارون است كه برادر موسى

است عليهما الصلوة والسلام بخرما و تلقان و وليمه طعامي است كه مهيا كرده شود نزديك نكاح

يا بعد نكاح بشرط آنكه قريب نكاح باشد بوجهي كه منسوب شود بوي بحسب عرف و عادة حضرت شيخ رحمه الله

گفت كه احتمال هست كه بعد از طول زمان نيز ادا كرده شود چنانچه در عقيقه فقها گفتند كه تا وقت

بلوغ صبي مطالبه عقيقه از پدر او مي توان كرد و اگر پدر او ترك عقيقه او كرد منتقل مي شود بسوي

ولد پس بايد كه ولد عقيقه خود كند اگر چه بعد از بلوغ باشد بدانكه وليمه سنت موكده است و افضل آنست

كه بعد از دخول وليمه كند اقتدا بنبي صلى الله عليه وآله وسلم و اجابه طعام وليمه بشروط مقرره سنت است

همه اجابت سایر ولائم و اهل ظاهر و بعض از سلف بر آنند که واجب است اجابت طعام ولیمه عن سلمی
ان الحسن بن علی رضی الله عنهما و ابن عباس و ابن جعفر رضی الله عنهم اتوها فقالوا اصنعی
لنا طعاما مما کان یعجب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و یحسن اکله فقالت یا بنی
لا تشتهیه الیوم قال بلی اصنعیه لنا مرویست از سلمی رضی الله عنها که وی گفت که
حضرت امام حسن و عبد الله ابن عباس و ابن جعفر رضی الله عنهم آمدند وی را پس گفتند
که بساز و مهیا کن برای ما طعامی را از آن طعامی که بود که خوش می‌ساخت رسول خدا را
صلی الله علیه و آله و سلم و نیکو می‌داشت خوردن آنرا رسول خدا پس سلمی گفت که ای
پسرکین تصغیر برای شفقت است و مخاطب حضرت امام حسن است رضی الله عنه و تواند
بود که خطاب بهر سه کس باشد بصیغه واحد بنا بر آنکه بواسطه کمال مناسبت و کمال اتحاد هر سه
کس بمنزله یک کس اند و اگر اتی بصیغه جمع خوانده شود هیچ اشکال نمی‌آید چنانچه بیک
روایت است میل نمی‌کنی آن طعام را درین روز یعنی چون در میان مردم وسعتی در طعام
پیدا شده و طعامهای لذیذ میخورند آن طعام را نمی‌خوری گفت که آری میل می‌کنیم آن طعام
را مهیا کن برای قال فقامت فاخذت شیئا من شعیر فطحنته ثم جعلته فی قدر و صبت
علیه شیئا من زیت و دقت الفلفل و التوابل فقربته الیهم فقالت هذا مما کان یعجب النبی
صلی الله علیه و آله و سلم و یحسن اکله راوی گفت که پس سلمی برخاست گرفت چیزی از جو پس آرد
ساخت آنرا بعد از آن انداخت آنرا در دیگی و ریخت بران اندکی از روغن زیت و زیره
کرد فلفل را و زیره را پس نزدیک ساخت آنرا بسوی ایشان پس گفت که این طعام از آن طعامی
است که خوش می‌ساخت رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم و نیکو می‌داشت خوردن
آنرا عن جابر بن عبد الله قال اتانا النبی صلی الله علیه و آله و سلم فی منزلنا فذبحنا له شاة
فقال کانهم علموا انا نحب اللحم و فی الحدیث قصة یعنی مرویست از جابر رضی الله عنه که وی
گفت که آمد ما را رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در منزل ما پس ذبح کردیم برای او گوسفندی را

گفت کہ گویا ایشان دانستند کہ بدرستی دوست میداریم گوشت را و درین وقت میل
آن داریم و درین حدیث قصہ ایست کہ در کتاب مشکوۃ وغیر آن از کتب احادیث
مذکورست و در نسخہ اتانا رسول اللہ بدل الینے بدانکہ شاۃ جنس ست متناول است گوسفند را
و بز را و مذکر را و مونث را و اصلہ شاھۃ فحذفت الھاء وعینھا واو وانما القلبت با
فی شاہ بکسر العین عن جابر قال خرج رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم وانا معہ و دخل علی
امراۃ من الانصار فذبحت لہ شاۃ فاکل منھا یعنی مرویست از جابر رضی اللہ عنہ کہ وی
گفت کہ بیرون آمد رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم و حال انکہ من با او بودم پس در آمد
در خانہ زنے از انصار پس ذبح کرد آن زن گوسفند را برای او پس خورد پارہ از گوشت آن
گوسفند بعد از پختن آن فاتتہ بقناع من رطب فاکل منہ ثم توضاء للظھر وصلے ثم انصرف
فاتتہ بعلالۃ من علالۃ الشاۃ پس آمد آن زن رسول خدا را صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم با طبقے
از رطب پس خورد پارہ از خرما بعد از ان وضو ساخت از برای نماز پیشین و نماز گزارد بعد از ان
برگشت بخانہ آن زن پس آمد آن زن بقیہ گوشت از بقیہ گوشت گوسفند فاکل ثم صلے
العصر ولم یتوضاء پس خورد آن گوشت باقی را پس نماز عصر گزارد و وضو نساخت زیرا کہ با وضو
بود عن ام المنذر قالت دخل علی رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم ومعہ علی ولنا دوال معلقۃ
مرویست از ام المنذر کہ در آمد نزدیک من رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم و حال آنکہ با وی علی
بود علیہ السلام و مارا خوشہا خرما خام آویزان بود الدوال جمع دالیۃ وھی العذق من البسر
فعلق فاذا رطب اکل والواو فیہ منقلبۃ عن الالف کذا قال فی النھایۃ وفیہ بحث فتدبر
قالت فجعل رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم یاکل وعلی یاکل معہ فقال رسول اللہ
صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم مہ یا علی فانک ناقہ گفت ام المنذر کہ پس شروع کرد رسول خدا صلے اللہ
علیہ وسلم در خوردن آن خرما و حضرت امیر المومنین علی رضی اللہ عنہ می خورد با او پس گفت
رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم حضرت علی را رضی اللہ عنہ کہ باز دار خود را از خوردن

خرما بس بدرستیکه تو در نزدیکی از بیماری برخاستی و تراز یان میکند قال في النهایة مَهْ اسم فعل
بمعنی اسکت و قال الجوهري معناه کُفّ و هذا اظهر هنا یقال نقه المریض ینقه فهو ناقه اذا برا
وکان قریب العهد بالمرض ولم یرجع الیه کمال قوته وصحته قالت فجلس علي والنبي صلی الله علیه
وآله وسلم یاکل قالت فجعلت لهم سلقا وشعیرا گفت ام المنذر که بس نشست حضرت امیر المومنین
علي رضي الله عنه وحال آنکه پیغامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم می خورد از ان خرما گفت ام
المنذر که تخم برای ایشان شلغم را و جو را مراد از لهم ما فوق واحد است وفي نسخة له فقال النبي
صلی الله علیه وآله وسلم یا علي من هذا فاصب فانه اوفق لک بس گفت پیغامبر خدا صلی الله علیه
وآله وسلم حضرت امیر المومنین علي را که ای علي ازین طعام بس بخور بس بدرستیکه آن طعام موافق
است مر ترا عن عائشة ام المومنین قالت کان النبي صلی الله علیه وآله وسلم یاتیني فیقول
اعندک غداء فاقول لا فیقول اني صائم مرویست از عائشه مادر مومنان که بود پیغامبر خدا
صلی الله علیه وآله وسلم که می آمد مرا بس میگفت که آیا نزدیک تو غدائی هست یعنی طعامی که در اول
نهار خورده شود و مقابل او عشا است بفتح عین یعنی طعامی که در وقت عشا خورده شود
بس میگفتم که نی گفت حضرت عائشه که بس میگفت که بدرستیکه من روزه دارم یعنی چون در خانه
من طعامی موجود نمی بود نیت روزه میکرد فاتاني یوما فقلت یا رسول الله انه اهدیت
لنا هدیة قال وما هي قلت حیس گفت حضرت عائشه که بس آمد مرا روزی بس گفتم که ای رسول خدا
بدرستیکه شان اینست که فرستاده شد برای ما هدیه گفت که چیست آن گفتم که حیس است و حیس طعامی
است متخذ از تمر و اقط و سمن و گاهی بعوض اقط در میان آن آرد میکنند و گاهی نان مالیده
قال اما اني اصبحت صائما قالت ثم اکل گفت که بدان و آگاه باش که بدرستیکه در صبح در آمدم
در حالتیکه روزه دار بودم یعنی نیت روزه کرده بودم گفت حضرت عائشه که بعد از ان خورد
آن حیس را و این حدیث دال است برانکه روزه دار مخیر است اگر می خواهد بخورد و اگر می خواهد
نخورد روزه دار در وقتیکه متنفل باشد عن عبد الله بن سلام قال رایت النبي صلی الله علیه وآله وسلم

اخذ كسرة من خبز الشعير فوضع عليها تمرة ثم قال هذا ادام هذه فاكل مرويست از عبد الله
بن سلام كه وي گفت ديدم پيغامبر خدا را صلى الله عليه وآله وسلم كه گرفت پاره را از نان
جو پس نهاد بر روي خرمائي را بعد از ان گفت كه اين خرما نان خورش اين پاره نان است
بعد از ان خورد آنرا عن انس ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم كان يعجبه الثفل
قال عبد الله يعني ما بقي من الطعام مرويست از انس كه بدرستي كه رسول خدا صلى الله عليه
وآله وسلم بود باين صفت كه خوش ميساخت او را ثفل گفت عبد الله كه يكي از راويان
حديث است كه خواست انس از ثفل چيزي را كه باقي ماند از طعام در ديگ ويا در طبق و مويد
ثاني است حديث استحباب ليسيدن كاسه و طبق و ثفل بضم اوّل افصح است از كسر ان و ثفل
در اصل چيزي را مي گويند كه در آب فرو برده شود از هرچه باشد و در نهايه مذكور است كه ثفل ثريد
را مي گويند باب ما جاء في وضوء رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عند الطعام اين
بابي است در ذكر احاديثي كه آمده اند در دستشستن رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم
نزديك طعام و تواند كه مراد از وضو وضوء شرعي باشد باين معني كه اين بابي است در بيان
آنچه آمده است در وضو نزديك طعام يعني آن حضرت وضو ميكرد يا نميكرد عند ما وجد اعن
ابن عباس ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم خرج من الخلاء فقرب اليه الطعام فقالوا
الا نأتيك بوضوء يعني مرويست از ابن عباس رضي الله عنهما كه بدرستي كه رسول خدا صلى الله
عليه وآله وسلم بيرون آمد از مبرز پس نزديك آورده شد بسوي او طعام پس گفتند كه آيا نياريم ترا آب
وضو را تا وضو سازي و با وضو طعام خوري و چون عادة آن سروران بود كه در اكثر اوقات
طعام را بغير وضو نمي خورد بنا بر ان اين قول از ايشان بوجود آمد قال انما امرت بالوضوء
اذا قمت الي الصلوة گفت كه جزاي نيست كه مامور شدم بوضوء شرعي وقتي كه برخيزم بسوي
نماز يعني براي نماز وضو لازم است نه براي طعام و اين تعليمي است از ان حضرت كه در وقت
طعام با وضو بودن لازم نيست بلك امري است مستحب و ترك استحباب براي بيان جواز است زيراك

در حق آن حضرت برای قصد بیان جواز ترک وضو اولی است بدانکه خلا بفتح اول و مد آخر
زمین خالی را میگویند که در ان چیزی نباشد در نهایه مذکورست که خلا جای قضای حاجت را
میگویند و خلا بکسر اول و مد آخر و دری را و مجانبه را میگویند و اما خلا بکسر اول و قصر آخر گیاه
رقیق را گویند در وقتی که تر و تازه باشد و وضو بفتح واو آب وضو را میگویند عن ابن عباس
عن ابن عباس خرج رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من الغائط مرویست از عبد الله بن
عباس رضی الله عنهما که بیرون آمد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از جای قضای حاجت
فأتی بطعام فقیل له ألا نتوضأ فقال أ أصلی فأتوضأ پس آورده شد بطعامی یعنی پیش
او طعامی حاضر کردند پس گفته شد او را که آیا وضو نمی سازی پس گفت که آیا نماز گزارم تا وضو
سازم عن سلمان قال قرأت فی التوریة ان برکة الطعام الوضوء بعده فذکرت ذلک للنبی
صلی الله علیه و آله و سلم واخبرته بما قرأت فی التوریة فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
~~واخبرته بما قرأت فی التوریة فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم~~ الوضوء قبله و الوضوء بعده
یعنی مرویست از سلمان رضی الله عنه که وی گفت که خواندم در توریة که بدرستی که برکة طعام وضو
کردن است بعد از طعام یعنی دست شستن بعد از طعام و ذکر کردم آنرا مر پیغامبر خدا را صلی الله
علیه و آله و سلم و خبر کردم او را بچیزی که خواندم در توریة پس گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله
و سلم که برکة طعام است دست شستن پیش از طعام و دست شستن بعد از طعام بدانکه مراد از
برکة طعام پیش از خوردن زیاده شدن نفس طعام است و مراد از برکة آن بعد از خوردن باقی
ماندن قوة آن در شکم و زیادتی آن در فواید و آثار اوست بآنکه سبب قوة بر طاعة شود و در کتاب
نهایه مذکورست که اصل برکة از برک البعیر است وقتی که نشانده شود شتر در موضعی پس لازم گیرد
همان موضع را و بجای دیگر نرود و گاهی اثرا بر زیادتی نیز اطلاق میکنند و مراد درین حدیث
زیادتی است و در حمل برکة بر وضو مبالغه است در سینة آن باب ما جاء فی قول رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم قبل الطعام و بعد ما یفرغ منه این بابی است در بیان آنچه آمده است در گفتن

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم پیش از طعام و بعد از فارغ شدن از طعام عن ابی ایوب
الانصاری قال کنا عند النبی صلی الله علیه و آله وسلم یوما فقرب طعام فلم ار طعاما کان اعظم
برکة منه اول ما اکلنا و لا اقل برکة فی اخره قلنا یا رسول الله کیف هذا قال انا ذکرنا اسم الله
حین اکلنا ثم قعد من اکل و لم یسم الله تعالی فاکل معه الشیطان یعنی مرویست از ابی ایوب الانصار
رضی الله عنه که وی گفت که بودیم نزدیک رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم روزی پس نزدیک
آورده شد طعامی ندیدم طعامی را که بوده است بزرگتر از روی برکة از ان طعام در اول وقت
خوردن ما و نه کمتر از روی برکة در آخر ان گفتیم رسول خدا را صلی الله علیه و آله وسلم که ای رسول
خدا چگونه است این و چه حکمة است درین گفت که بدرستی که ما ذکر کردیم نام خدا را در وقتی که ابتدا
خوردن کردیم بعد از ان نشست کسی که خورد و شریک شد با ما در اثنای طعام و نگفت نام خدا را پس
خورد با او شیطان و شریک شد با او در طعام و لیسب ان برکة طعام زایل گشت بدانکه بعضی از علما
گفتند که خوردن شیطان طعام را بر حقیقة است زیرا که عقل آنرا محال نمیداند و شرع نیز مانع آن
نیست بلکه مثبت آنست بدانکه مرویست از حضرت امام شافعی رحمه الله که بسم الله گفتن یک کس
از جماعة وقتی که باهم طعام خورند کافی است و از دیگران ساقط میشود یعنی سنة کفایة است
و این در وقتی است که همه در وقت تسمیه او حاضر باشند اما اگر کسی در میان طعام شریک شد و در وقت
تسمیه حاضر نبود تسمیه از وی سنت است چنانکه همین حدیث نیز مشعر است بان عن عایشة قالت
قال رسول الله اذا اکل احدکم فنسی ان یذکر الله تعالی علی طعامه فلیقل بسم الله اوله و آخره یعنی
مرویست از حضرت عایشه رضی الله عنها که وی گفت که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که وقتی
که بخورد یکی از شما طعامی را پس فراموش کند ذکر خدا را بر طعام خود پس گو بگوید این کلام را یعنی
بسم الله اوله و آخره یعنی میخورم طعام را در حالتی که استعانة میطلبم بنام خدا در اول طعام و آخر ان
بنابراین تقریر جار و مجرور حالی است از فاعل فعل مقدر پس وارد میشود بران که خوردن اول طعام
باستعانة بسم الله نیست زیرا که دران وقت بسم الله را ذکر نکرد و جواب آن اینست که گرچه حقیقة

مستعین

متعین نیست بواسطه نسیان ذکر اما حکما متعین است زیرا که مقتضای حال مومن آنست که
متعین باشد به بسم الله در جمیع افعال اگرچه بواسطه نسیان گاهی ذکر آن فراموش شود زیرا که
آن معفوست عن عمر بن ابی سلمة انه دخل علی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وعنده طعام
فقال ادن یا بنی فسم الله تعالی وکل بیمینک وکل مما یلیک یعنی مرویست از عمر بن ابی سلمة
رضی الله عنه که بدرستی که وی درآمد پیش رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم وحال آنکه نزدیک
او طعامی بود پس گفت که نزدیک شو ای پسر کی بنی تصغیر برای شفقت است پس بسم الله بگو و بخور بدست
راست خود و بخور آنچه نزدیک تست و از پیش دیگری مخور بطریق مفهوم امر برای استحباب است
در هر سه چیز و بطریق عموم است در دو چیز اول و در ثالث بر عموم نیست زیرا که بحدیث
ثابت شد که فواکه را اگر از پیش دیگری بخورند هیچ کراهة نیست عن ابی سعید الخدری قال
کان رسول الله صلی الله علیه وآله اذا فرغ من طعامه قال الحمد لله الذی اطعمنا وسقانا وجعلنا
مسلمین یعنی مرویست از ابی سعید الخدری رض الله عنه که وی گفت که بود رسول خدا صلی الله
علیه وآله وسلم که وقتی که فارغ می شد از طعام خوردن گفت الحمد لله تا آخر بدانکه چون درین محل
باعث حمد طعام دادن بود از اهم مقدم آورد بواسطه زیادتی اهتمام بشان او و چون سقی آب
در غالب اوقات مقارن طعام است بعد از طعام ذکر آن کرد و چون در صدد تعداد نعمتها بود
ذکر اسلام کرد که اشرف نعمتهاست عن ابی امامة قال کان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
اذا رفعت المائدة من بین یدیه یقول الحمد لله حمداً کثیراً طیباً مبارکاً فیه غیر مودع ولا مستغنی
عنه ربنا مرویست از ابی امامه رضی الله عنه که وی گفت که بود رسول خدا صلی الله علیه وآله
وسلم که وقتی که برداشته می شد مائده از پیش او میگفت الحمد لله الخ در کتاب مهذب مذکورست
که مائده و خوان آراسته را میگویند و جمع آن موائد است مخفی نماند که در حدیث دیگر مذکور شد
که آن سرور عالم طعام را بر خوان نخورد پس میان این حدیث و آن حدیث بحسب ظاهر منافاة
است پس واجب است تاویل یکی ازین دو حدیث و یا ترجیح یکی و حدیث اول را باین نوع توجیه

مي توان كرد كه برخوان طعام نخورد يعني بطريق مداومت بدانكه مراد از حمد طيب حمدي است
كه پاك باشد از ريا و سمعة و از اوصافي كه مناسب جناب حضرت حق سبحانه نيست لانه طيب
لا يقبل الا الطيب و مراد از حمد مبارك زيادتي و نمو حمد است يعني حمدي كه هميشه در ازدياد باشد
بواسطه ازدياد نعمة و گاهي بمعني اثبات او آمده نيز آمده است چنانچه در بارك علي محمد يعني ثابت
دايم واز براي او چيزي را كه عطا كردي را از تشريف و تعظيم و لفظ غير مودع هم برفع مرويست
و بنصب هم و تابع اوست لفظ ولا مستغني عنه در رفع و نصب و بتقدير ثاني ضمير هر دو راجع
است بسوي حمد چنانچه ظاهر است و مناسب اوصاف سابقه يعني حمدي كه غير متروك و غير
معرض عنه است بلكه حمدي كه محتاج اليه است مترسط شود بان عطاياي ديگر و كشيده شود بسبب
آن مزيد نعمة و تواند بود كه ضمير هر دو راجع باشد بسوي الله پس برين تقدير هر دو حال انداز الله
باعتبار معني مفعولية يا فاعلية يعني حمد ميكويم خدا تعالي را حال كو نه غير متروك الطلب والرغبة
فيما عنده ولا مستغني عنه اي غير مطروح ولا معرض عنه بل يحتاج اليه لانه لا ينقطع امداد الله تعالي
و خطابي همين قول را اختيار كرد با وجود آنكه اول اظهر است و تواند بود كه ضمير هر دو راجع باشد
بسوي طعامي كه دلالت مي كند بران سياق كلام و اين وجه ابعد وجوه است چنانچه صاحب مطالع
الانوار و امام نووي در كتاب اذكار بان تصريح نمودند و بر تقدير رفع خبر مبتدا محذوف است
و در مرجع هر دو ضمير احتمالات مذكوره بحال خود است و يا خبر ربنا است كه مقدم شده است بر ان
تقديري كه ربنا مرفوع باشد و در ربنا هر سه وجه جايز است رفع آن بتقديري كه مبتدا باشد
و غير مودع خبر آن مقدم بران چنانچه مذكور شد و يا خبر مبتدا محذوف اي هو ربنا و نصب ربنا
بتقدير مدح است و يا باختصاص يعني امدح ربنا او اخص ربنا بالحمد و يا باضمار اعني يعني ربنا
و يا نعقد بر ندا كانه قال يا ربنا اسمع حمدنا و جر ربنا بطريق بدل است از ضميري كه در عنه
است و يا از اسم الله كه در الحمد لله است عن عائشة قالت كان النبي صلى الله عليه وآله وسلم
ياكل طعاما في بيته من اصحابه فجاء اعرابي فاكله بلقمتين فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم

لو سمّى لكفاكم يعني مرويست از حضرت عائشه رضي الله عنها كه وي گفت كه بود پيغامبر خدا
صلى الله عليه وآله وسلم كه مي خورد طعام را در شش كس يعني با شش كس از ياران خود پس
آمد يك اعرابي پس خورد آن طعام را بدو لقمه پس گفت رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم كه اگر
بسم الله ميگفت هر آئينه كفايت ميكرد شما را تواند بود كه اخبار حضرت عائشه ازين
قصه بواسطه اخبار رسول باشد ويا آنكه از سوراخ در ملاحظه كرده باشد ويا پس از آيه
حجاب باشد عن انس بن مالك قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان الله ليرضى
عن العبد ان يأكل الاكلة فيحمده عليها او يشرب الشربة فيحمده عليها يعني مرويست از انس
بن مالك رضي الله عنه كه وي گفت كه گفت رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم كه بدرستيكه خداي تعالى
راضي ميشود از بنده مؤمن بسبب خوردن او خوردني را ويا بسبب نوشيدن او شربتي را پس
حمد گفتن او مر خداي تعالى را يعني چون بنده مؤمن طعامي بخورد ويا آبي بنوشد وشكر ازا بجا
آرد حضرت حق سبحانه وتعالى از وي خشنود شود بدانكه در كتاب مغرب مذكورست كه الاكلة بفتح الهمزه
مصدر مره است وبضم آن بمعني لقمه ولفظ او في او يشرب تواند بود كه براي شك باشد ويا براي
تنويع وقوله فيحمده هم برفع مرويست وهم بنصب ولي بحسب عربيت نصب آن ظاهرترست
باب ما جاء في قدح رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اين بابي است در بيان آنچه آمده است
در قدح رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم عن ثابت قال اخرج الينا انس بن مالك قدح
خشب غليظا مضببا بحديد فقال يا ثابت هذا قدح رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
يعني مرويست از ثابت كه وي گفت كه بيرون آورد از خانه خود انس بن مالك رضي الله
عنه قدح چوبين را كه درشت وسطبر بود وپشيزه زده بود به پشيزه آهن پس گفت انس كه اي
ثابت اين قدح رسول خداست صلى الله عليه وآله وسلم عن ثابت عن انس قال لقد سقيت
رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بهذا القدح الشراب كله الماء والنبيذ والعسل واللبن يعني روايت
كرد ثابت رحمه الله از انس بن مالك رضي الله عنه كه وي گفت كه هر آئينه بتحقيق است كه نوشانيدم

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بان قدح شربت را همه آنرا یعنی آب را و شربت خرما و زبیب را و شربت عسل را و شیر را باب ما جاء فی فاکهة رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم این بابی است در بیان آنچه آمده است در میوه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم عن عبد الله بن جعفر قال کان النبی صلی الله علیه و آله وسلم یاکل القثاء بالرطب یعنی مرویست از عبد الله بن جعفر که وی گفت که بود پیغامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم که میخورد خیار را با خرماهای تر عن عایشة ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم کان یاکل البطیخ بالرطب یعنی مرویست از حضرت عایشه رضی الله عنها که بدرستی که پیغامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم جمع بین الخربز بالرطب یعنی مرویست از انس بن مالک که وی گفت که دیدم رسول خدا را که جمع میکرد میان خربزه و خرمای تر یعنی هر دو را باهم می خورد قال فی النهایة الخربز هو البطیخ بالفارسیة عن عایشة ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم یاکل البطیخ بالرطب یعنی مرویست از عایشه رضی الله عنها که بدرستی که پیغامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم خورد خربزه را با خرمای تر عن ابی هریرة قال کان الناس اذا راوا اول الثمر جاءوا به الی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فاذا اخذه رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال اللهم بارک لنا فی ثمارنا وبارک لنا فی مدینتنا و بارک لنا فی صاعنا وفی مدنا یعنی مرویست از ابی هریره رض که بودند مردمان که وقتی که می دیدند اول میوه را می آمدند بآن بسوی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم پس وقتی که میگرفت آنرا رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم میگفت این دعا را تا آخر یعنی ای بار خدایا برکت بده ما را در میوهای ما و برکت بده ما را در مدینه ما و برکت بده ما را در صاع و مد ما و از امام نووی رحمه الله منقولست که مراد از برکت در صاع و مد در نفس صاع و مدا است یعنی در مد مثلا برکتی ده باین که کفایت کند بوجهی که در جاهای دیگر بآن نوع کفایت نکند اللهم ان ابراهیم عبدک وخلیلک ونبیک وانی عبدک ونبیک وانه دعاک لمکة وانی ادعوک للمدینة بمثل ما دعاک به لمکة ومثله معه ای خداوند بدرستی که ابراهیم علیه السلام بنده تست و خلیل و دوست تست و پیغامبر تست و بدرستی که من بنده توام و پیغامبر توام بواسطه تواضع ترک ذکر حبیب کرد والله

ابتر

مرتبه حبیبه آن سرور علیه الصلوة والسلام زیاده تر از مرتبه خلّة ابراهیم است علیه السلام
وبدرستی که ابراهیم دعا کرد ترا از برای که بمانند آنچه دعا کرد ترا بآن ابراهیم از برای مکه و مثل
آن یعنی من دعا میکنم که مدینه را دو مقدار برکت مکه عطا کن قال ثم یدعو اصغر ولید یراه
فیعطیه ذلک الثمر گفت راوی که بعد آن طلب میکرد خوردترین فرزندان که می دید او را
پس عطا می کرد او را آن میوه عن الربیع بنت معوذ بن عفراء قالت بعثني معاذ بقناع من
رطب وعليه اجر من قثاء زغب یعنی مرویست از ربیع که وی گفت که فرستاد مرا معاذ بطبقی از
خرماهای تر و بالای آن خیارهای خورد باریشه بود و اجر بفتح همزه وسکون جیم و با را جمع جرو است
بکسر جیم وسکون را و درآخر آن واو که خیار خورد است وبعضی گفتند که زمان را نیز میگویند
زغب جمع ازغب است ماخوذ از زغب که صغار ریش است که بر بالای خیار خورد و تازه می باشد
وكان النبي صلى الله عليه وآله وسلم يحب القثاء فاتيته به وعنده حلية قد قدمت عليه من البحرين
فملأ يده منها فاعطانيه و بود پیغامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم که دوست میداشت خیار را
پس آمدم او را بآن طبق وحال آنکه نزدیک او زیوری بود که رسیده بود پیش او از بحرین
که نام شهریست پس پر کرد دو دست مبارک خود را از آن زیور پس عطا کرد مرا از آن عن الربیع
بنت معوذ بن عفراء قالت اتيت النبي صلى الله عليه وآله وسلم بقناع من رطب واجر زغب
فاعطاني ملء كفه حليا او قالت ذهبا یعنی مرویست از ربیع که وی گفت که آمدم پیغامبر خدا را
صلی الله علیه وآله وسلم بطبقی از خرماهای تر و خیارهای خورد باریشه پس عطا کرد مرا پری کف
مبارک از زیور و یا از ذهب شک راوی است **باب** ما جاء في صفة شراب رسول الله صلى الله
عليه وآله وسلم این بابی است در بیان آنچه آمده در شربت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم عن عائشة
قالت كان احب الشراب الى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الحلو البارد یعنی مرویست
از عائشه رضی الله عنها که وی گفت که بود دوستترین شربتها بسوی رسول خدا صلی الله علیه
وآله وسلم شیرینی سرد عن ابن عباس قال دخلت مع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم انا وخالد

بن الولید علی میمونة فجاءتنا باناء من لبن فشرب رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وانا علی
یمینه وخالد علی شماله فقال لی الشربة لک فان شئت آثرت بها خالدا یعنی مرویست از ابن
عباس رضی الله عنهما که وی گفت که در آمدم من با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم وخالد بن
الولید نزدیک میمونة که از امهات المؤمنین است پس آمد مارا بظرفی از شیر پس نوشید رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم پاره از آن شیر حال آنکه من در جانب راست او بودم وخالد در جانب چپ
او پس گفت مرا که شربة حق تست بواسطه آنکه در جانب راستی پس اگر می خواهی که ایثار کنی بآن خالد را
اختیار تست فقلت ما کنت لاوثر علی سؤرک احدا ثم قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
من اطعمه الله طعاما فلیقل اللهم بارک لنا فیه واطعمنا خیرا منه ومن سقاه الله لبنا فلیقل اللهم بارک
لنا فیه وزدنا منه ابن عباس گفت که پس گفتم من که نیستم من که اختیار کنم بر پس خورده تو احدی
را یعنی بدیگری نمی دهم بلکه خود خورم بعد از آن گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که هر کرا بدهد
خدا تعالی طعامی پس بگوید اللهم بارک لنا تا آخر یعنی ای خداوند برکت بده مارا در این طعام
وروزی کن مارا طعامی بهتر از این طعام وکسی که بنوشاند او را خدای تعالی شیری پس بگوید
که اللهم بارک لنا فیه تا آخر یعنی ای خداوند برکت بده برای ما در این شیر وزیاده کن مارا از شیر
قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم لیس شیء یجزی مکان الطعام والشراب غیر اللبن
گفت ابن عباس که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که نیست هیچ چیزی که کفایت کند بجای
طعام وشراب غیر شیر یعنی هم دفع تشنگی میکند وهم دفع گرسنگی باب ما جاء فی صفة شرب رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم این بابی است در بیان آنچه آمده است در صفة وکیفیة نوشیدن
رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم آب را وغیر آن عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه وآله
وسلم شرب من زمزم وهو قائم یعنی مرویست از عباس رضی الله عنه که بدرستی که پیغامبر خدا
نوشید از آب زمزم حال آنکه او ایستاده بود بدانکه زمزم چاهی است مشهور در حرم شریف
مکه مشرفه نزدیک کعبه معظمه زادها الله شرفا وبعضی گفته اند که بواسطه کثرة آب آنرا زمزم نام کرده شد

يقال ماء زمزم وزمزام وبعضي گفته اند که اسم علم است وبعضي از محققان بر آنند که آن سرور
در اغلب اوقات نشسته مي نوشيد ونهي فرمود از نوشيدن آب استاده وگاهي
از براي بيان جواز استاده نيز نوشيد پس بعضي گفتند که نوشيدن آن سرور در حالت قيام
ناسخ نهي است وبعضي گفتند که نوشيدن آن حضرت در حالت قيام بواسطه عذري بود و از اين
جهت است که اکثر علما نهي کردند از نوشيدن آب در حالت قيام اما اين نهي در غير آب زمزم است
عن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده قال رايت النبي صلى الله عليه وآله وسلم يشرب قائما
وقاعدا يعني مرويست از جد عمرو رضي الله عنه که وي گفت که ديدم پيغامبر خدا را صلى الله
عليه وآله وسلم که مي نوشيد آب را در حالت قيام وقعود يعني گاهي نشسته مي نوشيد وگاهي ايستاده
عن ابن عباس قال سقيت النبي صلى الله عليه وآله وسلم من زمزم فشرب وهو قائم يعني مرويست
از ابن عباس رضي الله عنهما که وي گفت که آب دادم پيغامبر خدا را صلى الله عليه وآله وسلم
از چاه زمزم پس نوشيد وحال آنکه او استاده بود عن النزال بن سبرة قال اتي علي
رضي الله عنه بكوز من ماء وهو في الرحبة يعني مرويست از نزال بن سبرة که وي گفت که آورده
شد حضرت امير المؤمنين علي رضي الله عنه بکوزه از آب وحال آنکه او در رحبه بود يعني صحن
که در درون مسجد کوفه بود بدانکه رحبه بفتح را صحراهيست که ميان افنية قوم مي باشد قال الليث
رحبة المسجد ساحته وقد يسمى بها ما يتخذ على ابواب بعض المساجد في القرى والرساتيق من حظيرة
او دكان للصلوة وتحريك الهاء احسن واما الرحبة في هذا الحديث فانها دكان وسط مسجد
الكوفة كان عليه السلام يقعد فيه ويعظ كذا في النهاية فاخذ منه كفا فغسل يديه ومضمض واستنشق
ومسح وجهه وذراعيه وراسه ثم شرب منه وهو قائم ثم قال هذا وضوء من لم يحدث پس گرفت از آب
ويا از کوزه مشت آبي را پس شست دو دست خود را و مضمضه کرد و آب در بيني کرد قوله مضمض
عطف على اخذ لا على غسل ومسح کرد روي مبارک خود را و دو بازوي خود را و سر خود را بعد از آن
نوشيد از آن آبي که در کوزه باقي مانده بود وحال آنکه او استاده بود بدانکه در بعض از روايات

صحیح واقع شده است که هر دو بازوی خود را شست پس تواند بود که تعدد قصه باشد در رحبه مسجد کوفه
و یا یکی از روایتین را تاویل باید کرد و یا ترجیح باید داد بعد از ان گفت که این وضوی کسی است
که وضو را او نشکست هکذا رایت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فعل همچنین دیدم رسول خدا را
صلی الله علیه و آله و سلم که میکرد و عن انس بن مالک ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم کان یتنفس
فی الاناء ثلثا یعنی مرویست از انس رضی الله عنه که بدرستیکه پیغامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم
بود که نفس میکشید سه بار نزدیک اناء نه در درون اناء زیراکه در حدیث صحیحین ثابت شد که بدرستیکه
که پیغامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم نهی کرد از نفس کشیدن در درون اناء اذا شرب و یقول هو
امرأ و ازوی نفس میکشید سه بار در وقتیکه آب می خورد و میگفت که نفس کشیدن سه بار امرأ است
یعنی ثقیل نمی شود بر معده و فرو آید از معده باسانی دارو یا است یعنی دفع کننده ترست
و تشنگی را عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم کان اذا شرب تنفس مرتین یعنی
مرویست از ابن عباس رضی الله عنهما که بدرستیکه پیغامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود که وقتیکه
که می نوشید آب را نفس میکشید دو بار مقصود آنکه بیک نفس خوردن منهی است زیراکه مصور رحمه الله
در جامع خود از ابن عباس رضی الله عنه روایت کرد که آن سرور علیه الصلوة والسلام گفت که لا
تشربوا واحدا کشرب البعیر لکن اشربوا مثنی و ثلث و سموا اذا انتم شربتم و احمدوا اذا انتم رفعتم
و عن کبشة قالت دخل علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فشرب من فی قربة معلقة قائما
یعنی مرویست از کبشه رضی الله عنها که وی گفت که در آمد نزدیک ما رسول خدا صلی الله علیه و آله
و سلم پس نوشید آب را از دهن مشک آبی که آویزان بود در حالیتیکه استاده بود بدانکه
در حدیث دیگر نهی آن واقع شد یعنی پیغامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم نهی فرمود از نوشیدن
آب از دهن مشک پس تواند که نوشیدن آن حضرت بعد از نهی از ان برای بیان جواز باشد
فقمت الی فیها فقطعته پس برخاستم و قصد کردم بسوی دهن مشک پس بریدم آنرا تا از برای
برکت پیش خود آنرا نگاه دارم و تا دست آلوده بران موضع نرسد و تا بان آب تداوی مرض کرده باشیم

وعن ثمامة بن عبد الله قال كان انس بن مالك يتنفس في الاناء ثلثا وزعم انس ان النبي
صلي الله عليه وآله وسلم كان يتنفس في الاناء ثلثا يعني مرويست از ثمامة بن عبد الله كه گفت
كه بود انس بن مالك كه نفس ميكشيد در وقت خوردن آب نزديك اناء سه بار وگفت انس كه بدرستي
كه پيغامبر خدا صلي الله عليه وآله وسلم نفس مي كشيد سه بار نزديك اناء عن انس بن مالك ان النبي
صلي الله عليه وآله وسلم دخل وقربة معلقة فشرب من فم القربة وهو قايم فقامت ام سليم الي راس
القربة فقطعتها يعني مرويست از انس بن مالك كه بدرستي كه پيغامبر خدا صلي الله عليه وآله وسلم
درآمد بخانه ما وحال آنكه مشكي معلق بود پس نوشيد از دهان مشك وحال آنكه او استاده بود
پس برخاست ام سليم مادر انس بسوي سر مشك پس بريد آن را وضمير مونث بواسطه اعتبار تانيث
مضاف اليه است ويا باعتبار آنكه راس قربة قطعه ايست عن سعد بن ابي وقاص ان النبي
صلي الله عليه وآله وسلم كان يشرب قايما يعني مرويست از سعد بن ابي وقاص كه بدرستي كه پيغامبر
خدا صلي الله عليه وآله وسلم كه مي نوشيد آب را ايستاده يعني در بعض از اوقات باب ما جاء في
تعطر رسول الله صلي الله عليه وآله وسلم بابي است در بيان آنچه آمده است در خوشبوئي يافتن
رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم عن انس قال كان لرسول الله صلي الله عليه وآله وسلم سكة
يتطيب منها يعني مرويست از انس بن مالك رضي الله عنه كه بود مر رسول خدا را صلي الله عليه وآله
وسلم كه خوشبوي مي ساخت خود را از آن وسكه نام خوشبوئي است معروف كه ضم كرده شود با خوشبوئي
ديگر پس استعمال كرده شود وعن ثمامة بن عبد الله قال كان انس بن مالك لا يرد الطيب وقال
انس ان النبي صلي الله عليه وآله وسلم لا يرد الطيب مرويست از ثمامة بن عبد الله كه گفت
كه بود انس بن مالك كه رد نمي كرد خوشبوي را وقتي كه پيش او بطريق هديه مي آوردند وگفت
انس كه بدرستي كه پيغامبر خدا صلي الله عليه وآله وسلم رد نمي كرد خوشبوي را عن ابن عمر قال قال
رسول الله صلي الله عليه وآله وسلم ثلث لا ترد الوسايد والدهن واللبن يعني مرويست از عبد الله
بن عمر رضي الله عنه كه گفت رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم كه سه چيزند كه رد كرده نمي شوند يعني

روان بنا ید کرد وقتی که کسی بطریق هدیه پیش کسی آورد یکی بالین دوم روغن خوشبوی
سیوم شیر زیراکه درین چیزها در عرف و عادة چندانی منت نیست و در بعضی از نسخ بجای
والدهن والطیب عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم طیب
الرجال ما ظهر ریحه وخفی لونه وطیب النساء ما ظهر لونه وخفی ریحه مرویست از ابی هریره رضی
که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که خوشبوی مردان خوشبوی است که ظاهر باشد
بوی آن و پوشیده باشد رنگ آن زیراکه در اظهار رنگ مقصود زینت است و آن مناسب حال
مردان نیست و خوشبوی زنان خوشبوی است که ظاهر باشد رنگ آن و پوشیده باشد
بوی آن و بعضی گفتند که این در وقتی است که زن از خانه بیرون آید و بمسجد رود یا برای کاری
و مهمی و اما اگر در خانهٔ خود نزدیک شوهر خود باشد بهر طیبی که استعمال کند روا باشد عن ابی عثمان
النهدی قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اذا اعطی احدکم الریحان فلا یرده فانه
خرج من الجنة یعنی مرویست از ابی عثمان النهدی رضی الله عنه که گفت که رسول
خدا صلی الله علیه وآله وسلم که وقتی که داده شود یکی از شما را ریحان یعنی هر نبتی که خوش بوست
پس بر ندهد که آن بیرون آمد از بهشت پس در رد کردن آن تفاول نیک نیست عن جریر بن عبد الله قال
عرضت بین یدی عمر بن الخطاب فالقی جریر رداءه ومشی فی ازار فقال خذ رداءک فقال عمر
للقوم ما رأیت رجلا احسن من صورة جریر الا ما بلغنا من صورة یوسف یعنی مرویست از جریر بن
عبد الله که گفت عرض کرده شدم یعنی حاضر گردانیده شدم پیش حضرت عمر رضی الله عنه پس انداخت
جریر ردای خود را از دوش خود و روان شد در لنگی اگر این قول قول جریر است پس از قبیل التفات است
و اگر از کلام راوی است پس از قبیل نقل بالمعنی است پس گفت او را حضرت عمر رضی الله عنه که
بگیر ردای خود را پس گفت عمر قوم را یعنی کسانی که پیش او حاضر بودند که ندیدم مردی را نیکوتر از
صورة جریر مگر آنچه رسید ما را از صورة یوسف علیه السلام معلوم خواهد بود که مراد ازین مردم غیر رسول
خدا اند صلی الله علیه وآله وسلم زیراکه مقرر و مبین شد در اول کتاب که هیچ احدی از بنی آدم و آدم

در حسن و ملاحت برابر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نبود چه جای آنکه بهتر از وی باشد
و بخاطر می رسد که در عدم استثنا از آن سرور علیه السلام نیز مبالغه است در حسن او یعنی در حسن
و لطافت بوجهی از بشر ممتاز است که گویا از جنس بشر نیست تا احتیاج باستثنا باشد
این حسن چه حسن است نه حد بشر است این از جنس بشر نیست جمال دگر است این و معلوم خواهد بود
که در بعض از نسخ این حدیث درین باب مکتوب و مذکور نیست زیراکه بباب هیچ مناسبت
از روی ظاهر ندارد و در بعضی از نسخ مذکور است پس بعضی از علما بیان مناسبت این آن بباب
وجه گفتند که بوی خوش لازم حسن است و لیکن بر هر کس ظاهر نشود مگر بر کسانی که حواس خود را
از کدورات صاف کردند چنانچه یعقوب علیه السلام از چند روز راه بوی یوسف علیه السلام
شنید پس گفت انی لاجد ریح یوسف لولا ان تفندون این توجیه از مولانا عصام الدین
رحمه الله منقول است و بخاطر می رسد که تنبیه بر تسلیم آنکه بوی خوش لازم حسن باشد باز این حدیث
بتعطر رسول خدا صلی الله علیه و سلم هیچ مناسبت ندارد و حال آنکه باب در تعطر اوست صلی الله
علیه و آله و سلم باب کیف کان کلام رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم این بابی است در کیفیت
کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عن عائشة قالت ما کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
یسرد سردکم هذا و لکنه یتکلم بکلام بین فصل یعنی مرویست از عائشه رضی الله عنها که گفت نبود رسول
خدا صلی الله علیه و آله و سلم که سخن رانی در پی و بتعجیل میگفت همچو تعجیل کردن شما در سخن و لیکن
او تکلم میکرد بکلامی واضح و ظاهر که ممتاز بود از غیر که در وی هیچ اشتباهی نمی شد و یا بکلامی
که فاصل بود میان حق و باطل و فی نسخة بینه فصل یحفظه من جلس الیه که یاد میگرفت هر کس که می
نشست متوجه و ناظر بسوی او و عن انس بن مالک قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
یعید الکلمة ثلثا لتعقل عنه یعنی مرویست از انس که وی گفت که بود رسول خدا صلی الله
علیه و آله و سلم که اعاده میکرد کلمه را سه بار یعنی هر کلمه را سه بار میگفت نه آنکه هر کلمه را سه بار اعاده میکرد
تا چهار بار شود زیراکه در واقع چنین نبود و تکرار برای آن بود که تا فهم کرده و دانسته شود از وی

یعنی تا بتش هرکس این سخن مشخص شود بعد از ان آنرا یاد کرد عن الحسن بن علی رضی الله عنه قال
سالت خالی هند بن ابی هالة وکان وصافا فقلت صف لی منطق رسول الله صلی الله علیه واله وسلم
قال کان رسول الله صلی الله علیه واله وسلم متواصل الاحزان یعنی مرویست از حضرت امام حسن رضی
الله عنه که سوال کردم خال خود را که هند ابن ابی هالة است وحال آنکه بود وصف کننده و بیان
کننده از احوال رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم گفتم او را که بیان کن برای من سخن گفتن رسول
خدا صلی الله علیه واله وسلم پیوسته بغمها یعنی همیشه اندوه ناک می بود بواسطه امته که چرا همه ایمان نمی
آرند چنانکه حضرت حق سبحانه وتعالی وی را وحی فرمود که لعلک باخع نفسک ودر آخرت احوال امته
چون باشد بواسطه کمال رحمت بر حال امته چنانچه حضرت حق جل وعلا در حق آن حضرت فرمود وما
ارسلناک الا رحمة للعالمین نه برای ذات شریف خود زیرا که مراتب آن حضرت از ان بلند
تر است که او را غم خود باشد منم عاشق مرا غم سازوار است تو معشوقی ترا با غم چکار است وقول حضرت
حق سبحانه که الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون با این حدیث منافاة ندارد زیرا که
آیه نسبت بحال آخرة است وایضا منافی آن نیست کثرة تبسم الحضرة که از برای خوش حالی حضرت
صحابه بود رضوان الله تعالی عنهم وتواند بود که در دل شریف آن حضرت اندوه امته باشد بلکه
جان بخش برای همین تبسم میکند لقابله جان داده بخلق جهان از تکلمی اعجاز صد هیچ ترا از تبسمی
از محنت وفراق شدم زار و ناتوان جانا بحال بنده بفرما ترحمی وایضا منافاة ندارد بخبری
که مشهور است میان ارباب حقیقة که العارف هش بش یعنی عارف فرحناک است وخوش حال
زیرا که این فرح نظر بحال خود است وفرح آن سرور از ین حیثیه از همه زیاده بود ولی حزن او بجهة
دیگر بود چنانکه مذکور شد دائم الفکرة لیست له راحة طویل السکت لا یتکلم فی غیر حاجة همیشه متفکر
بود در صنایع حضرت حق عز اسمه نبود او را راحة دنیا بواسطه مشغول بودن او بحرب اعلم از سخن
نمیگفت بغیر حاجة یعنی تکلم نمیکرد مگر در چیزی که امید ثواب داشت مثل تبلیغ احکام شرع یفتتح الکلام
ویختمه بأسم الله ابتدا میکرد کلام را وختم می کرد از اسم الله یعنی در اول کلام هم بسم الله میگفت ودر آخر

کلام

کلام هم و فی بعض النسخ یفتتح الکلام و یختمه باشداقه یعنی ابتدا میکرد کلام را و ختم میکرد آنرا
باشداق خود یعنی وقتی که سخن میکرد بتمام دهن سخن میکرد یعنی روشن و واضح و مردانه
نه سخن رقیق و سست همچو سخن زنان و متکبران و این مانند التفات آن حضرت است که اذا
التفت التفت جمیعا و در نهایه مذکورست که اشداق جوانب فم است و مراد در حدیث
مافوق واحد ست و یتکلم بجوامع الکلم و تکلم میکرد بکلماتی که کثیر المعانی بودند و قلیل اللفظ کما
قال صلی الله علیه و آله و سلم و بعضی از علما جوامع الکلم را در حدیث او نسبت جوامع الکلم
بقرآن تفسیر کرده‌اند و تواند که در حدیث کتاب هم مراد از جوامع الکلم قرآن باشد یعنی تکلم میکرد
بقرآن و بمقتضای قرآن کلامه فصل لا فضول و لا تقصیر کلام آن سرور فصل است میان حق
و باطل و کافی بمراد نه زیاده و نه کوتاه لیس بالجافی و لا المهین نبود جفا کننده و نه اهانت کننده
مؤمنان و یعظم النعمة و ان دقت و بزرگ میداشت نعمت را اگرچه حقیر بود لا یذم منها شیئا
غیر انه لم یکن یذم ذواقا و لا یمدحه ذم نمیکرد از نعمت چیزی را غیر آنکه بدرستیکه آن حضرت نبود
که ذم میکرد طعامی را و یا شربتی را و مدح هم نمیکرد آنرا و این دفع توهمی است که ناشی است از قول
راوی که لا یذم منها شیئا یعنی از عدم ذم توهم میشد که شاید که آنرا مدح میکرد پس دفع کرد آنرا بآنکه
که مدح نمی کرد آنرا چنانچه ذم نمی کرد و لا تغضبه الدنیا و ما کان لها و در غضب نمی آورد او را
دنیا و چیزی که بود برای دنیا بواسطه عدم اعتداد او بدنیا و اسباب آن فاذا تعدی الحق
لم یقم لغضبه شیء حتی ینتصر له پس وقتی که تعدی کرده میشد از حق یعنی اگر از کسی خلاف شرع صادر میشد
قایم و مانع نمی شد مر غضب او را چیزی تا آنکه انتقام می کشید برای آن یعنی تا حکم شرع را جاری
نکرد لا یغضب لنفسه و لا ینتصر لها غضب نمیکرد برای نفس شریف خود و انتقام نمی کشید برای
آن اذا اشار اشار بکفه کلها وقتی که اشاره میکرد بسوی چیزی اشاره میکرد بکف مبارک تمام کف
نه بانگشت و اذا تعجب قلبها وقتی که تعجب میکرد از چیزی می گردانید کف مبارک خود را و اذا
تحدث اتصل بها و ضرب براحته الیمنی بطن ابهامه الیسری وقتی که سخن می گفت متصل می ساخت

کف مبارک خود را اومی زد بکف راست خود باطن ابهام دست خود را تنازع اتصل لکن بواسطه
حرف الجر فاعمل الثاني وقدر للاول اي اوصل الکف الی بطن واذا غضب اعرض واشاح
وقتی که غضبناک می شد اعراض میکرد از مقتضای غضب و مبالغه می کرد در اعراض از آن وجل
ضحکه التبسم معظم ضحک او تبسم بود یعنی اگر در ضحک مبالغه میکرد از تبسم تجاوز نمی فرمود و بقهقهه
نمی رسید یفتر عن مثل حب الغمام کشف میکرد در وقت تبسم مانند دانه سحاب یعنی دانه ژاله که از
ابر نازل می شود تشبه کرده دندانهای مبارک آن سرور را بدانه ژاله در سفیدی و صفای آن یعنی
در وقت تبسم دندانهای مبارک اومی نمود باب ما جاء فی ضحک رسول الله صلی الله علیه و آله
وسلم این بابی است در بیان آنچه آمده است در ضحک رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که ضحک از آن
حضرت صادر شده یا صادر نشده عن جابر بن سمرة قال کان فی ساق رسول الله صلی الله علیه
و آله وسلم حموشة وکان لا یضحک الا تبسما یعنی مرویست از جابر رضی الله عنه که وی گفت که بود
در ساق رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم اندک وقتی و بود که خنده نمیکرد مگر بطریق تبسم و وجه
مقدمه ضحک است اگر از انواع ضحک گردانید و منقوله تعالی فتبسم ضاحکا فکنت اذا نظرت
الیه قلت اکحل العینین ولیس باکحل پس بودم من که وقتی که نظر میکردم بسوی او میگفتم که سرمه کشیده
دو چشم خود را و حال آنکه سرمه نکشیده بود یعنی سیاهی دو چشم او بحسب خلقت اصلیه بوجهی بود
که می گفتیم که سیاهی آن از سرمه باشد و حال آنکه سرمه نبود و این منافاة ندارد بحدیث مذکور
که آن حضرت در چشم خود سرمه میکشید چنانچه بعضی از شارحان توهم کردند زیرا که مقصود جابر
اینست که سیاهی دو چشم آن سرور بخلقت اصلیه بود نه بواسطه سرمه اگر چه برای خواهد دیگر سرمه
کشیدی و تواند بود که در بعضی اوقات سرمه نکشیده باشد پس سخن جابر که لیس باکحل بنا بر آن است
عن عبد الله بن الحارث بن جزء وما رایت احدا اکثر تبسما من رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
یعنی مرویست از عبد الله رضی الله عنه که ندیدم یکی را بیشتر از روی تبسم از رسول خدا صلی الله
علیه و آله وسلم و این حدیث منافاة ندارد با حدیث متواصل الاحزان که مذکور شد زیرا که حزن

از کیفیت

از کیفیات نفسانیه است عن عبد الله بن الحارث قال ما کان ضحک رسول الله صلی الله علیه وآله
وسلم الا تبسما یعنی مرویست از عبد الله که وی گفت که نبود خنده رسول خدا صلی الله
علیه وآله وسلم مگر تبسم عن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم انی لاعلم
اول رجل یدخل الجنة واخر رجل یخرج من النار یؤتی بالرجل یوم القیمة فیقال اعرضوا علیه
صغار ذنوبه ویخبأ عنه کبارها فیقال له عملت یوم کذا وکذا کذا وکذا وهو مقر لا ینکر وهو مشفق من
کبارها فیقال اعطوه مکان کل سیئة عملها حسنة فیقول ان لی ذنوبا ما اراها ههنا قال ابوذر
فلقد رایت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ضحک حتی بدت نواجذه یعنی مرویست
از ابی ذر رضی الله عنه که وی گفت که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که بدرستی که من
آینه می دانم مردی را که اول در بهشت می در آید و مردی را که آخر از دوزخ بیرون آید آورده
شود مردی در روز قیامة پس گفته شود ملائکه را که عرض کنید بروی گناهان خورد او را و حال
آنکه پنهان کرده شوند از وی گناهان بزرگ او پس گفته شود مر او را که کردی در چنین روزی
وچنین وچنین و حال آنکه وی مقر باشد بایشان و انکار نکند چیزی را و حال آنکه وی ترسان باشد
از گناهان بزرگ پس گفته شود ملائکه را که بدهید او را بدل هر بدی که کرد آن را حسنه را پس گوید
که بدرستی که مرا گناهانیست که نمی بینم آن گناهان را اینجا پس گفت ابوذر که پس بتحقیق است که دیدم
رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که خنده کرد یعنی تبسم نمود تا آنکه ظاهر شد نواجذ و مراد از
نواجذ ضواحک است یعنی دندانهایی که در وقت ضحک ظاهر می شوند و بعضی گفتند که نواجذ اقصای
اسنان است ولی مراد در حدیث معنی اول است زیرا که ثبوت نرسید که خنده آن حضرت
بآن حد رسیده باشد که دندانهای کرسی او ظاهر شوند زیرا که ضحک او تبسم بود و اگر در حدیث
مراد از نواجذ دندانهای کرسی باشند پس مقصود مبالغه است در تبسم او نه معنی ظاهری
نواجذ عن جریر بن عبد الله قال ما حجبنی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم منذ اسلمت ولا رآنی
الا ضحک مرویست از جریر بن عبد الله که وی گفت که منع نکرد مرا رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم

از در آمدن نزدیک او و از آن باز که مسلمان شدم و ندیدم مرا مگر آنکه تبسم کرد مرویست از جریر
که وی گفت که اسلام آوردم پیش از موت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به چهل روز عن عبد الله
بن مسعود رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انی لاعرف آخر اهل النار
خروجا من النار رجل یخرج منها زحفا فیقال له انطلق فادخل الجنة قال فیذهب لیدخل
فیجد الناس قد اخذوا المنازل فیرجع فیقول یا رب قد اخذ الناس المنازل یعنی مرویست
از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه که وی گفت که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که بدرستی
که من هر آینه می شناسم آخر اهل نار از روی خروج از نار و بیست که بیرون می آید از آتش در حالیکه
که روان باشد بر مقعد خود بواسط ضعف پس گفته شود مر او را که روان شو پس در آی در بهشت
گفت آن سرور که تا در آید در بهشت پس می یابد مردان را که تحقیق است که گرفته منزلهای خود را
پس بر می گردد پس گوید که ای پروردگار من تحقیق است که گرفته مردمان منزلهای خود را و من
بمنزل که روم فیقال له اتذکر الزمان الذی کنت فیه فیقول نعم فیقال تمن قال فیتمنی فیقال
له فان لک الذی تمنیت و عشرة اضعاف الدنیا قال فیقول اتسخر بی وانت الملک قال فلقد
رایت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ضحک حتی بدت نواجذه پس گفته شود مر او را که آیا یاد
میکنی زمانی را که بودی در آن یعنی زمانی که در دوزخ پس گوید که آری یاد میکنم پس گفته شود
مر او را که تمنا بکن و هر آرزوئی که داری بخواه گفت آن سرور که پس آرزو خواهد کرد پس گفته شود
مر او را که بدرستی که مر تراست آنچه آرزو کردی و ده مقدار دنیا در شرف و مرتبه گفت آن سرور که
بدرستی پس گوید که آیا تمسخر میکنی مرا در حال آنکه توئی پادشاه عالم گفت عبد الله که پس تحقیق است
که دیدم رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم که تبسم کرد تا آنکه ظاهر شد ضواحک او و عن علی
بن ربیعة قال شهدت علیا رضی الله عنه اتی بدابة لیرکبها فلما وضع رجله فی الرکاب قال
بسم الله فلما استوی علی ظهرها قال الحمد لله ثم قال سبحان الذی سخر لنا هذا وما کنا له مقرنین و انا
الی ربنا لمنقلبون یعنی مرویست از علی بن ربیعه که وی گفت که حاضر شدم امیر المومنین علی رضی الله عنه

درحالتي كه آورده شد دابه تا سوار شود آنرا پس آن هنگام كه نهادي پاي مبارك خود را در ركاب گفت
بسم الله پس آن هنگام كه قرار گرفت بر پشت آن گفت الحمد لله بعد ازان گفت سبحان الذي
سخر لنا تا آخر يعني پاكي ياد ميكنم آن كسي را كه مسخر ساخت براي ما اين را يعني مركوب را و حال آنكه
نبوديم ما توانا و قادر كه او را مسخر خود گردانيم و بدرستيكه ما بسوي جزاي پروردگار خود هر آينه
رجوع كنندگانيم ثم قال الحمد لله ثلثا و الله اكبر ثلثا سبحانك اني ظلمت نفسي فاغفر لي فانه
لا يغفر الذنوب الا انت ثم ضحك فقلت له من اي شيء ضحكت يا امير المؤمنين قال لقد رأيت
رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم صنع كما صنعت ثم ضحك فقلت من اي شيء ضحكت يا رسول الله
قال ان ربك ليتعجب من عبده اذا قال رب اغفر لي ذنوبي يعلم انه لا يغفر الذنوب احد غيري
بعد ازان گفت حضرت امير المؤمنين علي رضي الله عنه الحمد لله سه بار براي شكر نعمت تسخير و گفت
الله اكبر را سه بار بواسطه تعجب از تسخير و خواند سبحانك تا آخر بعد ازان خنده كرد را وي
گفت كه گفتم مر او را كه از چه جهت خنده كردي اي امير المؤمنين گفت كه ديدم رسول خدا را
صلى الله عليه و آله و سلم كه خنده كرد چنانچه من كردم بعد ازان خنده كرد يعني تبسم كرد پس گفتم
من كه از چه جهت خنده كردي اي رسول خدا گفت كه بدرستي كه پروردگار تو هر آينه راضي
مي شود از بنده خود وقتي كه بگويد رب اغفر لي تا آخر حضرت حق سبحانه گويد كه دانست بنده
من كه بدرستي كه شان اينست كه نيامرزد گناهان را هيچ احدي غير من عن عامر بن سعد قال
قال سعد لقد رأيت النبي صلى الله عليه و آله و سلم ضحك يوم الخندق حتى بدت نواجذه قال
قلت كيف كان قال كان رجل معه ترس و كان سعد راميا و كان يقول كذا و كذا بالترس
يغطي جبهته فنزع له سعد بسهم فلما رفع رأسه رماه فلم يخطئ هذه منه يعني جبهته و انقلب و شال
برجله فضحك رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم حتى بدت نواجذه قلت من اي شيء ضحك
قال من فعله بالرجل يعني مرويست از عامر بن سعد كه گفت سعد كه تحقيق است كه ديدم رسول خدا را
صلى الله عليه و آله و سلم كه خنده كرد در روز خندق تا حدي كه ظاهر شد نواجذ او گفت عامر سعد را

که چگونه نبود یعنی بسبب خنده آن سرور چه بود گفت سعد که بود مردی از لشکر کفار که با او سپری
بود و بود سعد تیرانداز از قبیل التفات نشست و بود آن کافر که اشاره میکرد چنین و چنین
با سپر می پوشید پیشانی خود را یعنی سپر خود را پناه پیشانی خود میساخت پس کشید از برای
او سعد تیری را پس آن هنگام که برداشت سر خود را انداخت سعد تیر را بسوی او پس خطا
نکرد این انداختن او را و یعنی از پیشانی او یعنی چون تیر بسوی او انداخت بر پیشانی
او خورد و برگشت و برداشت پای خود را پس خنده کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
تا حدی که ظاهر گشت نواجذ او و عامر گفت که گفتم سعد را از کدام چیز خنده کرد گفت که بسبب
برداشتن او پای خود را باب ما جاء فی صفة مزاح رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم این باب
است در بیان آنچه آمده است در صفت مزاح رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بدانکه مزاح بکسر میم
مصدر مازحه است و بضم آن مصدر مزحه است یقال مزحة و مزاحا و بعضی گفتند که اسم است
من مزح یمزح عن انس ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال له یا ذا الاذنین مرویست از انس
بدرستی که پیغامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت مر انس را که ای صاحب دو گوش احتمال دارد که این
کلام بطریق مزاح و بازی از آن سرور صادر شده باشد چنانچه مقتضای کلام مصنف است بنابر
آنکه در دو گوش او طولی بوده باشد چنانکه در ذو الیدین و تواند بود که حث و ترغیب باشد
بر حسن استماع بواسطه تعدد آله و تواند بود که اشاره باشد بسوی انقیاد انس و حسن خدمت او عن
انس بن مالک قال ان کان النبی صلی الله علیه و آله و سلم لیخالطنا حتی یقول لاخ لی صغیر یا ابا عمیر ما
فعل النغیر مرویست از انس بن مالک که گفت که بدرستی که شان اینست پیغامبر خدا صلی الله علیه و آله
و سلم هر آینه اختلاط میکرد با ما تا آنکه مر برادر مرا که خورد بود میگفت که ای ابا عمیر چه کرد نغیر یعنی کجا
رفت و حال او چه شد و نغیر جانوری است مثل گنجشک که منقار او سرخ است واحده نغرة علی وزن
همزة و قوله ان کان مخففه است قال ابو عیسی و فقه هذا الحدیث ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم
کان یمازح و فیه انه کنی غلاما صغیرا فقال له یا ابا عمیر و فیه انه لا باس ان یعطی الصبی الطیر لیلعب

گفت ابو عیسی اگر از قول مصنف است رحمه الله از قبیل التفات است و اگر قول تلمیذ اوست
هیچ اشکالی نیست یعنی گفت مصنف که فقه این حدیث سه چیز است یکی آنکه بدرستی که پیغامبر
خدا صلی الله علیه و آله و سلم مزاح میکرد پس معلوم شد که مزاح جائز است بشرط آنکه در وی
کذبی و نامشروعی نباشد دوم آنکه بدرستی که پیغامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم کنیت نهاد
پسر خورد را پس گفت ویرا که ای ابا عمیر پس معلوم شد که در کنیت شرط نیست که وی را پسری
بوده باشد پس این داخل کذب نیست و سیوم آنکه هیچ باکی نیست در دادن صبی جانوری
یعنی اگر پسر خورد را جانوری بدهند که تا بازی با وی کند هیچ گناهی نیست و انما قال له النبی
صلی الله علیه و آله و سلم یا با عمیر ما فعل النغیر لانه کان له نغیر فیلعب به فمات فحزن الغلام علیه
فمازحه النبی صلی الله علیه و آله و سلم فقال له یا با عمیر ما فعل النغیر و جز این نیست که گفت او را
پیغامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم که ای ابا عمیر ما فعل النغیر زیرا که بدرستی که شان این است
که بود آن پسر را نغیری پس بازی میکرد با وی پس مرد آن نغیر پس اندوهناک شد آن پسر آن
پس مزاح کرد او را پیغامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس گفت مر او را که یا با عمیر ما فعل النغیر عن
ابی هریرة قال قالوا یا رسول الله انک تداعبنا قال انی لا اقول الا حقا مرویست از ابی هریره
رضی الله عنه که وی گفت که گفتند بعضی از صحابه رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم که ای رسول خدا
بدرستی که ملاعبه میکنی ما را گفت که بدرستی که من نمی گویم در وقت ملاعبه مگر حق را تداعبنا تمازحنا
راوی گفت که معنی تداعبنا تمازحنا است یعنی بازی می کنی ما را عن انس بن مالک ان رجلا استحمل
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فقال انی حاملک علی ولد ناقة فقال یا رسول الله ما اصنع بولد
الناقة فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و هل تلد الابل الا النوق یعنی مرویست از انس
رضی الله عنه که بدرستی که مردی طلب کرد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که وی را بر شتر بار کش
سوار سازد پس گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ویرا که بدرستی که من سوار میسازم بر ولد ناقه پس گفت
آن مرد که ای رسول خدا چه کنم ولد ناقه را یعنی وی گمان برد که مراد آن حضرت شتر بچه خورد باشد پس گفت

که ای رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم شتر بچه را چکنم پس گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که نمی زاید
ابل را مگر ناقها یعنی شتران بزرگ هم ولد ناقها اند عن انس بن مالک ان رجلا من اهل البادیة کان
اسمه زاهرا وکان یهدی الی النبی صلی الله علیه وآله وسلم هدیة من البادیة فیجهزه النبی صلی الله علیه وآله
وسلم اذا اراد ان یخرج فقال النبی صلی الله علیه وآله وسلم ان زاهرا بادیتنا ونحن حاضروه یعنی
مرویست از انس رضی الله عنه که بدرستی که مردی از اهل بادیه که نام او زاهر بود و بود که می فرستاد بسوی
پیغامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم هدیه را از بادیه یعنی از میوه های بادیه وغیر آن پس مهیا میکرد متعه بلد را
برای او رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم وقتی که بیرون می آمد از مدینه منوره بسوی بادیه خود پس گفت
پیغامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم که بدرستی که زاهر بادیه ماست و ما حاضران ویم یعنی او ساکن بادیه است
و ما ساکن بلد از ما وی مستفید می شویم بمیوه های که در بادیه است و ما مهیا میکنیم از برای او از اسباب
آنچه محتاج الیه اوست وکان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یحبه وکان دمیما فاتاه النبی صلی الله
علیه وآله وسلم یوما وهو یبیع متاعه واحتضنه من خلفه ولا یبصره فقال من هذا ارسلنی من هذا فالتفت
فعرف النبی صلی الله علیه وآله وسلم و بود در رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که دوست میداشت او را
وحال آنکه بود دمیم یعنی خوش صورة نبود پس آمد او را رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم روزی
وحال آنکه می فروخت متاع خود را پس در کنار گرفت او را رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از پس
پشت او وحال آنکه وی آن حضرت را نمی دید پس گفت که کیست این بگذار مرا پس التفات کرد پس شناخت
رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم فجعل لا یالو ما الصق ظهره بصدر النبی صلی الله علیه وآله وسلم
حین عرفه فجعل النبی صلی الله علیه وآله وسلم یقول من یشتری هذا العبد فقال یا رسول الله اذا والله
تجدنی کاسدا فقال رسول الله صلی الله علیه وآله لکن عند الله لست بکاسد او قال انت عند الله غال
پس شروع کرد آن مرد در این که تقصیر نمی کرد در متصل ساختن پشت خود بسینه مبارک که پیغامبر خدا صلی الله
علیه وآله وسلم در وقتی که شناخت آن سرور را پس شروع کرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در این که میگفت
که کیست که بخرد بنده را پس گفت که ای رسول خدا در این هنگام هر آینه می یابی مرا هیچ متاعی کاسد یعنی

کم بها پس گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که لیکن نزدیک خدا عز وعلا نیستی کم بها انگه
گفت نمک راویست که تو نزدیک خدا تعالی گران بهای وتواند بود که اطلاق عبد
بر وی بطریق مجاز باشد بنا بر آنکه بواسطه عدم خوشی صورة به بنده می ماند ویا آنکه او بنده
خداست مثل سایر الناس عن الحسن قال أتت عجوزٌ النبيَّ صلی الله علیه وآله وسلم فقالت
یا رسول الله ادعُ الله ان یدخلني الجنة فقال یا امّ فلان انّ الجنة لا تدخلها عجوزٌ قال فولّت
تبکي فقال اخبروها انها لا تدخلها وهي عجوزٌ مرویست از حضرت شیخ حسن بصری رضی الله عنه که
وی گفت که آمد پیره زنی بپیغامبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم پس گفت که ای رسول خدا دعا کن
خدا تعالی را که در آرد مرا بهشت را گفت ای مادر فلان بدرستی که جنة که هست نمی در آید آنرا
پیره زنی وی گفت پس برگشت آن زن وحال آنکه گریه میکرد پس گفت رسول خدا صلی الله
علیه وآله وسلم که خبر کنید آن پیره زن را که بدرستی که وی نمی در آید جنة را وحال آنکه وی پیر باشد
بلکه جوان خواهد شد وبعده خواهد در آمد وبعضی از علما گفتند که آن زن سائله صفیه بود دختر
عبد المطلب عم پیغامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم وچون راوی نام اورا فراموش کرد گفت
پیره زنی آمد ان الله تعالی یقول انا انشأناهن انشاءً فجعلناهن ابکارا بدرستی که خدا تعالی
میگوید که بدرستی که ما پیدا کنیم زنانرا پیدا کردنی یعنی بعث کنیم ایشانرا بعث کردنی واین معنی
بر تقدیری است که ضمیر انشأناهن راجع باشد بسوی زنان دنیا چنانچه مقتضای این حدیث
است واما اگر ضمیر راجع باشد بسوی حوران جنة چنانچه خدمت شیخ جلال الدین در تفسیر خود
نوشت بران تقدیر معنی اینست که ابتدا کردیم در آفریدن حوران ابتدا کردنی یعنی بوجود آورده
پس گردانیدیم زنان دنیا را یا گردانیدیم حوران بهشت را ابکار یعنی زنان دوشیزه که هرگاه
که شوهران ایشان بایشان نزدیکی کنند ایشانرا بکر یابند وفي نسخة عربا اترابا یعنی گردانیم
ایشانرا دوست دارنده شوهران خود بواسطه کمال عشق ایشان وبرابر در سال هم سال
وهمساله هم زنان وهم شوهران وبروایتی همساله کما اخرج المصنف في جامعه عن معاذ بن جبل ان النبي

صلی الله علیه وآله وسلم قال یدخل الجنة الجنة جرداً مرداً مکحلین ابناء ثلثین او ثلاث وثلثین باب
ما جاء فی کلام رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فی الشعر این بابی است در بیان آنچه آمده است
در کلام رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در شعر که تجویز کرده اند یا نه در تاج البیهقی مذکور است که الشعر
والشعور ره دانستن از طریق حس سیبویه گفت که اصل شعر شعرة بود مثل فطنة های آخر حذف کردند
و شعر گفتند وقال الجوهری شعرت بالشیء بالفتح اشعر به شعراً ای فطنت له ومنه قولهم لیت شعری
ای لیتنی علمت انتهی پس شعر در لغت بمعنی ادراک است و در عرف کلامی است موزون با قافیه و شاعر
کسی را گویند که مختص باشد بصناعة شعر و بتوسط ادراک او اورا شاعر گویند عن عائشة رضی الله
عنها قال قیل لها هل کان النبی صلی الله علیه وآله وسلم یتمثل بشیء من الشعر قالت کان یتمثل بشعر ابن رواحة
مرویست از عائشه رضی الله عنها گفت راوی که گفته شد مر عائشه را که آیا بود پیغامبر خدا صلی الله
علیه وآله وسلم تمسک میکرد بچیزی از شعر یعنی هیچ شعر خواند گفت تمسک میکرد بشعر ابن رواحه که از
قبیله انصار بود و یکی از نقبا و در جمیع مشاهده و غزوات حاضر شد غیر فتح مکه و ما بعد آن زیراکه
در سال هشتم از هجرة در غزوه موته که اسم موضعی است شهید شد و حال آنکه از امیران لشکر بود و او یکی
از شاعران مومنان است و یتمثل به بقوله ویاتیک بالاخبار من لم تزود بدانکه بعضی از علما
گفتند که بلفظ نکرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم این مصراع را باین ترتیب خواند که یاتیک
من لم تزود بالاخبار پس گفت امیر المومنین ابوبکر الصدیق رضی الله عنه که ای رسول خدا این
مصراع این چنین نیست پس رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم گفت که من شاعر نیستم پس مراد از
قول عائشه رضی الله عنها که ویتمثل به بقوله بر این تقدیر تمسک بماده اوست و ایضاً بعضی از علما
گفتند که این مصراع از شعر ابن رواحه نیست پس مراد از ضمیر مجرور فی یتمثل بقوله کما فی بعض النسخ
راجع بقایل وی شاعر است هرکه باشد نه بسوی ابن رواحه و اول این مصراع اینست که ستبدی
لک الایام ما کنت جاهلا ویاتیک بالاخبار من لم تزود یعنی زود باشد که ظاهر خواهد شد
مر ترا روزها آنچه که بودی جاهل و غافل از آن روزها و می آید ترا بخبر کسی که زاد ندادی اورا

ظاهر

ظاهر آنست که مراد ازین مخبر پیغامبر خدا باشد صلی الله علیه و آله وسلم زیراکه بر تبلیغ اخبار
و رسالت از هیچ کس مزدی و اجری نمیگرفت عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه
و آله وسلم ان اصدق کلمة قالها الشاعر کلمة لبید الا کل شیء ما خلا الله باطل یعنی مرویست
از ابی هریره رض که بدرستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم گفت راست ترین اشعار شعر
لبید است که الا کل شیء ما خلا الله باطل و مصراع اخر آن اینست که وکل نعیم لا محالة زایل یعنی
بدان و آگاه باش که هر چیزی سوای خدا تعالی در معرض فناست و باقی بالذات خدا تعالی
و بس و هر نعمتی ناچار زایل است غیر نعمت آخرة بدانکه لبید رضی الله عنه صحابی است وکان
شریفا فی الجاهلیة والاسلام وکاد امیة بن ابی الصلت ان یسلم وگفت آن سرور که نزدیک بود که امیه
بن ابی الصلت مسلمان شود و وی در جاهلیت متعبد بود و ایمان بعث داشت و ادرک الاسلام
ولم یسلم قال صلی الله علیه و آله وسلم فیه اسلم شعره واسلم کفر قلبه عن جندب بن سفیان البجلی قال
اصاب حجر اصبع رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فدمیت فقال هل انت الا اصبع دمیت
و فی سبیل الله ما لقیت یعنی مرویست از جندب رضی الله عنه که رسید سنگی در جنگ احد انگشت
مبارک رسول خدا را صلی الله علیه و آله وسلم پس خونین شد یعنی از و خون بیرون آمد پس گفت
انگشت را و مخاطب ساخت او را بطریق استعاره و یا بر حقیقه معجزة له صلی الله علیه و آله وسلم
که نیستی تو موصوف بهیچ صفتی مگر بصفت خون آلوده شدن فالمحنة مناعم الاحوال و در راه خدا است
آنچه ملاقات کردی انرا یعنی هر المی و دردی که بتو رسید در راه خدا تعالی و رضای اوست
پس هیچ ضرری نیست بدانکه درین محل سوالی است مشهور میان مردمان و آن سوال اینست
که حدیث مذکور و امثال آن از احادیث دلالت میکنند بر انکه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم
شعر گفت و حال آنکه حضرت حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید نفی فرمود از انکه آن سرور شاعر
باشد و جواب آن بچند وجه است یکی آنکه آنچه از آن سرور صادر شد از باب رجز است و از رجز
شعر نیست دوم آنکه کسی که بطریق ندره یک بیتی و یا دو سه بیتی بگوید او را در عرف شاعر نمیگویند

پس کلام حضرت حق سبحانه وتعالی که وما علمناه الشعر وما ینبغی له وما انت بشاعر ومانند آن
برای بر رغم کافران است که در حق آن سرور برده بودند که او شاعر است زیرا که گاه کسی که بطریق
ندرة چند بیت معدود گوید او را شاعر نمی گویند سوم آنکه بغیر قصد شعر این کلام موزون
از آن سرور صادر شد وچیزی که بغیر قصد شعر موزون واقع شود متکلم آن را شاعر نمیگویند
واز این قبیل در کلام الله است وبسیار است وحال آنکه شعر نیست وحال آنکه قاضی عیاض گفت
که بعضی از مردمان بسبب غفلت آن کلامی که از آن سرور صادر شد مانند شعر خوانده والا در نفس الامر
آن کلام مانند شعر نیست زیرا که در انا النبی لا کذب روایة بفتح باست وانا ابن عبد المطلب
بخفض باست از اوزان شعر نیست وهمچنین در لفظ وبیت روایة بغیر مد تا راست
وچون بغیر مد خوانده شود وزن آن از شعر بیرون آید پس بر این تقدیر اصل سوال وارد نیست
عن ابی اسحق عن البراء بن عازب قال قال له رجل افررتم عن رسول الله صلی الله علیه وآله
وسلم یا ابا عمارة قال لا والله ما ولی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ولکن ولی سرعان
الناس یعنی مرویست از اسحق رضی الله عنه که گفت مردی براء بن عازب را رضی الله عنه
که آیا گریختید از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ای ابو عمارة کیفیت راست گفت براء که سوگند
بخدا که نگریخت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم وچون براء ابن عازب از ادای کلام سائل
فهم کرد که مراد اینست که آیا وقتی که صحابه رضی الله عنهم گریختند رسول خدا صلی الله علیه وآله
وسلم نیز با ایشان موافقت کرده باشد اگرچه بواسطه رعایت ادب ذکر آن بصراحة نکرد پس
در جواب او گفت که سوگند خدا که رسول صلی الله علیه وآله وسلم نگریخت وبعضی از علما این توجیه را
تضعیف کردند بنا بر آنکه از فرار ایشان فرار رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم مفهوم نمی
شود بلکه لفظ افررتم دال است بر فرار ایشان وعدم فرار رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم گفتند
که مراد آنست که لفظ افررتم دال است بر آنکه جمیع صحابه گریخته باشند یعنی او سوال کرد که آیا
جمیع صحابه از رسول خدا گریختند واو را تنها گذاشتند براء در جواب گفت که لا یعنی نه چنین است.

برنوع

یعنی هم نگریختند و برای تقریر این مدعی گفت چون همی گریختند و حال آنکه رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم نگریخت ولیکن سرعان الناس گریختند یعنی کسانیکه سرعت می کنند
در امری و اقبال کنند بسوی آن بسرعت و سرعان بفتح سین و را است و تسکین را نیز جایز است
تلقتهم هوازن بالنبل و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم علی بغلته و ابو سفیان بن حارث
بن عبد المطلب آخذ بلجامها پیش آمدند ایشان را کفار هوازن بتیر و حال آنکه کفار
هوازن در تیر اندازی دستی تمام داشتند و کم بود که تیر ایشان خطا شد پس چون در تیر
انداختن بجانب مسلمانان مشغول شدند راه بغایت تنگ بود و صحابه نتوانستند که بیکبار
در آیند بضرورت فوج فوج از محال متعدده در آمدند و خالد بن ولید با قبیله بنی سلیم مقدم
لشکر اسلام بود و هوازن کمین کرده بودند بیکبار از کمین گاه بیرون آمدند حمله کرده تیر
باران نمودند اول خالد حال قرار نمودند بواسطه آنکه اکثر سلاح نداشتند و جماعتی از مردمان قریش
که همراه لشکر بودند آنها قریب العهد بودند بجاهلیه رو بفرار نهادند آنگاه بقیه اصحاب بحکم الفرار
مما لا یطاق من سنن المرسلین هزیمت و لشکر مسلمانان بروایتی دوازده هزار و بروایتی
هژده هزار بودند و لشکر کفار چهار هزار کس بواسطه کثرت در دل بعضی از صحابه خطور کرد که لشکر ما
بعد ازین مغلوب نخواهند شد و بواسطه کثرت در ایشان عجبی پیدا شد بنا بر آن از جانب حضرت
حق عز اسمه این نوع ابتلائی واقع شد چنانکه آیه و یوم حنین اذ اعجبتکم کثرتکم بر آن دلالت
میکند و در عدد جماعتی که با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ثبات نمودند و نگریختند روایات
متعدده است روایتی آنکه بصد کس نمیرسیدند و بروایتی هشتاد و بروایتی دوازده و بروایتی
ده و بروایتی هیچ کس با آن حضرت نماند الا چهار کس سه از بنی هاشم و یکی از غیر ایشان که حضرت
امیر المومنین امام المتقین علی ابن ابی طالب علی رضی الله عنه و حضرت عباس و ابو سفیان
و عبد الله بن مسعود و علی رضی الله عنه و عباس پیش روی آن حضرت نگاه میداشتند و ابو سفیان
عنان اسپ آن حضرت نگاه داشته بود و عبد الله بن مسعود طرف چپ آن حضرت محافظت می نمود

وهرکس که بجانب آن حضرت توجه می نمود کشته می شد وتفصیل این قصه کماهی در کتاب روضة
الاحباب مذکورست من اراد الاطلاع علیها فلیرجع الیها ورسول الله صلی الله علیه وآله
وسلم یقول انا النبی لا کذب وانا ابن عبد المطلب وحال آنکه رسول خدا صلی الله علیه وآله
وسلم میگفت که منم پیغامبر خدا بتحقیق پس چون از کافران نگریزم ومنم فرزند عبد المطلب
ودر حدیث دلیل بر جواز قول انسان در وقت حرب که پسر فلانم ومانند آن وچون پدر آن سرور
در وقتی فوت شد که آن سرور در حمل بود ومشهور آنست که چون دو ماه از حمل آن سرور گذشت
پدر او فوت کرد عبد المطلب در تربیت آن حضرت مشغول بود وبواسطهٔ تربیت او آن حضرت
را ابن عبد المطلب میگفتند وچون باین اسم شهره داشت خود را نسبت کرد بعبد المطلب ونسبت به پدر
نکرد ونیز عبد المطلب پیشوای اهل مکه بود بنابر آن خود را بوی نسبت کرد وبعضی گفته‌اند که عبد المطلب
در خواب دیده بود که پیغامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم بر همه غالب خواهد آمد واین خواب
عبد المطلب در میان هوازن نیز مشهور بود پس خواست رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
باضافهٔ جد را یعنی منم آن کسی که از حال او عبد المطلب خبر داده بود که بر همه غالب خواهد بود
تا بدانند که او بر ما غالب خواهد آمد پس زبون ومنقاد شوند وتفصیل این قصه در روضة الاحباب
مذکورست من اراد الاطلاع علیها فلیرجع الیها عن انس ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم
دخل مکة فی عمرة القضاء وابن رواحة یمشی بین یدیه وهو یقول خلوا بنی الکفار عن سبیله الیوم نضربکم
علی تنزیله ضربا یزیل الهام عن مقیله ویذهل الخلیل عن خلیله مرویست از انس که بدرستی که پیغامبر خدا صلی الله
علیه وآله وسلم در آمد مکه را در گزاردن عمرهٔ قضا وحال آنکه ابن رواحه می رفت پیش آن حضرت
وحال آنکه میگفت واین دو بیت می خواند ومعنی بیت اینست که خالی سازید ای فرزندان
کفار راه آن حضرت را که امروز می زنیم شما را بنا بر فرود آمدن زدنی که زایل سازد سر را از جای
قیلولهٔ او وغافل سازد دوست را از دوست خود فقال له عمر یا ابن رواحة بین یدی رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم فی حرم الله تقول شعرا فقال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم خل عنه یا عمر

فلهی

فلهي اسرع فيهم من نضح النبل پس گفت مرا او را حضرت عمر رضي الله عنه كه اي ابن رواحه پيش رسول
خدا صلي الله عليه واله وسلم و در حرم خدا شعر را اسمي مي خواني شعر را پس گفت حضرت عمر را رسول
خدا صلي الله عليه واله وسلم كه دست باز دار از وي اي عمر پس هر آينه آن كلمات تاثير كننده تر اند در كفار
از انداختن تير بتيب جراحات انسان لها التيام ولا التيام ما جرح اللسان عن جابر بن سمرة
قال جالست النبي صلي الله عليه واله وسلم اكثر من مائة مرة وكان اصحابه يتناشدون الشعر
ويتذاكرون اشياء من امر الجاهلية وهو ساكت وربما تبسم معهم مرويست از جابر رضي الله عنه
كه وي گفت كه مجالست كردم پيغامبر خدا صلي الله عليه واله وسلم بيشتر از صد بار و بودند اصحاب
وي رضي الله عنهم كه براي يكديگر شعر ميخواندند و ذكر مي كردند چيزها و قصها را از امر جاهليت
و آن سرور خاموش بود و ايشان را منع نمي كرد و گاهي تبسم ميكرد با ايشان پس معلوم شد كه خواندن
شعر و شنيدن آن جائز است مادام كه در وي هجو مسلمانان نباشد عن ابي هريرة ان النبي
صلي الله عليه واله وسلم قال اشعر كلمة تكلمت بها العرب كلمة لبيد الا كل شيء ما خلا الله باطل مرويست
از ابي هريرة رضي الله عنه كه وي گفت كه بدرستيكه پيغامبر خدا صلي الله عليه واله وسلم گفت كه نيكو
ترين كلمه كه تكلم كردند بآن شعراء عرب كلمه لبيد است يعني اين مصراع او كه الا كل شيء ما خلا الله باطل عن عمرو
بن الشريد عن ابيه قال كنت ردف رسول النبي صلي الله عليه واله وسلم فانشدته مائة قافية من
قول امية بن ابي الصلت كلما انشدته بيتا قال لي النبي صلي الله عليه واله وسلم هيه حتي انشدته
مائة يعني بيتا فقال النبي صلي الله عليه واله وسلم ان كاد ليسلم يعني مرويست از شريد رضي الله عنه
كه وي گفت كه بودم رديف پيغامبر صلي الله عليه واله وسلم يعني بر اسپ و يا بر شتر در عقب پشت
مبارك او سوار بودم پس خواندم او را صد قافيه يعني صد بيت از شعر امية بن ابي الصلت
هرگاه كه مي خواندم بيتي ميگفت مرا كه هيه يعني زياده بكن و ديگر بخوان تا آنكه خواندم صد بيت
را پس گفت پيغامبر خدا صلي الله عليه واله وسلم كه بدرستيكه شان اينست كه نزديك بود كه مسلمان
شود بدانكه اصل هيه ايه بود همزه پس همزه آنرا بها بدل كرده اند و هيه گفتند و ايه اسم فعل بقول الرجل

ای بغیر تنوین اذا استزادته من الحدیث المعهود بینکما فان نونت فمن غیر معهود فاذا اسکتته
وکففته قلت ایها ما النصب کذا فی النهایة عن عایشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم یضع لحسان بن ثابت منبرا فی المسجد یقوم علیه قایما یفاخر عن رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم او قالت ینافح عن رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ویقول رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم ان الله یؤید حسان بروح القدس ما یفاخر عن رسول الله صلی الله علیه وآله
وسلم مرویست از عایشه رضی الله عنها که وی گفت که بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که می
نهاد از برای حسان منبری را در مسجد و می ایستاد بران استادنی اقیم اسم الفاعل مقام المصدر فخر می
کرد از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم یا گفت شک راوی که دفع میکرد از رسول خدا صلی الله
علیه وآله وسلم یعنی از جانب او هجو مشرکان میکرد و میگفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
که بدرستی که خداتعالی یاری و مدد میکند حسان را بجبرئیل علیه السلام مادام که دفع میکند و یا فخر میکند
از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم باب ما جاء فی کلام رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فی
السمر واین بابی است در بیان انچه آمده است در کلام رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در سمره
یعنی در سخن گفتن در شب عن عایشة رض قالت حدث رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
...ت لیلة نساءه حدیثا فقالت امراة منهن کان الحدیث حدیث خرافة فقال اتدرون ما خرافة
...ن رجلا من عذرة اسرته الجن فی الجاهلیة فمکث فیهم دهرا ثم ردوه الی الانس وکان یحدث
...س بما رای فیهم من الاعاجیب فقال الناس حدیث خرافة مرویست از عایشه رض که و
...ت که حدیث کرد رسول خدا صلی الله در شبی زنان خود را و کلمه ذات زایده است حدیثی پس
...ت زنی از ازواج زنان که گویا که این حدیث حدیث خرافه است یعنی حدیثی عجایب است گفت
...حضرت که ایا میدانید که چیست خرافه تذکیر ضمیر بواسطه کمال عقل ایشان است که گویا که مردانند
بعد ازان خود فرمود که بود مردی از قبیله عذره که اسیر کردند او را جن در زمان جاهلیت یعنی
پیش از بعثت آن حضرت پس مکث کرد در میان ایشان در زمانی دراز بعد ازان باز آوردند

اورا بسوي آدميان و بود که حديث ميکرد مر دمانرا بچيزي که ديد درميان جن از عجايب پس
گفتند مردمان در حق سخني که عجيب است اين حديث خرافه است يعني حديثي عجايب پس مثل
شد درميان مردمان در سخنان عجيب حديث اُمّ زرع اينست حديث اُمّ زرع چون اين
حديث باين اسم شهرة داشت آنرا عنوان حديث ساخت عن عايشه رضي الله عنها قالت
جلست احدى عشرة امراة فتعاهدن وتعاقدن ان لا يكتمن من اخبار ازواجهن شيئا
يعني مرويست از حضرت عايشه رض که گفت که نشستند يازده زن هم از قريه بودند که نزديک
يمن است پس عهد کردند و عقد بستند که پنهان نکنند از خبرهاي شوهران خود و از احوال ان
چيزي را فقالت الاولى زوجي لحم جمل غث على رأس جبل وعر لا سهل فيرتقى ولا سمين فينتقل
پس گفت زن اوّل که شوهرم گوشت شتري است که لاغرست و بالاي کوهي است که غليظ
و درشت و ناهموارست که پس که برآمده شود بالاي آن ونه فربه است که نقل کرده شود مردمان
اورا بجاهاي خود ببرند حاصل کلام آنکه آن زن وصف کرد شوهر خود را بقلة خير و دور بودن او از
خير بچند وجه است يکي آنکه تشبيه کرد اورا بگوشت يعني او همچو پاره گوشتي است که در وي هيچ اثر
چيزي نيست تا از وي بکسي فايده رسد دوم آنکه اورا تشبيه کرد بگوشت شتر که از همه گوشتها
زبون تر است در طعم و بد بوست و با وجود آنکه گوشت نر است وصف کرد اورا بلاغري که هيچ کس
در وي رغبت نکند تا آنرا بخانه خود ببرد با وجود کثرة احتياج مردمان بسوي گوشت سيوم
آنکه وصف کرد اورا بآنکه صعب التناول است و باسانی بدست نمي آيد با وجود آنکه
متصف بصفات مذکور است و بعضي گفتند که در تشبيه او بجبل وعر اشاره است بسوي
بدخلقي و تکبر او پس جمع است در او بدخلقي و بخل قالت الثانية زوجي لا ابث خبره اني اخاف
ان لا اذره گفت زن دوم که شوهر من که هست ظاهر نمي کنم خبر او را و حال او را بدرستيکه من مي
ترسم از آنکه ترک کنم خبر او را و صفة او را يعني تمام اوصاف او را بيان نتوانم کرد بواسطه طولان
و احتمال دارد که ضمير لا اذره راجع باشد بسوي زوج يعني مي ترسم که ترک کنم شوهر خود را و از وي

جدا شوم زیرا که اولاد من از وست و بر هر دو تقدیر لا در لا اذر زایده است و یا آنکه می ترسم که ذکر
کنم خبر او را زیرا که نفی نفی اثبات است یعنی می ترسم که ذکر کنم خبر او را زیرا که کلام دراز می شود
و بواسطه آنکه اوصاف بسیار دارد چنانکه گفت که ان اذکره اذکر عجره و بجره الاول بضم العین
المهملة و فتح الجیم و الرا و الثانی بالبا الموحده و الجیم و الرا یعنی اگر ذکر کنم خبر او را و یا او را ذکر
کنم همه امور او را و باطن امور او را و بعضی گفتند که عیوب او را و در شرح حدیث امیر المؤمنین علی
رضی الله عنه که اشکوا الی الله عجری و بجری گفتند همومی و احزانی و اصل عجر نفخه ایست در ظهر
و در وقتی که ان نفخه در ناف می باشد آنرا بجره میگویند و بعضی گفتند که عجر عروقی است منعقد
در ظهر و بجر عروقی است منعقده در شکم بعد از ان نقل کرده شدند بسوی اوطان مع هموم و احزان
و باید دانست که کلام این زن نص نیست در ذم و شکایت اگرچه ناظر است بسوی هر دو قالت
الثالثة زوجی العشنق ان انطق اطلق و ان اسکت اعلق گفت زن سیوم که شوهر من دراز بالا است و بعضی
گفتند که بد خلق و اگر مراد از ان بد خلق باشد پس ما بعد آن بیان آنست و اگر مراد طول قامت باشد در اغلب
طویل القامة سفیه می باشد پس ما بعد آن بیان سفه اوست اگر بگویم احوال و طلاق داده شوم یعنی مرا
طلاق خواهد داد اگر خاموش باشم معلق می مانم نه با شوهر و نه بی شوهر قالت الرابعة زوجی کلیل تهامة
لا حر و لا قر گفت زن چهارم که شوهر من همچو شب تهامه است قال الجوهری ای بلدة نه گرم و نه سرد یعنی
شب تهامه است و لا مخافة و لا سامة یعنی نیست در وی شری که ترسیده شود از ان و نه خلقی بد
که موجب ملال صحبة او باشد قالت الخامسة زوجی ان دخل فهد و ان خرج اسد گفت زن پنجم که شوهر
من اگر در آید در خانه همچو فهدی شود یعنی در خانه همچو یوز است در کثرة نوم و در دراز کشیدن
و اگر بیرون آید همچو شیر می شود در شجاعة و جرارة و لا یسال عما عهد سوال نمی کند از انچه می بیند
قالت السادسة زوجی ان اکل لف و ان شرب اشتف و ان اضطجع التف و لا یولج الکف
لیعلم البث گفت زن ششم که شوهر من اگر می خورد طعامی میخورد بسیار و اگر می نوشد ابی را می
خورد تمام آب ظرف را و باقی نمی گذارد چیزی را و اگر بخسپد خود را می پیچد و خواب بسیار میکند

ودخل

و دخل نمي سازد دست خود را بسوي بدن من تا بداند عيب را وصف كرد شوهر خود را بكرم
وحسن صحبت و بعضي گفتند كه ذم كرد قالت السابعة زوجي غياياء او عياياء طباقاء گفت زن هفتم
كه شوهر من سست است و يا عاجز است شك راوي است طباقاء احمق است كل داء له داء
هر دردي كه معروف است ميان مردمان پس در وي است آن درد شجك او فلك او جمع
كلا لك مجروح سازد ترا يا بشكند ترا يعني دو سازد ترا يا جمع كند هر دو را براي تو يعني دور سازد
ترا يا جمع كند هر دو را براي تو يعني بد خلق است و موذي قالت الثامنة زوجي المس مس ارنب
والريح ريح زرنب گفت زن هشتم كه شوهر من كه مست مس كردن او همچو مس كردن ارنب است
يعني بدن او نرم است مثل پشم خرگوش و بوي عرق او همچون زرنب است كه گياهي است خوش
بظاهر كلام اين زن مدح شوهر اوست قالت التاسعة زوجي رفيع العماد عظيم الرماد طويل
النجاد قريب البيت من النادي گفت زن نهم كه شوهر من رفيع العماد است يعني خانه او بلند است
خاكستر او بزرگ و بسيار است در مطبخ او طعام بسيار پخته مي شود و از آن جهت خاكستر بسيار جمع مي شود
دراز بالا است يعني شجاع نزديك است خانه او بجاي جمع شدن مردمان يعني مرد بزرگ است كه مردم
نزديك خانه او جمع ميشوند قالت العاشرة زوجي مالك وما مالك خير من ذلك گفت زن دهم كه شوهر من
مالك است و صاحب است چه مالكي و صاحبي كه بهتر است از آن كه مذكور شد يعني از شوهر زن نهم له ابل
كثيرات المبارك قليلات المسارح مر او را است شتراني كه بسيار است جاي نشاندن ايشان يعني
جايگاههاي شتران او بسيار است بواسطه كثرة ايشان و چراگاههاي ايشان اندك است يعني
آن قدر بسيار اند كه علف صحراها كفايت ايشان نميكند اذا سمعن صوت المزهر ايقن انهن هوالك
و امام نووي در شرح مسلم گفت كه مزهر چوبي است براي كه زدن شتران است يقين ميكنند شتران
كه بدرستي كه ايشان هلاك خواهند شد يعني عادة شوهر من براي جاري است كه هر گاه در خانه
او مهمان نزول ميكند و او ديه ضيافت ايشان شتر آن را ذبح ميكند پس هر گاه كه شتران او
آواز مزهر مي شنوند ياد ميكنند كه ما را ذبح خواهد كرد قالت الحادية عشرة زوجي ابو زرع وما ابو زرع

ابو ذرع

اَنَاسَ مِن حُلِيّ اُذُنَيَّ وَمَلَأَ مِن شَحمٍ عَضُدَيَّ گفت زن نهٔ یازدهم که شوهر من ابو ذرع وجه خوبست

یعنی مردی آست بزرگ که گران ساخت از زیور دو گوش مرا و پر کرد از چربی دو بازوی مرا یعنی

چندان خوردنی می خورم که بواسطهٔ فربهی دو بازوی من پر چرب شدند وَبَجَّحَنِي فَبَجَحَت اِلَيَّ نَفسِي فرحناک

ساخت مرا پس فرحناک شد بسوی من نفس من و یا عظیم داشت مرا پس عظیم شد نزدیک من نفس من وَجَدَنِي

فِي اَهلِ غُنَيمَةٍ بِشِقٍّ فَجَعَلَنِي فِي اَهلِ صَهِيلٍ وَاَطِيطٍ وَدَائِسٍ وَمُنَقٍّ پس یافت مرا در اهل گوسفند در موضعی که نام

آن شق است بفتح شین و با کسران و بعضی گفتند مراد از شق بفتح شین غار جبل است و مانند آن

و مراد از شق بکسر شین ضیق معاش است و قلت آن پس گردانید مرا و را در میان اهل آواز اسب

یعنی در میان جماعتی که صاحبان اسپانند و یا صاحبان آواز بالان شترند بواسطهٔ بار و صاحبان غیر مالهٔ

فَعِندَهُ اَقُولُ فَلَا اُقَبَّحُ پس نزدیک او می گویم و سخن میکنم پس عیب کرده نمی شوم یعنی همچنان مرا دست

میدارد که هر سخنی که پیش او می گویم عیب من نمیکند وَاَرقُدُ فَاَتَصَبَّحُ و می خسپم پس صبح می کنم یعنی

بفراغت تمام پیش او خواب وا میکنم وَاَشرَبُ فَاَتَقَمَّحُ و می نوشم پس سیراب می شوم و بر می

دارم سر خود را از اناء آب یقال قمح البعیر یقمح اذا رفع راسه من الماء بعد الری اُمُّ اَبِي زَرعٍ فَمَا اُمُّ

اَبِي زَرعٍ عُكُومُهَا رَدَاحٌ ظروف او بزرگ اند و ثقیله اند وَبَيتُهَا فَسَاحٌ خانهٔ او کشاده است

ابنُ اَبِي زَرعٍ فَمَا ابنُ اَبِي زَرعٍ مَضجَعُهُ كَمَسَلِّ شَطبَةٍ پسر ابی ذرع و چه پسر ابی زرع جای خواب او همچو جای

بیرون آمدن شمشیر است یعنی جای خواب او مقدار غلاف شمشیرست و یا همچو جای بیرون آمدن شاخ

ترست یعنی پوست قران یعنی قلیل اللحم و نازک بدن وَتُشبِعُهُ ذِرَاعُ الجَفرَةِ و سیری می سازد او را

بازوی بچه بز و یا بچهٔ گوسفند که چهار ماهه باشند یعنی بغایت کم خورست بِنتُ اَبِي ذَرعٍ فَمَا بِنت

اَبِي زَرعٍ طَوعُ اَبِيهَا وَطَوعُ اُمِّهَا دختر ابی ذرع پس چیست دختر ابی ذرع مطیع پدر خود است

و مطیع مادر خود است وَمِلءُ كِسَائِهَا پری جامهٔ خود است یعنی فربه است و فربه بودن زن

محمود است پیش عرب وَغَيظُ جَارَتِهَا و رشک انباغهٔ خود است یعنی بواسطهٔ کمال حسن و کمال عفت

او انباغهٔ او در رشک او می برد و خشم او میکند جَارِيَةُ اَبِي ذَرعٍ فَمَا جَارِيَةُ اَبِي ذَرعٍ لَا تَبُثُّ حَدِيثَنَا

تبثیثا

تبثیثا کنیزک ابی ذرع پس جیست کنیزک ابی ذرع فاش نمی کند و ظاهر نمی سازد حدیث
ما را ظاهر ساختنی ولا تنقث میرتنا تنقیثا نقل نمی کند طعام ما را نقل کردنی یعنی امینه است
وخیانة نمی کند ولا تملا بیتنا تعشیشا و پر نمی سازد خانه ما را از نیم قالت خرج ابو ذرع
والاوطاب تمخض گفت ام ذرع که برون آمد ابو ذرع وحال آنکه خمها در حرکة آورده می
شدند یعنی بواسطه برای موج می زدند فلقی امرأة معها ولدان لها کالفهدین یلعبان من
تحت خصرها برمانتین پس ملاقات کرد زنی را که با او دو پسر بودند همچو دو شیر بچه در حالتی
که بازی میکردند از زیر تهی گاه او به دو انار توان بود که کنایه باشد از دو پستان و یا از دو
انار حقیقی فطلقنی ونکحها پس طلاق داد مرا و نکاح کرد آن زن را فنکحت بعده رجلا سریا رکب
شریا واخذ خطیا پس نکاح کردم بعد از طلاق او مردی را که پیشواست و یا سخی که سوار می شد
اسب را و میگرفت نیزه را یعنی سپاهی بود واراح علی نعما ثریا رو میکرد و باز می آورد از
چراگاه نزدیک من شتران بسیار و گاو و گوسفند بسیار واعطانی من کل رائحة زوجا و بخشید مرا
از هر رائحة ای مما یروح علیها من الابل والبقر والغنم والعبید یعنی مرا از هر جنس مذکور دو دو
بخشید وقال کلی ام ذرع ومیری اهلک گفت که بخور ای ام ذرع و طعام بده اهل خود را قالت
فلو جمعت کل شیء اعطانیه ما بلغ اصغر آنیة ابی ذرع پس اگر جمع میکردم هر چیزی را که داد مرا
شوهر دوم نمی رسید خورد ترین اوانی ابی ذرع قالت عایشة رضی الله عنها فقال لی
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم کنت لک کابی ذرع لام ذرع گفت عایشه رضی الله عنها
که پس گفت مرا رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم من ترا در الفة و محبت و عطا کردم نه در فرقة
وطلاق همچو ابو ذرع راوی بعض الروایات غیر انی لا اطلقک وفی روایة کنت لک کابی
ذرع فی الالفة والوفاء لا فی الفرقة والخلاء ای المجانبة والمباعدة باب ما جاء فی صفة نوم
نوم رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم این بابی است در بیان آنچه آمده در صفة
خواب رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم عن البراء بن عازب ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم

كان اذا اخذ مضجعه وضع كفه اليمنى تحت خده الايمن قال رب قني عذابك يوم تبعث عبادك
مرويست از براء ابن عازب رضي الله عنه كه بدرستيكه رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم
بود كه وقتي كه ميگرفت جاي خواب خود را مي نهاد كف دست خود را زير رخساره او كه راست
است وميگفت اين دعاء مذكور را يعني نگاه دار مرا از عذاب خود در روزي كه مبعوث ميكني
بندهاي خود را وفي رواية يوم تجمع عبادك عن حذيفة قال كان النبي صلي الله عليه وآله وسلم
اذا اوي الي فراشه قال اللهم باسمك اموت واحيي مرويست از حذيفه رضي الله عنه
كه وي گفت كه بود پيغامبر خدا صلي الله عليه وآله وسلم كه وقتي كه مي آمد ورجوع ميكرد بسوي
فراش خود مي گفت اين دعا را كه اللهم باسمك اموت واحيي يعني بنام تو مي ميرم و زنده مي شوم واذا
استيقظ قال الحمد لله الذي احيانا بعد ما اماتنا واليه النشور وقتي كه بيدار مي شد
ميگفت كه حمد مر خداي را كه زنده ساخت ما را بعد از ميرانيدن ما خواب را بمرگ تشبيه كرد بواسطه زوال
عقل وبعضي گفتند كه در كلام عرب موت بمعني سكون نيز آمده است يقال مات الريح اذا سكنت واستعمال
كرده مي شود در زوال قوة عاقله وهي بجهالة كقوله تعالي او من كان ميتا فاحييناه وقوله انك
لا تسمع الموتي وگاهي استعمال كرده در احوال شاقه مثل فقر وذل سوال از مردم ومعصيت وشك
نيست كه انتفاع انسان بحيوة خود دانست كه توفيق داده شود در طاعت حق اهم و در اجتناب
از معاصي وچون كسب طاعات ميسر نيست مگر در بيداري پس وقتي كه از خواب بيداري شود بايد كه شكر
آن بجاي آرد واليه النشور بسوي اوست بازگشت عن عائشة قالت كان رسول الله صلي الله
عليه وآله وسلم اذا اوي الي فراشه كل ليلة جمع كفيه فنفث فيهما قل هو الله احد وقل اعوذ
برب الفلق وقل اعوذ برب الناس ثم مسح بهما ما استطاع من جسده مرويست از عائشه رضي الله
عنها كه وي گفت كه بود رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم كه وقتي مي آمد بسوي فراش خود در هر شب
جمع ميكرد دو كف خود را پس مي دميد در دو كف دست بعضي گفتند كه نفث عبارة است از اخراج ريح
از دهن يا اندك ريق وليكن حضرت امام نووي در كتاب الاذكار گفت كه نفث عبارة است

ازنخ

از نفخ لطیف که بغیر ریق باشد و می خواند در دو کف قل هو الله احد را و قل اعوذ برب الفلق
را و قل اعوذ برب الناس را و بعضی گفتند که درین عبارة تقدیم و تاخیر است زیرا که
مراد آنست که اول این سورها را می خواند و بعد از ان در دو کف دست نفس می دمید
بعد از ان مسح میکرد بدو کف دست جای را که می توانست از جسد خود یعنی بجای که دست
مبارک او می رسید یبدأ بهما رأسه و وجهه وما اقبل من جسده ابتدا میکرد بدو کف سر خود را یعنی
ابتدا میکرد بدو کف سر خود را یعنی ابتدا میکرد در مسح از سر و روی خود را و جزی را که بجانب
پیش بود از جسد مبارک او یصنع ذلک ثلث مرات میکرد آنرا سه بار عن ابن عباس ان
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نام حتی نفخ و کان اذا نام نفخ فاتاه بلال فاذنه بالصلوة
فقام و صلی و لم یتوضأ و فی الحدیث قصة یعنی مرویست از ابن عباس رضی الله عنهما
که بدرستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خواب کرد تا حدی که نفخ کرده بود که وقتی که خواب
میکرد نفخ میکرد پس آمد او را بلال پس اعلام کرد او را بنماز پس برخاست و نماز گزارد و وضو
نساخت زیرا که خواب آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم شکننده وضو نبود و این از جمله
خصایص آن حضرت است صلی الله علیه و آله و سلم زیرا که هشیاری دل او مانع حدث است
و درین حدیث قصه است و آن قصه است و آن قصه در کتاب مشکوة در باب صلوة اللیل
مذکورست فان شئت فارجع الیه عن انس بن مالک ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
کان اذا اوی الی فراشه قال الحمد لله الذی اطعمنا و سقانا و کفانا و آوانا فکم ممن لا کافی له و لا
مؤوی یعنی مرویست از انس رضی الله عنه که بدرستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
بود که وقتی که می آمد بسوی فراش خود می گفت که الحمد لله تا آخر یعنی تمام ثنا مر خدای را که طعام
داد ما را و کفایت کرد مهمات ما را و دفع کرد از ما بلاها را و جای داد ما را یعنی مهیا کرد برای ما ماوای
و مسکنی و نگردانید ما را منتشر مثل بهایم پس بسیار اند از آنها که نیست هیچ کفایت کننده مر او را و نه جای
دهنده یعنی از مخلوقات بسیار اند که حضرت حق سبحانه کفایت مهمات ایشان نمی کند و ایشان را از شر از

نگاه نمی دارد و بسیار ند که اینها نزا منزل و مسکن ندارد بلکه در بوادی و طرق هلاک
می شوند عن ابی قتاده ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم کان اذا عرس بلیل اضطجع علی شقه
الایمن واذا عرس قبیل الصبح نصب ذراعه ووضع راسه علی کفه یعنی مرویست از ابی قتاده
رضی الله عنه که بدرستیکه پیغامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم بود که وقتیکه فرود می آمد در سفر برای
استراحت در شب می خسپید بر پهلوی راست خود و وقتیکه فرود می آمد برای استراحت اندکی
پیش از صبح راست و قایم می داشت بازوی خود را و می نهاد سر خود را بر کف دست
باب ما جاء فی عبادة رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم این بابیست در بیان
آنچه آمد در عبادة رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم عن المغیرة بن شعبة قال صلی
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم حتی انتفخت قدماه فقیل له اتتکلف هذا وقد غفر الله
لک ما تقدم من ذنبک وما تاخر قال افلا اکون عبدا شکورا یعنی مرویست از مغیره رضی الله
عنه که گفت که گزارد نماز را رسول خدا تا حدی که ورم کرد دو قدم مبارک او بسبب کثرة قیام
پس گفته شد مر او را که آیا مشقت و رنج می کشی تو این قدر یعنی بر خود چرا این همه مشقت می کشی
و حال آنکه بتحقیق آمرزیده مر ترا خدا تعالی چیزی را که گذشت از خلاف اولی و چیزی
را که واقع خواهد شد از خلاف اولی والتفات بغیر حق حضرت حق سبحانه وتعالی و یا از
کنائن امة او گفت که آیا پس نمی باشم بنده بسیار شکر گوینده یعنی عبادة من برای ادای
شکر نعمتهای خدای تعالی است که بر من ارزانی داشت عن ابی هریرة قال کان
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یصلی حتی ترم قدماه فقیل له تفعل هذا وقد جاءک ان الله
قد غفر لک ما تقدم من ذنبک وما تاخر قال افلا اکون عبدا شکورا مرویست از ابی هریره
که بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که نماز میگزارد تا آنکه ورم کرد دو قدم مبارک او پس
گفته شد مر او را که آیا می کنی این همه مشقت می کشی و حال آنکه بتحقیق آمد ترا که بدرستیکه
خدای تعالی آمرزیده مر ترا چیزی را که واقع شد از تو از خلاف اولی والتفات بغیر مولی

وجزیرا از تو واقع خواهد شد بعد از این پس این همه رنج برای چه میکشی گفت ای سرور
کرایا پس نمی باشم بنده بسیار شکر گوینده قوله افلا اکون عطف بر مقدرست و تقدیر آن
اینست که آیا ترک کنم عبادة را بواسطه اعتماد بر غفران پس نمی باشم بنده شکور او بعضی گفته‌اند
که فا لسببیت از غیر مذکور یعنی غفران حضرت حق اعز اسمه سبب کثرة نماز من است بواسطه
ادای شکران نعمت پس چگونه ترک نماز نفل کنم و تخصیص عبد بذکر مشعرست بغایة اکرام
وقرب حضرت حق جل وعلا آن سرور او از این جهت است که وصف کرد آن سرور را حضرت
حق عز اسمه بعبد فی قوله سبحان الذی اسری بعبده لیلا و دیگر از جهة آنکه عبودیة مقتضی
صحة نسبة است میان حق و بنده و آن حاصل نمی شود مگر بشکر که آن عین عبادة است وعن
ابی هریرة قال کان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یقوم یصلی حتی تنتفخ قدماه فیقال
له یا رسول الله تفعل هذا وقد غفر الله لک ما تقدم من ذنبک وما تاخر قال افلا اکون عبدا شکورا
مرویست از ابی هریره رضی الله عنه که وی گفت که بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
که بر می خاست نماز می گزارد تا حدی که ورم کرد دو قدم مبارک او بواسطه کثرة قیام پس گفته
شد می شد مر او را که ای رسول خدا می کنی این را یعنی این همه رنج بر خود چرا می نهی و حال
آنکه تحقیق است که بیامرزید مر ترا خدای تعالی آنچه واقع شد از تو از خلاف اولی و آنچه
واقع شد عن الاسود قالت سالت عائشة عن صلوة رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
باللیل فقالت کان ینام اول اللیل ثم یقوم فاذا کان من السحر اوتر ثم اتی فراشه فاذا کان
له حاجة الم باهله فاذا سمع الاذان وثب فان کان جنبا افاض علیه من الماء والا توضا
وخرج الی الصلوة مرویست از اسود که وی گفت که سوال کردم عائشه را رضی الله عنها از نماز ادای
رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در شب پس گفت که بود که خواب میکرد در اول شب بعد از
نماز عشا بعد از آن می خاست و بنماز مشغول می شد پس وقتی که می بود قریب سحر نماز وتر گزارد
بعد از آن می آمد جای خواب خود را پس وقتی که می بود او را حاجتی نزدیکی می شد با اهل خود و حاجت

خود را ادا می کرد پس وقتی که می شنیدند بانگ نماز را بر می خاست بسرعت اگر می بود دبی غسل
می ریخت بر خود آب را و غسل میکرد و اگر جنبی نمی بود وضو می ساخت و بیرون می آمد بسوی
نماز بعد از گزاردن سنت صبح در خانه عن کریب عن ابن عباس انه اخبره انه بات عند میمونة
وهی خالته قال فاضطجعت فی عرض الوسادة واضطجع رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
فی طولها فنام رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم حتی اذا انتصف اللیل او قبله بقلیل او
فاستیقظ رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم مرویست از کریب در حالیکه که راوی است
از ابن عباس رضی الله عنهما که بدرستیکه ابن عباس خبر کرد او را که بدرستیکه ابن عباس
شب کرد نزدیک حضرت میمونه که از ازواج مطهرات رسول خداست صلی الله علیه وآله وسلم
وحال آنکه میمونه خاله ابن عباس است گفت ابن عباس که پس خسپیدم در عرض بالش
خسپید رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در طول آن پس خواب کرد رسول خدا صلی الله
علیه وآله وسلم تا وقتیکه نیم شب شد یا اندکی پیش از نیم شب و یا اندکی بعد از نیم شب
پس بیدار شد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فجعل یمسح النوم عن وجهه ثم قرا العشر
الایات الخواتم سورة آل عمران ثم قام الی شن معلق فتوضا منها فاحسن الوضوء ثم قام
یصلی قال عبد الله بن عباس فقمت الی جنبه فوضع رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
یده الیمنی علی راسی ثم اخذ باذنی الیمنی یفتلها پس شروع کرد در دور کردن اثر خواب از روی
مبارک خود بعد از آن خواندند ده آیه را یعنی ده آیه از آخر سوره آل عمران بعد از آن برخاست
بسوی مشک آبی که آویزان بود پس وضو ساخت از آب آن یعنی قصد وضو کرد پس
نیکو ساخت وضو را بعد از آن برخاست و بنماز مشغول شد گفت عبد الله بن عباس که پس برخاستم
و وضو ساختم و ایستادم بسوی پهلوی چپ او چنانچه در روایة دیگر تصریح کرد باین پس نهاد
رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم دست راست خود را بر سر من بعد از آن گرفت گوش راست
مرا پس کشید آنرا و مرا از پس پشت خود بجانب راست آورد چنانچه در روایة دیگر باین تصریح

کرد براي تعليم ادب که چون يک مقتدي باشد بايستد که جانب راست امام بايستد فصلي رکعتين
ثم رکعتين ثم رکعتين ثم رکعتين ثم رکعتين ثم رکعتين قال معن ست مرات ثم اوتر ثم
جاء المؤذن فقام فصلي رکعتين خفيفتين ثم خرج فصلي الصبح پس گزارد دو دو رکعت
را گفت معن که يکي از راويان حديث است که دو رکعة شش بار است يعني دوازده رکعت
گزارد نشست سلام بعد از آن وتر گزارد بعد از آن آمد او را مؤذن يا آواز مؤذن پس برخاست
پس گزارد دو رکعة سبک را يعني بقراءة کوتاه دو رکعة سنت صبح گزارد بعد از آن بيرون
آمد از خانه پس گزارد نماز صبح را الجماعة عن ابن عباس قال کان النبي صلي الله عليه واله
وسلم يصلي من الليل ثلاث عشرة رکعة مرويست از ابن عباس رضي الله عنهما که وي گفته
است که بود رسول خدا صلي الله عليه واله وسلم که نماز ميگزارد از شب سيزده رکعة عن
عائشة ان النبي صلي الله عليه واله وسلم اذا کان لم يصل بالليل منعه من ذلک النوم او غلبته
عيناه صلي من النهار ثنتي عشرة رکعة مرويست از عائشه رضي الله عنها که بدرستي که پيغامبر
خدا صلي الله عليه واله وسلم بود که وقتي که نمي گزارد نماز تهجد را در شب بواسطه آنکه منع ميکرد او را
خواب و يا غالب مي شد نداو را دو چشم او يعني بروي خواب غلبه ميکرد پس گفت راوي ميگزارد
در روز دوازده رکعة را در ما بين طلوع آفتاب و زوال آن و اين حديث دال است بر آن
کسي را که ورد شب فوت شود مستحب است که در روز قضاي آن بکند چنانچه در حديث ديگر
تصريح اين واقع شد عن ابي هريرة عن النبي صلي الله عليه واله وسلم قال اذا قام احدکم
من الليل فليفتتح صلوته برکعتين خفيفتين يعني گفت رسول خدا صلي الله عليه واله وسلم که وقتي
برخيزد يکي از شما در شب از براي تهجد پس ابتدا کند نماز به دو رکعة خفيف يعني دو رکعة در قراءة
تخفيف کند و قراءة را کوتاه سازد تا او را براي نماز نشاط حاصل شود عن زيد بن خالد
الجهني انه قال لارمقن صلوة رسول الله صلي الله عليه واله وسلم قال فتوسدت عتبته او فسطاطه
فصلي رسول الله صلي الله عليه واله وسلم رکعتين خفيفتين ثم صلي رکعتين طويلتين طويلتين طويلتين

ثم صلّى ركعتين وهما دون اللتين قبلهما ثم صلّى ركعتين وهما دون اللتين قبلهما ثم صلى ركعتين وهما
دون اللتين قبلهما ثم اوتر فذلك ثلث عشرة ركعة يعني مرويست از زيد بن خالد الجهني رضي الله
عنه كه بدرستي كه وي گفت كه گفتم باخود يا ياران خود كه هر آينه بنگرم نماز رسول خدا صلى الله
عليه وآله وسلم كه در شب چند ركعة نماز ميگزارد پس وساده خود ساختم آستانه در را ويا خيمه بزرگ
بزرگ او را شك راوي است پس برخاست وضو ساخت پس گزارد رسول خدا صلى الله عليه وآله
وسلم دو ركعة سبك را بعد ازان گزارد دو ركعة دراز تكرار براي تاكيد است بعد ازان گزارد دو
ركعة را واين دو ركعة اندك كوتاه بودند از دو ركعت اول بعد ازان گزارد دو ركعة را واين
دو ركعة كوتاه بودند نسبة بدو ركعة ثانيه بعد ازان گزارد دو دو ركعة كوتاه بودند از دو ركعت
ثالثه بعد ازان گزارد وتر را پس همه سيزده ركعة است عن ابي سلمة انه سال عائشة كيف كانت صلوة
رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في رمضان فقالت ما كان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
يزيد في رمضان ولا في غيره على احدى عشرة ركعة مرويست از ابي سلمه رضي الله عنه بدرستي
كه وي سوال كرد حضرت عائشه را رضي الله عنها كه چگونه بود يعني چه مقدار بود نماز رسول
خدا صلى الله عليه وآله وسلم در رمضان پس گفت كه نبود رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم
كه زياده مي ساخت در رمضان ونه در غير رمضان بر يازده ركعة وظاهر آنست كه مراد حضرت
عائشه غير تحية وضوست يدل عليه قولها يصلّي اربعا لا تسأل عن حسنهن وطولهن ثم يصلّي اربعا لا تسأل
عن حسنهن وطولهن ثم يصلي ثلثا مي گزارد چهار ركعة را سوال مكن از حسن آن چهار ركعت وطول
او زيرا كه بيان آن نتوان كرد بعد ازان ميگزارد چهار ركعت ديگر را سوال مكن ومپرس از حسن
آن وطول آن بعد ازان مي گزارد سه ركعت را قالت عائشة قلت يا رسول الله اتنام قبل
ان توتر قال يا عائشة ان عيني تنامان ولا ينام قلبي گفت عائشه رضي الله عنها كه گفتم
رسول خدا را صلى الله عليه وآله وسلم كه آيا خواب ميكني پيش ازانكه وتر بگزاري گفت
اي عائشه بدرستي كه دو چشم من خواب ميكنند وخواب نمي كند دل من پس خوف فوت شدن

وتر نيز

و ترنیست و ظاهر آنست که آنچه حضرت عایشه گفت که بر یازده رکعت زیاده نمی گذارد دو نه
در غیر رمضان مراد از آن غیر تراویح است و الّا با حادیث صحیح بثبوت پیوست که آن
سرور نماز تراویح گزارد عن عایشة ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کان یصلی من
اللیل احدی عشرة رکعة یوتر منها بواحدة فاذا فرغ منها اضطجع علی شقه الایمن مرویست
از عایشه رضی الله عنها که بدرستیکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود که می گذارد
در شب یازده رکعت را و وتر میگذارد بیک رکعة پس وقتیکه فارغ شد از نماز می خسپید
بر پهلوی راست خود عن عایشة رضی الله عنها قالت کان النبی صلی الله علیه و آله و سلم
یصلی من اللیل تسع رکعات مرویست از حضرت عایشه که وی گفت که بود رسول خدا صلی الله
علیه و آله و سلم که میگذارد در شب نه رکعة را قرطبی که از اکابر علماست گفت که مشکل شدند
... تیها حضرت عایشه بر بسیاری ز اهل علم تا حدی که نسبت کردند حدیث او را بسوی
اضطراب و گفت که قول این جماعت وقتی راست باشد که راوی یکی باشد و در یک وقت
باشد پس صواب آنست که گفته شود که اخبار حضرت محمول اند بر احوال مختلفه یعنی گاهی
آن سرور صلی الله علیه و آله و سلم صلوة لیل را نه رکعة میگزارد و گاهی یازده و گاهی سیزده بحسب
نشاط و از برای بیان جواز عن حذیفة بن الیمان انه صلی مع رسول الله صلی الله علیه
و آله و سلم من اللیل قال فلما دخل فی الصلوة قال الله اکبر ذو الملکوت و الجبروت و الکبریاء و العظمة
یعنی مرویست از حذیفه بن الیمان رضی الله عنه که بدرستی که وی گزارد با رسول خدا صلی الله
علیه و آله و سلم نماز را در شب گفت که آن هنگام که در آمد آن حضرت در نماز گفت الله اکبر تا آخر یعنی
خدا تعالی بزرگ است از آنچه وصف او کردند او را صاحب ملک است و تا ملکوت برای
مبالغه است و صاحب قدرت و تا جبروت نیز برای مبالغه است و صاحب کبر او و عظمت است
قال ثم قرا البقرة ثم رکع فکان رکوعه نحوا من قیامه و کان یقول سبحان ربی العظیم سبحان
ربی العظیم ثم رفع راسه و کان قیامه نحوا من رکوعه و کان یقول لربی الحمد لربی الحمد ثم سجد
فکان سجوده نحوا من قیامه و کان یقول سبحان ربی الاعلی سبحان ربی الاعلی ثم رفع

ربه فكان ما بين السجدتين نحواً من السجود وكان يقول رب اغفر لي رب اغفر لي گفت
راوی که بعد ازان خواند بعد از سورهٔ فاتحه سورة البقرة را بعد ازان رکوع کرد پس بود
رکوع او یعنی مکث او در رکوع قریب از قیام او یعنی قریب بمکث او که در قیام کرده بود
و بود که میگفت در رکوع سبحان ربي العظيم یعنی همین کلام را تکرار کرد بعد ازان برداشت
سر خود را از رکوع و بود او ایستادن او در قومه قریب بمکث او در رکوع و بود که میگفت
در قومه که لربي الحمد همین کلام را تکرار میکرد بعد ازان سجده کرد پس بود سجود او قریب بقیام
او که در قومه بود و بود که میگفت در سجده سبحان ربي الاعلى و همین کلام را تکرار میکرد
بعد ازان برداشت سر خود را از سجده پس بود مکث بين السجدتين قریب از مکث سجده
و بود که میگفت در جلسه رب اغفر لي و همین را تکرار میکرد حتى قرأ البقرة وآل
عمران والنساء والمائدة او الانعام شعبة الذي شك في المائدة او الانعام تا آنکه
خواند سورهٔ بقره را و سورهٔ آل عمران را و سورهٔ مائده را یا سورهٔ انعام را شعبه که یکی از روات
حدیث است شک برد در مائده و یا انعام یعنی آن سرور علیه السلام چهار رکعت گزارد و در هر
رکعه بعد از فاتحه یک سوره ازین چهار سوره خواند عن عائشة قالت قام رسول الله
صلى الله عليه وآله وسلم بآية من القرآن ليلة یعنی مرویست از عائشه رضی الله عنها که وی
گفت احیا کرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بیک آیه از قرآن تمام شب را و آن آیه این است
که ان تعذبهم فانهم عبادك وان تغفر لهم فانك انت العزيز الحكيم بعضی گفتند که مراد این است
که در تمام شب در نماز بعد از سوره فاتحه همین آیه را خواند و احتمال دارد که بیرون نماز همین آیت
را در تمام شب تکرار کرده باشد عن عبد الله قال صليت ليلة مع رسول الله صلى الله عليه وآله
وسلم فلم يزل قائماً حتى هممت بامر سوء قيل له وما هممت ان اقعد وادع النبي صلى الله عليه وآله
مرویست از عبد الله رضی الله عنه که وی گفت که گزاردم نماز را در شبی با رسول خدا صلی الله
علیه وآله وسلم پس همیشه ایستاده بود یعنی در قیام بسیار ایستاد بواسطه طول قراءة تا آنکه قصد کردم
بامری بد گفته شد مر عبد الله را که چه چیز قصد کرده بودی گفت که قصد کرده بودم که بنشینم و ترک کنم

پیغامبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم عن عائشة ان النبي صلی الله علیه وآله وسلم کان یصلی
جالسا فیقرأ وهو جالس فاذا بقي من قرائته قدر ما یکون ثلثین او اربعین آیة قام فقرأ
وهو قائم ثم رکع وسجد ثم صنع في الرکعة الثانیة مثل ذلک مرویست از عائشه رضی الله
عنها که بدرستی که پیغامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم بود در بعض اوقات که نماز میگذارد یعنی
شروع میکرد در نماز در حالیتی که نشسته بود پس قراءة میکرد و حال آنکه او نشسته بود پس
وقتیکه باقی می ماند از قراءة او مقدار سی آیة ویا چهل آیة برمی خاست پس قراءة می کرد
باقی قراءة را و حال آنکه استاده بود بعد از ان رکوع میکرد و سجده می کرد بعد از ان
میکرد در رکعة دوم مثل آنچه در رکعة اول کرده بود عن عبد الله بن شقیق قال سالت عائشة
رضی الله عنها عن صلوة رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم عن تطوعه فقالت کان
یصلی لیلا طویلا قائما ولیلا طویلا قاعدا فاذا قرأ وهو قائم رکع وسجد وهو قائم واذا
قرأ وهو جالس رکع وسجد وهو جالس مرویست از عبد الله بن شقیق که وی گفت که سوال
کردم حضرت عائشه را رضی الله عنها از نماز رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم یعنی از نماز
نفل وی گفت که بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که نماز میگزارد در شبی نماز دراز
در حالیتی که استاده بود و نماز می گزارد در شبی نمازی دراز در حالیتی که نشسته بود پس
وقتی که قراءة می کرد و حال آنکه او استاده بود در رکوع و سجود میکرد و حال آنکه استاده
بود یعنی انتقال می کرد بسوی رکوع و سجود از قیام نه آنکه می نشستی و نشسته رکوع کردی
و وقتی که قراءة می کرد و حال آنکه او نشسته بود رکوع و سجود و حال آنکه او نشسته بود
یعنی برای رکوع بقیام نمی آمد که تا از قیام بسوی رکوع انتقال میکرد مقصود از حدیث
آنکه نماز نفل را گاهی نشسته می گزارد و گاهی استاده عن حفصة زوج النبي صلی الله
علیه وآله وسلم قالت کان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یصلي في سبحته قاعدا و یقرأ
بالسورة ویرتلها حتی تکون اطول من اطول منها مرویست از حفصه که زوج پیغامبر خدا
صلی الله علیه وآله وسلم که وی گفت که بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم می گزارد نماز

نفل خود را نشسته وی می خواند سوره را و ترتیل می کرد انرا یعنی بادای مخارج حروف وما هیته
می خواند تا انکه می گشت در گمان مردمان درازتر از سوره که ازان درازتر باشد و بی ترتیل
خوانده شود و چون تسبیح در نماز نفل است بنابران سبحه میگویند و نماز نفل می خوانند بدانک
لفظ زوج مشترک است هم بر شوهر اطلاق میکنند و هم بر زن عن عایشه ان النبی صلی الله
علیه وآله وسلم لم یمت حتی کان اکثر صلوته و هو جالس مرویست از عایشه رضی الله عنها که
بدرستی که پیغامبر صلی الله علیه وآله وسلم از دار فانی انتقال نکرد تا انکه بود اکثر نماز او و حال
انکه نشسته بود یعنی در آخر عمر نمازهای نفل را بیشتر نشسته میگزارد و ظاهر آنست که کان
تامه است و هو جالس حال وتواند بود که ناقصه باشد خبران محذوف مثل ضربی زید قایماً
وتواند بود که و هو جالس خبران باشد و او زیدو رابط محذوف و زاید بودن واو بر شایع
کما صرح به المحققون عن ابن عمر قال صلیت مع النبی صلی الله علیه وآله وسلم رکعتین قبل الظهر و
بعدها و رکعتین بعد المغرب فی بیته و رکعتین بعد العشاء فی بیته مرویست از ابن عمر رضی الله عنهما
که گزاردم با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم دو رکعه را پیش از فرض الظهر و دو رکعه بعد از
صلوة فرض دو رکعت را بعد از مغرب در خانه او و دو رکعه را بعد از عشا در خانه او و مراد از معیت
تبعیت است در عمل یعنی چنانچه آن حضرت گزارد وی هم گزارد نه انکه بجماعة گزارده باشد
قال ابن عمر و حدثتنی حفصة ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم کان یصلی رکعتین حین
یطلع الفجر و ینادی المنادی گفت ابن عمر رضی الله عنهما که حدیث کرد مرا حضرت حفصه رضی الله
عنها که بدرستی که پیغامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم بود که می گزارد دو رکعه را در وقتی که طلوع
میکرد صبح صادق و اذان می گفت موذن و قال ایوب أراه قال خفیفتین گفت ایوب
که یکی از رواة حدیث است که ظن می برم ابن عمر را که گفت دو رکعه خفیفه یعنی دو رکعه سنت
صبح را شکه می گزارد یعنی بقراءة کوتاه عن ابن عمر قال حفظت من رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم ثمانی رکعات رکعتین قبل الظهر و رکعتین بعدها و رکعتین بعد المغرب و رکعتین
بعد العشاء قال ابن عمر حدثتنی حفصة برکعتی الغداة ولم اکن اراهما من النبی صلی الله علیه وآله وسلم

او همه

مرویست از ابن عمر رضی الله عنهما که وی گفت که یاد گرفتم از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
هشت رکعت نماز را دو رکعت پیش از ظهر و دو رکعت بعد از ظهر و دو رکعت بعد از مغرب و دو رکعت
بعد از عشا و گفت ابن عمر که حدیث کرد حضرت حفصه بدو رکعت و سنت نماز فجر زیاد و نیستم من
که دیده ام آن دو رکعت را از پیغامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم یعنی بچشم خود ندیده ام
که آن دو رکعت را رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم گزارد و لیکن از حفصه شنیدم عن عبد الله
بن شقیق قال سألت عائشة رضی الله عنها عن صلوة رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
قالت کان یصلی قبل الظهر رکعتین وبعدها رکعتین وبعد المغرب رکعتین وبعد العشاء رکعتین وقبل الفجر
رکعتین مرویست از عبد الله بن شقیق که وی گفت که سوال کردم عائشه را رضی الله عنها از نماز
رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم گفت که می گزارد قبل الظهر دو رکعت را و بعد از مغرب دو رکعت را
و بعد از عشا دو رکعت را و پیش از فرض صبح دو رکعت عن عاصم بن ضمرة یقول سألنا علیا رضی الله
عنه عن صلوة رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم من النهار فقال انکم لا تطیقون ذلک قال قلنا
من اطاق منا ذلک صلی فقال کان اذا کانت الشمس من ههنا کهیئتها من ههنا عند العصر صلی
رکعتین واذا کانت الشمس من ههنا کهیئتها من ههنا عند الظهر صلی اربعا ویصلی الملائکة
المقربین والنبیین ومن تبعهم من المؤمنین والمسلمین مرویست از عاصم بن ضمره که وی گفت که سوال
کردیم از حضرت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه از نماز رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در روز
گفت عاصم که پس گفت حضرت امیر که بدرستی که شما طاقت ندارید آنرا گفت عاصم که گفتیم که هر که
تواند از ما آنرا بگزارد پس گفت که وقتی که می بود آفتاب ازین جانب مشرق همچو هیئة
آفتاب ازین جا یعنی از جانب مغرب نزدیک وقت عصر یعنی چون آفتاب از مشرق بآن
مقدار بلند می شد در نظر که در وقت عصر باقی می ماند میگزارد دو رکعت نماز را مراد از چاشت
است و اقل آن دو رکعت است و وقتیکه می بود آفتاب ازینجا یعنی از جانب مشرق همچو
هیئة آن ازین جا نزدیک ظهر یعنی چون آفتاب قریب یا بعه امی شد می گذارد چهار رکعت

را مراد ازین صلوة اوابین است حیث ورد فی الحدیث صلوة الاوابین حین ترمض الفصال
و میگزارد پیش از فرض ظهر چهار رکعة را یعنی سنت ظهر و بعد از فرض ظهر دو رکعة را می گزارد
پیش از چهار رکعة را در حالیکه فصل میکرد میان هر دو رکعة بسلام بر ملایکه مقربین و نبیا
علیهم الصلوة والسلام و کسیکه متابعة کرد ایشانرا از مومنان و مسلمانان یعنی چهار رکعت
سنت عصر را بدو سلام می گزارد و بعضی گفتند که مراد از تشهد خواندن است نه سلام باب
صلوة الضحی این باب نماز چاشت است صاحب نهایه گفت که ضحوة بفتح ضاد و سکون حا ارتفاع
اول نهار است و ضحی بضم الضاد و قصر اخر ابالا تر از انست و ظاهر آنست که اضافة صلوة بسوی
ضحی بمعنی فی است لصلوة اللیل و اول وقت آن بعد از طلوع افتاب است و آخر آن تا وقت
استوا نزدیک فقها نماقیه بلکه در حین طلوع نیز جایز است و نزدیک علما حنیفه وقت آن از کمال
رفیع نهار است تا وقت استوا عن معاذة قالت قلت لعائشة اکان النبی صلی الله علیه واله وسلم
یصلی الضحی قلت نعم اربع رکعات و یزید ما شاء الله مرویست از معاذه که وی گفت که گفتم مر عایشه را
رضی الله عنها که ایا بود پیغامبر خدا صلی الله علیه واله وسلم که می گزارد نماز چاشت که آری می گزارد
چهار رکعة را در اغلب و زیاده میکرد بران چیزی را که خواسته بود خدای تعالی یعنی گاهی بر چهار
رکعت زیاده میگزارد عن انس بن مالک ان النبی صلی الله علیه واله وسلم کان یصلی الضحی ست رکعات
مرویست از انس بن مالک که پیغامبر خدا صلی الله علیه واله وسلم بود که می گزارد نماز چاشت را
شش رکعة عن عبد الرحمن بن ابی لیلی قال ما اخبرنی احد انه رای النبی صلی الله علیه واله
وسلم یصلی الضحی الا ام هانی فانها حدثت ان رسول الله صلی الله علیه واله وسلم دخل بیتها یوم
فتح مکة فاغتسل فسبح ثمانی رکعات ما رایته صلی صلوة قط اخف منها غیر انه کان یتم الرکوع والسجود
مرویست از عبد الرحمن ابن ابی لیلی که وی گفت که خبر نکرد مرا هیچ احدی که بدرستیکه وی دیده
باشد پیغامبر خدا را صلی الله علیه واله وسلم که گزارد نماز چاشت را جز ام هانی پس بدرستیکه وی
حدیث کرد که بدرستی که رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم در آمد در خانه او در روز فتح مکه پس غسل

غسل

غسل کرد پس گزارد هشت رکعة نماز را ندیدم او را که گزارد نمازی هرگز سبک تر از ان نماز غیر انکه
بدرستیکه او تمام کرد رکوع را و سجود را یعنی رکوع و سجود بکمال بجا می آورد اما در قراءة تخفیف کرد
و قراءة را کوتاه خواند عن عبد الله بن شقیق قال قلت لعائشة أكان النبي صلى الله عليه واله
وسلم يصلي الضحى قالت لا الا ان يجيء من مغيبه مرویست از عبد الله بن شقیق که وی گفت که گفتم مر عائشه را
رضی الله عنها که ایا بود پیغامبر خدا صلی الله علیه و اله وسلم که می گزارد نماز چاشت را گفت که نمی
گزارد مگر در وقتی که می آمد از سفر خود و ظاهر این حدیث تعارض دارد بحدیث معاذه که از
عائشه روایة کرد چنانچه مذکور شد ولی دفع آن می توان کرد پس حدیث معاذه نیز
برین محمول است که در وقت آمدن از سفر چهار رکعة نماز چاشت می گزارد و گاهی بران زیاده
نمی کرد و یا ترجیح یکی از دو حدیث و یا آنکه حدیث شقیق مقدم است و حدیث معاذه موخر یعنی
چون حضرت عایشه را معلوم نبود که آن حضرت در غیر آمدن از سفر نماز گزارده باشد از علم خود خبر داد
و بعد از آن چون معلوم او شد که حضرت بر نماز چاشت مواظبة می کند که چهار رکعة میگزارد بدانکه
شافعیه برانند که نماز چاشت بر رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم فرض بود و از جمله خصائص آن
حضرت بود و آنچه بعضی از صحابه گفتند که گاهی آن سرور نماز چاشت را ترک میکرد بنابر علم ایشانست این
زیراکه گاهی در خلوة میگزارد که ایشان برابران اطلاع نبود پس آنچه گفتند که گاهی ترک آن میکرد
معنی است که ایشان ندیدند پس خبر دادند از ظن خویش و مستحب است برسائر الناس بواسطه احادیث
متعدده منها ما رواه المصنف في جامعه واحمد عن ابي هريرة قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم
من حافظ على شفعة الضحى غفرت له ذنوبه وان كانت مثل زبد البحر یعنی روایت کرد ابو هریره که گفت
رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که کسی محافظة کند بر دو رکعة نماز چاشت آمرزیده شود مر او را
گناهان او و اگرچه باشند مقدار کف دریا و ذکر شفعه برای اقل صلوة ضحی است زیراکه اقل آن
دو رکعت است و اکثر آن دوازده و منها ما رواه المصنف عن ابی درداء و ابی ذر قال قال رسول الله
صلی الله علیه واله وسلم حكاية عن الله تعالى انه قال يا ابن ادم اركع اربع ركعات من اول النهار اكفك

آخره یعنی رسول خدا علیه الصلوة والسلام گفت که بدرستیکه حضرت حق سبحانه وتعالی گفت که ای
پسر آدم بگذار برای من چهار رکعة نماز را در اول روز بعضی گفتند که مراد ازین نماز چاشت است
وبعضی گفتند که نماز سنت صبح وفرض آن تا کفایت کنم مهمات ترا تا آخر روز عن ابی سعید الخدری
قال کان النبی صلی الله علیه وآله وسلم یصلی الضحی حتی نقول لا یدعها ویدعها حتی نقول
لا یصلیها مرویست از ابی سعید الخدری رضی الله عنه که وی گفت که بود پیغامبر خدا صلی الله
علیه وآله وسلم که میگزارد نماز چاشت ومداومت میکرد بر آن تا آنکه می گفتیم که ترک نخواهد کرد آنرا و در بعض
اوقات ترک میکرد آنرا تا آنکه میگفتیم که نخواهد گزارد آنرا واین حدیث دلالة ندارد بر آنکه آن
حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نماز چاشت را در بعضی از اوقات بالکل ترک میکرد زیرا که تواند
بود که در خلوة گزارده باشد ویا در وقتی که ابو سعید حاضر نبود غایة فی الباب او از ظن خود خبر
داده ندامر واقعی عن ابی ایوب الانصاری ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم کان یدمن اربع رکعات
عند زوال الشمس فقلت یا رسول الله انک تدمن هذه الاربع الرکعات عند زوال الشمس فقال ان ابواب
السماء تفتح عند زوال الشمس فلا ترتج حتی تصلی الظهر فاحب ان یصعد لی فی تلک الساعة خیر قلت افی
کلهن قراءة قال نعم قلت هل فیهن تسلیم قال لا مرویست از ابی ایوب الانصاری رضی الله عنه
که بدرستیکه پیغامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم که مداومت می کرد چهار رکعة را نزدیک زوال آفتاب پس
گفتم که ای رسول خدا بدرستیکه مداومت میکنی این چهار رکعة را نزدیک زائل شدن آفتاب حکمت درین
چیست پس گفت که بدرستیکه درهای آسمان گشاده می شوند نزدیک زائل شدن آفتاب پس بسته
نمی شوند تا آنکه گزارده شود نماز ظهر پس دوست میدارم که بالا رود از برای من عبادتی زیرا که
آن وقت وقت اجابة است گفت ابو سعید که گفتم که ای رسول خدا در هر رکعة قراءة است یعنی
قراءة سوره بعد از فاتحه گفت آری گفتم که آیا در میان آن سلام گفتن فاصل هست یعنی این چهار رکعة
بدو سلام است گفت نی بدانکه نزدیک ابی حنیفه نماز نفل در شب و روز چهار رکعة بیک سلام افضل
است و نزدیک شافعی دو دو رکعة افضل است بواسطه احادیث متعدده که ترجیح دارند برین حدیث

عن عبد الله بن السائب ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم كان يصلي اربعا بعد ان
تزول الشمس قبل الظهر وقال انها ساعة تفتح فيها ابواب السماء فاحب ان يصعد لي فيها عمل
صالح مرویست از عبد الله بن السائب رضی الله عنه که بدرستیکه رسول خدا صلی الله علیه
واله وسلم بود که میگزارد چهار رکعت را بعد از زوال آفتاب پیش از ظهر قاضی بیضاوی
گفت که مراد ازین چهار رکعت سنت ظهر است که پیش از فرض است و گفت آن سرور که بدرستی
که آن ساعة ساعتی است که گشاده می شود در ان ساعة درهای آسمان یعنی رفع کرده میشود
عمل بسوی حضرت حق جل وعلا و هو کنایة عن القبول و دوست میدارم که مرفوع شود برای
من در ان ساعة عمل صالح عن امیر المومنین علی رضی الله عنه کان یصلی قبل الظهر
اربعا و ذکر ان النبی صلی الله علیه واله وسلم کان یصلیها عند الزوال ویمد فیها مرویست
از امیر المومنین علی رضی الله عنه که بدرستیکه وی بود که میگزارد پیش از فرض ظهر چهار
رکعت را و ذکر کرد حضرت امیر و گفت که بدرستیکه پیغامبر خدا صلی الله علیه واله وسلم میگزارد
این چهار رکعت را نزدیک زوال آفتاب و دراز میگزارد این چهار رکعت را پوشیده نماند
که ظاهر نیست مناسبة این سه حدیث اخیر بعنوان باب زیراکه عنوان باب در صلوة
چاشت است و این نمازهای بنماز چاشت مناسبة ندارند و بعضی از شارحان گفتند مگر این
سه حدیث در بعضی نسخ در باب عبادة مذکورند عقب حدیث حذیفه و هو الاشبه
بالصواب و ظن غالب آنست که این تغیر از کاتبانست و بعضی از شارحان گفتند که
در بعض از نسخ که مقروه بودند بر مصنف نه در باب صلوة ضحی بودند و نه در باب صلوة تطوع
و نه در باب صوم بلکه جمع احادیث در ذیل باب العبادة بود و چنیند فلا اشکال
و تواند بود که ایراد این سه حدیث در باب صلوة الضحی بواسطه مناسبة وقت شد زیراکه آخر
وقت ضحی تا وقت استواست و میان این و میان زوال اندک تفاوتی است پس تواند
بود که چون این نماز بعد از وقت نماز چاشت بود ذکر آن هم بعد از ذکر نماز چاشت
کرده باشد والله اعلم بحقیقة الحال باب صلوة التطوع فی البیت این باب گزاردن

نماز نفل در خانه اوست عن عبد الله بن سعد قال سالت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
عن الصلوة فی بیتی والصلوة فی المسجد قال قد تری ما اقرب بیتی من المسجد فلان
اصلی فی بیتی احب الی من ان اصلی فی المسجد الا ان تکون صلوة مکتوبة مرویست از عبد الله
بن سعد رضی الله عنه که وی گفت که سوال کردم رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم
از نماز خود در خانه خود و از نماز در مسجد یعنی نماز در خانه بهترست و یا در مسجد گفت که تحقیق آ
که می بینی که چه نزدیک هست خانه من بمسجد پس هر آینه گزاردن من نماز را در خانه دوست
ترست نزدیک من گزاردن من آن را در مسجد مگر آنکه باشد نماز نماز فرض که آن در مسجد افضل است
و نزدیک علماء شافعیه بعضی نمازها ازین حکم مستثنی اند مثل تحیة مسجد و نماز چاشت و نماز اشراق
نزد کسانی که پیش ایشان بثبوت پیوست ونفل معتکف باب ما جاء فی صوم رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم این بابی است در بیان آنچه آمد در صوم رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
صوم در لغت بمعنی امساک است و در شرع عبارت است از امساک از مفطرات از صبح صادق
تا غروب آفتاب بنیه معتبره عن عبد الله بن شقیق قال سالت عائشة عن صیام رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم قالت کان یصوم حتی نقول قد صام ویفطر حتی نقول قد افطر قالت وما
صام رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم شهرا کاملا منذ قدم المدینة الا رمضان مرویست
از عبد الله بن شقیق که وی گفت که سوال کردم عائشه را رضی الله عنها از روزه داشتن رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم گفت که بود که روزه میداشت در بعضی از ماهها تا آنکه میگفتیم که تحقیق آنحضرت
که تمام ماه روزه خواهد داشت و در بعضی از ماهها افطار میکرد و روزه نمی داشت تا آنکه میگفتیم
که تمام ماه روزه نخواهد داشت یعنی گاهی که می خواست روزه میداشت و گاهی که میخواست افطار
میکرد گفت عائشه که روزه نداشت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ماهی تمام از آن باز که آمد به
مدینه را بجز رمضان عن انس بن مالک انه سئل عن صوم رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فقال کان
یصوم من الشهر حتی نری انه لا یرید ان یفطر منه ویفطر حتی نری ان لا یرید ان یصوم منه شیئا
وکنت لا تشاء ان تراه من اللیل مصلیا الا رایته مصلیا ولا نائما الا رایته نائما مرویست

از انس که بدرستی که وی سوال کرده شد از روزه پیغامبر خدا صلی الله علیه واله وسلم پس گفت
که بود در روزه میداشت از بعضی از ماه تا آنکه گمان بردیم که نمی خواهد که افطار کند ازان ماه
یعنی گمان بردیم که تا آخر ماه روزه خواهد داشت و در بعضی از ماه می خورد و روزه نمی داشت
تا آنکه گمان می بردیم که نمی خواهد که روزه دارد ازان ماه یک روز را و بودی تو یعنی اگر درا
وقت حاضر بودی ای مخاطب و نمی خواستی که می دیدی او را در شب نماز گزارنده مگر آنکه
می دیدی او را نماز گزارنده و نمی خواستی که می دیدی او را در خواب مگر آنکه می دیدی او را
در خواب یعنی احوال آن حضرت در قیام شب مختلف بود گاهی در اول شب بنماز مشغول
می شد و گاهی در وسط آن و گاهی در آخر آن و مشکل نمی شود برین تقدیر حدیث عایشه رضی
الله عنها که کان عمله دیمة یعنی بود عمل آن سرور دایم زیرا که مراد از حدیث عایشه رواتب است
نه مطلق نوافل عن ابن عباس قال کان النبی صلی الله علیه واله وسلم یصوم حتی نقول ما یرید
ان یفطر منه ویفطر منه حتی نقول ما یرید ان یصوم و ما صام شهرا کاملا منذ قدم المدینة الا رمضان
مرویست از ابن عباس رضی الله عنهما که وی گفت که بود پیغامبر خدا صلی الله علیه واله وسلم
که روزه میداشت در بعضی ماهها تا آنکه می گفتیم که نمی خواهد که افطار کند و روزه نخورد تا آخر
ماه و در بعضی از ماهها افطار میکرد و روزه نمی داشت تا آنکه می گفتیم که نمی خواهد که روزه دارد
هیچ روزی را ازین ماه و روزه نداشت تمام هیچ ماهی را ازان باز که مدینه را بجز رمضان
عن ام سلمه قالت ما رایت رسول الله صلی الله علیه واله وسلم یصوم شهرین متتابعین الا شعبان
و رمضان مرویست از ام سلمه رضی الله عنها که وی گفت که ندیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم
که روزه داشت دو ماه پی در پی را بجز شعبان و رمضان بدانکه این حدیث تعارض دارد
با حدیث عایشه و حدیث حضرت ابن عباس پس تطبیق آن احادیث این صد تواند بود که ام
سلمه افطار قلیل را که در شعبان ازان حضرت واقع شد محسوب نداشت و یا آنکه مراد حضرت ابن
عباس نفی مداومت است و یا آنکه چون ایشان اعلم آن بنود بنا بر طبق خود خبر دادند و ام سلمه

را معلوم بوده پس او از علم خود خبر داد عن عائشة قالت لم أر رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
يصوم في الشهر اكثر من صيامه في شعبان كان يصوم شعبان الا قليلا بل كان يصوم كله مرويست
از عائشة رضي الله عنها كه وي گفت كه نديدم رسول خدا را صلى الله عليه وآله وسلم كه روزه ميداشت
تمام شعبان را يعني و بعضي از اوقات عن عبد الله قال كان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
يصوم من غرة كل شهر ثلاثة ايام وقلما كان يفطر يوم الجمعة مرويست از عبد الله رضي الله عنه كه گفت
كه بود رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم كه روزه مي داشت از اول هر ماه سه روز را و اندك بود
افطار او در روز جمعه يعني در اكثر اوقات در روز جمعه روزه ميداشت با پنجشنبه و يا شنبه زيرا كه
افراد روز جمعه براي صوم منهي است عن عائشة قالت كان النبي صلى الله عليه وآله وسلم يتحرى صوم الاثنين
والخميس مرويست از عائشة رضي الله عنها كه گفت كه بود رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم كه قصد
ميكرد روز دوشنبه را و پنجشنبه عن ابي هريرة ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال تعرض الاعمال
يوم الاثنين والخميس فاحب ان يعرض عملي وانا صائم مرويست از ابي هريره رضي الله عنه كه پيغمبر
كه پيغامبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم گفت كه عرض كرده ميشود عملهاي نيكان در روز دوشنبه و پنجشنبه
پس دوست ميدارم كه عرض كرده شود عمل من و حال آنكه روزه دار باشم بدانكه شيخ حليمي كه از اكابر
اهل حديث است گفت كه احتمال دارد كه ملايكه اعمال بنوبت مي آمده باشند پس جماعتي از ايشان
از روز دوشنبه تا روز پنجشنبه اعمال بندگان مي نويسند و در روز پنجشنبه بآسمان عروج ميكنند
و جماعتي ديگر نزول مي كنند و از روز پنجشنبه تا روز دوشنبه اعمال مي نويسند و بآسمان عروج ميكنند
هر كدام كه در موقف خود و جاي خود در آسمان برند اعمال بندگان را قرائت مي كنند پس اين قرائة ايشان
در صورة عرض است تا ملايكه ديگر از اعمال بندگان خبر يابند و الا حضرت حق سبحانه وتعالى از عرض
ايشان بي نياز است و از ايشان داناتر است بحال بندگان اقول و تواند بود كه مراد ازين
عرض عرض بر آدم عليه السلام باشد چنانكه در حديث ديگر تصريح آن واقع شد الله اعلم بالصواب
عن عائشة قالت كان النبي صلى الله عليه وآله وسلم يصوم من الشهر السبت والاحد والاثنين

ومن الشهر

وعن الشهر الآخر الثلاثاء والاربعاء والخميس مرویست از عائشه رضی الله عنها که وی گفت
که بود پیغامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم که روزه میداشت از یک ماه شنبه را ویکشنبه را
ودوشنبه را واز ماه دیگر سه شنبه را وچهارشنبه وپنجشنبه را بدانکه در لفظ اثنین جایزست
کسر اخیر زیرا که اعراب آن بحرف است وهمانست قیاس بحسب عربیة وهمانست روایة
معتبره وجایزاست فتح حرف اخر آن بنابر آنکه لفظ اثنین علم روز دوشنبه است پس
اعراب آن بحرکه است نه بحرف وشیخ رضی گفت که اعلام وایام الاسبوع ممنوع الغوالب فیلزمها
اللام وقد تجرد الاثنين عن اللام دون اخواته بدانکه فعالاء گاهی مصدرست مثل الرکاء
بمعنی الثبات وگاهی اسم است مثل ثلاثاء وگاهی صفة مثل طباقاء وافعلاء گاهی مفرد است
ـاربعاء وگاهی جمع مثل انبیاء وهو کثیر وفعلاء بضم العین کاربعاء وقد تفتح الباء فیها
ثلاث لغات وقال الزمخشري في المفصل وقد تضم الهمزة والباء وهو غريب في الصحاح والجمع اربعاوات
عن عائشة قالت ما كان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يصوم في شهر اكثر من صيامه
في شعبان مرویست از عائشه رضي الله عنها که وی گفت که نبود رسول خدا صلی الله علیه
وآله وسلم که روزه می داشت در ماهی بیشتر از روزه او در ماه شعبان عن معاذة قالت
قلت لعائشة رضي الله عنها اكان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يصوم ثلثة ايام من كل شهر قالت
نعم قلت من اية يصوم قالت كان لا يبالي من اية صام مرویست از معاذه که وی گفت
که گفتم مر عائشه را رضی الله عنها که آیا بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که روزه میداشت
سه روز از هر ماه گفت آری گفتم که کدام ماه روزه می داشت از اول آن یا اوسط
آن یا آخر آن گفت که باک نمی داشت از هر کدام ماه که روزه می داشت یعنی گاهی از اول
وگاهی از اوسط وگاهی از آخر عن عائشة قالت كان عاشوراء يوما يصومه قريش في
الجاهلية وكان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يصومه یعنی مرویست از عائشه رضی الله
عنها که بود عاشوراء روزی که روزه میداشت در آن روز قریش در زمان جاهلیة یعنی

پیش از بعثت پیغامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم و بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
که روزه میداشت دران روز و روزه داشتن قریش بعضی گفتند که بنابر تمسک ایشان است بشریعه
ابراهیم ویا نوح علیهما السلام مثل حج گزاردن ایشان و بعضی گفتند که از قریش گناهی بزرگ صادر شده
بود پس بعضی از مردمان بایشان گفت که در روز عاشورا روزه دارید تا ببرکه آن خدای تعالی
گناه شما را عفو کند پس بنابران روز عاشورا روزه می داشتند اما روزه داشتن رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم نیز بواسطه متابعت حضرت ابراهیم علیه السلام بود ویا متابعة عیسی علیهم السلام
علی اختلاف الاقوال في عبادته صلی الله علیه وآله وسلم قبل البعثة بدانکه حضرت امام نووی
وشیخ ابن الحجر رحمهما الله گفتند که عاشورا ممدود است وحکی القصر فیه وصاحب نهایه گفت عاشورا
اسم اسلامی است زیراکه در کلام ایشان فاعولا بمد غیر این بنا مدو لاحق کرده شد بان تاسوعا
که تاسع محرم است واعتراض کرد بروی ابن الاعرابی وگفت که در کلام ایشان خابورا نیز آمده است
وابو منصور گفت که شنیده نشد در کلام ایشان بر وزن فاعولا مگر عاشورا وضاروراء وساراء
ودالوراء من الضار والسار والدال و قرطبی گفت که عاشورا معدول است از عاشرة از
برای مبالغة وتعظیم وعاشرة صفة اللیلة العاشرة لانه مأخوذ من العشرة الذي هو اسم للعقد والیوم
مضاف الیها الا انهم لما عدلوا به عن الصفة غلبت علیه الاسمیة فاستغنوا عن الموصوف فحذفوا اللیلة
وصار هذا اللفظ علماً علی الیوم العاشر علی ما علیه الاکثر وقیل انما سمی التاسع عاشورا اخذا من عشار ورد
الابل والعشر بکسر العین عند العرب الیوم التاسع من ورده قالوا اذا رعوا الابل ثمانیة ایام ثم او
ردوها في التاسع قالوا وردنا عشرا بکسر العین فلما قدم المدینة صامه وامر بصیامه فلما افترض رمضان
کان رمضان هو الفریضة پس آن هنگام که آمد مدینه را روزه داشت دران روز وامر کرد صحابه را
بروزه آن بوجوب پس آن هنگام که فرض شد رمضان گشت وفرض رمضان و ترک عاشورا فمن شاء
صامه ومن شاء ترکه پس ترک کرده شد عاشورا بطریق فرضیة پس هرکه خواست روزه داشت آن روز را
وهرکه خواست ترک کرد یعنی روزه آن روز بطریق فرضیه متروک شد اما بطریق استحباب باقی است

ودر استحباب

ودر استحباب آن احادیث متعدده وارد است اما خضاب وادهان واکتحال وطبخ حبوب
پس موضوع ومفتری است قال ایمة الحدیث وقالوا الاکتحال بدعة ابتدعها قتلة
الحسین رضی الله عنه عن علقمة قالت سالت عایشة رضی الله عنها اکان رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم یخص من الایام شیئا قالت کان عمله دیمة وایکم یطیق
ماکان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یطیق مرویست از علقمه رضی الله عنه
که وی گفت که سوال کردم عایشه را رضی الله عنها که آیا بود رسول خدا صلی الله
علیه وآله وسلم که خاص می ساخت برای روزه از روزها روزی را گفت که بود عمل
او دایم یعنی در رواتب وکدام شما تواند چیزی را که بود رسول خدا صلی الله علیه
وآله وسلم می توانست آنرا عن عایشة قالت دخل علی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
وعندی امراة فقال من هذه قلت فلانة لا تنام اللیل فقال رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم علیکم من الاعمال ما تطیقون مرویست از عایشه رضی الله عنها که وی
گفت که درآمد بر من رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم وحال آنکه نزدیک من زنی
بود پس گفت که کیست این گفتم که فلانه است که خواب نمی کند در شب ودر تمام شب
بعبادة مشغول می باشد پس گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که بر شما باد از اعمال
آنچه می توانید بدانکه تعبیر آن سرور بعلیکم باوجود آنکه مخاطب زنانند بواسطه تعمیم حکم
است پس غالب کردانید ذکور را بر اناث وحاصل حدیث این که مشغول شوید از عبادة
بقدری که بران مواظبة توانید کرد بغیر لاحق شدن ضرری پس منطوق حدیث دال است
برامر باقتصاد وتوسط در اعمال ومفهوم آن مقتضی نهی تکلیف ما لا یطاق است
وحضرت شیخ ابن الحجر فرمودند که سبب ورود حدیث خاص اوست بصلوة ولیکن
لفظ عام است وهو المعتبر فوالله لا یمل الله حتی تملوا پس سوگند خدا که ملال نکند یعنی خدا را
خدای تعالی هیچو معامله ملول پس منقطع سازد از شما ثواب را وجزا را تا آنکه ملول شوید شما

از عبادة و قطع کنید آن را ابدا آنکه ملال عبارتست از استقبال حزنی و نفور نفس از وی بعد از
محبت آن و آن در حضرت حق سبحانه و تعالی محال است پس ناچار است از تاویل چنانچه
مذکور شد و بعضی گفتند که اطلاق ملول بر حضرت حق عز اسمه بر جهت مقابله لفظیه است
بر طریق مجاز کما فی قوله تعالی جزاء سیئة سیئة و بعضی گفتند که معنی آن اینست که قطع آن
اینست که قطع نمی کند از شما فضل خود را تا آنکه ملالی شود شما را در سوال و بعضی گفتند
که حتی بمعنی او است یعنی ملول نشود حضرت حق وقتی که ملول شوید شما را در این کلام عرب
بسیار است و بعضی گفتند که حتی بمعنی واو است یعنی ملول نشود خدای تعالی و ملول شوید
شما وکان احب ذلک الی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم الذی یدوم علیه صاحبه
و بود دوسترین عمل بسوی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آن عملی که مداومت کند
بر آن صاحب او یعنی مداومة عرفیه و الا الحقیقة المداومة غیر مقدور عن ابی صالح قال سألت
عائشة و ام سلمة ای العمل کان احب الی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قالتا ما دیم علیه و
ان قل مرویست از ابی صالح که وی گفت که سوال کردم عائشه را و ام سلمه را رضی الله عنهما
که کدام عمل بود دوستر بسوی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم گفتند که عملی که مداومت کرده
می شد بر وی اگرچه اندک باشد عن عاصم بن حمید قال سمعت عوف بن مالک یقول کنت مع رسول الله
صلی الله علیه و آله وسلم لیلة فاستاک ثم توضا ثم قام یصلی فقمت معه فبدأ فاستفتح البقرة فلا
یمر بآیة رحمة الا وقف فسأل و لا یمر بآیة عذاب الا وقف فتعوذ ثم رکع فمکث راکعا بقدر
قیامه و یقول فی رکوعه سبحان ذی الجبروت و الملکوت و الکبریاء و العظمة ثم سجد بقدر رکوعه
و یقول فی سجوده سبحان ذی الجبروت و الملکوت و الکبریاء و العظمة ثم قرأ آل عمران ثم سورة
سورة یفعل مثل ذلک مرویست از عاصم بن حمید که وی گفت که شنیدم عوف بن مالک را رضی الله عنه
که میگفت که بودم با رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در شبی پس برخاست پس مسواک کرد
بعد از آن وضو ساخت بعد از آن برخاست و بنماز مشغول شد پس برخاستم با او یعنی اقتدا کردم بوی پس

ابتدا کرد در قراءة پس استفتاح وآغاز کرد سورة البقرة را یعنی بعد از قراءة سورة فاتحه پس نگذشت بآیة رحمة مگر آنکه توقف کرد یعنی هرگاه که بآیتی رسید که در آن ذکر رحمة بود استاد پس سوال کرد یعنی از حضرت حق عز اسمه سوال رحمة کرد و نگذشت بآیة عذاب مگر آنکه توقف کرد و استعاذه نمود از عذاب بعد از آن رکوع کرد پس درنگ کرد در رکوع بقدر استادن او یعنی آن مقدار در رکوع درنگ کرد که سورة بقره را می توان خواند و میگفت در رکوع خود سبحان ذی الجبروت تا آخر یعنی بپاکی یاد میکنم صاحب قهر را و صاحب ملک را و صاحب بزرگی را و صاحب عظمة را یعنی بپاکی یاد میکنم خدای را که باین صفات موصوف است بعد از آن سجده کرد بمقدار رکوع او یعنی در سجده توقف کرد آن مقدار که در رکوع کرده بود و می گفت در سجده خود سبحان ذی الجبروت الی اخر آن بعد از آن خواند سورة ال عمران را در رکعة دوم بعد از آن خواند سورة دیگر در رکعة سوم و سوره دیگر در رکعت چهارم و احتمال دارد که دو رکعة گزارده باشد و در رکعة دوم هر سه سوره خوانده باشد و می کرد درین رکعات و یا درین رکعة مثل آنچه کرد در رکعة اولی از سوال رحمة و تعوذ از عذاب و طول رکوع و سجود و چون راوی را معلوم نبود که آن دو رکعة سوره دیگر کدام اند تعیین آن نکرد بدانکه مناسبة این احادیث بعنوان باب خالی از خفائی نیست زیرا که باب در صوم آن سرور است و این احادیث در صلوة و ازین جهت است که بعضی از شارحان گفتند که آوردن این حدیث درین باب سهو کاتب است و بعضی گفتند که در بعضی از نسخ ایراد حدیث در باب عبادة النبی است صلی الله علیه وآله وسلم بعد از حدیث حذیفه و هو الاشبه بالصواب و بر تقدیری که در اصل مصنف همه این احادیث در ذیل باب عبادة النبی صلی الله علیه وآله وسلم آورده باشند چنانکه بعضی از علما گفتند فلا اشکال باب ما جاء في قراءة رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم این بابی است در بیان آنچه آمده در قراءة رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم عن يعلى بن مملك انه سأل ام سلمة عن قراءة رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فاذا هي تنعت قراءة قراءة مفسرة حرفا حرفا مرویست از یعلی یعنی ابن مملک که بدرستیکه وی سوال کرد ام سلمه را رضی الله عنها از قراءة رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم

پس ناگهان وی وصف می کرد قراءة آن حضرت را صلی الله علیه وآله وسلم که بود قراءة او روشن وواضح
حرف حرف یعنی قراءة چنان می کرد که در ان هیچ خفائی والتباسی نبود بلکه روشن وواضح بود
عن قتادة قال قلت لانس بن مالک کیف کانت قراءة رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قال
مدًّا مرویست از قتاده که وی گفت که گفتم مر انس را که چگونه بود قراءة رسول خدا صلی الله
علیه وآله وسلم گفت که بود قراءة او مد یعنی حرف مد را تمام حق آن میدادند آنکه در غیر موضع مد
می خواندند عن ام سلمة قالت کان النبی صلی الله علیه وآله وسلم یقطع قراءته یقول الحمد لله رب العالمین
ثم یقف ثم یقول الرحمن الرحیم ثم یقف وکان یقرأ مالک یوم الدین مروی از ام سلمه رضی الله عنها
وی گفت که بود پیغامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم که قطع می کرد قراءة یعنی وقف می کرد میگفت الحمد لله
رب العالمین بعد از ان وقف می کرد بعد از ان میگفت الرحمن الرحیم بعد از ان وقف میکرد و بود
که می خواند مالک یوم الدین را و وقف می کرد عن ابی قیس قال سالت عائشة عن قراءة رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم اکان یسر بالقراءة ام یجهر قالت کل ذلک قد کان یفعل ربما اسر وربما جهر قلت
الحمد لله الذی جعل فی الامر سعة مرویست از ابی قیس که وی گفت که سوال کردم عائشه را رضی الله
عنها از قراءة رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که آیا بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
که پست می خواند که پست میخواند قراءة را ویا بلند گفت که هر کدام این تحقیق است که میکرد یعنی گاهی
پست میخواند وگاهی بلند ابی قیس گفت که گفتم که حمد مر خدائی را که گردانید در امر دین گشایش را
یعنی امر دین را تنگ نساخت بنا بر آنکه در اسرار قراءة وجهر آن رخصت داد بدانکه بعضی از علما
گفته‌اند که استعمال اسر با بنا بر غیر فصیح است قال الله تعالی واذ اسر النبی الی بعض ازواجه حدیثاً
قال الجوهری اسررت الشیء ای کتمته وفی المغرب اسر الحدیث اخفاه اما یسر ای یسر بالقران فهو سهو
وگفت که پس زیاده با در این محل یا از سهو ناسخ است ویا آنکه قایلان از اهل بلاغة نبودند
عن ام هانی قالت کنت اسمع قراءة النبی صلی الله علیه وآله وسلم باللیل وانا علی عریشی مرویست از ام هانی
رضی الله عنها که وی گفت که بودم من که می شنیدم قراءة پیغامبر خدای را صلی الله علیه وآله وسلم

وحال آنکه

وحال آنکه من بر سر رحل خود بودم مقصود وی این که قراءة را بلند می خواند بطریق که من از خانه
خود می شنیدم عن معویة بن قرة قال سمعت عبد الله بن مغفل یقول رأیت النبی صلی الله
علیه واله وسلم علی ناقته یوم الفتح وهو یقول انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک
وما تاخر قال فقرأ ورجّع مرویست از معویة بن قره که وی گفت که شنیدم عبد الله بن
مغفل را که می گفت دیدم پیغامبر صلی الله علیه واله وسلم بر ناقه خود در روز فتح مکه وحال آنکه
وی میگفت انا فتحنا لک خواند و ترجیع کرد ترجیع عبارت از تقارب ضروب حرکات
در قراءة و اصل ترجیع تردید است در حلق و عبد الله بن مغفل در حدیث مذکور ترجیع را باین
تغییر کرد که اا الهمزة مفتوحة که بعد ان الف ساکنه است و بعد آن الف ساکنه است و بعد آن
...یکر و علما گفتند که درین ترجیع دو احتمال است یکی آنکه حاصل شده باشد از تحریک ناقه دوم
آنکه حاصل شده باشد از اشباع مدّ در موضع آن و ابن ابی حمزه گفت که معنی ترجیع تحسین صوت
است نه ترجیع غنا زیرا که قراءة بترجیع غنا منافی خشوع است که مقصود تلاوة است
وقال معویة بن قرة لولا ان یجتمع الناس علیّ لاخذت لکم فی ذلک الصوت او قال اللحن
وگفت معویة بن قرة که اگر خوف آن نمی بود که جمع می شوند مردمان بر من هرآینه شروع
می کردم برای شما دران صوت و یا دران لحن که آن حضرت بآن قراءة کرد عن قتادة قال
ما بعث الله نبیا الا حسن الوجه حسن الصوت وکان نبیکم حسن الوجه حسن الصوت وکان لا
یرجّع مرویست از قتاده رضی الله عنه که وی گفت که مبعوث نکرد خدای تعالی هیچ پیغامبری
را که مگر نیکو روی و خوش آوازه و بود نبی شما ای مخاطبان خوش آواز و بود که در قراءة
قرآن ترجیع نمی کرد یعنی ترجیع غنا عن ابن عباس قال کانت قراءة النبی صلی الله
علیه واله وسلم ربما یسمعها من فی الحجرة وهو فی البیت مرویست از ابن عباس رضی الله
عنهما که وی گفت که بود قراءة پیغامبر صلی الله علیه واله وسلم باین وجه که گاهی می شنید آنرا
کسی که در حجره بود و حال آنکه آن سرور در خانه بود و بعضی گفتند که مراد از حجره صحن خانه است

یا جائی که محوط است در پیش خانه یعنی کسی که خانه او قرب خانه آن سرور بود از خانه خود
قراءة آن سرور را می شنید باب ما جاء فی بکاء رسول الله صلی الله علیه وآله
وسلم این بابی است در آنچه آمد در گریه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم عن عبد الله
بن الشخیر عن ابیه قال اتیت رسول الله صلی الله علیه وآله وهو یصلی ولجوفه ازیز کازیز
المرجل من البکاء مرویست از عبد الله بن الشخیر که روایت میکند از پدر خود که وی گفت
که آمدم رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم وحال آنکه او نماز می گزارد وحال آنکه مر جوف اورا
حلل یعنی درون او را آوازی وجوشی بود همچو آواز وجوش دیگ بواسطه گریه بعضی گفتند که مرجل
دیگ نحاس است وبعضی گفتند که دیگ سنگ وبعضی گفتند که دیگ آهن وبعضی دیگ مطلق وهمین است
همه قول اخیر را شیخ ابن الحجر اختیار کرد عن عبد الله بن مسعود قال قال لی رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم اقرأ علی فقلت یا رسول الله اقرأ علیک وعلیک انزل قال انی احب ان اسمعه
من غیری فقرأت سورة النساء حتی بلغت وجئنا بک علی هؤلاء شهیدا قال فرأیت عینی
صلی الله علیه وآله وسلم تهملان مرویست از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه که وی گفت که گفت
مرا رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که بخوان بر من قرآن را پس گفتم که ای رسول خدا آیا بخوانم
بر تو وحال آنکه بر تو منزل شد گفت که بدرستی که من دوست میدارم که بشنوم آنرا از غیر خود
پس شروع کردم در قراءة سورة النساء تا آنکه رسیدم وجئنا بک علی هؤلاء شهیدا گفت
ابن مسعود که پس دیدم دو چشم مبارک پیغامبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که اشک می
ریختند وظاهر آنست که گریه آن حضرت بواسطه شفقت امت بود زیرا که ازین آیه معلوم کرد
که بر ایشان وعمل ایشان گواهی خواهد داد پس از ترس آنکه عمل ایشان مستقیم نباشد
واز ایشان معصیت بوجود آمده باشد وآن سبب عذاب ایشان شود از چشم مبارک
او اشک روان شد عن عبد الله بن عمرو قال انکسفت الشمس یوما علی عهد رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم فقام رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یصلی حتی لم یکد ان یرکع ثم رکع فلم

يكد يرفع راسه ثم رفع راسه فلم يكد ان يسجد ثم سجد فلم يكد ان يرفع راسه ثم رفع راسه فلم يكد ان
يسجد ثم يسجد فلم يكد ان يرفع راسه مرويست از عبد الله بن عمرو كه وي گفت كه آفتاب
گرفت روزي بزمان پيغامبر خدا صلى الله عليه و آله و سلم پس برخاست رسول خدا صلى الله
عليه و آله و سلم در حاليكه نماز ميگذارد يعني بنماز مشغول شد و در قيام بسيار استاد تا آنكه
نزديك بحصول نبود كه ركوع كند يعني تا گمان برديم كه ركوع نخواهد كرد بعد از ان ركوع
كرد و در ركوع بسيار مكث كرد پس نزديك بحصول نبود كه بردارد سر مبارك خود را از ركوع
پس برداشت سر خود را از ركوع و در قومه بسيار مكث كرد پس نزديك بحصول نبوده كه سجده
كند بعد از ان سجده كرد و در سجده بسيار مكث كرد پس نزديك بحصول نبود كه بردارد سر خود را
پس برداشت سر خود را در جلسه مكث بسيار كرد پس نزديك بحصول نبود كه سجده دوم كند پس
سجده دوم كرد پس نزديك بحصول نبود كه بردارد سر خود را فجعل ينفخ و يبكي و يقول رب
الم تعدني الا تعذبهم و انا فيهم رب الم تعدني الا تعذبهم و هم يستغفرون و نحن نستغفرك پس
شروع كرد درين كه نفس مي دميد و گريه ميكرد و وي گفت كه اي پروردگار من آيا وعده نكردي
مرا كه عذاب نكني ايشان را و حال آنكه ايشان استغفار ميكنيم پس اميد آن داريم كه قوم
مرا بعذاب خود مبتلا نسازي و كسوف آفتاب را دور سازي فلما صلى ركعتين انجلت الشمس
فقام فحمد الله و اثنى عليه ثم قال ان الشمس و القمر آيتان من آيات الله فان انكسفا فا
فزعوا الى ذكر الله پس آن هنگام كه گزارد دو ركعت نماز را روشن شد آفتاب و از
كسوف خلاص گشت پس برخاست پس حمد گفت خداي تعالى را و ثنا خواند بروي
بعد از ان گفت كه بدرستيكه آفتاب و ماهتاب دو آيتند از آيتهاي خدا تع كه دلالت
كننده اند بر وحدانيت خداي تعالى و عظم قدرت او و يا دلالت كننده اند بر تخويف
عباد از عتاب او و مويد همين قول است قوله تعالى و ما نرسل الايات الا تخويفا پس اگر
منكسف شوند پس التجا آريد بسوي ذكر خداي تا بركت آن از عذاب او خلاص شويد و خطاب

گفت که چون اعتقاد اهل جاهلیة آن بود که خسوف و کسوف موجب حدوث تغیری است
در زمین از مرگ یا حیوة یا ملایی پس حضرت رسالة بیان فرمود که آن اعتقاد غلط
است و خلاف واقع است چنانچه در روایة دیگر تصریح بیان کرد و گفت که لا ینکسفان
لموت احد ولا لحیوته بدانکه بعضی از علما گفتند که کسفت الشمس و انکسفت هر دو مستعمل اند
ولیکن قراز از اهل لغة است انکار کرده استعمال انکسفت را و همچنین جوهری نیز انکار
کرد ولیکن قول هر دو مردود است بواسطه حدیث مذکور و کسوف در لغة تغیری است
بسوی سواد منه کسف وجهه و کسفت الشمس اسودت و ذهب شعاعها و علما را اختلاف است
در آنکه کسوف و خسوف مترادفند یا نه کرمانی رحمه الله گفت که کسفت الشمس و القمر بفتح الکاف
وضمها و انکسفا و خسفا بفتح الخاء وضمها و انخسفا همه این الفاظ بیک معنی اند و بعضی گفتند که لا یقال
کسفت الشمس بالکاف و خسفت القمر بالخاء یعنی کسوف با آفتاب است و خسوف بقمر بعد از آن جمهور
علما بر آنند که خواه نور آفتاب و ماهتاب تمام دور شود و یا بعضی اطلاق کسوف و خسوف میتوان
کرد و بعضی گفتند که اطلاق خسوف در وقتی است که تمام نور آن زایل شود و اطلاق کسوف
در وقتی است که بعض نور آن زایل شود و بعضی گفتند که خسوف عبارتست از ذهاب لون آن
و کسوف عبارتست از تغیر آن و خدمت شیخ ابن الحجر رحمه الله گفت که مشهور در استعمال فقها آنست
که کسوف بکاف با آفتاب تعلق دارد و خسوف بخا بماه و بعضی از علما گفتند که هر کدام از خسوف و کسوف
بر آفتاب اطلاق کرده میشود هم بر ماه و به جارت الاحادیث و شک نیست که مدلول کسوف
در لغة غیر مدلول خسوف است زیرا که مدلول کسوف تغیر است بسوی سواد و مدلول خسوف نقصان
و ذل پس اطلاق هر کدام بر آفتاب و ماه بواسطه صدق مدلول بر آن مستلزم ترادف نیست و بعضی
گفتند که کسوف در وقت ابتدا است و خسوف در وقت انتها الله اعلم بالصواب عن ابن عباس
رضی الله عنهما قال اخذ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ابنة له تقضی فاحتضنها فوضعها
بین یدیه فماتت و هی بین یدیه فصاحت ام ایمن فقال یعنی النبی صلی الله علیه و آله و سلم

ابتکلی

ابتکیئن عند رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فقال الست اراک تبکی قال انی لست
ابکی انما هی رحمة ان المؤمن بکل خیر علی کل حال ان نفسه تنزع من بین جنبیه وهو
یحمد الله تعالی یعنی مرویست از ابن عباس رضی الله عنهما که وی گفت که گرفت
رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم دختری را که از آن وی بود در حالتی که جان بحق
تسلیم می کرد پس در کنار گرفت او را پس نهاد وی را پیش وفریاد کرد ام ایمن پس
گفت یعنی پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم وی را که آیا گریه میکنی پیش رسول خدا صلی الله
علیه وآله وسلم پس ام ایمن گفت که آیا نیستم من که می بینم ترا که گریه میکنی گفت که نیستم من که گریه
میکنم بر سبیل جزع وعدم صبر وصادر نمی شود از من چیزی که نمی کرد از ان حضرت حق سبحانه
تعالی از رفع صوت وغیر آن جز این نیست که قطرهٔ اشک من رحمة است وتانیث
ضمیر باعتبار خبر است ویا باعتبار قطرهٔ ویا دمعه یعنی هر قطرهٔ اشکی که بسبب حزن دل واندوه
بغیر یعنی تعمد از چشم بیرون می آید در ان هیچ مواخذه نیست آن بواسطه رقت قلب است
بدرستیکه مومن ملتبس است بهر خیر دنیا وآخرت بر هر حال بدرستیکه روح کشیده می شود از میان
دو پهلوی او وحال آنکه او در چنین وقت حمد میگوید خدای تعالی را وموت خود را بهتر از
حیوة می داند بدانکه در روایة نسائی واقع شود که آن دختر صغیره بود پس اگر مراد از بنت
بنت نبت حقیقه باشد چنانکه ظاهر حدیث است مشکل می شود زیرا که ارباب سیر واحادیث
واصحاب تواریخ اتفاق کرده اند بر آنکه آن سرور علیه السلام چهار دختر داشت که همه بحد بلوغ
رسیده بودند اگرچه سه دختر در حال حیوة آن سرور وفات یافتند اما راست نمی آید که از
ایشان صغیره اطلاق کرده شود اگر مراد از بنت دختری از دختران حضرت باشد
بار اشکال بحال خود است زیرا که نقل کرده نشد که دختری صغیره از ان دختران آن حضرت
در حال صغر وفات یافته باشد مگر الخ واقع در مسند احمد حنبل رحمة الله من انه اتی النبی
صلی الله علیه وآله وسلم بامامة بنت زینب الخ وبرین تقدیر نیز اشکال بحال خود است زیرا که

اهل علم باخبار آسان بر دند برانکه امامه بنت ابي العاص که از حضرت زینب بود بعد از
حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم زنده بود و بعد از وفات حضرت فاطمه
رضي الله عنها حضرت امیر المومنین علي رضي الله عنه او را در نکاح خود آورده بود
تا وقت شهادة حضرت امیر رضي الله عنه در نکاح امیر بود از ین جهت است که بعضی
از علما روایة احمد را باین تاویل کردند که امامه رضي الله عنها قریب بلوغ
شده بود اما برکت دعا حضرت رسالة حضرت حق سبحانه او را صحة داد پس واقع اشکال
بانسبت که در قول راوي که ماتت وهي بین یدیه است وهم است و یا در قول او که
ابنة است وصواب بجاي ابنة له ابن له است پس مراد پسر یا حضرت قاسم است و یا عبد الله
و یا ابراهیم رضي الله عنهم زیرا که هر سه در حالة صغر در حیوة آن سرور وفات یافتند
مراد از ین پسري از پسران دختري از دختران آن سرور است علیه السلام و هو الظاهر و در
کتاب انساب که تصنیف شیخ بلادري است مذکور است که عبد الله پسر حضرت عثمان رضي الله عنه
که از حضرت رقیه بود رضي الله عنه در حجر آن سرور علیه السلام وفات یافت و در مسند
بزار از ابي هریره مرویست که هرگاه که پسر حضرت فاطمه زهرا را رضي الله عنها که محسن نام بود
در وقت صغر در حالة نزع افتاد حضرت فاطمه رسول خدا را طلب کرد پس تواند بود که مراد
در حدیث کتاب یکي ازین دو فرزند باشند این است غایة تحقیق در حدیث مذکور والله
تعالی اعلم بالصواب عن عائشة رضي الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
قبل عثمان بن مظعون وهو میت وهو یبکي او قالت عیناه تهراقان یعنی مرویست از حضرت
عائشه رضي الله عنها که بدرستیکه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بوسه کرد عثمان
بن مظعون را و حال آنکه وي مرده بود و حال آنکه آن حضرت گریه میکرد یا گفت که دو چشم
او اشک مي ریختند شک راوي است عن انس بن مالک قال شهدنا ابنة لرسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم ورسول الله صلی الله علیه وآله وسلم جالس علی القبر فرایت عینیه تدمعان فقال

افکنده

افیکم رجل لم یقارف اللیلة قال ابو طلحة انا قال انزل فنزل في قبرها مرویست از انس که وي
گفت که حاضر شدیم دختري را که از آن رسول خدا بود صحیح آنست که آن دختر ام کلثوم بود زوجهٔ
عثمان رضي الله عنه وبعضي گفتند که رقیه بود رضي الله عنها پس علما گفتند که این قول صحیح نیست
زیراکه در وقت موت رقیه حضرت رسالت در بدر بود ودر مدینه حاضر نبود وحال آنکه رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم نشسته بود نزدیک قبر پس دیدم دو چشم آن حضرت را که اشک می ریختند
پس گفت که آیا در میان شما مردي هست که مرتکب نشد گناهي را درین شب قاله في جامع الاصول
وصاحب کتاب نهایة گفت که مي تواند بود که مراد از مقارفه جماع باشد واز طحاوي منقول است
که وي گفت لم یقارف تصحیف وصواب آنست که لم یقاول است یعني کسي که نزاع نکرد با کسي درین شب
[illegible] زیراکه مکروه مي داشتند کلام را بعد از نماز عشا وحضرت شیخ ابن الحجر گفت که صحیح آنست
که لم یقارف بقاف وفا کما ذکره البخاري تعلیقا ووصله الاسمعیلي ومنقولست از ابن حبیب
که وي گفت حکمة در اختیار کردن ابي طلحه بر حضرت عثمان رضي الله عنهما آنست که حضرت عثمان
نزدیکي کرده بود ببعضي از کنیزکان خود در همان شب پس تلطف کرد رسول خدا صلی الله
علیه وآله وسلم در منع کردن او از نزول او در قبر زوجهٔ خود بغیر تصریح ونبود قول الراوي
في حدیث آخر فتنحی عثمان ابو طلحه گفت که من که اي رسول خدا گفت که فرود آي در قبرش پس فرود آمد
در قبر او وبعضي از علما گفتند ازین حدیث اخذ کرده مي شود که جایزست ولي زن را که امر کند
مرد اجنبي را که آن زن را در قبر در آرد ایضا این حدیث دال است بر آنکه در آوردن زن
مرده درون قبر حق مردان است بواسطه قوة ایشان نه حق زنان زیراکه ایشان ضعیف اند

باب ما جاء في فراش رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم

این بابیست در آنچه آمده
در فراش رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم عن عائشة قالت انما کان فراش رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم الذي ینام علیه من ادم حشوه لیف یعني مرویست از حضرت عائشه
رضي الله عنها که وي گفت که جز این نیست که بود فراش رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم

آن فراش که خواب میکرد بران از پوستها که درمیان آن پوست درخت خرما بود یعنی بجای
پنبه دردرون آن پوست درخت خرما بود بدانکه ادم بفتحتین جمع ادیم است کافوق
وافیق وقد یجمع علی ادیمة کرغیف وارغفة سئلت عائشة ما کان فراش رسول الله صلی الله
علیه و آله وسلم فی بیتک قالت من آدم حشوه لیف سوال کرده شد عائشه رض که بود فراش
رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم درخانه تو گفت که از پوست که میان آن پوست درخت
خرما بود وسئلت حفصة ما کان فراش رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فی بیتک قالت مسحا
نثنیه ثنیتین فینام علیه فلما کان ذات لیلة قلت لو ثنیته اربع ثنیات کان اوطاء له فثنیناه له
باربع ثنیات فلما اصبح قال ما فرشتمونی اللیلة قالت قلنا هو فراشک الا انا ثنیناه قلنا
هو اوطاء لک قال ردوه لحالة الاولی فانه منعتنی وطاءته صلوتی اللیلة وسوال کرده شد حفصه
رضی الله عنها که چه بود فراش رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم درخانه تو گفت پلاسی که دوته
می ساختیم پس خواب می کرد بالای آن پس آن هنگام که بود شبی گفتم باکسان خود یا با خود
که اگر آن پلاس را چهارته می سازیم می باشد نرم برای او چهارته ساختیم آن پلاس را پس آمد
بالای آن خواب کرد پس آن هنگام که صبح کرد گفت که چه چیز فرش کردید گفت حضرت حفصه
که گفتیم که آن فراش فراش تست که بر بالای آن خواب می کردی مگر آنکه چهارته ساختیم آنرا
زیرا که گفتیم که چهارته نرم تراست مر ترا گفت باز گردانید او را بحاله اولی یعنی باز دوته سازید
پس بدرستی که شان اینست که منع کرد مرا نرمی آن نماز مرا درین شب باب ما جاء فی
تواضع رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم این بابی است در آنچه آمد در تواضع رسول خدا
صلی الله علیه و آله وسلم یعنی فروتنی کردن عمر بن الخطاب قال قال رسول الله صلی الله علیه
و آله وسلم لا تطرونی کما اطرت النصاری عیسی بن مریم انما انا عبد الله فقولوا عبد الله ورسوله
یعنی مرویست از عمر بن الخطاب رضی الله عنه که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که بگذرید
از حد بکنید در مدح من چنانچه تجاوز کردند نصاری در حق حضرت عیسی علیه السلام که او را ابن الله گفتند

واله گفتند جز این نیست که من بندهٔ خدایم یعنی نیست در من غیر صفت عبودیت پس نگویند
در حق من چیزی را که منافی این صفت باشد پس بگویند که من بندهٔ خدایم و فرستادهٔ او
عن انس بن مالک ان امراة جائت الی رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم فقالت ان لی
الیک حاجة فقال اجلسی فی ای طریق المدینة شئت اجلس الیک مرویست از انس که بدرستیکه
زنی آمد بسوی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس گفت که بدرستیکه مرا بسوی تو حاجتی
و مهمی هست پس گفت که بنشان مرا در هر راه مدینه که می خواهی تا بنشینم متوجه بسوی ادای
مهم تو یعنی بهر طریقی که می دانی که مهم تو ادا شود بگو تا بآن عمل کنم و مهم ترا ادا سازم عن انس
بن مالک قال کان رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم یعود المریض و یشهد الجنازة و یرکب
الحمار و یجیب دعوة العبد و کان یوم بنی قریظة علی حمار مخطوم بحبل من لیف علیه اکاف
من لیف یعنی مرویست از انس بن مالک که وی گفت که بود رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم
که پرسش میکرد بیمار را هر که می بود خواه آزاد و یا بنده و یا شریف و یا فقیر و حاضر می شد
جنازه مسلمانان را و سوار می شد خر او اجابه میکرد دعوة بنده را یعنی اگر کسی برای ضیافت
آن حضرت را طلب میکرد اجابه می نمود هر چند که آن داعی بنده می بود بشرط آنکه آن بنده را
اذن از خود مالک می بود یا بر خصة سید او بود آن حضرت در روز جنگ بنی قریظه یعنی در روز
که بر بنی قریظه رفته بود سوار بر حماری که زمام آن از ریسمان پوست درخت خرما بود که بر
بالای آن حمار پالانی از پوست خرما بود یعنی بواسطه کمال تواضع و کمال احتراز از زینة دنیا بر حماری
چنین سوار می شد عن انس بن مالک قال کان رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم یدعی
الی خبز الشعیر و الاهالة السنخة فیجیب و لقد کانت له درع عند یهودی فما وجد ما یفکها حتی مات
یعنی مرویست از انس بن مالک که وی گفت که بود رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم که خوانده
می شد برای ضیافة بسوی نان جو و اهالهٔ سنخه یعنی شحم و الیه گداخته که در بوی آن تغیری عارض
شده بود پس اجابت میکرد و بواسطه کمال تواضع تکبر نمی کرد و هر آئینه تحقیق است که زره او

کرد بود نزدیک یهودی بسی صاع شعیر چنانچه در روایة بخاری است پس نیافت بعد از گرو کردن
مالی را که خلاص می ساخت آن درع را از رهن تا وقت مفارقت دنیا و این اطلاع در کتاب
الاقتضاء النبوة ذکر کرد حضرت صدیق رضی الله عنه آن درع را از رهن خلاص کرد بعد از وفات
آن حضرت لیکن و ابن سعد از جابر روایت کرد که ابی بکر الصدیق رضی الله عنه وعدهای
پیغامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم بجا آورد یعنی هر کسی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بجا آورد
یعنی هر کسی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم وعده کرده بود که اگر از مال چیزی بمن رسید ترا چنین
و چنین خواهم داد اما پیش از آنکه آن حضرت بران قادر شود وفات یافته بود بعد از آن
ابو بکر صدیق رضی الله عنه وعدها را بجا آورد و حضرت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه علیه السلام
دیون آن سرور را ادا کرد و اسحق بن راهویه روایة کرد در کتاب مسند خود از شعبی بطریق ارسال
بدرستی که حضرت صدیق رضی الله عنه آن درع را از پیش یهودی خلاص کرد و بحضرت امیر المؤمنین
علی رضی الله عنه تسلیم نمود عن انس بن مالک قال حج رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم علی رحل رث وعلیه
قطیفة لا تساوی اربعة دراهم فقال اللهم اجعله حجا لا ریاء فیه ولا سمعة یعنی مرویست از انس
بن مالک که وی گفت که حج کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بر پالان کهنه یعنی در وقت
حج سوار شتری بود پالان او کهنه بود بالای آن قطیفه بود که نمی ارزید چهار درهم بواسطه
کهنگی و مراد از قطیفه بعضی گفتند که دثار مخمل است و بعضی گفتند که مراد بالاپوش است پس گفت
آن سرور که ای خداوند بگردان مرا حجی که ریا نباشد در آن و نه ناموس بلکه خالص الله باشد
عن انس بن مالک قال لم یکن شخص احب الیهم من رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال وکانوا
اذا راوه لم یقوموا لما یعلمون من کراهیته لذلک یعنی مرویست از انس بن مالک که وی گفت
که نبود هیچ شخصی دوستر بسوی صحابه از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم گفت انس که بودند که چون
که می دیدند آن حضرت را نمی برخاستند از جهة دانستن ایشان از مکروه داشتن آن حضرت مر قیام را
یعنی چون میدانستند که آن حضرت قیام را برای تعظیم مکروه می دارد بواسطه همین در وقتی که آن حضرت

رامی دیدند بر نمی خاستند بدانکه علما را در قیام برای تعظیم کسی اختلاف بعضی بر آنند که مکروه
و بعضی که جایزست عن الحسن بن علی رضی الله عنه قال سالت خالی هند بن ابی هالة وکان
وصافا عن حلیته رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وانا اشتهی ان یصف لی منها شیئا فقال
کان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فخما مفخما یتلألأ وجهه تلألؤ القمر لیلة البدر فذکر
الحدیث بطوله یعنی مرویست از حضرت امام حسن رضی الله عنه علیه السلام که وی گفت که سوال کردم خال
خود را که هند ابن ابی هاله است که بیان کند برای من صورة وسیرة رسول خدا صلی الله علیه
وآله وسلم وحال آنکه بود بیان کننده از صورة رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم وحال آنکه
بود بیان کنند واز صورة رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم وحال آنکه من میل دامی داشتم
[illegible] کند برای من از حلیه او جزی را پس گفت هند که بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
بزرگ وعالی قدر در نفس الامر و بزرگ داشته شده نزدیک خلق می درخشید روی مبارک او
همچو درخشیدن ماه شب چهاردهم پس ذکر کرد حدیث را بدرازی آن چنانچه مذکورست قال
الحسن فکتمها زمانا ثم حدثته فوجدته قد سبقنی الیه فسالته عما سالته عنه گفت حضرت امام حسن رضی الله
عنه که پنهان کردم آن را از حضرت امام حسین رضی الله عنه چند گاه بعد از آن گفتم او را پس
یافتم او را که بتحقیق سبقت کرده بود مرا بسوی او پس سوال کرد او را از آنچه سوال کردم من
او را یعنی از حلیه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ووجدته قد سال اباه عن مدخله وعن مخرجه
وشکله و یافتم حضرت امام حسین را رضی الله عنه که بتحقیق سوال کرده بود پدر خود را از طریق سلوک
او با اهل خود در وقتی که در خانه می در آمد واز اطوار او در بیرون خانه واز کیفیت طریقه او در مجلس خود
وسلوک او با صحابه در مجلس وکیفیت سلوک ایشان نزدیک او فلم یدع منه شیئا پس ترک نکرد از آن
جزی را قال الحسین فسالت ابی عن دخول رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فقال کان اذا اوی
الی منزله جزا دخوله ثلثة اجزاء جزء لله عز وجل وجزء لاهله وجزء لنفسه گفت حضرت امام حسین
رضی الله عنه که پس سوال کردم پدر بزرگوار خود را از آمدن رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم یعنی

وقتی که در خانه می در آمد چکار میکرد پس گفت که وقتی که آمد بسوی منزل خود قسمة میکرد زمان
دخول خود در اسه قسم قسمی را برای خدا و قسمی را برای اهل خود و قسمی را برای نفس خود ثم جزاء
جزءه بینه وبین الناس فرد ذلک بالخاصة علی العامة پس قسمة می کرد قسم خود را میان خود
ومیان مردمان پس باز می گردانید و می رسید فیض این قسم بسبب خاصه یعنی بسبب اهل فضل
بسوی عامه یعنی اهل فضل بسوی عامه یعنی اهل فضل را درین وقت پیش خود می طلبید و با ایشان
علوم واسرار بیان میکرد و ایشان را میگفت که شما آنچه از من شنیدید بسایر الناس بیان کنید
وصاحب شرح السنة در شرح السنة گفت که باء در بالخاصة بمعنی من است یعنی رد میکرد آن جزء را از
خاصه بسوی عامه یعنی چون از اهل خود فارغ می شد رد میکرد امر را از خاصه بسوی عامه یعنی درین
وقت بعامه صحبت می داشت و ایشان را مستفید می ساخت فیه اذ یابی عنه قوله ایثار اهل الفضل ولا
یدخر عنهم شیئا و ذخیره نمی کرد از خاصه و یا از عامه و یا از ناس چیزی را و کان من سیرته فی جزء الامة
ایثار اهل الفضل باذنه و بود از سیرة او در جزء امة اختیار کردن اهل فضل باذن خود یعنی اهل فضل
پیش خود اذن می داد وقسمه علی قدر فضلهم فی الدین فمنهم ذو الحاجة ومنهم ذو الحاجتین ومنهم
ذو الحوائج وقسمة کردن آن حضرت بر قدر فضل ایشان بود در دین پس بعضی از ایشان صاحب
دو حاجة وبعضی از ایشان صاحب حاجتها فیتشاغل بهم ویشغلهم فیما یصلحهم والامة من مسئلتهم عنه
واخبارهم بالذی ینبغی لهم پس مشغول می داشت نفس شریف خود را با اهل فضل و مشغول می داشت ایشان را
در چیزی که اصلاح میکرد ایشان را و امة را از سوال کردن ایشان از و یعنی از امر مصلح و از خبر کردن
ایشان بچیزی که می شاید ایشان را ویقول لیبلغ الشاهد منکم الغائب ومیگفت که گو رساند کسی که
حاضرست از شما غایب را وابلغونی حاجة من لا یستطیع ابلاغها فانه من ابلغ سلطانا حاجة من لا
یستطیع ابلاغها ثبت الله قدمیه یوم القیامة و برسانید مرا حاجة کسی که نمی تواند رسانید
حاجة خود را بسوی من پس بدرستی که شان اینست که هر کس که رسانید سلطانی را حاجة کسی که نتواند
رسانید آنرا ثابت دارد خدای تعالی دو قدم او را در روز قیامة ولا یذکر عنده الا ذلک ولا یقبل

من احد غیره و ذکر کرده نمی شد نزدیک او مکر همین یعنی علم و قبول نمیکرد از هیچ احدی غیر آن
و یدخلون روّاداً و در می آمدند پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حالیتی که طلب کننده
فیض اند و التماس کننده حاجات خود اند و لا یفترقون الا عن ذواق و جدا نمی شدند
از مجلس او مکر از ذوق یعنی با فایده از علم ظاهری و باطنی یعنی هر کاه که نزدیک آن سرور
می در آمدند البته کسب فیضی می کردند و یخرجون ادلة یعنی علی الخیر و بیرون می آمدند از مجلس او
در حالیتی که دلالة کننده بودند مردمان را بر خیر قال فسألته عن مخرجه کیف کان یصنع فیه قال
کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یخزن لسانه الا فیما یعنیه کفت حضرت امام حسین علیه السلام
که پس سوال کردم حضرت امیر المومنین علی علیه السلام از بیرون آمدن او از خانه که چکونه میکرد
یعنی در بیرون خانه اطوار او چکونه بودند کفت که بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
که نکاه میداشت زبان خود را مکر در چیزی که نفع می کرد او را یعنی از مالا یعنی زبان خود را
نکاه می داشت و همیشه بذکر و وعظ و نصیحت مشغول می بود و یؤلفهم و لا ینفرهم الفت می داد
ایشان را و نفرت نمی داد ایشان را یعنی با مردمان بوجهی معاش و سلوک میکرد که هیچ کس از
وی متنفر نبود بلکه همه مایل و مشتاق صحبت او می بودند و یکرم کریم کل قوم و یولیه علیهم اکرام میکرد
کریم هر قومی را و متولی می ساخت او را بر ایشان و یحذر الناس و تحذیر میکرد یعنی از مردمان
را از بعض دیگر و امر میکرد ایشان را بحذر کردن و خود هم از ایشان حذر میکرد و یحترس منهم
و محافظة میکرد خود را از ایشان زیرا که بعضی منافق بودند و بعضی کافر من غیر ان یطوی علی
احد بشره و لا خلقه بی آنکه می پیچد بر یکی بشاشت روی مبارک خود را و خلق خود را یعنی هر چند که از
بعضی مردم حذر می کرد اما در وقت ملاقات به بشاشت و خوشحالی پیش می آمد نه ترش روی
و یتفقد اصحابه تفقد می کرد اصحاب خود را و تجسس می کرد از احوال ایشان و یسأل الناس عما فی
الناس و سوال می کرد مردمان را از آنچه در میان مردمان است یعنی از احوال ایشان و یحسن الحسن
و یقویه و نیکو می داشت نیک را و تقویت می کرد آن را و یقبح القبیح و یوهنه و قبیح می داشت قبیح را

وضعیف می ساخت آن امعتدل الامر غیر مختلف بود معتدل الامر یعنی توسط از اختیار میکرد

واز افراط و تفریط دور بود و بود غیر مختلف یعنی بی جهة بر کسی اختلاف و نزاع نمی کرد و لا

یغفل مخافة ان یغفلوا غافل نمی شد از احوال صحابه از ترس آنکه غافل شوند از عبادة

او یملوا یا ملول شوند لکل حال عنده عتاد مر هر حالی را نزدیک او عتادی و هو العدة و ما یصلح

لکل ما یقع یعنی انه صلی الله علیه و آله و سلم قد اعد للامور اشکالها و نظایرها لا یقصر عن الحق و لا

یجاوزه تقصیر نمیکرد از حق و تجاوز نمی کرد از حق الذین یلونه من الناس خیارهم آنانی که نزدیک

می بودند آن حضرت را از مردمان بهترین مردمانند افضلهم عنده اعمهم نصیحة افضل مردمان نزدیک

او عام ترین ایشانست از روی نصیحت یعنی هر کس که بمردمان بسیار نصیحت میکرد او بهترین مردمان بود

پس آن حضرت آری خیر الناس من ینفع الناس و اعظمهم عنده منزلة احسنهم مواساة و موازرة

و بزرگترین ایشان نزدیک او و از روی مرتبه نیکوترین ایشان است از روی مساوات در امور

و از روی معاونت قال فسألته عن مجلسه فقال کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا یقوم و لا یجلس الا

علی ذکر الله گفت حضرت امام حسین رضی الله عنه السلام که پس سوال کردم حضرت امیر المومنین علی علیه السلام

از نشستن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و کیفیته آن و احوال آن پس گفت که بود رسول خدا صلی

علیه و آله و سلم که نمی برخاست و نمی نشست مگر بذکر خدا تعالی و اذا انتهی الی قوم جلس حیث ینتهی به المجلس

و یامر بذلک و وقتی که می رسیدی بسوی قومی و جماعتی می نشست در جائی که منتهی می شد با آن مجلس یعنی

هر جا که خالی می یافت در آنجا می نشست و امر می کرد صحابه را با آن یعنی ایشان را امر میکرد که

که در مجلس میروید در جای خالی بنشینید و مردمان را آزار نرسانید و صدر نشینی طلب نکنید زیرا که شرف

المکان بالمکین یعطی کل جلسائه نصیبه عطا میکرد هر همنشین خود را نصیب او یعنی هر یکی را حظ خود

و نصیب که در خور او بود میداد و ضمیر نصیبه راجع بسوی کل و نه بسوی جلساء بلکه بسوی چیزی که فهم میشود

ضمنا از عبارت سابقه مثل قولهم الترتیب جعل کل شیء فی مرتبته لا یحسب جلیسه ان احدا اکرم علیه منه

بنداشت همنشین او که بهتر است که یکی از مردمان گرامی تر باشد نزدیک آن حضرت از او یعنی بوجهی میکردم

وکشمانی

و آشنائي ميكرد كه هر كس كه با او مصاحبت كردي گمان بردي كه از همه كس نزديك آن حضرت
بزرگتر و دوست ترست آري ازين جهت كه حضرت حق سبحانه در حق او فرموده كه انك لعلى
خلق عظيم من جالسه او فاوضه في حاجة صابره حتى يكون هو المنصرف كسي كه همنشين كردي
او را يا كاري مي راند با او در حاجتي و مهمي غالب مي آمد او را در صبر يعني در همانجا از براي تسلي
خاطر او صبر مي كرد و نمي رفت تا آنكه همان كس انصراف و رجوع ميكرد و من سأله حاجة لم يرده
الا بها او بميسور من القول و كسي كه سوال ميكرد او را حاجتي باز نمي گردانيدي او را مگر
بآن حاجة يعني باداي حاجة او يا بآسان كردانيده شده از قول يعني بقول معروف
اگر نزديك آن حضرت حاضر نمي بود آري قول معروف خير من صدقة يتبعها اذى قد وسع
الناس بسطه و خلقه فصار لهم ابا و صاروا عنده في الحق سواء تحقيق است كه رسيده بود و احاطه
كرده بود مردمان را بسط او و خلق او يعني با همه باكشاده روئي و خوئي نيكو معاش ميكرد پس
گشت براي ايشان پدر زيراك او سبب حيوة ابدي است چنانكه پدر سبب حيوة
ظاهري است و گشتند نزديك او در حق يعني در تعليم امور و احكام شرع برابر مجلسه مجلس حلم
علم و حياء و صبر و امانة مجلس آنحضرت مجلس علم و حياء و امانة بود لا ترفع فيه الاصوات
بلند كرده نمي شد در مجلس او آوازها و لا تؤبن فيه الحرم اي لا تقذف و لا تعاب كذا في
الفايق و قيل لا يعرف و لا يذكر بقبيح كان يصان مجلسه من رفث القول و فحش الكلام
والابن بسكون الموحدة التهمة يقال ابنت الرجل ابنه و آبنه و اذا رميته بخلة
سوء و رجل مابون اي مقذوف بها ماخوذ من الابن و هي العقد التي تكون في اوتار
القسي يفسدها و يعاب بها و قال في القاموس ابنه بشي يا بنه يابنه اتهمه فهو مابون بخير او شر
فان اطلقت وقت مابون فهو بشر و ابنه و ابنه عابه في وجهه و الحرم بضم الحاء و الفتح الراء
جمع الحرمة و هي ما لا ينتهك حرمته كرق و نحو و غير ذلك و روي بضمتين و في القاموس اللغة
جمع الحرم بضم الحاء ما يحمى و لا تنثى فلتاته و ذكر كرده نمي شد فلتات مجلس يعني اگر در آن مجلس از
كسي سقط چيزي كه سبب عيب باشد واقع مي شد پوشيده مي شد و در جائي ديگر نقل كرده

نمی شد پس ضمیر فلتاته راجع است بسوی مجلس و بعضی گفتند که فلتات یعنی زلات است یعنی در مجلس آن
آن سرور از هیچ زلتی واقع شد تا آنرا شهرتی داده می شد و ذکر کرده میشد و بعضی گفتند فلته یعنی
قول غیر رواست یعنی اگر کسی بغیر تدبیر سخنی می گفت در جای دیگر ذکر کرده نمی شد متعادلین
بودند اهل مجلس ما یقاول بایکدیگر یعنی درمیان همدیگر ادب و تعظیم مناسب هریکی مرعی میداشتند
یتفاضلون فیه بالتقوی فضل می دادند همدیگر در آن مجلس بتقوی ان اکرمکم عند الله اتقیکم
متواضعین یوقرون فیه الکبیر و یرحمون فیه الصغیر بودند فروتنی کنندگان با همدیگر تعظیم میداشتند
در آن مجلس بزرگ سال را و رحمت میکردند در آن مجلس خورد سال را یؤثرون ذا الحاجة ایثار
میکردند صاحب حاجة را و یحفظون الغریب محافظه می کردند و رعایت می نمودند مرد غریب را
عن انس بن مالک قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لو اهدی الی کراع لقبلت
ولو دعیت علیه لاجبت یعنی مرویست از انس که وی گفت که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله
وسلم که اگر هدیه آورده می شود بسوی من یک کرگس یا بازوی گوسفندی هر آئینه اجابت کنم و تکبر
نکنم که برای اندک چیزی چون نروم عن جابر قال جاءنی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لیس براکب
بغل و لا برذون یعنی مروی است از جابر رضی الله عنه که وی گفت که آمد تا رسول خدا صلی الله
علیه و آله و سلم در حالتی که نبود سوار استری نه و سوار اسپ ترکی و یابو نه علی اختلاف القولین
فی تفسیر البرذون یعنی پیاده بود عن یحیی العطار قال سمعت یوسف بن عبد الله بن سلام قال
سمانی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یوسف بن عبد الله بن سلام را گفت که نامید مرا
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یوسف و نشانید مرا در کنار خود و مسح کرد بر سر من عن انس بن
مالک ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم حج علی رحل رث و قطیفة کنا نری ثمنها اربعة دراهم فلما استوت
به راحلته قال لبیک بحجة لا سمعة فیها و لا ریاء یعنی مرویست از انس بن مالک رضی الله عنه که
بدرستی که پیغامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم حج گزارد بر شتری که پالان او کهنه بود و قطیفه
که بودیم ما که می دیدیم یعنی قیاس می کردیم که بهای آن چهار درهم است یعنی در وقتی که آن حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم از مدینه منوره بقصد حج بیرون آمد نزدیک ذو الحلیفه بر شتری سوار شد

که بالان او کهنه بود بر بالاي بالان قطيفه بود که بهاء آن چهار درهم بود و آن هنگام که مستوي
و قايم شد بشتر او در حالتي که ملتبس بود باو يعني چون آن حضرت بر پشت شتر قرار گرفت
و شتر استاده شد که لبيک بحجة يعني قصد کردم بحجي که نيست ناموسي در ان و نه ريايي بلکه خالص
از براي خدا است عن انس بن مالک ان رجلا خياطا دعا رسول الله صلى الله عليه و آله
وسلم فقرّب له ثريدا عليه دبّاء و کان يحب الدبّاء قال ثابت فسمعت انسا يقول فما صنع
لي طعام اقدر علي ان يصنع فيه دبّاء الا صنع يعني مرويست از انس که بدرستي که مردي درزي
خواند براي ضيافة رسول خدا را صلى الله عليه وآله وسلم بمنزل او رفت پس نزديک آورد
از براي او ثريدي که بالاي آن کدو بود و حال آنکه بود آن سرور که دوست ميداشت
کدو را گفت ثابت که يکي از راويان اين حديث است که پس شنيدم انس را که ميگفت که پس
شنيدم انس را که ميگفت که پس ساخته نشد از براي من طعامي که قادر بودم بر آنکه ساخته و نهاده شود
دران کدو مگر آنکه ساخته و نهاده شد از براي متابعة آن حضرت صلى الله عليه وآله وسلم عن عمرة
قالت قيل لعايشة ماذا کان يعمل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في بيته قالت کان بشرا
من البشر يفلي ثوبه و يحلب شاته و يخدم نفسه يعني مرويست از عمرة که وي گفت که گفته شد مر عايشه را
رضي الله عنها که چه چيز بود که مي کرد آنرا رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم در خانه خود گفت که بود
بشري از نوع بشر يعني بود فرزندي از فرزندان آدم عليه السلام که مشرف ساخت او را حضرت
حق سبحانه تعالى بنبوة و مکرم گردانيد برسالة شپش مي جيد از جامه خود و مي دوشيد شاة خود را
و خدمت ميکرد نفس شريف خود را بعضي از علما گفتند که بر بالاي آن سرور عليه الصلوة والسلام
هرگز مگسي نه نشست و شپش بوي الم نرسانيد و اين قول منافي وقوع قمل بر ثوب آنحضرت نيست
زيرا که احتمال دارد که بر ثوب او قمل واقع شده باشد و ليکن بوي الم نرسانيده باشد باب ما جاء في خلق
رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اين بابيست در بيان آنچه آمد در خلق رسول خدا صلى الله
عليه وآله وسلم عن خارجة بن زيد بن ثابت قال دخل على زيد بن ثابت فقالوا له حدثنا احاديث
عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال ماذا احدثكم كنت جاره فكان اذا نزل عليه الوحي

بعث الی فلبسه اله فلیح اذا ذکرنا الدنیا ذکرها معنا واذا ذکرنا الاخرة ذکرها معنا واذا ذکرنا
الطعام ذکره معنا فکل هذا احدثکم عن رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم مرویست از خارجه
که پسر زید بن ثابت است که وی گفت که در آمد جماعتی بر زید بن ثابت رضی الله عنه
پس گفتند مر او را که حدیث کن ما را احادیث رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم یعنی
از احوال آن حضرت چیزی بیان کن گفت زید که چه چیز حدیث کنم شما را بودم من همسایه
او پس بود که وقتی که فرو می آمد بر وی قرآن فرستادی کس را بسوی من پس بخدمت او می
رفتم پس نوشتم آن را برای او پس بودیم در مجلس او که وقتی که ذکر میکردیم دنیا را با ما برای رعایت
خاطر ما و وقتی که ذکر میکردیم آخرة را ذکر میکرد آخرة را با ما و وقتیکه ذکر میکردیم طعام را ذکر میکرد
طعام را با ما پس همه این حدیث میکنم شما را از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و از خلق حسن
او عن عمرو بن العاص قال کان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یقبل بوجهه وحدیثه علی
اشر القوم یتالفهم بذلک وکان یقبل بوجهه وحدیثه علی حتی ظننت انی خیر القوم فقلت
یا رسول الله انا خیر او ابوبکر فقال ابوبکر فقلت یا رسول الله انا خیر ام عمر فقال عمر فقلت
یا رسول الله انا خیر ام عثمان فقال عثمان فلما سألت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فصدقنی
فلوددت انی لم اکن سألته یعنی مرویست از عمرو بن العاص وی گفت که بود رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم که اقبال بروی مبارک خود و بحدیث خود بر بدترین قوم را و الفت
میداد بدتران قوم را و یا قوم را باین پس بود که اقبال میکرد بر روی مبارک خود و حدیث
خود بر من تا آنکه ظن بردم که من بهترین قومم پس گفتم که ای رسول خدا من بهترم یا ابوبکر پس
گفت که ابوبکر پس گفتم که من بهترم یا عمر پس گفت که عمر پس گفتم که من بهترم یا عثمان پس آن
هنگام که سوال کردم رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم و راست گفت مرا پشیمان شدم
پس هر آینه دوست داشتم که بدرستیکه من نبودم که سوال میکردم او را یعنی بوسطه سوال مرا
پشیمانی دست داد بوجهی که دوست داشتم که کاشکی سوال نمیکردم عن انس بن مالک قال
خدمت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم عشر سنین فما قال لی اف قط یعنی مرویست از انس

رضی الله عنه که وی گفت که خدمت کردم رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم ده سال پس نگفت
مرا اف هرگز یعنی هرگز مرا بر کاری زجر و اهانت نکرد و اف کلمه ایست که گفته شود در وقت زجر
واستعملوا منه الفعل کافّفت بفلان و بعضی گفتند که اف اسم فعل است برابر است در وی
واحد و تثنیه و جمع و مذکر و مونث قال الله تعالی ولا تقل لهما اف وقال حکایت عن قول
ابراهیم علیه السلام اف لکم ولما تعبدون من دون الله و بعضی گفته اند که معنی آن
احتقار است ماخوذ است از افف و هو القلیل و فیه لغات فقیل اربعون وما قال لشیء
صنعته لم صنعته ولا لشیء ترکته لم ترکته وکان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم احسن الناس
خلقا و نگفت مرا برای چیزی که کرده بودم آنرا که چرا کردی و نه برای چیزی که ترک کرده بودم
آنرا که چرا ترک کردی و بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نیکوترین مردمان از روی
خلق بدانکه در خلق دو لغت است سکون لام و ضم آن ولی ضم آن افصح است ولا مسست خزا
و مس نکردم خز را بعضی گفتند که خز در اصل اسم دابه است و اکنون جامه که از ابریشم آن می سازند
آنرا خز می گویند و آن بغایت نرم می باشد و صاحب نهایه گفت که خز جامه ایست که ساخته می شود
از صوف و ابریشم و پوشیدن آن مباح است و درین زمان در جامه ابریشم محض مستعمل است
و در منهاج اللغة مذکور است که الخز پوستینی که از پوست خرگوش نرم می سازند ولا حریرا ولا
شیئا کان الین من کف رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و مس نکردم ابریشم را و نه چیزی
دیگر را که بود نرم تر از کف مبارک رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ولا شممت مسکا قط
ولا عطرا کان اطیب من عرق رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و نه بوییدم مشکی را و نه خوشبویی
دیگر را که بود خوشبوی تر از عرق رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم عن انس بن مالک عن
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم انه کان عنده رجل به اثر صفرة یعنی مرویست از انس
که او روایت کرد از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که بدرستی که شان اینست که بود نزدیک او
مردی که با او اثر زردی بود یعنی بر جامه او اثر خوشبویی که بود که مخلوط زعفران بود فقال لو

رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم لا یکاد یواجه احدا بشیء یکرهه گفت انس که وحال آنکه
بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که نزدیک نبود که روبرو می ساخت یکی را بچیزی
که مکروه می داشت آنرا فلما قام قال للقوم لو قلتم له یدع هذه پس آن هنگام که برخاست
گفت مر قوم را که اگر می گفتید مر او را که ترک کند این رنگ را از زردی هر آینه بهتر بود عن
عائشة قالت لم یکن رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فاحشا یعنی مرویست از عائشه
رضی الله عنها که وی گفت که نبود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فحش گوینده بطبع
وفحش عبارتست از تجاوز کردن از حد در کلام قبیح ولا متفحشا نبود فحش گوینده
بتکلف ولا صخابا فی الاسواق ونبود بلند کننده آواز در بازارها وصخاب اگرچه صیغه مبالغه
است لیکن مراد بآن درین محل مبالغه نفی است نه نفی مبالغه چنانچه درین قول حضرت حق سبحانه
وتعالی است که وما انا بظلام للعبید ولا یجزی بالسیئة السیئة ولکن یعفو ویصفح وجزا نمی داد
ببدی بدی را یعنی اگر کسی بوی بدی میکرد از جانب او در مقابله آن بدی بدی میکرد از
جانب او در مقابله آن بدی واقع نمی شد ولیکن عفو میکرد و تجاوز عن عائشة قالت
ما ضرب رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بیده شیئا قط الا ان یجاهد فی سبیل الله ولا
ضرب خادما ولا امرأة یعنی مرویست از عائشه رضی الله عنها که وی گفت نزد رسول
خدا صلی الله علیه وآله وسلم بدست مبارک خود چیزی را هرگز مگر آنکه مجاهده میکرد در راه
خدای تعالی یعنی در وقت غزا با کفار محاربه می کرد و ایشان را زخم می رسانید و نزد
هیچ خادمی را و نه هیچ زنی را از زمان خود عن عائشة قالت ما رأیت رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم منتصرا من مظلمة ظلمها قط ما لم ینتهک من محارم الله تعالی یعنی
مرویست از عائشه رض که وی گفت که ندیدم رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که انتقام
کشنده از ظلمی که واقع میشد بر وی مادام که دریده نمی شد از حرامهای خدای تعالی چیزی
فاذا انتهک من محارم الله تعالی شیء کان من اشدهم فی ذلک غضبا پس وقتی که دریده میشد

از حرامهای

از حرامهای خدای تعالی چیزی می‌بود از سخت‌ترین مردمان از روی غضب یعنی اگر کسی مرتکب حرامی
می‌شد از برای خدا غضب او بسیار می‌بود اما برای نفس شریف خود غضب نمیکرد
و ما خیر بین امرین الا اختار ایسرهما ما لم یکن اثما و مخیر گردانیده نشد در دو امر مگر آنکه
اختیار کرد آسان‌تر آن دو امر را مادام که نبود آن امر آسان گناه حضرت شیخ ابن حجر
گفتند که مراد ازین دو امر امر دنیاست و دال است برین قوله ما لم یکن اثما زیرا که در امور دین
هیچ اثمی نمی‌باشد و فاعل خیر را مبهم داشت تا دلالت کند زیرا آنکه تخییر از خدای تعالی باشد
و یا از دیگری و وقوع تخییر میان آنچه در آن اثم است نیست از جانب مخلوقین ظاهر است و اما
از خدای تعالی فیه اشکال زیرا که تخییر از حضرت حق سبحانه نمی‌باشد مگر در دو امر جایز اما اگر حمل
کرده شود بر چیزی که مفضی باشد بسوی اثم می‌تواند بود یا آنکه مخیر گردانید او را حضرت حق سبحانه
و تعالی میان آنکه فتح کند بروی کنوز زمین را و میان آنکه نه‌ها او را اگر تقدیر کفاف اختیار
کردن کنوز مفضی است بسوی اشتغال بامور دنیا و لذات نفس و قدر کفاف ازین امن است
عن عائشة قالت استاذن رجل علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و انا عنده فقال بئس
ابن العشیرة او اخو العشیرة ثم اذن فالان له القول فلما خرج قلت له یا رسول الله قلت ما قلت
ثم النت له القول مرویست از عائشه رضی الله عنها که وی گفت که طلب اذن دخول کرد مردی
بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و حال آنکه من نزدیک او بودم و نام آن مرد نزدیک اکثر محدثین
عیینة بن حصن است و او را احمق مطاع می‌گفتند بعضی گفتند که مظهر سلام بود اما هنوز مسلمان
نشده بود و بعضی گفتند که آن مرد مخرمة بن نوفل بود پس گفت آن سرور که بد است ابن العشیرة
یا اخو العشیرة شک راوی است یعنی بد مردی است و قاضی گفت که مراد از عشیره جماعت است
یا قبیله و بعضی از علما گفتند که اخبار آن سرور از حال آن مرد بر آن اظهار حال او بود تا مردمان
وی را بشناسند و از ضرر او احتراز کنند فلا یکون غیبة و بعضی گفتند که مجاهر افعال بد بود و لا
غیبة للمجاهر بعد از آن آن سرور وی را اذن داد پس نرم ساخت برای او قول را پس آن

هنگام که بیرون آمد گفتم مر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که ای رسول خدا گفتی آنچه گفتی در حق او
پس نرم ساختی برای او قول را در این چه حکمت است فقال یا عائشة ان من شر الناس
من ترکه الناس أو ودعه الناس اتقاء فحشه پس گفت که ای عائشه بدرستی که از بدترین مردمان
کسی است که ترک کنند او را مردمان قوله و دعه الناس شک راوی است و ودع یعنی ترک است
یعنی ترک کنند مصاحبته او را بواسطه ترس فحش او و کلام قبیح او و حاصل معنی اینست که ترک کردم ایذا
او را و بشاشت بوی ملاقات کردم تا زبان مرا ایذای نرساند یا آنکه ترک ایذای او کردم تا ترک
مجالسة من نکند و از اشرار الناس نباشم بدانکه منقولست از مازری رحمه الله که وی گفت که
بعض نحاة ذکر کردند که بدرستی که عرب اماتوا مصدر یدع و ماضیه و حال آنکه رسول خدا صلی الله
علیه و آله و سلم افصح عرب است او مصدر آن واقع است لینتهین اقوام عن ودعهم الجمعات و ماضی آن
نیز چنانچه در حدیث کذا قاضی عیاض رحمه الله جواب آن گفت که مراد نحاة از قول ایشان اماتوا
تواتر ترک استعمال مصدر آن و ماضی است مگر بطریق ندور و لفظ اماتوا دال بر همین معنی است
و موید همین معنی است که نقل کرده نشد در غرایب دو حدیث مصدر آن و ماضی آن با وجود
شک راوی است در حدیث کتاب و هیچ احدی از نحاة نگفت که جایز نیست استعمال مصدر یدع و ماضی
ان عن الحسن بن علی رضی الله عنه قال قال الحسین بن علی رضی الله عنه سألت ابی عن سیرة رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم فی جلسائه فقال کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دائم البشر سهل الخلق
یعنی مرویست از حضرت امام حسن رضی الله عنه که وی گفت که گفت حضرت امام حسین رضی الله عنه
از سیرة رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حق همنشینان خود پس گفت که بود رسول خدا صلی الله
علیه و آله و سلم دائم البشر یعنی همیشه بطلاقة وجه بود و هموار خلق یعنی خوش خلق بود لین الجانب
مطیع و منقاد و قلیل الخلاف بود لیس بفظ و لا غلیظ نبود بدخلق و درشت گوی و لا صخاب و نه بلند
کننده آواز و لا فحاش و لا عیاب و لا مشاح نه فحش گوینده و نه عیب کننده و نه جدال کننده بغیر جهة
شرع و یا بخیل نبود یتغافل عما لا یشتهی تغافل میکرد از چیزی که نمی خواست آن را و لا یؤیس منه و لا یخیب

ناامید

ناامیدی ساخت از خود کسی را و نا امید نمی کردانید کسی را در کرم خود و این معنی بر تقدیری
است که ضمیر منه و فیه راجع باشد بسوی آن سرور ما اگر ضمیر راجع باشد بسوی لفظ ما که در
عماست معنی چنین باشد که نا امید نمی ساخت احدی را از چیزی که خود نمی خواست یعنی
اموال دنیا را خود نمی خواست ولی دیگری را نا امید و محروم از آن نمی ساخت بلکه اورا
عطا میکرد و بتقدیر لا یجیب فیه بالجیم چنانچه در نسخه دیگرست معنی چنین است که اجابه
نمیکرد در چیزی که نمی آمد قد ترک نفسه من ثلاث المراء والاکبار وما لا یعنیه تحقیق آنست
که ترک کرده بود نفس شریف خود را از سه چیز از جدال لی جهة شرع و از بزرگ داشتن خود را
و از چیزی که نفع نمیکرد اورا و ترک الناس من ثلاث کان لا یذم احدا ولا یعیبه ولا یطلب
عورته و ترک کرده بود مردمان را از سه چیز اهانت نمیکرد احدی را و عیب نمیکرد اورا
و طلب نمی کرد عیب اورا ولا یتکلم الا فیما رجا ثوابه و سخن نمیکرد مگر در چیزی که امید میداشت
ثواب آن را و اذا تکلم اطرق جلساؤه وقتی که سخن میگفت ساکت می شدند و چشم خود
می پوشیدند همنشینان او یعنی بتوجه تمام متوجه آن حضرت می شدند برای فهم و حفظ کردن
کلام درربار او کانما علی رؤسهم الطیر گویا که بر سر ایشان جانور نشسته یعنی همچنان با ادب تمام می
نشستند بغیر حرکه چنانکه کسی که بر سر او جانوری نشیند و وی می خواهد که آن جانور را بگیرد بل
از پریدن او هیچ حرکه نمی کند و بعضی گفتند که مراد از این تشبیه در حصول راحت و لذت است
از تکلم آن حضرت زیرا که اصل آن اینست که وقتی که غراب بر پشت می نشیند از پشت او
کرمهای گزنده می چیند پس او را از نشستن غراب راحتی و لذتی حاصل میشود پس در جایی
که راحت و لذت حاصل شود عرب این کلام را استعمال میکنند فاذا سکت تکلموا پس وقتی که سکوت
میکرد ایشان سخن میکردند لا یتنازعون عنده الحدیث نزاع نمیکردند نزدیک او در حدیث
او کلام را یعنی یکبارگی همه سخن نمی گفتند که مشوش می بود بلکه چون یکی از سخن گفتن مشغول بود
دیگران می شنیدند و من تکلم عنده انصتوا له حتی یفرغ کسی که سخن میگفت نزدیک آن حضرت خاموش میشدند

می‌شدند تا آنکه فارغ می‌شد حدیثهم عنده حدیث اولهم سخن گفتن هرکدام ایشان سخن گفتن اول
ایشانست در عدم ملال و در گوش داشتن بسوی آن نه چنانچه در مجلس دیگری می‌باشد
که وقتی که کلام کثیر شود ملال حاصل شود بسوی آن گوش داشته شود یضحک مما یضحکون منه تبسم
میکرد از چیزی که ایشان تبسم می‌کردند و یتعجب مما یتعجبون منه و تعجب می‌کرد از چیزی که تعجب
میکردند از آن و یصبر للغریب علی الجفوة فی منطقه و مسئلته حتی ان کان اصحابه لیستجلبونهم
صبر میکرد برای غریب بر جفای او در سخن گفتن او و سوال کردن او یعنی اگر غریبی در وقت
سوال مسئله او بنی آن حضرت را سخن درشت و نامناسب میگفت و یا در سوال الحاح می‌کرد بر جفای
او صبر میکرد او را آزاری نرسانید تا آنکه بدرستیکه شان اینست که بودند اصحاب او آن غریب
را همراه خود در مجلس آن حضرت می‌آوردند تا او سوال کند و ایشان نیز مستفید شوند
ایشان در سوال آن حضرت گاهی ملاحظه میکردند که آن حضرت را از سوال‌ها ملالی حاصل
نشود و بعضی گفتند که معنی اینست که چون غریبی از آن حضرت چیزی طلب میکرد و در طلب رعایت
ادب نمی‌کرد او را از مجلس آن سرور دفع میکردند و رسا ساختند و یقول اذا رأیتم طالب
حاجة یطلبها فارفدوه و میگفت که وقتیکه ببینید طالب حاجتی را پس اعانت کنید او را و لا
یقبل الثناء الا من مکافی قبول نمی‌کرد ثنا را و ستودن را مگر از مماثل در اصل ایمان نه از منافق
و کافر و یا از مماثل واقع نه از تجاوز کننده از حد در ثنای او و نه از مقصر از آنچه حضرت حق
سبحانه او را عطا فرموده از مراتب سامیه و درجات عالیه و لا یقطع علی احد حدیثه حتی یجوز
فیقطعه بنهی او قیام و قطع نمی‌کرد سخن او را بنهی کردن از آن کلام و یا به برخاستن عن محمد المنکدر
قال سمعت جابر بن عبد الله یقول ما سئل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شیئا قط فقال لا مرویست
از محمد بن المنکدر که وی گفت که شنیدم جابر بن عبد الله را که میگفت که سوال کرده شد رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم چیزی را هرگز پس گفته باشد که نی خدمت شیخ ابن الحجر فرمودند که معنی حدیث
آن نیست که هرکس از سائلان چیزی که می‌داد زیرا که در بعضی از اوقات هیچ چیز نبود حاضر

بنود

نبود بلکه معنی حدیث اینست که اگر نزدیک آن حضرت چیزی حاضر می بود سایل را میداد
و لا نمی گفت و اگر چیزی حاضر نمی بود سکوت می کرد چنانچه در بعضی از احادیث بآن تصریح
واقع شد و حضرت شیخ عز الدین بن عبد السلام گفت که معنی اینست که لفظ لا را برای رد سوال
او نمی گفت اما برای اعتذار میگفت در وقتی که سایل بر سکوت او اقتصار نمی کرد جمع بین
الاحادیث عن ابن عباس قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اجود الناس بالخیر مرویست
از ابن عباس رضی الله عنهما که وی گفت که بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سخی ترین مردمان
مال و جود عبارتست از اعطاء ما ینبغی لمن ینبغی و کان اجود ما یکون فی شهر رمضان حتی ینسلخ
بدانکه خدمت شیخ ابن الحجر رحمه الله گفت که لفظ اجود در روایت متعدده مرفوع است
بآنکه اسم کان است و خبر آن واجب الحذف اذ هو نحو اخطب ما یکون الامیر یوم الجمعة
و لفظ ما مصدریه است ای اجود اکوان الرسول صلی الله علیه و آله و سلم و فی رمضان
فی محل الحال واقع موقع الخبر الذی هو حاصل و معناه کان اجود اکونه حاصلا فی رمضان و فی
روایة الاصل نصب اجود علی انه خبر کان و اسمه ضمیر النبی صلی الله علیه و آله و سلم و ما مصدریة
ایضاً و المفضل علیه نفسه الشریف و التقدیر کان مدة کونه فی رمضان اجود من نفسه فی غیره
حاصل معنی اینست که سخاء آن سرور در رمضان بیشتر بود تا آنکه برون می آمد رمضان و تمام
میشد نسبت بماههای دیگر فیاتیه جبرئیل فیعرض علیه القرآن پس می آمد او را جبرئیل
در ماه رمضان پس عرض میکرد جبرئیل روی قرآن را و یا عرض میکرد آن سرور علیه الصلوة
و السلام بر جبرئیل علیه السلام قرآن را و هر دو واقع است زیرا که در حدیث دیگر
واقع شده که هر دو بنوبت می خواندند پاره از سرور می خواند و جبرئیل می شنید و پاره
را جبرئیل می خواند و آن سرور می شنید و لهذا فقهاء شافعیه رحمهم الله گفتند که در رمضان
تدارس قرآن سنت است بهمین طریق مذکور فاذا لقیه جبرئیل کان رسول الله صلی الله علیه
و آله و سلم اجود بالخیر من الریح المرسلة پس وقتی که ملاقات میکرد آن سرور را جبرئیل می بود رسول

خدا صلی الله علیه وآله وسلم سخی تر از باد وی که فرستاده شد از برای خیر در عموم نفع و در سرعة
تمام بهر جامی رسد نفع آن سرور با سرعة تمام بهر کس می رسد و درین حدیث استعمال اسم
تفضیل است در معنی حقیقی آن و در معنی مجازی زیراکه جود آن حضرت بر حقیقة است
وجود باد بطریق مجاز پس گویا که استاده کرده شد از برای باد بواسطه آمدن او بخیر پس
فرود شد بمنزله جود کننده و قید مرسله احترازیست از ریح عقیم زیراکه مراد از مرسله
للخیر است عن انس بن مالک قال کان النبی صلی الله علیه وآله وسلم لا یدخر شیئا لغد مرویست
از انس بن مالک رضی الله عنه که بود پیغامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم که ذخیره نمیکرد چیزی را
برای فردا یعنی برای نفس شریف خود چیزی را ذخیره نمیکرد فلا ینافی ما ورد فی الصحیحین من ان
النبی صلی الله علیه وآله وسلم یدخر لاهله قوة سنتهم وفی البخاری کان یبیع نخل بنی النضیر ویحبس لاهله
قوة سنتهم ویا مراد در غالب احوال است ویا در اوایل حال فلما فاء اینما فان الادخار کان
بعد فتح خیبر کما هو مصرح ایضا فی البخاری عن عمر بن الخطاب ان رجلا جاء الی رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم فسأله ان یعطیه فقال النبی صلی الله علیه وآله وسلم ما عندی شیء ولکن ابتع علی
فاذا جاءنی شیء قضیته فقال عمر یا رسول الله اعطیته فما کلفک الله ما لا تقدر علیه فکره النبی
صلی الله علیه وآله وسلم قول عمر فقال رجل من الانصار یا رسول الله انفق ولا تخف من ذی العرش
اقلالا فتبسم رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وعرف فی وجهه البشر لقول الانصاری ثم قال بهذا
امرت یعنی مرویست از عمر بن الخطاب رضی الله عنه که بدرستی که مردی آمد بسوی رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم پس سوال کرد آن مرد آن سرور را که عطا کند او را چیزی پس گفت پیغمبر
خدا صلی الله علیه وآله وسلم که نیست نزدیک من چیزی ولیکن بخر در بازار چیزی را که می خواهی
بر ذمه من پس وقتی که می آمد مرا چیزی من ادا خواهم کرد پس گفت عمر رضی الله عنه [illegible]
قول عمر است از قبیل التفات است بر مذهب بعض از اهل بلاغة واحتمال دارد که از کلام
از حضرت عمر باشد که نقل کرد بمعنی که ای رسول خدا تحقیق است که عطا کرده او را یعنی جواب او

که نزدیک

که نزدیک من خبر نیست و بر تو همین قدر لازم بود پس تکلیف مکن خدای تعالی ترا خبر برا
که قادر نیستی بر آن یعنی چه لازم که او را بگوئی که بزد مه من چیزی بخر پس مکروه داشت
پیغامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم قول حضرت عمر رضی الله عنه پس گفت مردی از انصار
که ای رسول خدا نفقه کن و مترس از صاحب عرش یعنی از حضرت حق سبحانه قلیل ساختن
را یعنی بواسطه نفقه کردن حضرت حق سبحانه مال را زیاده سازد کم نمی سازد پس تبسم کرد
رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و شناخته و دیده شد در روی مبارک او اثر بشاشته
بواسطهٔ قول انصاری بعد از آن گفت که بهمین مامور شدم یعنی بنفقه کردن عن الربیع بنت
معوذ بن عفراء قالت اتیت النبی صلی الله علیه و آله وسلم بقناع من رطب واجر زغب
[illegible]طانی ملاء کفه حلیا وذهبا مرویست از ربیع بنت معوذ که وی گفت که آمدم رسول
خدا را صلی الله علیه و آله وسلم بطبقی از رطب و بادرنگ خورد باریشه پس عطا کرد مرا بوی
کف مبارک خود از زیور و زر عن عایشه رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم
کان یقبل الهدیة ویثیب علیها مرویست از عایشه رض که بدرستیکه پیغامبر خدا صلی الله علیه
و آله وسلم قبول می کرد هدیه را بدل میداد مر صاحب هدیه را باب ما جاء فی حیاء رسول الله
صلی الله علیه و آله وسلم این بابی در بیان آنچه آمد در حیاء رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم
وحیا با مد در لغت تغیری است و انکساری که عارض شود انسان را از خوف خبری که عیب کرده
شود بآن و در شرع عبارتست از خلقی که باعث باشد بر اجتناب از قبیح و مانع باشد از
تقصیر در حق صاحب حق و حیا بقصر بمعنی مطرست عن ابی سعید الخدری قال کان رسول الله
صلی الله علیه و آله وسلم اشد حیاء من العذراء فی خدرها مرویست از ابی سعید الخدری
رضی الله عنه که وی گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم سخت تر از روی حیا از دختر
بکر که در پرده خود باشد و مردی اجنبی پیش او در آمده باشد یعنی وقتی که دختر بکر در پرده
و در جای خلوة می باشد و مردی اجنبی نزدیک او در آمد چگونه او را حیا غالب آید از مردمان

که درحق من چه می گفته باشند اما اگر در جای خلوة باشد هیچ مرا جنبش او بنظر آید از زمان هیچ وقت
حیا نیست کذا قال بعض الشارحین ومی تواند بود که مراد این باشد که چنانچه دختر بکری که همیشه
مستوره باشد از مردمان چگونه حیا میکند بهمان طریق حیا آن سرور بود در غیر حدود حضرت سبحانه
وتعالی وکان اذا کره شیئاً عرفناه فی وجهه و بود آن سرور که وقتیکه مکروه میداشت
چیزی را می دیدیم اثر آن را در روی مبارک او عن مولی لعائشة قال قالت عائشة ما نظرت الی
فرج رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم او قالت ما رأیت فرج رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
قط یعنی مرویست از غلامی آزاد کرده حضرت عائشة رضی الله عنها که وی گفت که گفت حضرت
عائشه هرگز ندیدم عضو باطنی رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم یعنی بواسطه کثرت حیاء عورة
خود را هرگز کشف نکرد تا چشم من بر آن افتد قوله او قالت الخ شک راویست وظاهر آنست که لفظ
بهردو روایت تعلق دارد

باب ما جاء فی حجامة رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم

این بابی است در آنچه آمد در حجامة کردن رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم قال حمید سئل عن
انس بن مالک عن کسب الحجام قال انس احتجم رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم حجمه ابو طیبة فامر له
بصاعین من طعام وکلم اهله فوضعوا عنه من خراجه مرویست از حمید که وی گفت که سوال کرده شد
انس بن مالک از کسب کسی که حجامة کننده باشد یعنی چیزی که در مقابله حجامة میگیرد مباح هست یا نی
گفت انس که حجامة کرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم حجامة کرد او را ابو طیبه پس امر کرد برای
او بدو صاع از گندم یعنی کسان خود را فرمود که بوی دو صاع گندم برای اجرة حجامة بدهند پس
معلوم شد که اجرة حجام مباح است والا رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم امر بآن نمی کرد یعنی
امر کرد اهل او را یعنی خواجه او را که چیزی از خراج او کم کنند پس وضع کردند از وی یعنی کم کردند از وی
از خراج او یعنی عادة مردم عرب آن بود که غلامان خود را بکسب مشغول می داشتند و از برای خود
هر روز چیزی معین یقین میکرده اند و میگفتند که هر روز از کسب خود چندین پول شما برای ما بیارید
باقی از آن تست پس چون رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم معلوم کرد از ابو طیبه که خراج

او زیاده است خراج او را گفتند که از خراج او چیزی کم سازد پس چیزی از خراج او کم ساختند
یعنی آن مقدار که رسول خدا صلی الله علیه و سلم وی را امر کرده بود و قالت ان افضل ما
تداویتم به الحجامة او ان من امثل دوائکم الحجامة و گفت که آن حضرت که بدرستیکه بهترین
چیزی که تداوی میکنید با آن حجامت است یا بدرستیکه از بهترین دواهای شما حجامت است
شک راوی است و نام ابو طیبه بر قول صحیح نافع است و مولای او محیصة بن مسعود الانصاری
است رضی الله عنهما بدانکه اهل معرفت طب گفتند که خطاب بان کلام اهل حجاز را است و کسی را
که در حکم ایشان است از اهل بلاد حاره زیرا که خونهای ایشان رقیق است و میل میکند
بسوی ظاهر بدنها بواسطه جذب حرارت که می آرد خونها را بسوی سطح بدن عن علی رضی الله
عنه ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم احتجم و امرنی فاعطیت الحجام اجره مرویست از حضرت
امام المتقین و یعسوب المسلمین علی حیدر رضی الله عنه که بدرستیکه رسول خدا صلی الله علیه و آله
و سلم حجامت کرد و امر کرد مرا پس دادم حجام را اجره او عن ابن عباس قال ان النبی صلی الله علیه
و آله و سلم احتجم فی الاخدعین و بین الکتفین و اعطی الحجام اجره مرویست از ابن عباس
رضی الله عنه که حجامت کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در دو رگی که در دو جانب گردن اند
و در میان دو کتف و داده حجام را مزد او و لو کان حراما لم یعطه و اگر می بود حرام نمی داد
او را عن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم دعا حجاما فحجمه و ساله کم خراجک فقال ثلثه
اصع فوضع عنه صاعا و اعطاه اجره مرویست از ابن عمر رضی الله عنهما که بدرستیکه پیغامبر
خدا صلی الله علیه و آله و سلم طلب کرد حجامی را پس حجامت کرد او را و سوال کرد او را که چه
مقدار است خراج تو پس گفت که سه صاع پس نهاد و تخفیف کرد از وی یک صاع را و داد
او را مزد او عن انس بن مالک قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یحتجم فی الاخدعین
و الکاهل و کان یحتجم لسبع عشرة و احدی و عشرین مرویست از انس بن مالک رضی الله عنه
که وی گفت که بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که حجامت میکرد در دو رگ که در دو جانب

کردند و درکنند و بود که حجامة میکرد در روز هفدهم و در روز نوزدهم و در روز بیست و یکم

عن انس بن مالک ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم احتجم و هو محرم على ظهر القدم

مرویست از انس بن مالک رضی الله عنه که بدرستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

حجامة کرد در حال آنکه او محرم بود در ظل بر پشت قدم و ملل اسم موضعی است میان مکه و مدینه

که از مدینه منوره تا آن موضع هفده میل است باب ما جاء في اسماء النبي صلى الله

علیه و آله و سلم این بابی است در بیان آنچه در اسمای پیغامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم

و مراد از اسماء الفاظی است که اطلاق کرده میشوند بر آن حضرت نه بمعنی اصطلاح آن علمای

که بدرستی که اسماء پیغامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بسیارند و بعضی از علما گفتند که اسمای

پیغامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم نود و نه مثل اسماء الله تعالی و گفتند که اگر تجسس و تفحص کرده

شود به صد هم میرسد و نقل کرد ابن العربی در شرح ترمذی از بعضی از صوفیه که بدرستی

که مر حضرت حق سبحانه و تعالی را هزار اسم است و مر رسول او را نیز هزار اسم است

قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم ان لي اسماء انا احمد و انا الماحي الذي يمحو الله

بي الكفر و انا الحاشر الذي يحشر الناس على قدمي و انا العاقب الذي ليس بعده نبي

مرویست از جبیر رضی الله عنه که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که منم محمد و محمد

علمی است منقول از صفة و بمعنی محمود است و در وی معنی مبالغه است پس محمد کسی است

که ستوده شد بسیار ممدوح و یکی است که کامل شد در وی خصال محموده و همچنین احمد علمی

منقول از صفه و آن اسم تفضیل است و استعمال آن از برای فاعل بیشتر است پس معنی آن

که منم بسیار حمد گوینده مر خدای تعالی را و سبب آن خبری است که واقع شد در صحیحین که

یفتح علیه في المقام المحمود لمحامد لم یفتح بها علی احد قبله و اگر بمعنی مفعول باشد معنی آن

که ستوده شد یعنی حضرت حق سبحانه و تعالی وی را ستوده با انبیا و اولیا و سایر مومنان او را

ستوده اند و قاضی عیاض رحمة الله گفته که اسم آن سرور که احمد است مقدم است بر محمد

زیراك

زیراک احمد واقع است در کتب سالفه ومحمد واقع است در قران وحکمت در ان اینست که وی
حمد گفت حضرت حق سبحانه وتعالی را پیش از انکه او را احمد گفتند مردمان وتحقیق است
که خاص کردانید او را خدای تعالی بسورة الحمد ولواء الحمد والمقام المحمود ومشروع ساخت
مر او را حمد بعد از خوردن ونوشیدن ودعا کردن وبعد از قدوم از سفر ونامیده شد امت
او حمادون پس جمع کرده شد برای او معانی حمد وانواع آن وگفت آن سرور که منم ماحی
آن کسی که محو میکند خدای تعالی بسبب من کفر را بعضی گفتند که مراد کفر مکه ومدینه وسایر دیار
عرب است وبعضی گفتند که مراد ظهور وغالب شدن است بحجت کقوله تعالی لیظهره علی الدین
کله وبعضی گفتند که مراد محو کفرست بتدریج تا آنکه در زمان عیسی علیه السلام مضمحل خواهد شد زیراک
عیسی علیه السلام قبول نخواهد کرد جزیه را وهمه باسلام تکلیف خواهد کرد وگفت آن سرور که منم
حاشر حشر کرده خواهند شد مردمان بر قدم من بعضی از علما گفتند که معنی آن اینست که اول آن سرور
محشور خواهد شد وبعد از ان وسایر الناس کما جاء فی الحدیث الاخر وشیخ جزری رحمه الله
گفت که معنی ان اینست که حشر کرده خواهند مردمان برا از شوة آن سرور بدانکه اسناد حشر
ومحو بسوی آن سرور از قبیل اسناد بسوی مسبب وهمین قدر کافی است در وجه تسمیه والا
محو کننده وحشر کننده در حقیقة حضرت حق سبحانه وتعالی است وپوشیده نماند که حق ظاهر
عبارة آن بود که بجای علی قدمی علی قدمیه میگفت وهمچنین درجانب لی نسبتی گفت بواسطه
اعتبار معنی که مدلول لفظ انا است علی قدمی ولی گفت عن حذیفة قال لقیت النبی صلی الله
علیه واله وسلم فی بعض طریق المدینة فقال انا محمد وانا احمد وانا نبی الرحمة ونبی التوبة
وانا المقفی وانا الحاشر ونبی الملاحم مرویست از حذیفه رضی الله عنه که وی گفت که ملاقات
کردم پیغامبر خدا را صلی الله علیه واله وسلم در بعضی از راه مدینه پس گفت که منم محمد ومنم احمد ومنم
پیغامبر رحمة زیراک شامل است رحمة او تمام را که مومنان از وی کافران از جهة ایمن بودن ایشان
از خسف ومسخ که وما ارسلناک الا رحمة للعالمین ومنم پیغامبر توبه زیراک مقبول است توبه از امت

او بجز داستغفار بخلاف امم سابقه بواسطه تعظیم آن سرور وگفت که منم مقفی بکسر فا بر صیغه
اسم فاعل ماخوذ است از تقفیه و معنی آن متابعه کننده است یعنی منم آخر الانبیا که بعد از
من هیچ پیغامبری بوجود نخواهد آمد وگفت که منم حاشر و پیغامبر ملاحم وان جمع ملحمه است
وهي الحرب ذات القتل الشدید ودرین اشارة است بسوی کثرة جهاد در زمان آن
سرور صلی الله علیه وآله وسلم وبعده في امته **باب ما جاء في عيش رسول الله صلى الله**
عليه وآله وسلم این بابی است دربیان کیفیت معیشت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم عن سماک
بن حرب قال سمعت النعمان بن بشیر یقول الستم في طعام وشراب ما شئتم لقد رایت نبیکم صلی الله
علیه وآله وسلم وما یجد من الدقل ما یملاء بطنه مرویست از سماک بن حرب که وی گفت که شنیدم
نعمان بن بشیر را که میگفت بیاران و مصاحبان خود که آیا نیستند شما در طعام و شربت آنچه می
خواهید یا نیستید متنعمان در طعام وشراب بمقدار آنچه می خواهید از توسعه و افراط پس برین تقدیر
ما موصوله است وصفه مصدر محذوف ومی تواند بود که ما مصدریه باشد ومقصود ازین کلام
تعییر مخاطبان است وتوبیخ ایشان بواسطه اختیار لذات دنیا وازین جهة است که گفت
ورایت نبیکم الخ ولفظ رایت اگر بمعنی نظرت باشد جملهٔ وما یجد جمله حالیه است واگر بمعنی
علمت باشد این جمله مفعول دوم خواهد بود ودخول واو بران بواسطه تشبیه بخبر کان واخواته
برمذهب اخفش وکوفیین وبعضی گفتند که واو زایده است گفت نعمان که سوگند خدا که تحقیق است
که دیدم پیغامبر شما را صلی الله علیه وآله وسلم وحال آنکه نمی یافت از خرما زبون چیزی را که
بر می ساخت شکم مبارک او را واین حالة در اوایل بود واما فی الاواخر فلا عن عائشه
قالت ان کنا آل محمد نمکث شهرا ما نستوقد بنار ان هو الا التمر والماء مرویست از عائشه
رضی الله عنها که وی گفت که بدرستی شان اینست که بودیم ما اهل بیت محمد صلی الله علیه وآله
وسلم که مکث میکردیم یک ماه را که نمی افروختیم آتش را برای پختن چیزی نبود ماکول جز تمر و آب
عن ابی طلحة قال شکونا الی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم الجوع ورفعنا عن بطوننا عن

حجر حجر فرفع رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم عن بطنه عن حجرین مرویست از ابی طلحه که وی گفت
که شکایت کردیم بسوی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم گرسنگی را و برداشتیم از شکمهای
خود از سنگی سنگی پس برداشت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از شکم مبارک خود از دو سنگ
قال المص ومعنی قوله ورفعنا عن بطوننا عن حجر حجر کان احدهم یشد فی بطنه الحجر من الجهد والضعف
الذی به من الجوع یعنی معنی قول راوی که برداشتیم از شکمهای خود از سنگی سنگی اینست که بود یکی
از ایشان که می بست در شکم خود سنگی را از مشقت و ضعیفی که حاصل می شد او را از گرسنگی عن ابی
هریرة قال خرج النبی صلی الله علیه وآله وسلم فی ساعة لا یخرج فیها ولا یلقاه فیها احد فاتاه
ابو بکر فقال ما جاء بک یا ابا بکر فقال خرجت القی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وانظر فی
وجهه والتسلیم علیه فلم یلبث ان جاء عمر فقال ما جاء بک یا عمر قال الجوع یا رسول الله قال رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم وانا قد وجدت بعض ذلک فانطلقوا الی منزل ابی الهیثم بن التیهان
الانصاری وکان رجلا کثیر النخل والشجر والشاء ولم یکن له خدم فلم یجدوه فقالوا لامرأته این
صاحبک فقالت انطلق یستعذب لنا الماء فلم یلبثوا ان جاء ابو الهیثم بقربة یزعبها فوضعها
ثم جاء یلتزم النبی صلی الله علیه وآله وسلم ویفدیه بابیه وامه ثم انطلق بهم الی حدیقته فبسط لهم
بساطا ثم انطلق الی نخلة فجاء بقنو فوضعه فقال النبی صلی الله علیه وآله وسلم افلا تنقیت لنا من
رطبه فقال یا رسول الله انی اردت ان تختاروا او تخیروا من رطبه وبسره فاکلوا وشربوا من ذلک
الماء فقال النبی صلی الله علیه وآله وسلم هذا والذی نفسی بیده من النعیم الذی تسئلون عنه یوم
القیامة ظل بارد ورطب طیب وماء بارد فانطلق ابو الهیثم لیصنع لهم طعاما فقال النبی صلی الله
علیه وآله وسلم لا تذبحن لنا ذات در فذبح لهم عناقا او جدیا فاتاهم بها فاکلوا فقال النبی صلی الله
علیه وآله وسلم هل لک خادم قال لا قال فاذا اتانا سبی فأتنا فاتی النبی صلی الله علیه وآله وسلم
برأسین لیس معهما ثالث فاتاه ابو الهیثم فقال النبی صلی الله علیه وآله وسلم اختر منهما قال یا
نبی الله اختر لی فقال النبی صلی الله علیه وآله وسلم ان المستشار مؤتمن خذ هذا فانی رأیته یصلی

واستوص به معروفا فانطلق ابو الهيثم الى امرأته واخبرها بقول رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
فقالت امرأته ما انت ببالغ ما قال فيه النبي صلى الله عليه وآله وسلم الا ان تعتقه قال
فهو عتيق فقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم ان الله تعالى لم يبعث نبيا ولا خليفة الا وله
بطانتان بطانة تأمره بالمعروف وتنهاه عن المنكر وبطانة لا تألوه خبالا ومن يوق
بطانة السوء فقد وقي مرويست از ابي هريرة رضي الله عنه كه وي گفت كه بيرون آمد پيغامبر
خدا صلى الله عليه وآله وسلم از منزل خود در ساعتي كه بيرون نمي آمد در ان ساعت و ملاقات
نمي كرد او را در ان ساعت هيچ احدي پس آمد او را ابو بكر رضي الله عنه پس گفت آن سرور او را
كه چه چيز آورد ترا يعني باعث آمدن تو چيست پس گفت كه بيرون آمدم تا ملاقات كنم رسول خدا
را صلى الله عليه وآله وسلم و نظر كنم در روي مبارك او و سلام كنم بروي سلام كردني پس درنگ نكرد تا آمد
عمر خطاب را رضي الله عنه پس گفت رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم كه من تحقيق يافتم در خود
پاره گرسنگي را پس روان شدند بسوي منزل ابي الهيثم رضي الله عنه و حال آنكه بود مردي را كه بسيار
درخت خرما داشت و بسيار گوسفند آن داشت و نبود او را خادمي و غلامي پس نيافتند
او را در منزل او پس گفتند زن او را كه كجاست صاحب تو يعني شوهر تو پس آن زن گفت
كه رفت ما براي ما آب شيرين آرد پس درنگ نكردند كه آمد ابو الهيثم بمشك پر آب در حالتي
كه بمشقت بر مي داشت آنرا بواسطه ثقيل آن پس نهاد آن مشك را بعد از آن آمد در حالتي
كه در كنار مي گرفت رسول خدا را صلى الله عليه وآله وسلم و فدا مي كرد او را بپدر خود و مادر پس
روان شد با ايشان بسوي باغ خود پس گسترانيد براي ايشان بساطي را بعد از آن روان شد
با ايشان بسوي باغ خود پس گسترانيد براي ايشان بساطي را بعد از آن روان شد بسوي
باغ خود پس گسترانيد براي ايشان بساطي را بعد از آن روان شد بسوي درخت خرما پس
آورد خوشه خرما را پس نهاد آنرا پيش آن سرور پس گفت رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم
وي را كه آيا پس چرا پاك نكردي و جدا نساختي از براي ما از رطب آن و چرا خرماهاي نيم پخته

را بريدي پس گفت كه اي رسول خدا بدرستي كه من خواستم كه اختيار كنيد از رطب آن
و بسر آن يعني من خوشه خرما را براي آن آوردم كه شايد كه شما را ميل شود بسوي خرماي پخته
و نيم پخته و از هر كدام كه خواهيد بخوريد پس خوردند خرما را و نوشيدند پاره از آن آب
شيرين كه آورده بود پس گفت پيغامبر خدا صلى الله عليه و آله و سلم كه اين يعني آنچه خورديد
و نوشيديد سوگند كسي كه نفس نفيس من در دست قدرة اوست آن نعمتي است كه سوال
كرده خواهد شد از آن روز قيامت سايهٔ سردي و خرماي پاكيزه و آب شيرين يعني كدام
نعمت بهتر است ازين پس روان شد ابو الهيثم تا مهيا بسازد براي ايشان طعامي را
پس گفت پيغامبر خدا صلى الله عليه و آله و سلم كه هر آينه ذبح مكني براي ما گوسفند شيردار را پس
ذبح كرد براي ايشان عناقي را و يا جدي را وي است و عناق مادهٔ بزغاله است كه چهار ماهه
باشد و جدي نري است كه در سال اول باشد يعني در دو سالگي قدم ننهاده باشد پس آمد آن
را با آن بزغاله يعني آن بزغاله را پخت و پيش ايشان آورد پس خوردند پس گفت پيغامبر
خدا صلى الله عليه و آله و سلم ابو الهيثم را كه آيا مر تراست خادمي و غلامي گفت كه ني گفت آن
سرور كه پس وقتي كه مي آيد ما را سبي يعني وقتي كه از مال غنيمت غلامان پيش ما خواهند آمد پس بيا
ما را تا ترا غلامي بدهيم پس آورده شد پيغامبر خدا صلى الله عليه و آله و سلم بدو سر يعني دو غلام را پيش
آن حضرت آوردند كه نبود غلام سيوم با ايشان پس آمد آن سرور را ابو الهيثم پس گفت پيغامبر خدا
صلى الله عليه و آله و سلم كه اختيار كن ازين دو غلام هر كدام را كه خواهي گفت كه اي پيغامبر خدا تو اختيار
كن يكي را براي من پس گفت پيغامبر خدا صلى الله عليه و آله و سلم كه بدرستي كه كسي كه طلب مشورة كرده
از وي امين گردانيده شد پس بايد كه خيانت نكند و بر امر حق دلالة كند بگير اين غلام را پس بدرستي
كه من ديدم او را كه نماز ميگزارد و وصيت ميكنم با و نيكي را يعني قبول كن وصيت مرا كه در حق او
نيكي كرده باشي و احتمال دارد كه لفظ استوص امر مخاطب باشد يعني وصيت كن و امر كن نيكي را
و بر تقدير اول صيغهٔ متكلم است و تواند بود كه نصب معروفا على المصدر باشد يعني نيكي كن در حق

او نیکی کردن پس روان شد ابو الهیثم بسوی زن خود پس خبر کرد او را بقول رسول خدا صلی الله
علیه و آله و سلم پس گفت زن او که نیستی تو بجا آرنده تمامه چیزی را که گفت رسول خدا صلی الله
علیه و آله و سلم در حق او از احسان و نیکی مگر آزاد کنی او را گفت ابو الهیثم که پس او آزاد است
یعنی او را آزاد کردم پس گفت پیغامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم که بدرستیکه خدای تعالی
نفرستاد پیغامبر را و نه خلیفه را مگر آنکه او را دو صاحب سر اند یک صاحب سری که امر کند
او را به نیکی و نهی کند او را از بدی و یک صاحب سری که تقصیر نکند او را در فساد یعنی هر چند
که می تواند او را بر فسق دلالت میکند و کسی که نگاه داشته شد از صاحب سر بد پس تحقیق که
نگاه داشته شد از همه بدیها عن قیس بن ابی حاتم قال سمعت سعد بن ابی وقاص یقول
انی لاول رجل اهراق دما فی سبیل الله و انی لاول رجل رمی بسهم فی سبیل الله لقد رأیتنی
اغزو فی العصابة من اصحاب محمد صلی الله علیه و آله و سلم ما نأکل الا ورق الشجر و الحبلة حتی
ان احدنا لیضع کما تضع الشاة و البعیر و اصبحت بنو اسد یعزروننی فی الدین لقد خبت اذا
و ضل عملی مرویست از قیس بن ابی حازم که وی شنیدم سعد بن ابی وقاص را رضی الله عنه
که می گفت که بدرستیکه من هر آینه اول مردی ام که ریخته ام خون کافری را در راه خدای تعالی
خدمت شیخ ابن الحجر نوشته اند که اول سریه که در سال اول هجرة رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
فرستاد همین سریه بود و اول کسی که بجانب کفار تیر انداخت سعد بود چنانکه گفت که منم اول
کسی که تیر انداخت در راه خدای تعالی سوگند خدا که تحقیق است که دیدم خود را غزا میکردم
در جماعتی از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مراد عصابه جماعتی را گویند که میان چهل
و ده باشد نمی خوردیم چیزی را جز برگ درخت و میوه درخت سمره که درختی است خاردار
تا آنکه می نهاد یکی از ما یعنی هر کدام ما چنانچه می نهد گوسفند و شتر یعنی بواسطه کم خوردن سرگین
در وقت قضای حاجت مثل پشک گوسفند از ما ظاهر میشد و گشتند بنو اسد که توقیف میکردند
مراد تعلیم میکنند مرا در دین یعنی می خواهند که احکام و فرائض و آداب نماز را تعلیم من می کنند

و با آنکه

و یا آنکه می خواهند که ادب می کنند مراد نماز و عیب می کنند در ادای نماز یا آنکه بواسطه قبیله است
از کوفه و ایشان پیش حضرت عمر رضی الله عنه شکایت سعد کردند که وی نماز را بطریق
مسنون و مشروع ادا نمی کند و چون سعد شنید که ایشان این چنین در حق او گفتند پس
و این سخن را گفت و حاصل سخن وی اینست که من که از صحابه رسول خدایم و با آن حضرت در چنین
جایها همراهی کردم و با رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نماز میگزاردم و از آن حضرت گفته
نماز را آموختم ایشان را که رسد که بر من اعتراض کنند و گویند که ادای نماز را نمی دانند
من اگر بدانم هر آینه درین وقت ناامید و زیان کار شدم و باطل شد عمل من یعنی آنچه در حق
من گفتند خلاف واقع است و من نماز خود را بر وجه اتم و احسن میگذاردم و پوشیده نماند
که غرض ازین درین حدیث نماز ست و ذکر آن برای اشعار است بر آنکه نماز راس الدین است
بدانکه وجه مناسبت این حدیث بعنوان باب اینست که آن سرور علیه السلام درین غزا
خود هم تشریف برده بودند چنانکه حدیث صحیحین بر آن دال است و آن حدیث اینست
که قال قیس بن حازم سمعت سعد ابن ابی وقاص یقول و رایتنا مع رسول الله صلی الله
علیه و آله وسلم و ما لنا طعام الا الحبلة عن خالد بن عمیر و شویسا قالا بعث عمر بن الخطاب
عتبه بن غزوان قال انطلق انت و من معک حتی اذا کنتم فی اقصی ارض العرب و ادنی بلاد
ارض العجم فاقبلوا حتی اذا کانوا بالمربد وجدوا هذا الکذان فقالوا ما هذه هذه البصرة
فساروا حتی اذا بلغوا حیال الجسر الصغیر فقالوا ههنا امرتم فنزلوا فذکر الحدیث بطوله مرویست
از خالد بن عمیر و از شویس که ایشان گفتند که فرستاد حضرت عمر بن الخطاب رضی الله عنه عتبه
بن غزوان را از آنجانب و گفت او را که روان شو و روان شود کسی که با تست از یاران تو تا آنکه
می رسید در نهایت زمین عرب و نزدیک تر بلدهای زمین عجم پس روان شدند تا آنکه وقتی
که رسیدند بجای که مردمان آن جای در آن جا گوسفندان و شتران خود را می نشاندند
والمربد بکسر المیم و فتح الباء الموضع الذی یحبس فیه الغنم والابل یافتند این کذان را یعنی توده

سنگ را والکذان والبصرة حجارة رخوة الی البیاض وهو فعال والنون اصلیة وقیل فعلان
والنون زایده پس گفتند که چیست این انیست بصره پس روان شدند تا وقتی که رسیدند
برابر پل خورد پس گفتند با همدیگر که در همین جا مامور شدید برای نزول پس نزول کردند
نزول کردند پس ذکر کرد راوی حدیث را بدرازی قال فقال عتبة بن غزوان لقد رأیتنی
وانی لسابع سبعة مع رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ما لنا طعام الا ورق الشجر حتی
تقرحت اشداقنا فالتقطت بردة فقسمتها بینی وبین سعد فما منا من اولئك السبعة احد الا
وهو امیر مصر من الامصار وستجربون الامراء بعدنا گفت راوی که گفت عتبه بن غزوان که انیه
تحقیق است که دیدم خود را و حال آنکه من هفتم بودم با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نبود
ما را طعامی جز برگ درخت تا آنکه شکافته شد گوشهای دهنهای ما پس یافتم برده را پس قسمت
کردم آن را میان خود و میان سعد یعنی در کمال فقر بودیم تا آنکه پوشیدنی وافی هم نداشتیم
از ما از آن هفت کس هیچ احدی مگر آنکه امیر مصری است از امصار و زود باشد که تجربه
خواهید کرد امرا را بعد از ما یعنی تجربه خواهید کرد بعد از ما که بسیار کس از صحابه فقرا امیر خواهند
شد مثل ما انتهی رحمه الله تعالی عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم لقد
اخفت فی الله وما یخاف احد ولقد اوذیت فی الله وما یوذی احد ولقد اتت علی ثلثون
من بین لیلة ویوم مالی ولبلال طعام یاکله ذو کبد الا شیء یواریه ابط بلال مرویست
از انس رضی الله عنه که وی گفت که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که سوگند که مرا انیه
تحقیق است که ترسانیده شدم در دین خدای تعالی و ترسانیده نخواهد شد هیچ احدی مثل
آن و رنجانیده شدم در دین خدای تعالی و رنجانیده نخواهد شد هیچ احدی مثل آن یعنی
آن مقدار که کفار مکه مرا ترسانیده اند که چرا اظهار دین اسلام میکنی که هیچ کس ترسانیده نخواهد شد
مثل آن و آن مقدار ایذا بمن رسانیده اند که هیچ کس را آن مقدار ایذا نخواهد رسید زیرا که
ترسانیدن و ایذا دیگری هرچند که بسیار باشد برابر ایذاء آن حضرت نیست هرچند که اندک باشد

وتحقیق است

وتحقیق است که آمد بر من سی از شب و روز یعنی یک ماه بر ما که نبود برای من
و برای بلال طعامی که بخورد آنرا صاحب جگری یعنی حیوانی مراد مبالغه است
در قلت مگر چیزی که پنهان میکرد آنرا ابط بلال یعنی چیزی قلیلی بود که احتیاج ظرفی
نداشت بلکه بلال آنرا در زیر بغل خود از مردم پنهان میداشت تا کسی بزور از وی
نگیرد و این در وقتی که بود که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از ترس ایذاء کفار از
مکه بطریق پنهانی بیرون آمد و غیر بلال با آن سرور هیچ کس همراه نبود عن انس بن
مالک ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم لم یجتمع عنده غداء ولا عشاء من خبز ولحم
الا علی ضفف قال عبد الله قال بعضهم هو کثرة الایدی مرویست از انس رضی
الله عنه که بدرستی که پیغامبر خدا صلی الله علیه وسلم جمع نشد نزدیک او طعام اول نهار و طعام
آخر نهار از نان و گوشت مگر بر ضفف گفت عبد الله که گفت بعضی از علما که ضفف کثرة
ایدی است یعنی مگر وقتی که ضیافتی و اجتماع مردم می بود غدا و عشا نزدیک او جمع
میشد عن نوفل بن ایاس الهذلی قال کان عبد الرحمن بن عوف جلیسا وکان نعم
الجلیس وانه انقلب بنا ذات یوم حتی اذا دخلنا بیته و دخل فاغتسل ثم خرج واتینا بصحفة
فیها خبز ولحم فلما وضعت بکی عبد الرحمن فقلت له یا ابا محمد ما یبکیک فقال هلک رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم ولم یشبع هو واهل بیته من خبز الشعیر فلا اراناه اخرنا لما هو خیر لنا
یعنی مرویست از نوفل بن ایاس که وی گفت که بود عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنه
ما را همنشین و بود خوش همنشینی و بدرستی که شان اینست که برد ما را تا وقتی که درآمدیم
خانه او را و وی درآمد در جای خلوت پس غسل کرد بعد از آن بیرون آمد و آورده شدیم
بکاسه که دران نان و گوشت بود پس آن هنگام که نهاده شد گریه کرد عبد الرحمن پس
گفتیم مر او را که چه چیز گریه می کناند ترا ای ابو محمد پس گفت که نقل کرد رسول خدا صلی الله
علیه وسلم از دار دنیا و حال آنکه سیر نشد او و اهل بیت او از نان جو پس ظن نمی برم

خود را که مهلت داده شدیم بران جزئی که فهرست برای ما باب در سن

سن رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم این بابی است در بیان اخبار آمد در سن

رسول خدا صلی الله علیه وسلم عن ابن عباس مکث النبی صلی الله علیه وآله وسلم

بمکة ثلاث عشرة یوحی الیه وبالمدینة عشرة وتوفی وستین سنة مرویست از

ابن عباس رضی الله عنهما که مکث کرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در مکه مشرفه

سیزده سال در حالیکه وحی فرستاده می شد بسوی او یعنی بعد از بعثة سیزده

در مکه مشرف ساکن بود و بعد از هجرة در مدینه منوره ده سال مکث کرد و متوفی شد و حال آنکه

او شصت و سه ساله بود عن جریر عن معاویة انه سمعه یخطب وقال مات رسول الله صلی الله علیه وآله

وسلم وهو ابن ثلاث وستین وابوبکر وعمر وانا ابن ثلاث وستین سنة مرویست از جریر که او روایت میکند

از معاویه که بدرستیکه شنید معاویه را در حالیکه خطبه می خواند که گفت که وفات یافت رسول

خدا صلی الله علیه وآله وسلم وحال آنکه او شصت و سه ساله بود و حضرت ابوبکر و عمر رضی الله عنهما شصت

و سه سال بودند که وفات یافتند و من نیز شصت و سه ساله ام پس توقع موت دارم بواسطه موافقة ایشان لیکن

بعد از آن چند سال دیگر زیست بعضی گفتند که هشتاد و شش ساله بود که مرد و بعضی گفتند که هشتاد

و هفت ساله عن عائشة ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم مات وهو ابن ثلاث وستین مرویست

از عائشه رضی الله عنها که بدرستیکه پیغامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم وفات یافت و حال آنکه

شصت و سه ساله بود عن عمارة قال سمعت ابن عباس یقول توفی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم

وهو ابن خمس وستین یعنی مرویست از عماره که وی گفت که شنیدم از ابن عباس را رضی الله عنهما که می

گفت که متوفی شد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم وحال آنکه او شصت و پنج ساله بود بدانکه در سن

آن سرور روایات متعدده واقع شده اند بروایتی شصت و سه سال و بروایتی شصت و پنج سال و بروایتی

شصت سال و بعضی از علما میان این روایات باین نوع تطبیق داده اند که کسی که گفت که عمر آن سرور شصت

و پنج سال بود دو سال ولادة و سال وفات را از حساب کرد و کسی که شصت و سه سال گفت این دو سال را از حساب

نكردو كسي كه شصت سال گفت كسري را اعتبار نكرد و لي اصح آنست كه عمر آن سرور شصت و سه سال بود

عن دغفل بن حنظلة ان النبي صلي الله عليه وآله وسلم قبض وهو ابن خمس وستين سنة مرويست

از دغفل كه بدرستيكه پيغامبر خدا صلي الله عليه وآله وسلم متوفي شد وحال آنكه او شصت و پنج ساله

بود قال ابو عيسي ودغفل لا نعرف له سماعا من النبي صلي الله عليه وآله وسلم وكان في زمن النبي

صلي الله عليه وآله وسلم رجلا گفت ابو عيسي يعني مصنف ميگويد كه دغفل كه راوي حديث مذكورست

نمي شناسم مر اورا شنيدني را از پيغامبر خدا صلي الله عليه وآله وسلم يعني معلوم نشد كه او از

رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم حديثي را شنيده باشد واگر نقل كرده باشد وحال آنكه بود

در زمان پيغامبر صلي الله عليه وآله وسلم مردي مقصود ازين كلام عدم تصحيح حديث مذكورست عن

ربيعة بن عبد الرحمن عن انس بن مالك انه سمعه يقول كان رسول الله صلي الله عليه وآله

وسلم ليس بالطويل البائن ولا بالقصير ولا بالابيض الامهق ولا بالجعد القطط ولا بالسبط بعثه

الله تعالي علي راس اربعين سنة فاقام بمكة عشر سنين وبالمدينة عشر سنين وتوفاه الله تعالي علي

راس ستين سنة وليس في راسه ولحيته عشرون شعرة بيضاء مرويست از انس بن مالك رضي

كه ميگفت كه بود رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم باين صفت كه نبود بسيار بلند ونه كوتاه ونه

بسيار سفيد بسفيدي كه كراهت داشته باشد ونه گندم گون ونه بسيار پيچان موي سر او ونه راست

يعني موي سر او نه بسيار پيچان بود ونه راست بلكه ميانه بود مبعوث كرد او را خداي تعالي براي

رسالت بر سر سال چهلم از عمر اويس اقامت كرد در مكه مشرفه ده سال ودر مدينه منوره ده سال ومتوفي

ساخت او را خداي تعالي بر سر سال شصتم وحال آنكه نبود در سر مبارك او ولحيه مبارك او بيست

موي سفيد وتحقيق معني حديث در اول كتاب مذكور شد فارجع

باب ما جاء في وفاة رسول الله صلي الله عليه وآله وسلم

اين بابي است در بيان آنچه آمد در وفات

رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم عن انس رضي الله عنه قال آخر نظرة نظرتها الي رسول الله صلي الله

عليه وآله وسلم كشف الستارة يوم الاثنين فنظرت الي وجهه كانه ورقة مصحف والناس خلف

ابي بكر فاشار الي الناس ان اثبتوا وابوبكر يومهم والقي السجف وتوفي من آخر ذلك اليوم
يعني مرويست از انس بن مالك رضي الله عنه كه وي گفت كه آخر نظري كه كردم رسول خدا صلي الله
عليه وآله وسلم نظري است در وقتي كه كشف كرد پرده را در روز دوشنبه پس نظر كردم بسوي
روي مبارك او گويا روي مبارك او ورق مصحف است والمصحف بضم الميم وكسره وفتحه والاول
مشهور ان كذا ذكره النووي في التبيان اما وجه تشبيه وجه مبارك آن سرور عليه الصلوة والسلام
بورق مصحف اهتدا و هدايت است يعني از ديدن روي مبارك او صلي الله عليه وآله وسلم
مردم را اهتدا حاصل مي شد چنانچه از ديدن و مطالعه كردن ورق مصحف يعني چنانچه آيات قران
دال بود بر وجود وحدانيت حضرت حق عز اسمه و بر صفات او همچنين روي مبارك او دال بود بر وجود
وحدانيت و قدرت حضرت واجب الوجود زيرا كه وجه مبارك جامع محاسن بود و هر چند كه شخص در حسن
او تامل ميكرد بمعرفت معرفت او زياده مي شد و يا آنكه بركت مجرد نظر كردن بر روي مبارك او يعني
در دل بيننده وارد مي شد كه سبب ازدياد هدايت بود و حال آنكه مردمان در نماز بودند در پس حضرت
ابوبكر الصديق رضي الله عنه يعني بوي اقتدا كرده بودند و اين نماز نماز صبح بود پس اشارت
كرد آن سرور عليه السلام كه ثابت باشيد در جايهاي خود حضرت ابوبكر الصديق رضي الله عنه
امامت مي كرد مردمان را و انداخت پرده در را و متوفي ميشد در آخر همان روز و اين سخن منافي
است بچيزي كه جزم كرده اند اهل سير بآن و آن اينست كه وفات پيغامبر صلي الله عليه وآله وسلم در وقت
اشتداد ضحي بود پس بعضي از علما گفتند كه وجه جمع ميان اين دو قول اينست كه مراد از اطلاق آخر
ابتداء دخول است در اول نصف ثاني از نهار و اين نزديك زوال است و اشتداد ضحي واقع
مي شود پس از زوال و مستمرست تا متحقق شدن زوال اهل سير آخر اشتداد ضحي كه يعني كه استمرار
آن تا متحقق شدن زوال است كه پس معلوم ميشد كه وفات آن سرور در وقت زوال
بود چنانكه جزم كرد موسي بن عقبه از ابن شهاب وفات آن سرور در وقت زوال آفتاب بود
و همچنين مرويست از ابي الاسود كه وي روايت كرد از عروه كه وفات يافت آن حضرت در وقت

زوال

زوال آفتاب بود پس درمیان دو قول منافاة نیست و بعضی گفتند که وجه جمع میان آن دو قول اینست که درحقیقه ابحال وقت وفات آن سرور در وقت اشتداد ضحی بود اما ظهور آن در آخر روز بود و چون نزدیک آنس در آخر روز متحقق شد بنابر آن گفت که در آخر روز وفات یافت بدانکه اتفاق علما برانست که تولد آن سرور در روز دوشنبه از ماه ربیع الاول بود بعد ازان اختلاف کردند در انکه در روز دوم ربیع الاول بود یا در روز هشتم یا دهم یا دوازدهم وفات آن سرور در وقت اشتداد ضحای روز دوشنبه روز دوازدهم ماه ربیع الاول بود در سال یازدهم از هجرة اما درین کلام اشکالی است قوی از جهة انکه وقفه آن سرور در عرفات در روز جمعه بود در سال دهم از هجرة باجماع علما پس وقتی که چنین باشد متصور نیست واقع شدن روز دوشنبه در دوازدهم ربیع الاول از سال یازدهم بهر تقدیر خواه اشهر کامل باشد و یا ناقص و یا بعضی ناقص و بعضی کامل بعضی از علما جواب آن گفتند بانکه احتمال که هر سه ماه کامل واقع شده باشند و اختلاف کرده باشند اهل مکه و مدینه در رویة هلال ذی الحجه دیده باشند اهل مکه در شب پنجشنبه و ندیدند اهل مدینه مگر در شب جمعه پس حاصل شد وقفه آن سرور در روز جمعه باعتبار رویة اهل مکه بعد ازان رجوع کردند بسوی و تاریخ گرفتند رویة اهل مدینه و بعضی از علما این جواب را رد کردند بانکه لازم آید برین تقدیر کامل بودن سه ماه پی در پی و بعضی از علما ازان جواب گفتند که حمل کنیم دوازده روز ماه ربیع الاول بر دوازده شب با روزهای آن با فرض کردن ماههای کامله پس فوت آن سرور در روز سیزدهم باشد پس صحیح باشد قول جمهور و بعضی از علما این جواب را نیز رد کردند بانکه مفهوم نمی شود من قولهم لاثنتی عشرة مگر مضی لیالی و یکون التاریخ واقعا فی الیوم الثانی عشر الله اعلم بحقیقة الحال عن عایشة کنت مسندة النبی صلی الله علیه و آله و سلم الی صدری او قالت الی حجری فدعا بطست لیبول فیه ثم بال فمات یعنی مرویست از عایشه رضی الله عنها که وی گفت که بود محل تکیه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تا سینه من و یا حجر من شک راوی است یعنی بر سینه من تکیه کرده بود پس طلب کرد طشت را تا بول کند دران

بعد ازان بول کرد پس وفات یافت عن عائشة انها قالت رأیت رسول الله صلی الله علیه وآله
وسلم وهو بالموت وعنده قدح فیه ماء وهو یدخل یده فی القدح ثم یمسح وجهه بالماء ثم یقول
اللهم اعنی علی منکرات الموت او قال علی سکرات الموت یعنی مرویست از عائشه رضی الله عنها
که بدرستیکه وی گفت که دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم وحال آنکه او مشغول بود
بموت ونزدیک او کاسه بود که دران آب بود وحال آنکه اوی در آورد دست خود را در قدح
بعد ازان مسح میکرد روی مبارک خود را باب بعد ازان می گفت اللهم اعنی الخ یعنی ای بار خدایا
اعانت کن مرا بر منکرات موت یعنی اعانت کن مرا که در حال موت از من امور مخالف شرع واقع
نشوند واعانت کن مرا بر شداید موت یعنی موت را بر من آسان گردان ولفظ او محتمل شک وتنویع
است عن عائشة قالت لا اغبط احدا بهون موت بعد الذی رأیت من شدة موت رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم یعنی مرویست از عائشه رضی الله عنها که وی گفت که غبط نمی برم احدی را
باسانئ موت بعد آنکه دیدم از شدة موت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم عن عائشة رضی الله
عنها قالت لما قبض رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اختلفوا فی دفنه فقال ابو بکر سمعت
من رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم شیئا ما نسیته قال ما قبض الله نبیا الا فی الموضع الذی
یحب ان یدفن فیه ادفنوه فی موضع فراشه یعنی مرویست از عائشه رضی الله عنها که وی گفت که آن
هنگام که مقبوض شد رسول خدا صلی الله علیه وسلم اختلاف کردند در موضع دفن او پس گفت ابو بکر
رضی الله عنه که شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم چیزی را که فراموش نکردم آنرا گفت
رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که قبض نکرد خدا تعالی روح هیچ پیغامبری را مگر در جایی
که دوست میدارد دفن کردن او را در آن موضع دفن کنید رسول خدا را صلی الله علیه وسلم
موضع فراش او عن ابن عباس وعائشة رضی الله عنهم ان ابا بکر قبل النبی صلی الله علیه وسلم
بعد ما مات یعنی مرویست از ابن عباس وعائشه رضی الله عنهم که بدرستیکه ابو بکر رضی الله عنه بوسه
داد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بعد از موت او عن عائشة ان ابا بکر رضی الله عنه دخل

علي النبي صلى الله عليه وآله وسلم بعد وفاته فوضع فاه بين عينيه ووضع يديه على ساعديه وقال وانبياه واصفياه واخليلاه يعني مرويست از عائشه رضي الله عنها كه بدرستي كه ابوبكر رضي الله عنه درآمد بر پيغامبر خدا صلى الله عليه وآله بعد از وفات آن حضرت پس نهاد دهان خود را ميان دو چشم او ونهاد دو دست خود را بر دو ساعد آن حضرت وگفت كه اي پيغامبر واي برگزيده واي دوست عن انس قال لما كان اليوم الذي دخل فيه رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم المدينة اضاء منها كل شيء فلما كان اليوم الذي مات فيه اظلم منها كل شيء وما نفضنا ايدينا من التراب وانا لفي دفنه صلى الله عليه وآله وسلم حتى انكرنا قلوبنا يعني مرويست از انس رضي الله عنه كه وي گفت كه آن هنگام كه بود روزي كه درآمد در آن روز رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم مدينه را منور شد از مدينه هر چيزي يعني تا آنكه از پرتو جمال با كمال او در و ديوار هم روشن شد پس آن هنگام كه بود روزي كه وفات يافت در آن روز تاريك شد از مدينه هر چيز ونيفشانديم دستهاي خود را از خاك قبر او وحال آنكه بدرستي كه ما هر آينه مشغول بوديم در دفن او صلى الله عليه وآله وسلم تا آنكه انكار كرديم دلهاي خود را يعني صفاي وحالتي كه دلهاي خود را در حيوة آن سروري يافتيم دلهاي خود را بر آن نيافتيم بلكه نوعي از احوال دلهاي خود را متغير يافتيم ويا آنكه انكار كرديم دلهاي خود را بآنكه چون راضي شديد كه بر بالاي قبر آن سرور خاك اندازيد ومويد همين معني است رواية بخاري كه آن هنگام كه دفن كرده شد رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم حضرت خير النساء فاطمه زهرا عليها التحية والثنا گفت كه اي انس آيا خوش شد نفسهاي شما برانكه انداختيد بر بالاي قبر آن سرور خاك را عن جعفر ابن محمد عليهم السلام عن ابيه قال قبض رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يوم الاثنين فمكث ذلك اليوم وليلة الثلاثاء ودفن من الليل يعني مرويست از جعفر بن محمد كه روايت كرد از پدر خود عليهم السلام كه وي گفت كه قبض كرده شد رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم در روز دوشنبه پس مكث كرد در خانه در روز دوشنبه وشب سه شنبه دفن كرده شد در شب وقال سفيان وقال غيره يسمع صوت

المساحي من آخر الليل گفت سفيان که گفت غير او که شنيده مي شد آواز کلندها از آخر شب يعني در آخر
شب چهار شنبه عن ابي سلمة قال توفي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يوم الاثنين
ودفن يوم الثلاثاء قال ابو عيسى هذا حديث غريب يعني مرويست از ابي سلمه رضي الله عنه
که وي گفت که متوفي شد رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم در روز دو شنبه و دفن کرده
شد در روز سه شنبه مصنف گفت که اين حديث غريب است يعني حديث اول قوي تر است
ازين حديث بنا بر آنکه اين حديث غريب است عن سالم بن عبيد وکانت له صحبة قال اغمي
على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في مرضه فافاق فقال حضرت الصلوة فقالوا نعم فقال
مروا بلالا فليؤذن ومروا ابا بكر فليصل للناس او قال بالناس ثم اغمي عليه فافاق فقال
مروا بلالا فليؤذن ومروا ابا بكر فليصل بالناس فقالت عائشة ان ابي رجل اسيف
اذا قام ذلك المقام بكى فلا يستطيع فلو امرت غيره قال ثم اغمي عليه فافاق فقال مروا بلالا
فليؤذن ومروا ابا بكر فليصل بالناس فانكن صواحب او صواحبات يوسف يعني مرويست
از سالم بن عبيد وحال آنکه بود او را صحبتي با رسول خدا صلى الله عليه وسلم يعني از صحابه بود که وي
گفت اغما واقع شد بر رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم در مرض موت او پس بهوش آمد يعني آن
حضرت را از بحر مشاهده حضرت حق سبحانه وتعالى استغراقي دست داد و چون از آن حالت
بخود آمد گفت که آيا حاضر شد وقت نماز پس گفتند که آري پس گفت که امر کنيد بلال را تا اذان گويد
وامر کنيد ابو بكر را رضي الله عنه پس امامت کند مردمان را بعد از آن باز اغما واقع شد بر وي پس گفت
که امر کنيد بلال را تا اذان گويد وامر کنيد ابو بكر را پس نماز گزارد با مردمان يعني امام شود و اين
نماز نماز خفتن بود پس گفت عائشه رضي الله عنها که پدر ست که پدر من مردي است سريع الحزن ورقيق
القلب و وقتي که مي ايستد درين مقام يعني در محراب پيغامبر صلى الله عليه وآله وسلم گريه خواهد
کرد پس نمي تواند که در جاي تو باشد پس اگر امر ميکردي غير او را بهتري بود گفت که بعد از آن
باز اغما واقع شد بر وي پس بخود آمد پس گفت که امر کنيد بلال را پس اذان گويد وامر کنيد ابو بكر را

پس گو نماز گزارد با مردمان پس بدرستیکه شما یعنی جماعة زنان مثل زنانی اند که مصاحبان یوسف
علیه السلام بودند در اظهار خلاف ما فی الباطن مقصود از خطاب جماعة زنان خطاب حضرت
عایشه است چنانچه مراد از صواحب زلیخاست و وجه مشابهة میان ایشان بعضی از علما گفتند
که اینست زلیخا طلب کرد جماعة زنانی که ویرا در محبت یوسف علیه السلام طعن کرده بوده اند
پس ظاهر ساخت مر ایشانرا تعظیم و تکریم ایشان بضیافة و حال آنکه مراد درین ضمن این بود
که حسن یوسف را ملاحظه نمایند تا ویرا در محبت او معذور دارند همچنین حضرت عایشه
رضی الله عنها ظاهر ساخت که پدر من مردی اسیف است نمی تواند که شنواند مقتدیانرا تکبیرات
و قراءة بواسطه کثرت بکا و مراد او چیزی دیگر بود که تا مردمان بحضرت ابوبکر رض تشاؤم را نسبت
نکنند قال فامر بلال فاذن و امر ابوبکر فصلی بالناس ثم ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم وجد
خفة فقال انظروا الی من اتکی علیه فجاءت بریرة و رجل آخر فاتکا علیهما فلما راه ابوبکر ذهب
لینکص فاومی الیه ان یثبت مکانه حتی قضی ابوبکر صلوته گفت سالم که پس امر کرده شد بلال پس اذان
گفت و امر کرده شد حضرت ابوبکر پس امامة کرد بعد از ان یعنی در روز دیگر در وقت صلوة ظهر پس دریافت
که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یافت خفتی را در مرض خود پس گفت که چه بینید برای من کسی
را که کنم تکیه بروی پس آمد بریره که کنیزک آزاد کرده عایشه رضی الله عنها بود و مردی دیگر
شیخ ابن الحجر گفت که آن مرد دیگر نوبة بود بضم نون با الموحده پس تکیه کرد برایشان پس آنحضرت
هنگام که دیدن ابوبکر شروع کرد که پس رود تا آن حضرت امام شود پس اشاره کرد بسوی او که
ثابت باشد در جای خود تا آنکه تمام کرد نماز را حضرت ابوبکر ثم ان رسول الله صلی الله علیه
و آله و سلم قبض فقال عمر والله لا اسمع احدا یذکر ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قبض الا ضربته
بسیفی هذا قال و کان الناس امیین لم یکن فیهم نبی فامسک الناس قالوا یا سالم انطلق الی صاحب
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فادعه فاتیت ابابکر و هو فی المسجد فاتیته ابکی دهشا

فلما رآني قال لي أقبض رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قلت ان عمر يقول لا اسمع احدا يذكر ان
رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قبض الا ضربته بسيفي هذا فقال لي انطلق فانطلقت معه
فجاء هو والناس قد دخلوا على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فقال يا ايها الناس افرجوا لي
فافرجوا له فجاء حتى اكب عليه ومسّه فقال انك ميت وانهم ميتون بعد ازان بدرستيكه رسول
خدا صلى الله عليه وآله وسلم قبض كرده شد پس گفت عمر رضي الله عنه كه سوگند خداي كه نمي شنوم
هيچ احدي را كه گويد كه بدرستيكه رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم قبض كرده شد مگر آنكه بزنم
او را بشمشير من كه اينست وحال آنكه بودند مردمان امين نبود در ميان ايشان پيغامبري
كه پيش ازان سرور پس امساك كردند مردمان از گفتن خبر وفاة رسول خدا صلى الله عليه وآله
وسلم گفتند سالم اي سالم روان شو بسوي مصاحب رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم يعني ابو بكر
رضي الله عنه پس بطلب او را سالم گفت كه آمدم ابو بكر الصديق را وحال آنكه وي در مسجد خود بود
پس آمدم او را در حاليكه گريه ميكردم بواسطه دهشت پس آن هنگام كه ديد مرا كه گفت مرا آيا قبض
كرده شد رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم گفتم من كه بدرستيكه عمر رضي الله عنه مي گويد كه نمي شنوم
هيچ احدي را كه ذكر كند كه بدرستيكه رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم قبض كرده شد مگر آنكه بزنم
او را بشمشير من كه اينست پس گفت مرا كه روان شو پس روان شدم با او پس آمد او وحال آنكه مردمان
تحقيق است كه در آمده بودند بر رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم پس گفت كه اي مردمان فرجه
كنيد براي من يعني جاي بدهيد مرا پس جاي دادند مر او را پس آمد تا آنكه افتاد بر ان سرور
ومس كرد او را پس چون وفاة آن سرور پيش او متحقق شد گفت كه انك ميت وانهم ميتون يعني
حضرت حق سبحانه آن سرور را پيش از موت خبر داده بود كه بدرستيكه تو خواهي مرد و بدرستيكه
كه ايشان خواهند مرد ثم قالوا يا صاحب رسول الله اقبض رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
قال نعم فعلموا ان قد صدق قالوا يا صاحب رسول الله انصلي على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم

قال

قال نعم قالوا كيف نصلي قال يدخل قوم فيكبرون ويدعون ويصلون ثم يخرجون ثم يدخل قوم فيكبرون
ويصلون ويدعون ثم يخرجون حتى يدخل الناس قالوا يا صاحب رسول الله ايدفن رسول الله
صلى الله عليه وآله وسلم قال نعم قالوا اين قال في المكان الذي قبض الله فيه روحه فان الله
لم يقبض روحه الا في مكان طيب فعلموا ان قد صدق ثم امرهم ان يغسله بنو ابيه بعد از ان
گفتند كه اي مصاحب رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم ايا قبض كرده شد رسول خدا
صلى الله عليه وآله وسلم گفت آري پس دانستند كه راست گفت پس گفتند كه اي مصاحب رسول
خدا صلى الله عليه وآله وسلم ايا نماز گزاريم بر رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم گفت آري گفتند
كه چگونه گفت كه در آيد قومي پس تكبير گويند و دعا كنند و نماز گزارند بعد از ان بيرون آيند بعد از ان
در آيد قومي پس تكبير گويند و نماز گزارند و دعا كنند بعد از ان بيرون آيند تا آنكه در آيند همه
مردمان بهمين طريق و بران سرور نماز گزارند و در روايت آمده كه بهمين طريق فوج فوج
مي در آمدند و هر يكي تنها نماز جنازه آن سرور گزارده و هيچ كس امام نشده و روي عن علي
ابن ابي طالب رضي الله عنه انه قال لا يؤم احدكم عليه لانه امامكم حال حيوته وحال مماته يعني
مرويست از حضرت امير المومنين علي ابن ابي طالب رضي الله عنه كه وي گفت كه بدرستي كه شان
اينست كه امامت نكند هيچ كدام شما در نماز جنازه آن سرور زيرا كه اوست امام شما در حالة حيوة
و در حالة ممات و در بعضي از روايات واقع شده كه آن سرور عليه الصلوة والسلام وصيت كرده بود
كه هر يكي تنها نماز جنازه من گزارند و ازين جهت است كه واقع شد تاخير در دفن او زيرا كه نماز
گزاردن بر قبر آن حضرت جائز نبود گفتند كه اي صاحب رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم
ايا دفن كرده شود رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم ايا دفن كرده شود رسول خدا صلى الله عليه
وآله وسلم گفت آري گفتند كه در كجا گفت در جائي كه قبض كرده شده روح پرفتوح او پس بدرستي
كه خداي تعالى قبض نكرد روح او را مگر در جاي پاك پس دانستند كه راست مي گويد بعد از ان امر كرد كه
غسل دهند آن حضرت را فرزندان پدر او يعني بنو هاشم پس غسل داد آن سرور را حضرت امير المومنين

والامام المتقين اسد الله الغالب علي ابن ابي طالب رضي الله عنه وحضرت عباس وفضل وقثم كه هر دو
پسر عباس اند ديگر اسامة بن زيد وصالح حبشي واين دو امداد ميكردند در ريختن آب واجتمع
المهاجرون يتشاورون فقالوا انطلق بنا الي اخواننا من الانصار ندخلهم معنا في هذا الامر فقالت
الانصار منا امير ومنكم امير فقال عمر الخطاب رضي الله عنه من له مثل هذه الثلث ثاني اثنين اذ هما
في الغار اذ يقول لصاحبه لاتحزن ان الله معنا من هما قال ثم بسط يده فبايعه وبايعه الناس بيعة
حسنة جميلة وجمع شدند مهاجران در حالتي كه مشورة ميكردند با همديگر در امر خلافة پس گفتند ابو بكر الصديق
راكه روان شو با ما بسوي برادران ما از انصار تا داخل سازيم ايشانرا درين امر پس گفتند انصار
كه از ما اميري واز شما اميري پس گفت عمر بن الخطاب رضي الله عنه كه كيست كه مر او راست مثل اين
سه چيز يكي آنكه حضرت حق سبحانه او را ثاني اثنين گفت دوم اذ هما في الغار سوم اذ يقول لصاحبه
لاتحزن ان الله معنا كيستند آن دو كس يعني پيغامبر خداست صلى الله عليه وآله وسلم وابو بكر الصديق
راوي گفت كه بعد از ان كشاد عمر بن الخطاب دست خود را پس مبايعة كرد ابو بكر الصديق را و مبايعة
كردند او را مردمان بيعتي خوب ونيكو يعني بي اكراه عن انس بن مالك قال لما وجد رسول الله
صلى الله عليه وآله وسلم من كرب الموت ما وجد فقالت فاطمة رضي الله عنها واكرباه فقال النبي
صلى الله عليه وآله وسلم لاكرب على ابيك بعد اليوم انه قد حضر من ابيك ماليس تبارك منه احد الوفاة
يوم القيامة يعني مرويست از انس بن مالك كه وي گفت كه آن هنگام كه يافت رسول الله صلى الله
عليه وآله وسلم از غم موت وحزن آن چيزي راكه يافت پس گفت حضرت فاطمة رضي الله عنها واكرباه
پس گفت پيغامبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم كه هيچ غمي نيست بر پدر تو بعد ازين روز بدرستي كه
نشان اينست كه تحقيق است كه حاضر شد بر پدر ترا چيزي كه نيست حضرت حق سبحانه وتعالى ترك كننده از ان
هيچ كس را يعني موت تا روز قيامة عن ابن عباس انه سمع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
يقول من كان له فرطان من امتي ادخله الله تعالى بهما الجنة فقالت عائشة فمن له فرط من امتك
قال ومن كان له فرط يا موفقة قالت فمن لم يكن له فرط من امتك قال فانا فرط لامتي لن يصابوا بمثلي

ادیکت

مرویست از ابن عباس رضی الله عنهما که بدرستی که وی شنید رسول خدا را صلی الله علیه وسلم
که میگفت که کسی که باشد مرا ورا دو فرط از امة من یعنی کسی را که دو فرزند وی بمیرد از امة
من داخل سازد او را خدای تعالی بسبب آنها نیز بهشت را پس گفت عایشه رض که پس کسی
که باشد مر او را یک فرط از امة تو او را هم در جنة در آرد گفت که کسی باشد او را یک فرط او را نیز
در جنة در آرد ای توفیق داده شد بعلم و عمل و بعضی گفتند که این کلام منبسط است با آنچه روایت کرده
شد که عایشه را سقط بود یعنی ای توفیق داده بود گفت حضرت عایشه که پس کسی که نباشد او را فرط
از امة تو گفت که منم فرط امة خود زیرا که مصیبة داده نشدند مثل مصیبة من یعنی مصیبة من سخت تر است
برایشان از سایر مصایب پس فرط ایشان من خواهم بود باب ما جاء في ميراث النبي صلعم
این بابی است در بیان آنچه آمد در میراث پیغامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم عن عمرو بن الحارث
اخي جويرية له صحبة قال ما ترك رسول صلى الله عليه وآله وسلم الا سلاحه وبغلته وارضا جعلها صدقة
یعنی مرویست از عمرو بن الحارث که برادر حضرت جویریه بود رضی الله عنهما مر او را صحبتی بود یعنی
از اصحابه بود رضی الله عنهم که وی گفت که نگذاشت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم مگر سلاح
خود را و استر خود را و زمینی را که گردانیده بود آنرا صدقه بعضی گفتند که مراد ازین زمین ارض
فدکی است که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم آنرا در حالة حیوة خود وقف کرده بود بر مسلمانان
و ظاهر آنست که راوی اعتبار نکرد اشیای دیگر را مثل ثوب و امتعه بیت و الا پس تحقیق است
که ثابت شده است که انه ترک اثوابا وغيرها كما يأتي في موضعه عن ابي هريرة جاءت فاطمة
عليها السلام الى ابي بكر رضي الله عنه فقالت من يرثك فقال اهلي وولدي فقالت ما لي لا
ارث ابي فقال ابو بكر رضي الله عنه سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول لا نورث
منا مرویست از ابی هریره رضی الله عنه که وی گفت که آمد حضرت فاطمه زهرا رضی الله عنها
بسوی حضرت ابو بکر الصدیق رضی الله عنه پس گفت که کیست که وارث شوند ترا پس گفت
که اهل من و فرزندان من پس گفت حضرت فاطمه زهرا رضی الله عنها که چه مانع است مرا که وارث

نشوم پدر خود را پس گفت که شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم که میگفت که
میراث نشود از ما یعنی از جماعهٔ پیغامبران و بعضی از شارحان گفتند که اصل لا نورث بصیغه
مجهول لا نورث منا بیت فاتیتر ضمیر المتکلم فی الفعل فانقلب من لفظ الغایب الی لفظ الغائب
الی لفظ المتکلم و در بعضی از نسخ مصحح نورث بکسر را نیز واقع است و بعضی از علما گفتند که حکمت
در عدم ارث با نبیا علیهم السلام آنست تا وارثان ایشان تمنای موت ایشان نکنند که سبب
هلاک ایشان است و یا آنکه تا مردم در حق ایشان گمان نبرند که در مال دنیا رغبت اند و در بعضی از
مواضع قران که اثبات ارث کرده شد نسبت با نبیا مراد از ان ارث علم و نبوة است نه مال دنیا
بنا بر قول اکثر علما قال الشیخ ابن الحجر کان فاطمة رضی الله عنها اعتقدت تخصیص العموم فی قوله لا نورث
ان منافع ما خلفه من الارض وغیره لا یمتنع ان یورث منه ولکنی اعول من کان رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم یعوله و انفق علی من کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ینفق علیه ولکن من قایم شوم بر
مایحتاج الیه از کسوه و نفقه وغیر ان بسوی کسی که بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که میرساند
بسوی او مایحتاج الیه را و نفقه میکنم بر کسی که نفقه می کرد بروی رسول خدا صلی الله علیه و سلم و این
کلام حضرت صدیق رضی الله عنه گویا برای تسلی خاطر شریف حضرت فاطمه زهرا است رضی الله عنها
که چون در جواب او گفت که پیغامبر را ارث نمی باشد پس در خاطر او گذشت که چون پیغامبر خدا
را صلی الله علیه و آله و سلم ارث نیست پس اوقات اهل بیت از کجا گذرد پس ابوبکر الصدیق رضی الله
عنه که کسوه و نفقه وغیر ان بسوی ایشان مامی رسانیده باشم عن ابی البختری ان العباس و علیا
جا الی عمر یختصمان یقول کل واحد منهما لصاحبه انت کذا فقال عمر لطلحه و الزبیر و عبد الرحمن بن
عوف و سعد نشدتکم بالله اسمعتم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول کل مال نبی صدقه
الا ما اطعمه انا لا نورث و فی الحدیث قصة یعنی مرویست از ابی البختری که پدرستی که حضرت
عباس و حضرت امیر المومنین و امام المتقین اسد الله الغالب علی ابن ابی طالب رضی الله عنه
آمدند بسوی عمر بن الخطاب رضی الله عنه در زمان خلافه او در حالیکه خصومت و مباحثه میکردند

یاحیدر

باهمدیگر و میگفت هرکدام ایشان بدیگری که تو چنین بزرگواری و عالی مقداری از تو امید
دارم پس چرا ارث پیغامبر خدا را طلب نکنم و همدیگر معاون نباشیم و بعضی از شارحان گفتند
که با همدیگر سخنان درشت می گفتند اما این مناسب حال ایشان نیست و بعضی گفته اند که همدیگر
میگفتند که من احقم بتولیت باغ فدک الله اعلم بحقیقة الحال پس عمر گفت رضی الله عنه مر طلحه را و زبیر را
و عبد الرحمن بن عوف را و سعد را که سوگند میدهم شما را بخدا که آیا شنیدید رسول خدا را صلی الله
علیه و آله و سلم می گفت که هر مال پیغامبر صدقه است مگر آنچه طعام داد او را خدا تعالی مراد نفقه نسا
و مونت عاملان است چنانچه در حدیث دیگرست بدرستیکه ما جماعة پیغامبران ارث گرفته نمیشود
از ما یا ارث نمی گزاریم و درین حدیث قصه است که ذکر آن در کتب مطول است عن عائشة
رضی الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال لا نورث ما ترکنا صدقة مرویست از
عائشه رضی الله عنه که بدرستیکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت که میراث گرفته نشود از ما
چیزیکه می گزاریم صدقه است عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال لا یقسم ورثتی
دینارا و لا درهما ما ترکت بعد نفقة نسائی و مؤنة عاملی فهو صدقة یعنی روایت کرد ابو هریره از پیغامبر
خدا صلی الله علیه و آله و سلم که آن حضرت گفت که قسمت نخواهند کرد یعنی قسمت نکنند وارثان من
نه دیناری را و نه درهمی را اگرچه صیغه صیغهٔ نفی است اما مراد نهی است و هو ابلغ من النهی الصریح
اما اطلاق ورثه بنابر آنست که در قوة وارثان اند چیزی را که گذاردیم بعد از نفقه زنان خود و مونة
و اجرة عامل خود پس از صدقه است و بعضی از علما گفتند که ازواج مطهرات آن سرور در حکم زنان
معتده اند زیراکه نکاح ایشان بدیگری جایز نیست ازین جهت است که فرض شد نفقه ایشان
بر خلفا رضی الله عنهم و بعضی گفتند مراد از عامل عامل مال زکوة است و یا عامل درختهای خرما و بعضی
گفتند که مراد از عامل خلیفه است عن مالک ابن اوس بن الحدثان قال دخلت علی عمر فدخل
علیه عبد الرحمن بن عوف و طلحة و سعد و جاء علی و العباس یختصمان فقال لهم عمر انشدکم بالذی
باذنه تقوم السماء و الارض اتعلمون ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال لا نورث ما ترکنا

صدقة فقالوا اللهم نعم وفي الحديث قصة طويلة يعني مرويست از مالك كه وي گفت كه در آمدم
بر حضرت عمر رضي الله عنه پس در آمد بروي عبد الرحمن بن عوف وطلحه وسعد وآمد حضرت امير المؤمنين
علي رضي الله عنه وعباس رضي الله عنه در حاليكه مباحثه ميكردند با همديگر در دعواي چيزي پس گفت
مر اينها را عمر خطاب رضي الله عنه گفت سوگند ميدهم مر شما را بخداي كه بامر واراده او مي ايستند
آسمان و زمين آيا ميدانيد كه بدرستي كه رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم گفت كه ارث گرفته نمي شود
از ما چيزي را كه ميگذاريم آن صدقه است پس گفتند كه اللهم نعم مير سيد شريف قدس سره در شرح مفتاح
گفت كه وقتي كه قصد كرده شود امر نادر مستبعد كلمه اللهم را استعمال كنند كانه يستعان بالله في تحصيله در
حديث قصه مطوله كه مذكور است در كتب مطوله عن عائشة قالت ما ترك رسول الله صلى الله عليه
وآله وسلم دينارا ولا درهما ولا شاة ولا بعيرا قال واشك في العبد والامة يعني مرويست از عائشة
رضي الله عنها كه وي گفت كه ترك نكرد رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم ديناري را و نه درهمي را و نه
گوسفندي را و نه شتري را عائشه رضي الله عنه مي گويد كه شك دارم در بنده وكنيزك بدان كه علما گفتند
كه آن سرور را عليه السلام شتر بسيار بود و بود مر آن حضرت را بيست ناقه كه مي چرانيدند اينها را
در نواحي مدينه ومي آوردند شير اينها را در هر شب وبود آن حضرت را هشت گوسفند شيردار كه
مي نوشيدند شير اينها را وبود مر آن حضرت را هفت بز شيردار كه مي نوشيدند شير اينها را و بعضي
از شراح اين كتاب نوشته كه اين سخن منافاة ندارد با اين حديث فتدبر وجه عدم منافاة والله اعلم
اعلان تواند بود كه شايد كه پيش از وفات آن حضرت اين حيوانات در ملك او بوده باشند در وقت
مرض موت يا پيشتر از آن اينها را صرف كرده باشد چنانچه عبارة بود آن حضرت را دال بر اين است
ونگفت كه ترك كرد اين حيوانات را باب ما جاء في رؤية النبي صلى الله عليه وآله وسلم في
المنام اين بابي است در بيان آنچه در ديدن پيغامبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم در خواب عن عبد الله
عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال من رآني في المنام فقد رآني فان الشيطان لا يتمثل بي
يعني مرويست از عبد الله كه روايت ميكند از پيغامبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم كه آن سرور گفت

لهم كي

که هرکس که به بیند مرا در خواب پس تحقیق است که مرا دیده است بعضے از ایمه علما گفتند معنے این کلام
اینست که بدرستیکه رویای او صحیح اوست او نیست از اضغاث احلام وتسویلات شیطان
یعنے بدرستیکه هر کسے که به بیند مرا در خواب بهر وجه که باشد پس گو به بشارت باشد و گو بد اند که بدرستیکه
که او دید رویای حقے که او از خدای تعالی است و هی المبشرات نه امر باطل که حکایت منسوب بسوی
باطل که او شیطان است و بعضے گفتند که معنے این کلام اینست که هرکس که به بیند مرا بصورتی
که من بران صوریم پس تحقیقے است که مرا دیده است چرا که شیطان تمثل نمی تواند شد بصورة اصلیه
من و بعضے گفتند که معنے این کلام اینست که هرکس که به بیند مرا هر صورتی که باشد پس بدرستیکه که وی
درحقیقه مرا دیده است زیرا که صورة مثال روح مقدس اوست خواه صورة اصلیه آن حضرت
یا غیر آن زیرا که شیطان متمثل نمی تواند شد بصورة اصلیه من و بعضے گفتند که معنے این کلام اینست
که هرکس که به بیند مرا بصورتی که باشد پس بدرستیکه وی درحقیقه مرا دیده است زیرا که صورة مثال
روح مقدس اوست خواه صورة اصلیه آن حضرت یا غیر آن زیرا که شیطان متمثل نمی تواند
شد بصورتی که بگوید که این صورة پیغامبر است صلے الله علیه واله وسلم و گفتند که همین وجه آخر ظاهر است
از لفظ حدیث و مناسب تعظیم و تبجیل آن سرور است صلے الله علیه واله وسلم و حضرت امام نووی
گفت که همین قول صحیح است واختلاف رویة آن حضرت راجع است بسوی حال بیننده هذا کما قالوا
فی رویة الله فی المنام بالصور و بعضے از علما گفتند که اتحاد شرط و جزا دال است بر نهایی مبالغه در
یعنے هرکس که ببیند مرا در خواب پس تحقیق است که دیده است حقیقه مرا بطریقی که هیچ شبه وار
نیابی دران نیست یدل علیه قوله صلے الله علیه واله وسلم فقد رای الحق عن ابی هریرة قال قال
رسول الله صلے الله علیه واله وسلم من رانی فی المنام فقد رانی فان الشیطان لا یتصور وقال
لا یتشبه بی یعنے مرویست از ابی هریرة رض که وی گفت که گفت رسول خدا صلے الله علیه والسلام
هرکه ببیند مرا در خواب پس تحقیق است که مرا دیده است پس بدرستیکه شیطان متصور نمی شود یا تشبه

نمیکند بمن شک راوي است و بعضے از علما گفته اند که حکمت درین چیست که شیطان در خواب تواند
گفت که من خدایم نعوذ بالله من ذلک و نتواند گفت که من رسول خدایم بعضے از علما گفته اند که حکمت
آن اینست که حضرت حق سبحانه و تعالی هم هادي است و هم مضل و رسول خدا صلی الله علیه و آله
و سلم مظهر محض هدایت ساخته پس شیطان که گمراه کننده مردمان است بر خود نام هادي اطلاق
نمي تواند کرد و تشبه بصورة او نتواند کرد و دیگر آنکه پیش همه معلوم و مقررست که حضرت حق
عز اسمه از صورة منزه است پس وقتیکه شیطان خود را بصورتے نماید و گوید که من خدایم هیچکس را
گمان آن نشود که او راست گفته باشد زیرا که حضرت عزت از صورت منزه است اما اگر بصورة
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم متصور مي توانست شد مردم را گمراه مي کرد و الله اعلم بحقیقة
الحال عن ابي مالک الاشجعي عن ابیه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من رآني
في المنام فقد رآني یعني مرویست که روایت کرد از پدر خود که گفت که گفت رسول خدا صلی الله علیه
و آله و سلم کسیکه که ببیند مرا در خواب پس تحقیق است که مرا دیده عن عاصم بن کلیب حدثني ابي انه سمع
اباهریرة یقول قال رسول الله صلی الله علیه و آله من رآني في المنام فقد رآني فان الشیطان
لا یتمثلني مرویست از عاصم بن کلیب که وي گفت که حدیث کرد مرا پدر من که بدرستیکه وي شنید
ابي هریره را که گفت مي گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که هر کس که ببیند مرا در خواب پس
تحقیق است که مرا دیده است پس بدرستیکه شیطان متمثل نمي تواند شد بصورت من قال ابي فحدثت
به ابن عباس فقلت قد رایته فذکرت الحسن بن علي فقلت شبهته به فقال ابن عباس انه کان
یشبهه عاصم بن کلیب که گفت پدر من گفتم من این حدیث ابي هریره را با ابن عباس و گفتم او را که
تحقیق است که دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در خواب پس یاد کردم حضرت امام حسن رضي الله
عنه پس گفت ابن عباس که بدرستیکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مشابه بود بحضرت امام حسن
رضي الله عنه و عن یزید الفارسي و کان یکتب المصاحف قال رایت النبي صلی الله علیه و آله و سلم

في المنام

في المنام زمن ابن عباس رضي الله عنهما فقلت لابن عباس اني رايت رسول الله صلى الله
عليه وآله وسلم في النوم فقال ابن عباس ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم كان يقول ان
الشيطان لا يستطيع ان يتشبه بي فمن رآني في النوم فقد رآني يعني مرويست از يزيد
الفارسي وحال آنكه بود كه مي نوشت مصحفها را گفت كه ديدم پيغامبر خدا را صلى الله عليه وآله وسلم
در خواب در زمان ابن عباس رضي الله عنهما پس گفتم مر ابن عباس را كه بدرستي من ديدم
رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم در خواب پس گفت ابن عباس كه بدرستي كه رسول خدا صلى الله
عليه وآله وسلم بود كه ميگفت كه بدرستي كه شيطان نمي تواند كه متشبه شود بمن پس كسي كه ببيند مرا
در خواب پس تحقيق است كه مرا ديده است هل تستطيع ان تنعت هذا الرجل الذي رايته في النوم
قال نعم انعت لك رجلا بين الرجلين جسمه ولحمه اسمر الى البياض اكحل العينين حسن الضحك جميل دوائر
الوجه قد ملأت لحيته ما بين هذه الى هذه قد ملأت نحره حضرت ابن عباس گفت او را كه آيا
مي تواني كه نعت و وصف كني آن مرد را كه ديدي او را در خواب پس گفت كه وصف كنم براي
تو مردي را يعني آن كسي را كه در خواب ديدم مردي بود ميان دو مرد يعني نه كثير اللحم بود و نه
قليل بلكه متوسط بود جسم او و لحم او مايل بود بسوي سفيدي سياه چشم بود تبسم او خوش
آينده بود حسن اطراف وجه بود يعني اطراف وجه مبارك او بغايت نيكو بود كانه اطلق على
كل جزء من دائرة الوجه داره فجمعها تحقيق است پر ساخته بود ريش او چيزي را كه ميان اين گوش
و آن گوش است يعني از يك گوش تا گوش ديگر همه ريش بود و هيچ خالي نبود تحقيق پست كه
پر كرده بود لحيه او نحر او را قال عوف ولا ادري ما كان مع هذا النعت فقال ابن عباس لو
رايته في اليقظة ما استطعت ان تصفه فوق هذا گفت عوف كه نمي دانم من زيادتي برين در نعت
آن حضرت بلكه اين نعتي است تمام پس گفت ابن عباس رضي الله عنهما كه اگر مي ديدي او را
در بيداري نمي توانستي وصف كردن او زياده از آن و در صحيحين از ابي هريرة مرويست كه قال
رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من رآني في المنام فسيراني في اليقظة ولا يتمثل الشيطان بي

یعنی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم گفت که کسی که بیند مرا در خواب پس زود باشد که خواهد دید
مرا در بیداری و متمثل نمی شود شیطان بصورة من و بعضی از علما گفتند که این حدیث مخصوص
است باهل زمان آن سرور علیه السلام یعنی کسی که بیند مرا در خواب در حالة حیوة من روزی
خواهد کرد او را خدا تعالی رویة مرا در بیداری و بعضی گفتند که مراد در آخرة است یعنی کسی که
بیند مرا در خواب خواهد دید مرا در بیداری در آخرة حضرت شیخ جلال الدین السیوطی رحمه الله
گفت که حدیث مخصوص باهل زمان آن حضرت نیست و مخصوص بآخرة هم نیست بلکه معنی
حدیث اینست که هر کس که بیند مرا در خواب پس زود است که خواهد دید مرا در بیداری یعنی
اگر اهل دل و اهل صفا باشد آن حضرت را در بیداری خواهد دید چنانکه از اولیا بسیار منقول است
و اگر اهل دل و اهل صفا نیست پس آن حضرت را در مرض موت در بیداری خواهد دید اللهم بحرمت
جمیع اسمائک الحسنی و بحرمت جمیع انبیائک و اولیائک خصوصا بحرمت حبیبک و خلیلک و رسولک
و آله الطیبین و اولاده المطهرین و اصحابه اجمعین و ارزقنی رویتک و رویة حبیبک صلی الله
علیه و آله وسلم علی الدوام مع الاباء و الامهات و الاولاد و الاستاذین و المشایخ و الاصحاب
و الاحباب انک قریب مجیب قال ابو قتاده قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم من رانی
فی النوم فقد رای الحق یعنی گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که کسی بیند مرا در خواب پس
تحقیق است که دید حق را یعنی امری را که ثابت و حق است که آن عبارة است از وجود من
عن انس ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال من رانی فی المنام فقد رانی فان الشیطان
لا یتمثل بی قال و رویا المومن جزء من ستة و اربعین جزء من النبوة یعنی مرویست از انس رض
که بدرستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم گفت که هر که بیند مرا در خواب پس تحقیق است که
مرا دیده است پس بدرستی که شیطان متمثل نمی شود بمن گفت آن حضرت که خواب مومن جزئی
است از چهل و شش جزء از نبوة بعضی از علما گفتند که زمان نزول وحی بیست و سه سال بود و شش ماه
نزول وحی در منام بود اما شق اول ثابت است بروایات صحیح و شق ثانی ثابت نیست و بود

رویای صالح جزوی از اجزای نبوة بطریق حقیقة منافی انقراض نبوة نیست فان الجزالشی
لایکون ذلک الشی وذلک نظیر حدیث ابن عباس ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال ان
الهدی والسمت الصالح والاقتصاد جزء من خمس وعشرین جزء من النبوة وحق در امثال این احادیث
تفویض اوست بحضرت حق سبحانه وتعالی وبر رسول او صلی الله علیه وآله وسلم وهمین است
طریق سلف رحمهم الله واعتراف بعجز بهتر است از اقدام بسوی حل امری که دشوار باشد حل کردن آن
وحال آنکه مامور نیستیم تبکلم کردن دران قال عبد الله بن المبارک اذا ابتلیت بالقضاء فعلیک
بالاثر یعنی گفت عبد الله المبارک که وقتی که مبتلا گردانیده می شوی بقضا پس لازم گیر حدیث
را یعنی تلاوة حدیث نبویه کن که برکة آن خلاصی خواهی یافت عن ابن سیرین قال هذا
الحدیث دین فانظروا عمن تاخذون دینکم مرویست از ابن سیرین که وی گفت که این
حدیث که آورده پیغامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم از نزد حضرت حق سبحانه وتعالی از برای
تعلیم خلق از کتاب وسنت دین است واحتمال دارد که مراد از حدیث نبوی باشد پس نظر کنید
وملاحظه نمایید که از که اخذ میکنید دین خود را ومقصود از ایراد این کلام تنبیه است بر اهتمام
بشان حدیث واشارة است بسوی آنکه واجب است اخذ آن از عدول وثقات وقع الفراغ
من تصنیف هذه الشرح فی خانقاه القطب الربانی والغوث الصمدانی اعنی السید علی
الهمدانی قدس الله تعالی سره وزاد لنا بره علی ید الفقیر الحقیر الی رحمة الله الراجی المسیح بالحلی
حاج الحرمین الشریفین زادهما الله تعالی شرفا بعد صلوة الظهر فی یوم الخمیس من الشهر المبارک جمادی الاولی فی
سال تصنیف این کتاب شریف هست شرح شمایل النبوی سنة ۹۸۸ الحمد لله والمنة اللهم لک الحمد حمدا یوافی
نعمک ویکافی مزید کرمک واحمدک بجمیع محامدک ما علمت منها وما لم اعلم وعلی کل حال والصلوة والسلام
الاتمان الاکملان علی صاحب الشمایل الحسنة والاخلاق الکریمة افضل الانبیاء والرسل وعلی آله الکرام
وصحبه الامجاد وعلی تابعیه الی یوم التناد اللهم اغفر ذنوبنا وتجاوز عن خطیاتنا واجعل هذا
الشرح وسیلتنا اللهم اغفر ذنوبنا وتجاوز عن خطیاتنا واجعل هذا الشرح وسیلتنا القرب وقرب

الی المد

حبیبک صلی الله علیه وآله وسلم واحشرنا تحت لوایه مع الاحباب والاصحاب آمین

الحمد لله الذي خلق عبده الضعیف من الماء الضعیف ثم جعله علقة ثم مضغة ثم صورة

ونفخ فیه الروح ورباه في رحم امه في ظلمات ثلاث ثم سهل له طریق الخروج من بطن امه الی

الدار الدنیا وهیأ له غذاء من لبن امه ثم رباه بانواع لطفه واحسانه الی ان اوصله الی حد

البلوغ ثم کرمه شرفه باعتبار نوع العقل والادراک ثم وفقه لتعلم بعض انواع من العلوم الدینیة

ونور قلبه بنور الایمان والایقان واحب الیه حب الطاعات والعبادات وزینه

بالقاء محبته ومحبة انبیائه واولیائه فیه وحسن حاله وکرمه ومجده بتوفیق زیارة حبیبه صلی الله

علیه وآله وسلم وزیارة بیته المکرم وشرفه بصحبة علماء الحرمین الشریفین وقرائه علیهم خصوصاً

بصحبة اشرف العلماء واکرم الفضلاء شیخ الاسلام والمسلمین الشیخ شهاب الدین المشهور بالشیخ

ابن الحجر رحمه الله وغیره من العلماء الکبار وجعله من المعلمین للناس خیرا ووفقه بان یصنف

تفسیرا بعبارة الفارسیة للقرآن العظیم والفرقان الحمید بان یشرح هذا الشرح لشمائل نبیه الکریم

اللهم لا احصي ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک عز جارک وجل ثناءک وتقدست اسمائک

وعظم شانک ولا اله غیرک ولیس هذا ... الا عملا بکلامه تعالی واما بنعمة ربک فحدث

من بي تو دمي قرار نتوانم کرد احسان ترا شمار نتوانم کرد گر بر تن من زبان شود هر موی یک شکر تو از هزار نتوانم کرد

اللهم کما انعمتني بهذه النعم الجلیلة الکثیرة الفائقة للحصر انعمني بحسن الخاتمة وتوفني مسلما والحقني

بالصالحین وارزقني لذة نظر الی وجهک الکریم والی وجه رسولک العظیم في دار النعیم مع

الاحباب والاصحاب آمین رب العالمین اللهم مع الاحباب رؤیتک لیلتي الیها قلوب الاولیاء

تمت الکتاب بعون الملک الوهاب تم